



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

قرآن ناطق

بن اییطالب

(بر گرفته از الغدير علامه امینی)

دوره ۲ جلدی

تالیف دکتر محمد بیستونی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام (برگزیده کتاب الغدير علامه امینی ره)
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	فهرست مطالب
۲۵	متن تأییدیه حضرت آیه الله خزعلی حافظ و مفسر قرآن و نهج البلاغه
۲۶	سراغاز سخن
۲۷	گفتار ناشر
۲۸	بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله
۲۹	تاریخ سرمایه اهل تحقیق است
۳۰	اهمیت «غدیر خم» در تاریخ
۳۱	تاریخ نگاران مشهور واقعه «غدیر خم»
۳۱	برخی از مفسرین بزرگی که به ذکر واقعه «غدیر» پرداخته‌اند
۳۲	شرح غدیر خم
۳۶	عنایت و توجه مخصوص خدای بزرگ به حدیث غدیر
۳۷	منا شده (۱) و احتجاج (۲) به حدیث شریف «غدیر خم»
۴۱	گواهان مشهور که به داستان غدیر در روز رُحْبَةُ برای امیرالمؤمنین شهادت دادند
۴۳	کسانی که به علت پنهان داشتن حدیث غدیر دچار نفرین شدند
۴۳	احتجاج مأمون خلیفه عباسی بر فقهاء به حدیث غدیر
۴۵	غدیر در قرآن
۴۷	اکمال دین به ولایت
۴۸	برخی از روایات مربوط به وقت نزول آیه اکمال دین
۴۹	عذاب واقع شده در مورد منکر غدیر
۵۰	عید غدیر در اسلام

- داستان تهنیت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از اعلام ولایت علی علیه‌السلام ۵۱
- قراین معینه در مورد معنای مَوَلی در حدیث غدیر ۵۴
- احادیثی که معنای مولى و ولایت را تفسیر نموده ۵۹
- سخنانی در پیرامون مفاد حدیث «غدیر» ۵۹
- شعراء غدیر در قرن اول هجری ۶۱
- برخی از روایان این قصیده ازاهل سنت عبارتند از ۶۲
- غدیریه قیس بن سعد انصاری ۶۲
- ترجمه اشعار عمر و بن عاص ۶۴
- سخنی پیرامون قصیده عَمْرُو بْنُ عَاصٍ ۶۷
- شرح حال شاعر (عمروبن عاص) ۶۷
- غدیریه سرایان در قرن دوم ۶۸
- ابومستهل کمیت ۶۸
- قصیده عینیه هاشمیات ۶۹
- حدیث سرآغاز دعوت در سنت و تاریخ و ادب ۶۹
- جنایاتی که بر حدیث «سرآغاز دعوت» رفته است ۷۰
- مودّتی که در قرآن واجب شمرده شده است ۷۱
- علی صدیق و فاروق امت ۷۱
- غدیریه سرایان قرن سوم ۷۳
- دُعْبِلُ خُزَاعِيّ شهید به سال ۲۴۶ ۷۳
- سخنان دانشمندان مشهور عامه درباره قصیده دُعْبِلُ خُزَاعِيّ ۷۳
- زندگی‌نامه دُعْبِلُ خُزَاعِيّ ۷۷
- نشانه‌های نبوغ دعبل ۷۸
- اما در روایت حدیث ۷۸
- رفتار دعبل با خلفاء و وزراء ۷۸

- ۸۰ نمونه‌هایی از اشعار مذهبی دعبل
- ۸۰ ولادت و وفات دعبل
- ۸۰ شعر وامق مسیحی در حقانیت غدیر
- ۸۱ پیرامون شعر یک مسیحی در تایید غدیر
- ۸۱ علم و دانش علی در برابر صحابه
- ۸۵ نظر استاد عبدالفتاح در موضوع سقیفه
- ۸۶ شأن نزول سوره هل أتى
- ۸۷ سخنی پیرامون حدیث برادری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با امیرالمؤمنین علیه‌السلام
- ۸۷ سخنی پیرامون حدیث برادری
- ۸۸ پیرامون حدیث ردّ شمس
- ۸۸ پیرامون آیه ولایت
- ۸۹ یک ایراد مردود مربوط به آیه ولایت
- ۹۰ علی با حق است و حق با علی
- ۹۱ مأخذ حدیث
- ۹۱ صورت دیگر حدیث
- ۹۱ قتال ناکثین در روز جمل
- ۹۳ بحثی در حدیث منزلت
- ۹۳ حدیث سدّ ابواب
- ۹۴ علی علیه‌السلام اولین کسی است که در حوض کوثر بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد می‌شود
- ۹۴ احادیث صریح نبوی
- ۹۵ نظریه اصحاب و تابعین (۱) درباره اولین مسلمان
- ۹۶ اشعاری پیرامون اولین مسلمان
- ۹۶ شعرای غدیر در قرن چهارم ابن الطباطبای اصفهانی
- ۹۶ شعرای غدیر در قرن چهارم

۹۶	شاعر را بشناسیم
۹۷	ابن علویه اصفهانی
۹۸	شاعر را بشناسیم
۹۹	غدیریه صاحب ابن عباد
۱۰۱	شناخت شاعر
۱۰۱	تألیفات صاحب بن عباد
۱۰۱	شعراء غدیر
۱۰۱	غدیریه أبوالنجیب ، طاهر
۱۰۲	شناخت شاعر
۱۰۲	غدیریه شریف رضی
۱۰۲	شناخت شاعر
۱۰۳	مؤلف نهج البلاغه
۱۰۴	شعر و شاعری
۱۰۵	ولادت ، وفات شریف رضی
۱۰۶	غدیریه مهیار دیلمی
۱۰۷	بخشی از غدیریه سید شریف مرتضی
۱۰۸	زندگی‌نامه شاعر
۱۰۹	سید مرتضی و رهبری
۱۱۰	ولادت ، وفات شریف مرتضی
۱۱۰	غدیریه قاضی ابن قادوس
۱۱۰	غدیریه قاضی ابن قادوس
۱۱۱	زندگی‌نامه شاعر
۱۱۱	غدیریه ملک صالح
۱۱۲	غدیریه ابن عودی نیلی

- ۱۱۵ غديره خطيب خوارزمي (۵۶۸ - ۴۸۴)
- ۱۱۵ غديره خطيب خوارزمي
- ۱۱۶ زندگي نامه شاعر
- ۱۱۶ ولادت و وفات
- ۱۱۷ بررسي برخي از فضائل علي عليه السلام
- ۱۱۷ ۱- حديث برگرداندن خورشيد
- ۱۱۷ ۲- نماز هزار ركعت
- ۱۱۷ نماز هزار ركعت
- ۱۱۸ پاسخ پندارهاي ابن تيميه
- ۱۲۰ پاسخ ديگر به ابن تيميه
- ۱۲۱ مشكل ذكرها و ختمها
- ۱۲۲ زيارت مشاهد مشرفه خاندان پيغمبر صلي الله عليه وآله
- ۱۲۴ ترغيب به زيارت قبر پيامبر اكرم صلي الله عليه وآله
- ۱۲۵ گفتار بزرگان مذاهب چهارگانه
- ۱۲۶ تبرک به قبر شريف رسول اكرم صلي الله عليه وآله
- ۱۲۷ مذمت رسول خدا از بني اميه
- ۱۲۷ آداب زيارت قبور
- ۱۲۸ کند و کاوی در حديث و چگونگي احاديث مجعوله
- ۱۲۸ سلسله دروغگويان و حديث سازان
- ۱۳۵ حديث سازي
- ۱۳۶ روايات در مدح ابوحنيفه
- ۱۳۶ گفتاري در مذمت ابوحنيفه
- ۱۳۷ گفتاري درباره ديگر پيشوايان اهل سنت
- ۱۳۷ فهرست احاديث ساختگي و دگرگون شده

- ۱۳۹ مشکل ثقه و ثقات
- ۱۴۰ احادیثی که به نام رسول خدا ساخته‌اند
- ۱۴۱ احادیث ساختگی در مورد خلافت
- ۱۴۲ این غرض‌ورزی‌ها و سر و صدا برای چیست؟
- ۱۴۲ نظر حفاظ و علماء اهل سنت درباره حدیث‌سازان
- ۱۴۳ غدیرسرایان قرن ششم
- ۱۴۳ قطب الدین راوندی
- ۱۴۴ شخصیت و شرح حال راوندی
- ۱۴۴ شعراء غدیر در قرن هفتم
- ۱۴۴ ابوالحسن المنصور بالله
- ۱۴۴ شخصیت المنصور بالله
- ۱۴۵ کمال‌الدین شافعی
- ۱۴۵ شرح حال این شاعر؟
- ۱۴۶ غدیرسرایان قرن هشتم
- ۱۴۶ امام شیبانی شافعی
- ۱۴۶ زندگی‌نامه شاعر
- ۱۴۶ شمس‌الدین مالکی
- ۱۴۷ لفظ حدیث
- ۱۴۷ آثار کمیاب در دانش عُمَر
- ۱۴۷ عقیده خلیفه درباره کسی که آب ندارد
- ۱۴۸ تحریف و دروغ‌سازی
- ۱۴۸ عمر حکم شک‌ها را نمی‌داند
- ۱۴۹ نادانی خلیفه به کتاب خدا
- ۱۴۹ شگفت‌ترین شگفتی‌ها در قضاوت عمد

- ۱۵۰ همه مردم از عمر داناترند
- ۱۵۱ قضاوت عمر درباره زن دیوانه زناکار
- ۱۵۱ مدارک این داستان
- ۱۵۱ نادانی خلیفه به مفاد کلمات
- ۱۵۲ مدارک این قضیه
- ۱۵۲ عقیده خلیفه در میراث
- ۱۵۳ اگر علی علیه‌السلام نبود عمر هلاک بود
- ۱۵۳ مدارک این قضیه
- ۱۵۳ حکایت تجسس و شبگردی عمر
- ۱۵۴ مدارک این قضیه
- ۱۵۴ خلیفه بدون دلیل جوانی را تازیانه زد
- ۱۵۴ رأی خلیفه در تحقق بلوغ
- ۱۵۵ عقیده خلیفه در دو متعه (متعه حجّ و متعه نساء)
- ۱۵۵ متعه نساء از دیدگاه عمر
- ۱۵۶ صیغه کردن زن و زناشوئی موقت
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۷ سه چیزی که عمر آن‌ها را حرام کرد
- ۱۵۷ خلیفه و مسائل سلطان روم
- ۱۵۷ مسائل ملک روم
- ۱۵۸ جواب نامه قیصر روم و مسائل او
- ۱۶۰ غدیریه سرایان در سده نهم
- ۱۶۰ حافظ بُزِیسی جَلّی
- ۱۶۱ زندگی‌نامه این سراینده
- ۱۶۲ گراف‌گویی‌ها درباره ابوبکر

- ۱۶۴ منش‌ها و مایه‌های روانی ابوبکر
- ۱۶۵ ابوبکر در روزگار مسلمانی
- ۱۶۶ کَلَالَةُ (برادر و خواهر تنی یا پدری)
- ۱۶۷ مجتهدان بزهکار
- ۱۶۷ مجتهدان بزهکار
- ۱۶۸ بررسی احادیثی که ابوبکر نقل کرده است
- ۱۶۸ بررسی اولین حدیث جعلی در فضیلت عمر (۲)
- ۱۶۸ بررسی دومین حدیث جعلی در فضیلت عمر (۳)
- ۱۶۹ بررسی سومین حدیث جعلی در فضیلت عمر (۱)
- ۱۶۹ بررسی چهارمین حدیث جعلی در فضیلت عمر (۱)
- ۱۷۰ جانشینی پیامبر از دیدگاه اهل تستن
- ۱۷۰ فرمانبرداری از امام هر چند تبه‌کار باشد
- ۱۷۱ پیمان امامت چگونه بسته می‌شود
- ۱۷۱ گفتار قُرْطُبِيّ
- ۱۷۲ پرسش یک یهودی از ابوبکر
- ۱۷۳ دلیری ابوبکر
- ۱۷۳ فاطمه (س) خشمگین بر ابوبکر درگذشت
- ۱۷۴ برگزیده؟ و چرا باید نشانی از آرامگاه او نماند؟
- ۱۷۴ پوزش خواهی خلیفه از زهرا
- ۱۷۵ بوبکر و شبی که در آن شکاف کوه گذراند
- ۱۷۶ در بررسی این گزارش نکات زیر قابل تأمل است
- ۱۷۷ نگاهی به دارایی ابوبکر
- ۱۷۸ گزاف‌گوئی در برترهای عثمان
- ۱۷۸ داوری عثمان درباره زنی که شش ماهه زائید

- ۱۷۹ عثمان نماز را در سفر شکسته نمی‌خواند
- ۱۸۰ نگاهی به برداشت خلیفه
- ۱۸۱ گفتار پیامبر درباره نماز مسافر
- ۱۸۲ خلیفه ، آئین‌های کیفری را پایمال می‌کند
- ۱۸۲ عثمان برای خود و کسانش چراگاه خصوصی قرار می‌دهد
- ۱۸۴ عثمان ، فدک را تیول مروان می‌گرداند
- ۱۸۵ برداشت عثمان درباره اموال و صدقات
- ۱۸۶ بذل و بخشش‌های خلیفه به حکم بن ابی‌العاص
- ۱۸۷ بذل و بخشش‌های عثمان به مروان
- ۱۸۸ مروان و چه مروانی
- ۱۸۹ بخشش عثمان به ولید از مال مسلمانان
- ۱۹۰ ولید و پدرش
- ۱۹۰ این پدر بود و با چه پسری !
- ۱۹۱ بخشش عثمان به ابوسفیان
- ۱۹۱ سیاه‌های از بخشش‌های عثمان و گنج‌های آبادان شده به برکت او
- ۱۹۲ سیاه دیگری از بخشش‌های عثمان و گنج‌های آبادان شده به برکت او
- ۱۹۳ عثمان ابوذر را به ربه ربه تبعید می‌کند
- ۱۹۴ سخن امیرمؤمنان هنگامی که ابوذر را به سوی ربه بیرون کردند
- ۱۹۵ حدیث دانش ابوذر
- ۱۹۶ رفتار عثمان با عمار یاسر
- ۱۹۶ بخش دیگری از تخلفات عثمان
- ۱۹۸ عمار در قرآن
- ۱۹۹ تمجید و ستایش‌های پیامبر گرامی درباره عمار یاسر
- ۲۰۱ ایام محاصره عثمان

- ۲۰۱ ایام محاصره عثمان
- ۲۰۳ نامه‌هایی که عثمان در دوره محاصره نوشته است (۱).....
- ۲۰۴ نامه عثمان به اهالی شام.....
- ۲۰۴ نگاهی به نامه‌های عثمان.....
- ۲۰۸ کشته شدن عثمان.....
- ۲۱۰ روایات تاریخی جعلی و دروغین در مورد عثمان.....
- ۲۱۴ روایتی مشروح.....
- ۲۱۶ تأملی تحقیقی در روایات مجعول و ساختگی.....
- ۲۲۰ نگاهی به روایات جعلی مربوط به مناقب خلفاء ثلاثه.....
- ۲۲۸ روایاتی که در تمجید خلفای سه‌گانه آورده‌اند.....
- ۲۲۹ فضیلت تراشی برای معاویه.....
- ۲۳۱ معاویه تکبیر نماز را ترک می‌کند.....
- ۲۳۲ سنت‌هایی که برای دشمنی با شیعه متروک ماند.....
- ۲۳۳ بیعت‌گیری برای یزید.....
- ۲۳۳ یکی از چهار جنایت سهمگین معاویه (۲).....
- ۲۳۴ معاویه در شام برای یزید بیعت می‌گیرد.....
- ۲۳۶ نامه معاویه به حسین بن علی علیه‌السلام.....
- ۲۳۶ نطق امام حسین سیدالشهداء در مورد معاویه.....
- ۲۳۷ هدف نهایی معاویه.....
- ۲۳۹ اجتهاد سپری برای جنایتکاران.....
- ۲۴۳ اجتهاد چیست؟.....
- ۲۴۶ مبانی اجتهاد معاویه اجماع.....
- ۲۴۷ قیاس.....
- ۲۵۰ موضع معاویه با امام حسن علیه‌السلام.....

- ۲۵۱ « امام حسن » علیه‌السلام کیست ؟
- ۲۵۷ مالک اشتر
- ۲۵۹ محمد بن ابی بکر
- ۲۶۲ نگاهی به مناقب دروغین معاویه پسر «هند»
- ۲۶۶ دیدار معاویه با پیامبر در بهشت !!
- ۲۶۷ شاعران غدیر در قرن دهم
- ۲۶۷ شیخ کفعمی
- ۲۶۷ زندگی‌نامه شاعر
- ۲۶۸ بهاء‌الملّة و الدّین (شیخ بهایی)
- ۲۷۱ شرح حال شاعر
- ۲۷۲ تألیفات مهم شیخ بهایی
- ۲۷۲ تولد شیخ بهایی
- ۲۷۲ وفات شیخ بهایی
- ۲۷۳ قرن یازدهم
- ۲۷۳ الخَرْقُوشِ الْعَامِلِي
- ۲۷۳ احوال شاعر
- ۲۷۴ شاعران غدیر در قرن دوازدهم
- ۲۷۴ شیخ حر عاملی
- ۲۷۶ شرح حال شاعر
- ۲۷۷ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام (برگزیده کتاب الغدير علامه امینی ره)

مشخصات کتاب

سرشناسه: بیستونی محمد، ۱۳۳۷ - عنوان قراردادی: الغدير فی الکتاب و السنه و الادب. برگزیده
عنوان و نام پدیدآور: قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام (برگزیده کتاب الغدير علامه امینی ره / به اهتمام محمد بیستونی
مشخصات نشر: تهران بیان جوان ۱۳۸۴.
مشخصات ظاهری: ۴۶۱ص.
شابک: ۷۰۰۰۰ریال: ۹۷۸۹۶۴۸۳۹۹۱۰۳
وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری
فاپا

یادداشت: عنوان روی جلد: قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام (برگرفته از الغدير علامه امینی
یادداشت: کتابنامه: ص. ۴۵۰ - ۴۶۱، همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد: قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام (برگرفته از الغدير علامه امینی .

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- جنبه‌های قرآنی

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق -- فضایل

شناسه افزوده: امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹. الغدير فی الکتاب و السنه و الادب. برگزیده

رده بندی کنگره: BP۳۷/۳۵/ب۸۶ق۴ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۳-۸۶۳

فهرست مطالب

موضوع صفحه

سرآغاز سخن ۶۰۰۰

گفتار ناشر ۱۰۰۰۰

بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۱۰۰۰

تاریخ سرمایه اهل تحقیق است ۱۴۰۰۰

اهمیت «غدير خم» در تاریخ ۱۵۰۰۰

تاریخ نگاران مشهور واقعه «غدير خم» ۱۶۰۰۰

برخی از محدثین بزرگی که حدیث غدير خم را ثبت و منتشر کرده‌اند ۱۷۰۰۰

برخی از مفسرین بزرگی که به ذکر واقعه «غدير» پرداخته‌اند ۱۷۰۰۰

شرح غدير خم ۱۹۰۰۰

عنایت و توجه مخصوص خدای بزرگ به حدیث غدير ۲۵۰۰۰

مناشده و احتجاج به حدیث شریف «غدیر خم» ۲۹۰۰۰

۱- مناشده علی علیه السلام ۲۹۰۰۰

۲- مناشده علی علیه السلام در ایام عثمان بن عفان ۳۱۰۰۰

۳- مناشده علی علیه السلام در روز رَحْبَه - سال ۳۵۰۰۰

گواهان مشهور که به داستان غدیر در روز رُحْبَه برای امیرالمؤمنین شهادت دادند ۳۶۰۰۰

کسانی که به علت پنهان داشتن حدیث غدیر دچار نفرین شدند ۳۸۰۰۰

احتجاج مأمون خلیفه عباسی بر فقهاء به حدیث غدیر ۳۹۰۰۰

غدیر در قرآن ۴۲۰۰۰

اکمال دین به ولایت ۴۷۰۰۰

(۴۵۰)

موضوع صفحه

برخی از روایات مربوط به وقت نزول آیه اکمال دین ۴۷۰۰۰

عذاب واقع شده در مورد منکر غدیر ۴۹۰۰۰

عید غدیر در اسلام ۵۰۰۰۰

داستان تهنیت به پیامبر صلی الله علیه و آله پس از اعلام ولایت علی علیه السلام ۵۳۰۰۰

مفاد حدیث غدیر ۵۵۰۰۰

قراین معینه در مورد معنای مؤلی در حدیث غدیر ۵۹۰۰۰

احادیثی که معانی مولی و ولایت را تفسیر نموده ۶۷۰۰۰

سخنانی در پیرامون مفاد حدیث «غدیر» ۶۹۰۰۰

شعراء غدیر در قرن اول هجری ۷۲۰۰۰

برخی از روایان این قصیده از اهل سنت عبارتند از ۷۳۰۰۰

غدیریه قیس بن سعدانصاری ۷۴۰۰۰

قصیده عَمْرُو بْنُ عَاصٍ در تأیید غدیر ۷۵۰۰۰

ترجمه اشعار عمرو بن عاص ۷۶۰۰۰

سخنی پیرامون قصیده عَمْرُو بْنُ عَاصٍ ۸۰۰۰۰

شرح حال شاعر (عمرو بن عاص) ۸۱۰۰۰

غدیریه سرایان در قرن دوم ۸۲۰۰۰

ابومستهل کمیت ۸۲۰۰۰

قصیده عینیه هاشمیات ۸۳۰۰۰

حدیث سرآغاز دعوت در سنت و تاریخ و ادب ۸۳۰۰۰

جنایاتی که بر حدیث «سرآغاز دعوت» رفته است ۸۶۰۰۰

مودّتی که در قرآن واجب شمرده شده است ۸۶۰۰۰

علی صدیق و فاروق امّت ۸۷۰۰۰

(۴۵۱)

موضوع صفحه

- ۹۰۰۰۰ غدیریه سرایان قرن سوم
- ۹۰۰۰۰ دَعْبِلُ خُزَاعِيّ شَهِيد به سال ۲۴۶
- ۹۱۰۰۰ سخنان دانشمندان مشهور عامه درباره قصیده دَعْبِلُ خُزَاعِيّ
- ۹۸۰۰۰ زندگی نامه دَعْبِلُ خُزَاعِيّ
- ۱۰۰۰۰۰ نشانه‌های نبوغ دعبل
- ۱۰۰۰۰۰ اما در روایت حدیث
- ۱۰۰۰۰۰ رفتار دعبل با خلفاء و وزراء
- ۱۰۲۰۰۰ نمونه‌هایی از اشعار مذهبی دعبل
- ۱۰۳۰۰۰ ولادت و وفات دعبل
- ۱۰۴۰۰۰ شعروامق مسیحی در حقانیت غدیر
- ۱۰۴۰۰۰ پیرامون شعر یک مسیحی در تایید غدیر
- ۱۰۵۰۰۰ علم و دانش علی در برابر صحابه
- ۱۱۰۰۰۰ نظر استاد عبدالفتاح در موضوع سقیفه
- ۱۱۳۰۰۰ شأن نزول سوره هل أتى
- ۱۱۴۰۰۰ سخنی پیرامون حدیث برادری پیامبر صلی الله علیه وآله با امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۱۵۰۰۰ پیرامون حدیث ردّ شمس
- ۱۱۶۰۰۰ پیرامون آیه ولایت
- ۱۱۷۰۰۰ یک ایراد مردود مربوط به آیه ولایت
- ۱۲۰۰۰۰ علی با حقّ است و حقّ با علی
- ۱۲۱۰۰۰ مآخذ حدیث
- ۱۲۱۰۰۰ صورت دیگر حدیث
- ۱۲۲۰۰۰ قتال ناکثین در روز جمل

(۴۵۲)

موضوع صفحه

- ۱۲۴۰۰۰ بحثی در حدیث منزلت
- ۱۲۵۰۰۰ حدیث سدّ ابواب
- ۱۲۷۰۰۰ علی علیه السلام اولین کسی است که در حوض کوثر بر پیامبر صلی الله علیه وآله وارد می‌شود
- ۱۲۷۰۰۰ نظریه اصحاب و تابعین درباره اولین مسلمان
- ۱۲۹۰۰۰ اشعاری پیرامون اولین مسلمان
- ۱۳۰۰۰۰ شعرای غدیر در قرن چهارم ابن الطباطبای اصفهانی
- ۱۳۰۰۰۰ شاعر را بشناسیم

- ۱۳۱۰۰۰ ابن علویه اصفهانی
- ۱۳۲۰۰۰ شاعر را بشناسیم
- ۱۳۴۰۰۰ غدیریه صاحب ابن عباد
- ۱۳۶۰۰۰ شناخت شاعر
- ۱۳۷۰۰۰ تألیفات صاحب بن عباد
- ۱۳۷۰۰۰ شعراء غدیر
- ۱۳۷۰۰۰ غدیریه ابوالنجیب، طاهر
- ۱۳۸۰۰۰ شناخت شاعر
- ۱۳۸۰۰۰ غدیریه شریف رضی
- ۱۳۹۰۰۰ شناخت شاعر
- ۱۴۱۰۰۰ مؤلف نهج البلاغه
- ۱۴۲۰۰۰ شعر و شاعری
- ۱۴۴۰۰۰ ولادت، وفات شریف رضی
- ۱۴۵۰۰۰ غدیریه مهیار دیلمی
- ۱۴۸۰۰۰ بخشی از غدیریه سید شریف مرتضی (۴۵۳)

موضوع صفحه

- ۱۴۹۰۰۰ زندگی نامه شاعر
- ۱۵۰۰۰۰ سید مرتضی و رهبری
- ۱۵۲۰۰۰ ولادت، وفات شریف مرتضی
- ۱۵۳۰۰۰ غدیریه قاضی ابن قادوس
- ۱۵۳۰۰۰ زندگی نامه شاعر
- ۱۵۳۰۰۰ غدیریه ملک صالح
- ۱۵۴۰۰۰ زندگی نامه شاعر
- ۱۵۵۰۰۰ غدیریه ابن عودی نیلی
- ۱۶۰۰۰۰ غدیریه خطیب خوارزمی
- ۱۶۲۰۰۰ زندگی نامه شاعر
- ۱۶۲۰۰۰ ولادت و وفات
- ۱۶۳۰۰۰ بررسی برخی از فضایل علی علیه السلام
- ۱- حدیث برگرداندن خورشید ۱۶۳۰۰۰
- ۲- نماز هزار رکعت ۱۶۴۰۰۰
- ۱۶۵۰۰۰ پاسخ پندارهای ابن تیمیه
- ۱۶۹۰۰۰ پاسخ دیگر به ابن تیمیه

مشکل ذکرها و ختم‌ها ۱۷۰۰۰۰

زیارت مشاهد مشرفه خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله ۱۷۲۰۰۰

ترغیب به زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۷۵۰۰۰

گفتار بزرگان مذاهب چهارگانه ۱۷۷۰۰۰

تبرک به قبر شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۱۸۰۰۰۰

مذمت رسول خدا از بنی امیه ۱۸۲۰۰۰

(۴۵۴)

موضوع صفحه

آداب زیارت قبور ۱۸۲۰۰۰

کند و کاوی در حدیث و چگونگی احادیث مجعوله ۱۸۳۰۰۰

سلسله دروغگویان و حدیث سازان ۱۸۴۰۰۰

حدیث‌سازی ۱۹۵۰۰۰

روایات در مدح ابو حنیفه ۱۹۶۰۰۰

گفتاری در مذمت ابوحنیفه ۱۹۷۰۰۰

گفتاری درباره دیگر پیشوایان اهل سنت ۱۹۸۰۰۰

فهرست احادیث ساختگی و دگرگون شده ۱۹۹۰۰۰

مشکل ثقه و ثقات ۲۰۲۰۰۰

احادیثی که به نام رسول خدا ساخته‌اند ۲۰۳۰۰۰

احادیث ساختگی در مورد خلافت ۲۰۴۰۰۰

این غرض‌ورزی‌ها و سر و صدا برای چیست ۲۰۷۴۰۰۰

نظر حفاظ و علماء اهل سنت درباره حدیث سازان ۲۰۷۰۰۰

غدیرسرایان قرن ششم ۲۰۹۰۰۰

قطب الدین راوندی ۲۰۹۰۰۰

شخصیت و شرح حال راوندی ۲۱۰۰۰۰

شعراء غدیر در قرن هفتم ۲۱۰۰۰۰

ابوالحسن المنصور بالله ۲۱۰۰۰۰

شخصیت المنصور بالله ۲۱۱۰۰۰

کمال‌الدین شافعی ۲۱۱۰۰۰

شرح حال این شاعر ۲۱۲۰۰۰

غدیرسرایان قرن هشتم ۲۱۳۰۰۰

(۴۵۵)

موضوع صفحه

امام شیبانی شافعی ۲۱۳۰۰۰

- زندگی نامه شاعر ۲۱۴۰۰۰
شمس‌الدین مالکی ۲۱۴۰۰۰
لفظ حدیث ۲۱۶۰۰۰
آثار کمیاب در دانش عمر ۲۱۶۰۰۰
عقیده خلیفه درباره کسی که آب ندارد ۲۱۶۰۰۰
تحریف و دروغ سازی ۲۱۷۰۰۰
عمر حکم شک‌ها را نمی‌داند ۲۱۷۰۰۰
نادانی خلیفه به کتاب خدا ۲۱۸۰۰۰
شگفت‌ترین شگفتی‌ها در قضاوت عمد ۲۱۹۰۰۰
همه مردم از عمر داناترند ۲۲۱۰۰۰
قضاوت عمر درباره زن دیوانه زناکار ۲۲۱۰۰۰
مدارک این داستان ۲۲۲۰۰۰
نادانی خلیفه به مفاد کلمات ۲۲۲۰۰۰
مدارک این قضیه ۲۲۴۰۰۰
عقیده خلیفه در میراث ۲۲۴۰۰۰
اگر علی علیه‌السلام نبود عمر هلاک بود ۲۲۵۰۰۰
مدارک این قضیه ۲۲۵۰۰۰
حکایت تجسس و شبگردی عمر ۲۲۶۰۰۰
مدارک این قضیه ۲۲۶۰۰۰
خلیفه بدون دلیل جوانی را تازیانه زد ۲۲۶۰۰۰
رای خلیفه در تحقق بلوغ ۲۲۷۰۰۰
(۴۵۶)

موضوع صفحه

- عقیده خلیفه در دومتعه (متعه حج و متعه نساء) ۲۲۹(۰۰۰)
متعه نساء از دیدگاه عمر ۲۳۰۰۰۰
صیغه کردن زن و زناشوئی موقت ۲۳۱۰۰۰
متعه در قرآن مجید ۲۳۱۰۰۰
سه چیزی که عمر آن‌ها را حرام کرد ۲۳۲۰۰۰
خلیفه و مسائل سلطان روم ۲۳۳۰۰۰
مسائل ملک روم ۲۳۳۰۰۰
جواب نامه قیصر روم و مسائل او ۲۳۵۰۰۰
غدیریه سرایان در سده نهم ۲۳۸۰۰۰
حافظ بؤسی جلی ۲۳۸۰۰۰

- زندگی نامه این سراینده ۲۳۹۰۰۰
- گزارف گویی‌ها درباره ابوبکر ۲۴۰۰۰۰
- منش‌ها و مایه‌های روانی ابوبکر ۲۴۵۰۰۰
- ابوبکر در روزگار مسلمانی ۲۴۶۰۰۰
- کَلَالَةُ (برادر و خواهر تنی یا پدری ۲۴۷۰۰۰)
- مجتهدان بزهدکار ۲۴۹۰۰۰
- بررسی احادیثی که ابوبکر نقل کرده‌است ۲۵۰۰۰۰
- بررسی اولین حدیث جعلی در فضیلت عمر ۲۵۱۰۰۰
- بررسی دومین حدیث جعلی در فضیلت عمر ۲۵۱۰۰۰
- بررسی سومین حدیث جعلی در فضیلت عمر ۲۵۲۰۰۰
- بررسی چهارمین حدیث جعلی در فضیلت عمر ۲۵۳۰۰۰
- جانشینی پیامبر از دیدگاه اهل تسنن ۲۵۴۰۰۰
- (۴۵۷)
- موضوع صفحه
- فرمانبرداری از امام هرچند تبهکار باشد ۲۵۴۰۰۰
- پیمان امامت چگونه بسته می‌شود ۲۵۶۰۰۰
- گفتار قُرْطُوبِيِّ ۲۵۶۰۰۰
- پرسش یک یهودی از ابوبکر ۲۵۸۰۰۰
- دلیری ابوبکر ۲۵۹۰۰۰
- فاطمه علیهاالسلام خشمگین بر ابوبکر در گذشت ۲۶۰۰۰۰
- پوزش خواهی خلیفه از زهرا ۲۶۱۰۰۰
- بوبکر و شبی که در آن شکاف کوه گذراند ۲۶۳۰۰۰
- در بررسی این گزارش نکات زیر قابل تأمل است ۲۶۴۰۰۰
- نگاهی به دارایی ابوبکر ۲۶۶۰۰۰
- گزارف گوئی در برترهای عثمان ۲۶۸۰۰۰
- داوری او درباره زنی که شش ماهه زائید ۲۶۸۰۰۰
- عثمان نماز را در سفر شکسته نمی‌خواند ۲۷۰۰۰۰
- نگاهی به برداشت خلیفه ۲۷۱۰۰۰
- گفتار پیامبر درباره نماز مسافر ۲۷۳۰۰۰
- خلیفه ، آئین‌های کیفری را پایمال می‌کند ۲۷۴۰۰۰
- عثمان برای خود و کسانش چراگاه خصوصی قرار می‌دهد ۲۷۶۰۰۰
- عثمان ، فدک را تیول مروان می‌گرداند ۲۷۸۰۰۰
- برداشت عثمان درباره اموال و صدقات ۲۸۰۰۰۰

بذل و بخشش های خلیفه به حکم بن ابی العاص ۲۸۳۰۰۰

بذل و بخشش های عثمان به مروان ۲۸۵۰۰۰

مروان و چه مروانسی ۲۸۶۰۰۰

(۴۵۸)

موضوع صفحه

بخشش عثمان به ولید از مال مسلمانان ۲۸۸۰۰۰

ولید و پدرش ۲۸۹۰۰۰

این پدر بود و با چه پسری ۲۸۹۱۰۰۰

بخشش عثمان به ابوسفیان ۲۹۱۰۰۰

سیاهه‌ای از بخشش های عثمان و گنج های آبادان شده به برکت او ۲۹۲۰۰۰

سیاهه‌ای دیگری از بخشش های عثمان و گنج های آبادان شده به برکت او ۲۹۳۰۰۰

عثمان ابوذر را به ربنده تبعید می کند ۲۹۴۰۰۰

سخن امیر مؤمنان هنگامی که ابوذر را به سوی ربنده بیرون کردند ۲۹۶۰۰۰

حدیث دانش ابوذر ۲۹۹۰۰۰

رفتار عثمان با عمار یاسر ۳۰۰۰۰۰

بخش دیگری از تخلفات عثمان ۳۰۰۰۰۰

عمار در قرآن ۳۰۳۰۰۰

تمجید و ستایش های پیامبر گرامی درباره عمار یاسر ۳۰۶۰۰۰

ایام محاصره عثمان ۳۰۹۰۰۰

نامه هایی که عثمان در دوره محاصره نوشته است ۳۱۳۰۰۰

نامه عثمان به اهالی شام ۳۱۴۰۰۰

نگاهی به نامه های عثمان ۳۱۵۰۰۰

کشته شدن عثمان ۳۲۳۰۰۰

روایات تاریخی جعلی و دروغین در مورد عثمان ۳۲۶۰۰۰

روایتی مشروح ۳۳۴۰۰۰

تأملی تحقیقی در روایات مجعول و ساختگی ۳۳۷۰۰۰

نگاهی به روایات جعلی مربوط به مناقب خلفاء ثلاثه ۳۴۶۰۰۰

(۴۵۹)

موضوع صفحه

روایاتی که در تمجید خلفای سه گانه آورده اند ۳۶۰۰۰۰

فضیلت تراشی برای معاویه ۳۶۲۰۰۰

معاویه بدعت گذار حکم دو خواهر را همزمان به همسری داشتن ۳۶۵۰۰۰

معاویه تکبیر نماز را ترک می کند ۳۶۶۰۰۰

- سنت‌هایی که برای دشمنی با شیعه متروک ماند ۳۶۸۰۰۰
- بیعت‌گیری برای یزید ۳۷۰۰۰۰
- یکی از چهار جنایت سهمگین معاویه ۳۷۰۰۰۰
- معاویه در شام برای یزید بیعت می‌گیرد و در این راه امام مجتبی را می‌کشد ۳۷۱۰۰۰۰
- نامه معاویه به حسین بن علی علیه السلام ۳۷۵۰۰۰
- نطق امام حسین سیدالشهداء در مورد معاویه ۳۷۶۰۰۰
- هدف نهایی معاویه ۳۷۷۰۰۰
- اجتهاد سپری برای جنایتکاران ۳۸۰۰۰۰
- اجتهاد چیست ۳۸۷؟ ۰۰۰۰
- مبانی اجتهاد معاویه اجماع ۳۹۴۰۰۰
- قیاس ۳۹۴۰۰۰
- موضع معاویه با امام حسن علیه السلام ۴۰۲۰۰۰
- «امام حسن» علیه السلام کیست ۴۰۲؟ ۰۰۰۰
- مالک اشتر ۴۱۴۰۰۰
- محمد بن ابی بکر ۴۱۸۰۰۰
- نگاهی به مناقب دروغین معاویه پسر «هند» ۴۲۲۰۰۰
- دیدار معاویه با پیامبر در بهشت ۴۳۰!! ۰۰۰۰
- شاعران غدیر در قرن دهم ۴۳۲۰۰۰
- (۴۶۰)

موضوع صفحه

- شیخ کفعمی ۴۳۲۰۰۰
- زندگی‌نامه شاعر ۴۳۳۰۰۰
- بهاء‌الملّة و الدّین (شیخ بهایی) ۴۳۳(۰۰۰) ۰۰۰۰
- شرح حال شاعر ۴۴۰۰۰۰
- تألیفات مهم شیخ بهایی ۴۴۱۰۰۰
- تولد شیخ بهایی ۴۴۲۰۰۰
- وفات شیخ بهایی ۴۴۲۰۰۰
- قرن‌یازدهم ۴۴۳۰۰۰
- الْحَرْفُوشَى الْعَامِلَى ۴۴۳۰۰۰
- احوال شاعر ۴۴۴۰۰۰
- شاعران غدیر در قرن دوازدهم ۴۴۵۰۰۰
- شیخ حر عاملی ۴۴۵۰۰۰
- شرح حال شاعر ۴۴۸۰۰۰

متن تأییدیه حضرت آیه الله خزعلی حافظ و مفسر قرآن و نهج البلاغه

درباره کتاب قرآن ناطق علی بن ابیطالب (برگرفته از الغدیر علامه امینی)

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی‌اندازه خداوند پاک بی‌همتا را و درود فراوان بهترین پیام آوران دربار الهی پیامبر گرامی و ارجمندمان محمد مصطفی را و پاکیزه‌ترین جانشینان را، جانشینان این پیامبر دوازده امام گزیده و برجسته و بر مادر یازده امام، بانوی بزرگوار زهرا اطهر روحی لُتْرَابِ اَقْدَامِهِمْ فِدَاءً و درود ویژه بر سر و سرور آنان علی مرتضی و نواده پاکش پاک کننده جهان از تیرگی ستم و گسترش دهنده داد در پهنه گیتی و نابودکننده ستمگران از گستره جهان حضرت مهدی روحی فدا. سرور این امامان علی مرتضی ممتاز به خصائصی همتای پیامبر است و برادر او در عقد اخوت و جان و نفس او در مباحله با نصارای نجران، شاهد بر توحید، بر نبوت و روشنگر ابهامات در معاد است. کمال دین و تمامیت نعمت و موجب رضای الهی است، برای گردن نهادن مردمان بدین اسلام شرط قبولی ایمان و اعمال است و در تمام احوال و اوضاع «حق مدار» است و چه می‌گویم بل «مدار حق» است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «عَلَيْهِ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ اَللّٰهُمَّ اَدْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ» (علی با حق و حق با علی است، خداوند اهرجا که او باشد، حق را جاری ساز). خوبست دگر لب ببندیم و قلم را از حرکت بازداریم که «كُلُّ الصَّيْدِ فِي جَوْفِ الْفَرَا». علاوه گنجاندن بحر در سبو ممکن نیست. درباره این زبده بی‌مانند گفتند آنچه نشاید، کردند آنچه نباید، از حشش محروم کردند و فضائلش را مکتوم تا در شمار مظلومان، بزرگترین مظلوم جهان شد. اگر پیامبر که درود خدا بر روانش باد می‌فرمود: «مَا اُوذِيَ نَبِيٌّ بِمِثْلِ مَا اُوذِيَ» (هیچ پیامبری به اندازه من مورد اذیت و آزار قرار نگرفت)، این بزرگمرد هم فرمود: «فَوَاللّٰهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنِ حَقِّيْ مُسْتَأْتِرًا عَلَيَّ مُنْذُ قَبْضِ اللّٰهِ نَبِيِّهِ حَتّٰى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا» (به خدا سوگند از زمان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا کنون و در میان این مردم، حق من غصب شده و سختی فراوانی بر من تحمیل گردیده است). و لکن حق جویان و شیفتگان حقائق نمرده‌اند و نمی‌میرند مردانی قد کشیده و اورست و البرز را کوتاه‌تر از قامت خود دیده، حقائق پنهان را آشکار و ستمهای فراوان را زدوده و چهره تابناک این مرد را آشکار ساخته از همان زمان‌های اول تا هر دوره و در این زمان‌های اخیر میرحامد حسین هندی، شرف الدین عاملی ... و اخیراً علامه امینی چنان به رنج‌ها به سفرها به کتب و اسفار دل سپردند و جان باختند که جایی برای کژمداری نگذاشته‌اند. علامه امینی «قَدَسَ اللّٰهُ سِرَّهُ» در ۱۱ جلد الغدیرش افتراات و یاهوه گوئی‌ها را از کتب خود آنان برملا کرد ولی آیا همه را توش و توان و بردباری و شکیب مطالعه همه ۱۱ جلد عربی یا ۲۲ جلد ترجمه فارسی آن میسر است؟ برای آسان دست یافتن به قله‌ها و سرشاخه‌های شجره طیبه «الغدیر» کتابی خلاصه و فشرده از آن، تحت عنوان «قرآن ناطق، علی بن ابیطالب علیه السلام»، فراهم آمده که اینک در برابر دیدگان شماست و خصوصاً برای جوانان عزیز بسیار قابل استفاده می‌باشد. به همت پدید آورنده این اثر ارزشمند، «جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان» که در گزینش، تألیف و نشر کتب موضوعی قرآن و عترت با سازماندهی و جذب جوانان برای انجام مطالعات و تحقیقات مرتبط، بسیار موفق عمل کرده‌اند، تبریک می‌گویم و جدّ و جهد شما را در مطالعه این کتاب و سایر تألیفات منحصر به فرد مؤسسه مذکور مسألت دارم.

و آخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ.

۳ شوال المکرم ۱۴۲۶

۱۵ آبان ۱۳۸۴

ابوالقاسم خزعلی

سرآغاز سخن

ده سال از اولین روزی که روش انس با قرآن را به حول و قوه الهی برای سهولت ارتباط جوانان فارسی زبان با محتوای قرآن کریم طراحی نمودیم می‌گذرد. حاصل تلاش این مدت طولانی تألیف دو دوره کامل تفسیر قرآن کریم تحت عنوان تفسیر جوان (برگرفته از تفسیر نمونه آیه‌الله مکارم شیرازی) در ۲۷ جلد و تفسیر بیان (برگرفته از تفسیر مجمع‌البیان امین الاسلام طبرسی) در ۳۰ جلد و فهرستواره موضوعی تفسیر جوان (دربردارنده ۰۰۰/۱۰ موضوع کاربردی قرآنی براساس تفسیر جوان) و فهرستواره موضوعی تفسیر بیان (دربردارنده ۰۰۰/۱۰ موضوع کاربردی قرآنی براساس تفسیر بیان) و تفسیر گرافیکی قرآن کریم (ارتباط تصویری با قرآن ویژه کودکان و نوجوانان) و چندین عنوان تفسیر موضوعی (که بهتر است نام تحقیق موضوعی بر آن بگذارم) می‌باشد. اگر خداوند مَنّان توفیق دهد بنا داریم تعداد کتابهای جدید تفسیر موضوعی قرآن کریم را که به صورت خلاصه و غالباً در قطع ۱۴×۱۰ (Fast Book) می‌باشد به ۱۰۰۰ عنوان تا پایان سال ۱۳۹۰ برسانیم، زیرا جوانان عزیز دانشگاهی و دبیرستانی را در این رابطه بسیار علاقمند و تشنه یافته‌ایم.

اکنون در آستانه دهمین سال اهتمام جدی به نشر تفسیر قرآن کریم برای مخاطبین جوان و نوجوانان و کودکان عزیز، معرفی یکی از شخصیت‌های منحصر به فرد و شاخص را به عنوان الگوی تمام عیار «عمل به قرآن کریم» در دستور کار «مؤسسه قرآنی تفسیر جوان» قرار داده‌ایم تا فقط به بیان ویژگی‌ها و صفات شایسته «انسان کامل در قرآن» اکتفا نکرده باشیم، بلکه یک نمونه عینی و عملی را نیز در تاریخ اسلام برای جوانان باهوش و متدین، ترسیم نماییم. بر همین اساس به سراغ آینه تمام‌نمای قرآن کریم، شاگرد مکتب پیامبر عظیم‌الشأن اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام رفتیم. بارها تلاش کردیم تا مطالب جدیدی در عظمت روحی و شخصیت قرآنی این امام همام بنویسیم ولی جسارت این کار را نیافتیم زیرا تصویر کتاب خود را در مقایسه با بسیاری از کتاب‌های موجود در این زمینه، همچون «قطره‌ای ناچیز در مقابل دریا‌های بیکران» می‌دیدیم. لذا تصمیم گرفتیم یکی از دریا‌های زیبای موجود که شخصیت والای امام علی علیه‌السلام را ترسیم نموده برگزینم و قطره‌ای از آن دریا را به جویندگان حق و حقیقت و «قرآن‌پژوهان جوان» معرفی نماییم.

قرآن ناطق (۷)

بنابراین به سراغ ترجمه ۲۲ جلدی کتاب شریف الغدیر علامه امینی رحمه‌الله علیه رفتیم و نام خلاصه و برگزیده این کتاب را «قرآن ناطق، علی بن ابیطالب علیه‌السلام» گذاشتیم. ویژگی‌های کتاب جدید به شرح زیر است:

۱- با توجه به اقتضائات سنی جوانان عزیز که حوصله مطالعه کتاب‌های مفصل را ندارند، ۲۲ جلد الغدیر را در یک جلد خلاصه نمودیم.

۲- در معرفی شخصیت حضرت علی علیه‌السلام، ترجیحاً از مطالب برادران اهل تسنن کُده داده‌ایم تا کتاب فقط در مرز عقاید تشیع منحصر نشود و برای جوانان عزیز سنی مذهب نیز رهگشا باشد.

اگر از علما و شعرای امامیه مطلب یا شعری انتخاب شده است، آن دسته از علما و شعرایی را انتخاب نموده‌ایم که علمای بزرگ و مشهور اهل تسنن موثق بودن آن‌ها را گواهی نموده و در کتب خود از آن‌ها شاهد مثال آورده‌اند.

۳- به جز ساده‌سازی و ویراستاری و اصلاح بعضی از عبارات، هیچگونه دخل و تصرفی در متن کتاب شریف ترجمه الغدیر نداشته‌ایم.

۴- همه آیات، روایات، اشعار، اسم‌ها و کلمات عربی تحت نظر استاد ارجمند سید مرتضی خاتمی «زید عزه» به صورت کامل

اعراب گذاری شده است تا فارسی زبان‌ها آن‌ها را صحیح خوانده، نوشته و نقل نمایند و از نورانیت الفاظ نقل شده از قرآن کریم و اقوال معصومین علیهم السلام بهره مضاعف نصیبشان شود.

(۸) قرآن ناطق

امیدواریم همه ما خود را مخاطب واقعی آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ» (ای پیامبر بگو من نیز همچون همه شما انسان هستم با این تفاوت که بر من وحی می‌شود و بر شما نمی‌شود) دانسته و همه معصومین از جمله امام علی علیه السلام را الگوی همه جانبه زندگی فردی و اجتماعی خود در عمل به محتوای قرآن کریم قرار دهیم. اگر چنین شود همه نابسامانی‌های ما سامان گرفته و دردهای مادی و معنوی در جامعه و جهان ریشه کن خواهد شد و این همان وعده‌ای است که قرآن ناطق علی بن ابیطالب علیه السلام در خطبه ۱۵۸ نهج البلاغه وعده آن را داده است که: «إِنَّ فِيهِ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَنَظْمَ مَا بَيْنَكُمْ» (قرآن داروی شفابخش همه بیماری‌های شما و سامان‌دهنده امور فردی و اجتماعی شماست).

در این جا وظیفه خود می‌دانم تا سلام و درود خود را به روح ملکوتی «شهید محراب حضرت آیه الله دستغیب» که همسایگی با مسجد جامع شیراز و مؤنست با ایشان سرمایه جاودانی بنده بوده است، تقدیم داشته و آرزو نمایم تا توفیق تداوم راه قرآنی آن عزیز و همه شهدای گرانقدر را داشته باشم. همچنین عرض ادب و تشکر و سپاس خود را به محضر مبارک استاد و سرور عزیزم «حضرت آیه الله سیدعلی اصغر دستغیب» اعلام داشته و به درگاه خدای منان به خاطر توفیق عظیم آشنایی با ایشان از عنفوان جوانی در مسجدالرضا شیراز تا زمان حال شکر گزارم. بنده توفیقات قرآنی خود را مدیون روش تربیتی صحیح و کرامات اخلاقی معظم له دانسته و همواره دعاگوی وی خواهم بود.

دکتر محمد بیستونی

رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

نجف اشرف - مرقد مطهر امیرمؤمنان علی علیه السلام

۳۰/۷/۱۳۸۴ (۱۶ شعبان المعظم ۱۴۲۶)

قرآن ناطق (۹)

شروع جلد اول کتاب ترجمه الغدير

گفتار ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از عوامل پیدایش و بقاء مذاهب و فرقه‌های گوناگون در طول تاریخ، بی‌شک جهالت و ناآشنائی مردم با حقائق است. چه آن که اگر حقائق پوست کنده و بدون رتوش به آنان تفهیم می‌شد، از آن جا که راه راست در شرایط زمانی و مکانی واحد، واحد است، جز افراد معاند و بدتیت، همان یک راه و طریق واحد (مذهب) را می‌پیمودند و طبعاً این همه مذاهب مختلف و جنگ و جدال‌هایی که از این رهگذر پدید می‌آید از بین می‌رفت.

این که می‌بینیم بعد از حضرت موسی پیروانش به هفتاد و یک فرقه، و بعد از حضرت عیسی پیروانش به هفتاد و دو فرقه، و بعد از حضرت محمد (ص) پیروانش به هفتاد و سه فرقه تقسیم شدند (۲) عامل مهم آن همان نرسیدن به حق و طریقه درست بوده است که شاعر ما در همین زمینه می‌گوید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند !!

بگذریم از یک عده خاصی که معرکه گردان قضایا و دست‌اندرکار حوادثند و روی مقاصدشوم و هوس‌های شیطانی حق و باطلی را

به هم می آمیزند و آئین و فرقه جدیدی را پایه ریزی می کنند. اما نوع مردم از «نیم کاسه های زیر کاسه ها» بی اطلاعند و

۱- با توجه به جامعیت مقدمه جناب آقای زین العابدین قربانی در جلد ۱۰ ترجمه الغدير، متن مذکور عینا به جای گفتار ناشر این کتاب انتخاب شده است.

۲- رسول خدا فرمود: «إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً ، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ افْتَرَقَتْ أُمَّةَ عِيسَى بَعْدَهُ عَلَى اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً ، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثَةٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً ، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ اثْنَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ» (سفينه البحار، جلد ۲، صفحه ۳۶۰).

(۱۰) قرآن ناطق

همه را مثل خود خوش نیت می دانند و روی خلوص و صفا به آن مرام های باطل می گروند و به آن مذاهب پایبند می شوند، تنها افراد انگشت شماری هستند که می توانند با واقع بینی، حق را از باطل باز شناخته فریب دغل کاری و تحریف را نخورند. علی علیه السلام، در خطبه ۵۰ نهج البلاغه، این حقیقت را در یک سطح وسیع تری چنین بیان می فرماید: «همواره منشأ پیدایش فتنه ها، پیروی از خواهش های نفس و احکام نفس و احکام صادره برخلاف کتاب خدا است که در نتیجه، گروهی ساده دل، از گروهی مغرض پیروی می کنند (و به راه باطل می روند)، پس اگر باطل با حق درهم نمی شد، راه حق بر طالبان آن پوشیده نمی گردید و اگر حق در میان باطل پنهان نمی شد، زبان دشمنان از آن کوتاه می گردید، اما قسمتی از این و قسمتی از آن، گرفته و با هم ممزوج کرده اند، اینجا است که شیطان بر دوستانش تسلط پیدا می کند (و آن ها را به راه باطل می کشاند) و در این میان، تنها کسانی که لطف خدا شامل حالشان شده، از این مهلکه نجات می یابند».

بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

با آن که پیامبر اکرم، در زمان حیاتش از هرفرصتی برای تعیین جانشین خود استفاده می فرمود و علی علیه السلام را به عنوان خلیفه بلا فصل خویش معرفی می نمود، با این حال، بعد از وفات آن حضرت، کسانی که از خواهش های نفسانی پیروی می کردند، بدون توجه به آن همه نصوص (۱)، دست اندر کار خلیفه تراشی در سقیفه

۱- رجوع کنید به کتاب های: غایه المرام - المراجعات - عبقات و دلائل الصّدق .

قرآن ناطق (۱۱)

بنی ساعده شدند و حقّ مسلم علی علیه السلام را غصب کردند و به دنبال آن، گروهی سودجو و ابن الوقت، برای انحراف افکار عمومی و تحریف حقائق، شروع به جعل احادیث به نفع وضع موجود نمودند و احادیث زیادی درباره خلافت خلفاء و فضائلشان، ساختند و چنان وانمود کردند که گویا خدا و پیغمبر و حتی علی علیه السلام جز وضعی را که بعد از وفات پیامبر اکرم پیش آمده نمی خواستند !!

در این میان، کسانی که بیرون گودند و از دور می خواهند درباره حوادث بعد از رسول خدا قضاوت کنند، در برابر خود، احادیث گونه گونه و متناقضی می یابند که هم خلافت و فضائل علی را تثبیت می کند و هم خلافت و فضائل خلفاء به اصطلاح راشدین و معاویه و بنی امیه و بنی عباس را، بدیهی است که این افراد یا طبعاً به اکثریت خواهند پیوست و یا همچنان سرگردان خواهند ماند. این جا است که نقش عالمان متعهد و نویسندگان مسئول آشکار می شود، آنان موظفند از باب « إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَلِلْعَالَمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ وَ إِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ » (۱) دست اندر کار نشر حق و دفع باطل گردند.

علامه امینی رحمه الله علیه، وقتی که دیدند: جمعی معاند و سودجو، مسأله خلافت را از وضع طبیعتش منحرف کرده شتر خلافت را در خانه دیگران خواباندند و برای موجه جلوه دادن این امر و انحراف افکار عمومی، روایات و احادیث ساختگی زیادی در مورد

حَقَّائِیت خلفاء ، حتّی به نام علی علیه‌السلام وضع کردند، اقدام به تألیف کتاب نفیس «الغدیر» فرمودند .

وی در این کتاب ، صرف نظر از این که ، حقیقت «ولایت» و «امامت» را از لحاظ کتاب و سنّت و نظرات دانشمندان منصف، مورد بررسی قرار داده و از این رهگذر، خلافت بلافصل علی بن ابی طالب علیه‌السلام را اثبات نمودند، معرکه گردانان قضایا و کسانی
۱- هر زمان که بدعت‌ها بروز نمایند بر عالمان (متعهد و خداترس) واجب است که با آشکار نمودن علم خود ، به مبارزه با دروغ پردازی‌ها برخیزد و اگر چنین نکند لعن و نفرین خدا بر او باد .

(۱۲) قرآن ناطق

که روی سوءنیت ، احادیث جعلی به نفع وضع موجود ، ساخته و یا تهمت‌های ناروا به پیروان راستین علی زده‌اند را معرفی فرموده‌اند .

از باب نمونه : او در جلد دهم کتاب الغدیر در برابر کسانی که به شیعه تهمت حدیث‌سازی زده‌اند، تحت عنوان « کند و کاوی در حدیث و چگونگی احادیث مجعول » بحث جالب و جامع‌الاطرافى نموده و در حدود هفتصد نفر از روات اهل سنت را می‌شمردند که کذاب و حدیث‌ساز بوده‌اند و تنها از ۴۳ نفر آن‌ها، در حدود نیم میلیون حدیث جعلی نقل می‌نمایند .

به علاوه، در حدود صد حدیث دروغ از طریق عامّه، نقل می‌کنند که در آن‌ها ، نه تنها خلافت و فضائل خلفا تأیید شده ، بلکه از مقام معاویه ، یزید ، منصور دوانیقی و دیگر خلفاء بنی‌امیه و بنی‌عبّاس نیز تجلیل شده است !!!
امینی با این کار بی‌نظیرش، به همه نویسندگان مسئول و متعهد این درس را داد که هیچ‌گاه نباید در برابر تحریف حقائق و انحراف افکار عمومی ساکت نشست .

اگر بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینى گناه است

و باید حرف حق را چنان که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است : « قُلِ الْحَقُّ وَ لَوْ عَلَیْكَ » گفت : « وَ لَوْ بَلَغَ مَا بَلَغَ » . امید است که خفتگان ، بیدار شده و راه سلف صالح را سرمشق خویش قرار دهند « أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ؟ »

انتشارات بیان جوان

تهران - ۲۹ دیماه ۱۳۸۴

۱۸ ذی‌الحجه ۱۴۲۶ مصادف باعیدسعید غدیر خم

قرآن ناطق (۱۳)

تاریخ سرمایه اهل تحقیق است

اهل بحث و تحقیق در هر رشته از علوم و فنون که وارد شوند ارتباط و تماس آن را با تاریخ درک نموده و معترف خواهند بود که بدون غور در تاریخ به مقصود خود نخواهند رسید ، تاریخ گمشده هر دانشمند است . مطلوب هر هنرمند است . سرمایه اهل تتبع و تحقیق است . مورد علاقه هر متدین است ، مقصد هر سیاستمدار است ، هدف هر ادیب است و بالجمله تاریخ مورد احتیاج تمام مجتمع بشری است .

اکنون - باید دانست که تاریخ با این ارتباط و پیوستگی که با تمام مقاصد و اغراض کلیه طبقات خلق دارد ، آن تاریخی است که صحیح و مبتنی بر حقایق و واقعیات باشد . آن تاریخی که جز ثبت حقایق و امور واقعی مقصد و غرض دیگر در تدوین آن دخالت نداشته باشد . بازیچه اغراض گوناگون قرار نگرفته و تمایلات دسته مخصوص و مقاصد مغرضانه و خودخواهانه گروه خاصّی در تدوین آن راه نیافته باشد . بر مبنای جلب نظر پیشوایان و فرمانروایان وقت و تأمین رضایت خاطر اُمرا یا تقویت مرام و اندیشه خاصّ و یا به منظور بالا بردن مقام اشخاص و بزرگ نمودن آن‌ها و یا فرود آوردن اشخاص دیگر و پست و بی‌ارج ساختن آنان و برای

رسیدن به مقاصدی که بر حسب اختلاف موارد اغراض و مقاصد مختلفی پیدا می‌شود فراهم نشده باشد و یا برای این که افراد مکار و فریب شعار با عناصر صالح و درستکار مشتبّه شوند تدوین نشده باشد! مانند بسیاری از مؤلفات بنام تاریخ که متأسفانه آلوده به این قبیل امور گشته و اغراض خاصی در تدوین آن‌ها دخالت یافته و مؤلفین این گونه تاریخ‌های مُشوّب و آلوده پنداشته‌اند که گردآوری یک مشت مطالب واهی و بی‌اساس حکایت از توسعه دامنه علم و دانش آنان می‌نماید!! و این معنی بر شهرتشان خواهد افزود! این کوتاه‌نظران فرومایه نفهمیده‌اند که ارزش و منزلت مردان در فهم و درایت است نه در یاه‌سرائی و بسیاری روایت (۱).

۱- علی علیه‌السلام می‌فرمایند: همانا وزن و شخصیت هر کس در معرفت او است، همانا خداوند بندگان را به نسبت خردی که به آن‌ها عطا فرماید مورد حسابرسی قرار می‌دهد.

(۱۴) قرآن ناطق

پس بر اهل بحث و تحقیق است، که در غور و بررسی در این وادی از آهنگ‌های ناموزون فرق مختلفه و هوو جنجال برکنار مانده و بدون تمایل به گروه خاص و دور از عوامل حب و بغض، فقط اصول مسلمه را مقیاس تشخیص قرار دهند و آنچه با مقیاس مزبور تطبیق‌نکرد بی‌دریغ آن را طرد و آنچه مورد اعتماد قرار گرفت بپذیرند.

اهمیت «غدیر خم» در تاریخ

در نظر هیچ خردمندی تردیدپذیر نیست که شرف و برتری هر چیزی بسته به فایده و نتیجه آن چیز است. بنابراین قاعده: در میان موضوع‌های تاریخی نخستین امری که می‌تواند متضمن مهم‌ترین فواید و نتایج باشد موضوعی است که دین الهی بر آن پایه‌گذاری شده و کیش و آئینی براساس آن استوار گشته و استوانه‌های مذهبی بر آن نصب و اُمتی از آن بوجود آمده باشد و دولت‌هایی براساس آن تشکیل شده و ذکر آن جاودانی گردیده باشد.

به همین جهت است که پیشوایان تاریخ در ثبت مبادی و تعالیم ادیان فداکاری نموده و وقایع تابعه و شئون مربوطه به آن از قبیل: کیفیت پیدایش و نحوه دعوت و مبارزات و حکومتات و سایر تشکیلات مترتبه بر آن را که روزگاران دراز و قرن‌های متمادی بر آن گذشته همه را ثبت و قید نموده‌اند. *سُنَّهَ اللّٰهِ فِي الدِّينِ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهَ اللّٰهِ تَبْدِيلاً (۱)*.

بدیهی است که، در چنین مواردی چنانچه مورخ نسبت به امری از امور مربوطه به این موضوع مسامحه و یا در ثبت و ضبط آن اهمال نماید در رشته تاریخی و طومار تألیف فاصله و شکافی تولید شود که هیچ امری آن را پر نمی‌کند و تاریخی که آغاز و مبدأ آن در اثر چنین غفلت و اهمالی مبهم و نامعلوم گردد چه بسا موجب آن شود که خواننده چنین تاریخی نسبت به سرانجام و پایان آن نیز دچار سرگردانی و جهل گردد!!

۱- ۶۲ / احزاب .

قرآن ناطق (۱۵)

واقعه تاریخی «غدیر خم» از جمله همین قضایای مهمه و خود خطیرترین موضوع تاریخی در جهان اسلام است. زیرا این واقعه مهم با بسیاری از براهین قاطعه مرتبط به آن مبنی و اساس مذهب آنهایی است که از آثار خاندان پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله پیروی می‌نمایند که شامل میلیون‌ها نفر از نفوس مسلمانان است، در این گروه عظیم مظاهر دانش و بزرگی نمایان و از میان آن‌ها دانشمندان بنام، حکما، فلاسفه، مردان بزرگ، نوابغ در علوم و فنون متنوعه. سلاطین، سیاستمداران، فرماندهان، ادبا و فضلا برخاسته‌اند... و کتب و مؤلفات گرانبها در هر فنّ از آن از آنان در جهان منتشر گشته است. بنابراین اگر مورخ، خود از این گروه باشد، بر او فرض و واجب است که اخبار و مطالب مهمه مربوط به شروع دعوت نبوی علیهم‌السلام را به وسیله ثبت و ضبط در تاریخ خود به طور تفصیل در دسترس استفاده هم‌کیشان خود قرار دهد.

اینک به ذکر و خصوصیات برخی از مورّخینی که واقعه غدیر خم را در آثار و کتب تاریخی خود ثبت نموده‌اند مبادرت می‌شود:

تاریخ‌نگاران مشهور واقعه «غدیر خم»

- ردیف نام مورّخ تاریخ‌فوت او نام کتاب او
- ۱ ابن قتیبه ۲۷۶ ه. ق «المعارف» و «الامامه والسیاسه»
 - ۲ طبری ۳۱۰ ه. ق کتابی در خصوص این موضوع نوشته
 - ۳ خطیب بغدادی ۴۶۳ ه. ق در تاریخ خود
 - ۴ شهرستانی ۵۴۸ ه. ق الملک والنحل
 - ۵ ابن عساکر ۵۷۱ ه. ق تاریخ شام
 - ۶ یاقوت حموی ۶۲۶ ه. ق جلد ۱۸ معجم الادباء صفحه ۸۴
 - ۷ ابن اثیر ۶۳۰ ه. ق أشد الغابّه
 - ۸ ابن ابی الحدید ۶۵۶ ه. ق شرح نهج البلاغه
 - ۹ ابن خلدون ۸۰۸ ه. ق در مقدمه تاریخ خود
 - ۱۰ جلال‌الدین سیوطی ۹۱۱ ه. ق در کتب متعدده
- (۱۶) قرآن ناطق

این از نظر علم تاریخ و شأن مورّخ و امّیاً فنّ حدیث. در این فنّ نیز موضوع استدلال، به همان و تیره (۱) که در علم تاریخ بیان شد بی‌کم و کاست وارد است. زیرا: اگر محدّث نیز به هر جانب و هر دسته از حدیث با توسعه‌ای که در دامنه آن وجود دارد توجه نماید، روایات صحیح و مُشَدِّدِی خواهد یافت که مُشعِر بر این مزیت و تقدّم برای ولیّ دین (علی علیه السلام) می‌باشد به طوری که هر طبقه از طبقه قبل از خود این حدیث را دریافت نموده تا ابتدا منتهی می‌شود به طبقه صحابه یعنی آنان که خود حضور داشته و این خبر را از منبع وحی صلی الله علیه و آله شنیده‌اند.

و در عین این که طبقات متعدده روایات فاصله طولانی تشکیل داده‌اند، همان نوراتیت خیره‌کننده این واقعه باقی و احساس می‌شود.

برخی از محدّثین بزرگی که حدیث غدیر خم را ثبت و منتشر کرده‌اند

- ۱- پیشوای مذهب شافعی - ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی (وفات ۲۰۴) - در «النهايه» ابن اثیر.
- ۲- پیشوای مذهب حنبلی - احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱) در «مُسْنَد» و «مناقب».
- ۳- ابو عبدالله دمشقی حنفی در «البيان والتعريف».

برخی از مفسرین بزرگی که به ذکر واقعه «غدیر» پرداخته‌اند

همین طور است حال و شأن علماء تفسیر زیرا: آیاتی از قرآن کریم که در مورد این قضیه نازل شده در برابر دیدگان مفسّر نمایان

می‌شود (۲) و بر مفسّر لازم و واجب

۱- روش.

۲- مانند آیه مبارکه ۳ در سوره مائده «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» و آیه ۷۰ یا

أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... و آیه ۱ از سوره «المعارج» «سَلِّ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ...».

قرآن ناطق (۱۷)

است که آنچه از مصدر وحی درباره نزول آن آیات و تفسیر آن رسیده بیان کند و روا نمی‌داند که کار او نارسا و کوشش او ناقص باشد .

اینک قسمتی از مفسرین مشهور که در تفسیر خود به ذکر این واقعه پرداخته‌اند :

۱- طبری (متوفای سال ۳۱۰) در تفسیر خود

۲- واحدی (متوفای سال ۴۶۸) در «اسباب النزول»

۳- قزطیبی (متوفای سال ۵۶۷) در تفسیر خود

۴- فخر رازی (متوفای سال ۶۰۶) در تفسیر کبیر

۵- جلال الدین سیوطی (متوفای سال ۹۱۱) در تفسیرش

۶- آلوسی بغدادی (متوفای سال ۱۲۷۰) در تفسیرش

و امّا علماء علم کلام - در مورد اقامه دلیل و برهان در هریک از مسائل کلام - وقتی که به موضوع امامت می‌رسند ، برای غلبه بر مدّعی و یا به منظور نقل دلیل و برهان طرف خود ناگزیرند که متعرض واقعه غدیر خم شوند - هرچند که در عین این اقدام به زعم خود در چگونگی دلالت حدیث مزبور به مناقشه پردازند .

اینک نام برخی از متکلمین بنام که در کتب به ذکر واقعه غدیر خم پرداخته‌اند :

۱- قاضی ابوبکر باقلانی بصری (متوفی ۴۰۳) در (التمهید) .

۲- قاضی عبدالرحمن ایجی شافعی (متوفی ۷۵۶) در (المواقف) .

۳- سید شریف جرجانی (متوفی ۸۱۶) در (شرح المواقف) .

۴- تفتازانی (متوفی ۷۹۲) در (شرح المقاصد) .

و عین الفاظ نامبردگان به طوری است که ذیلاً ترجمه و ذکر می‌شود :

به تحقیق پیوسته که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم - در محلی بین مکه و مدینه به نام جُحْفَه - هنگام بازگشت از حَجَّةُ الْوِدَاع مردم را جمع فرموده و آن روز بسیار گرم و سوزان بود به حدی که مردم قسمتی از ردای خود را از شدت گرمی زمین زیرپا می گذاشتند ، پس از گرد آمدن خلق - آن حضرت در جایگاه بلندی (۱۸) قرآن ناطق

خطبه‌ای ایراد فرمود و از جمله فرمود: ای گروه مسلمانان ، آیا من اولی (سزاوارتر) بر شما و امور شما از خود شما نیستم؟ گفتند: آری به خدا قسم . آنگاه فرمود : هر کس که من مولای اویم پس از من علی علیه السلام مولای او خواهد بود ، خداوندا دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن بدارد و یاری کن یاران او را و خوارکن خوارکنندگان او را . و از جمله متکلمین - قاضی النجم محمد شافعی (متوفی ۸۷۶) است که در (بدیع المعانی) این واقعه را ذکر کرده است و جلال‌الدین سیوطی در اربعین خود و مفتی شام حامد بن علی عمادی در (الصلوة الفایز بالأحادیث المتواتره) و آلوسی بغدادی (متوفی ۱۳۲۴) در (نثر اللئالی) .

علماء علم لغت نیز در آن جا که به لغاتی از قبیل : مؤلی ، حُم ، ولی برخورد نمایند ناچار به حدیث غدیر خم اشاره می‌نمایند مانند: ابن دُرَیْد محمد بن حسن (متوفی ۳۲۱) در جلد ۱ «جَمَهْرَة» ، صفحه ۷۱ و ابن اثیر در «النّهائیه» و حَمَوّی در «مُعْجَمُ الْبُلْدَان» در بیان (حُم) و زُبَیْدِی حَنَفِیّی در «تاج العروس» و نَبْهَانِیّی در «الْمَجْمُوعَةُ النَّبْهَانِیَّةُ» .

رسول خدا صلی الله علیه و آله در دهمین سال هجرت، زیارت خانه خدا (کعبه) را با اجتماع مسلمین اراده فرمود و در میان قبایل مختلفه و طوائف اطراف برحسب امر آن حضرت اعلان شد و در نتیجه گروه عظیمی به مکه آمدند تا در انجام این تکلیف الهی (ادای مناسک حج بیت الله) از آن حضرت پیروی و تعلیمات آن حضرت را فراگیرند. این تنها حجی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از مهاجرت به مدینه انجام داد، نه پیش از آن و نه بعد از آن دیگر این عمل از طرف آن حضرت وقوع نیافته و این حج را به اسامی متعدّد در تاریخ ثبت نموده اند، از قبیل: حَجَّةُ الْوِدَاعِ - حَجَّةُ الْإِسْلَامِ - حَجَّةُ الْبِلَاغِ - حَجَّةُ الْكَمَالِ - حَجَّةُ التَّمَامِ. (۱)

۱- آنچه به گمان ما می رسد این است که وجه نامیدن حجّه الوداع به «بلاغ» به مناسبت نزول آیه تبلیغ (یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ) می باشد و همچنین نامیدن آن به «کمال و تمام» نیز به مناسبت نزول آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ...) می باشد.

قرآن ناطق (۱۹)

در این موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله غسل و تدهین فرمود و فقط با دو جامه ساده (احرام) که یکی را به کمر بست و آن دیگر را به دوش افکند روز شنبه ۲۴ یا ۲۵ ذی قعدة الحرام به قصد حج پیاده از مدینه خارج شد و تمامی زنان و اهل حرم خود را نیز در هودجها قرارداد و با همه اهل البیت خود و تمام مهاجرین و انصار و قبایل عرب و گروه عظیمی از خلق حرکت فرمود. (۱)

اتفاقاً در این هنگام بیماری آبله - یا حصبه - در میان مردم شیوع یافته بود و همین عارضه موجب گردید که بسیاری از مردم از عزیمت و شرکت در این سفر بازماندند، مع الوصف گروه بی شماری با آن حضرت حرکت نمودند که تعداد آنها به ۰۰۰/۱۱۴ و ۰۰۰/۱۲۰ تا ۰۰۰/۱۲۴ نفر و بیشتر ثبت شده است.

البته از اهالی مکه و آنها که به اتفاق امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابوموسی از یمن آمدند بر این تعداد اضافه می شوند. بامداد یکشنبه موکب نبوی صلی الله علیه و آله در «یَلْمَلَمَ» بود و شبانگاه به (شَرَفُ السَّيَالَةِ) رسیدند و در آنجا نماز مغرب و عشاء را خواندند و صبح آن شب را در (عِرْقُ الظُّبَيْيَةِ) ادای فریضه فرمودند سپس در (رَوْحَاء) فرود آمدند و پس از کوچ از آنجا نماز عصر را در (مُنْصَرَف) ادا فرمودند و نماز مغرب و عشاء را در (مُنْعَشِي) خواندند و در همانجا صرف غذا کردند و نماز صبح روز بعد را در (إِنَابِيَّة) خواندند و بامداد سه شنبه را در (عَرَج) درک کردند و در نقطه‌ای که به نام (لَحَى جَمَل) معروف است که در شیب و فرازهای (جُحْفَةُ) بود آن حضرت حجامت کرد سپس روز چهارشنبه در (سُقْيَاء) فرود آمدند و پس از حرکت از آنجا نماز صبح را در (أَبْوَاء) خواندند و از آنجا حرکت کردند و روز جمعه به (جُحْفَةُ) رسیدند و از آنجا به (قَدِيد) رفته و شنبه را در آنجا درک فرمودند و روز یکشنبه در (عُسْفَان) و پس از طی راه از آنجا و رسیدن به (عَمِيم)، پیادگان در مقابل پیغمبر صف بستند.

۱- طبق مطالب مندرج در جلد ۳ طبقات ابن سعد، صفحه ۲۲۵ و (الامتاع) مَقْرِيْزِي، صفحه ۵۱۱ و جلد ۶ ارشاد الساری صفحه ۴۲۹.

(۲۰) قرآن ناطق

و به رسول خدا صلی الله علیه و آله از خستگی شکوه نمودند. پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها دستور قدم دو دادند و با اجراء این دستور احساس راحتی نمودند. روز دوشنبه در (مُرُّ الظُّهْرَان) بسربردند و هنگام غروب آفتاب به (سَرَف) و پیش از ادای نماز مغرب به حوالی مکه رسیدند و در ثَبِيْتَيْن (دو کوه مشرف به مکه) فرود آمدند و شب را در آنجا بسربرده و روز شنبه داخل مکه شدند.

پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله مناسک حج را انجام دادند و با جمعیتی که به همراه آن حضرت بودند آهنگ بازگشت به مدینه فرمودند چون به غدیر خم (که در نزدیک جُحْفَةُ است) رسیدند، جبرئیل امین فرود آمد و از طرف خدای تعالی این آیه را آورد: «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» (۱)

باید دانست که جحفه منزلگاهی است که راههای متعدّد (راه اهل مدینه و مصر و عراق) از آنجا منشعب و جدا می شود و ورود

پیغمبر صلی الله علیه و آله و همراهان به آن نقطه در روز پنجشنبه هجدهم ذیحجه تحقق یافت .

امین وحی الهی آیه فوق‌الذکر را آورد و از طرف خداوند آن حضرت را امر کرد که علی علیه السلام را به ولایت و امامت معرفی و منصوب فرماید و آنچه درباره پیروی از او و اطاعت او امر او از جانب خدا بر خلق واجب آمده به همگان ابلاغ فرماید . در این هنگام آن‌ها که از آن مکان گذشته بودند به امر پیغمبر بازگشتند و آن‌ها هم که در دنبال قافله بودند رسیدند و در همان‌جا متوقف شدند . در این سرزمین درختان کهن و انبوه و سایه گستر وجود داشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله قدغن فرمود کسی زیر درختان پنج‌گانه که به هم پیوسته بودند فرود نیاید و خار و خاشاک آن‌جا را برطرف سازند. وقت ظهر حرارت هوا شدت یافت به طوری که مردم قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا افکندند و برای آسایش پیغمبر صلی الله علیه و آله چادری تهیه و روی درخت افکندند تا سایه

۱- آیه ۶۷ از سوره مائده (ای فرستاده خداوند برسان و به امت ابلاغ فرما آنچه را که از طرف پروردگارت بر تو فرود فرستاده شد) .
قرآن ناطق (۲۱)

کاملی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله فراهم گشت . اذان ظهر گفته شد و آن حضرت در زیر آن درختان نماز ظهر را با همه همراهان ادا فرمود. پس از فراغ از نماز در میان گروه حاضرین بر محل مرتفعی که از جهاز شتران ترتیب داده بودند قرار گرفت و آغاز خطبه فرمود و با صدای بلند همگان را متوجه ساخت و چنین فرمود :

حمد و ستایش مخصوص ذات خدا است . یاری از او می‌خواهیم و به او ایمان داریم و توکل ما به او است و از بدی‌های خود و اعمال ناروا به او پناه می‌بریم . گمراهان را جز او راهنمایی نیست و آن کس را که او راهنمایی فرموده گمراه کننده نخواهد بود و گواهی می‌دهم که معبودی (در خور پرستش) جز او نیست و این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است . پس از ستایش خداوند و گواهی به یگانگی او . ای گروه مردم ، همانا خداوند مهربان و دانا مرا آگهی داده که دوران عمرم سپری گشته و قریب دعوت خداوند را اجابت و به سرای باقی خواهم شتافت . من و شماها هر کدام بر حسب آنچه به عهده داریم مسئولیم ، اینک اندیشه و گفتار شما چیست ؟

مردم گفتند : ما گواهی می‌دهیم که تو ابلاغ فرمودی و از پند ما و کوشش در راه وظیفه دریغ نفرمودی ، خدای به تو پاداش نیکو عطا فرماید . فرمود: آیا نه این است که شماها به یگانگی خداوند و این که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده او است گواهی می‌دهید و به این که بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردیدناپذیر است و این که مردگان را خدا برمی‌انگیزد و این‌ها همه راست و مورد اعتقاد شما است ؟

همگان گفتند : آری ، به این حقایق گواهی می‌دهیم . پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خداوندا گواه باش و با تأکید و مبالغه در توجه و شنوایی همگی و اقرار مجدد آنان به این که سخنان آن حضرت را شنیده و توجه دارند فرمود : همانا من در انتقال به سرای دیگر و رسیدن به کنار حوض بر شما سبقت خواهم گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید . پهنای حوض من بمانند مسافت بین صنعا و بصری است (۱) و در آن به

۱- صنعا اکنون پایتخت یمن است و بصری قصبه‌ای است جزء ایالت حوران از توابع دمشق و این تشبیه متناسب با حدود درک و تصور آن‌ها که در آن روز حضور داشته‌اند بیان گشته و تقریب اذهان است بر امری که حقیقت آن مهمتر است .

(۲۲) قرآن ناطق

شماره ستارگان - قدح‌ها و جام‌های سیمین هست ، بیندیشید و مواظب باشید که پس از درگذشتن من با دو چیز گرانبها و ارجمند که در میان شما می‌گذارم چگونه رفتار نمایید؟! (۱) در این موقع یکی در میان مردم بانگ برآورد که یا رسول الله آن دو چیز گرانبها و ارجمند چیست ؟ فرمود: آن که بزرگتر است کتاب خدا است که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در

دست شما است (کنایه از این که کتاب خدا وسیله ارتباط با خداوند است) بنابراین آن را محکم بگیرید و از دست ندهید تا گمراه نشوید و آن دیگر که کوچک‌تر است عترت من (اهل بیت من) می‌باشد و همانا خدای مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند و من این امر را (عدم جدائی کتاب و عترت را) از پروردگار خود درخواست نموده‌ام. بنابراین، بر آن دو پیشی نگیرید و از پیروی آن دو باز نایستید و کوتاهی نکنید که هلاک خواهید شد. سپس دست علی علیه‌السلام را گرفت و او را بلند نمود تا به حدی که سفیدی زیربغل هر دو نمایان شد و مردم او را دیدند و شناختند.

و فرمود: ای مردم کیست که بر اهل ایمان از خود آن‌ها (سزاوارتر) می‌باشد؟ گفتند: خدای و رسولش داناترند. فرمود: همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و اولی و سزاوارترم بر آن‌ها از خودشان. پس هر کس که من مولای اویم علی علیه‌السلام مولای او خواهد بود و این سخن را سه بار و بنا به گفته احمد بن حنبل پیشوای حنبلی‌ها چهار بار تکرار فرمود. سپس دست به دعا گشود و گفت: بار خدایا. دوست بدار آن که او را دوست دارد و دشمن دار کسی که او را دشمن دارد و یاری فرما یاران او را و خوار گردان خوارکنندگان او را و او را معیار و میزان و محور حق و راستی قرارده. آنگاه فرمود: باید آنان که حاضرند این امر را به‌غائبین برسانند و ابلاغ نمایند.

۱- دو چیز گرانبها و ارجمند مفاد کلمه (ثَقَلَيْنِ) است که مفرد آن (ثَقْل) است یعنی چیز بزرگ و گرانبها.

قرآن ناطق (۲۳)

هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که امین وحی الهی رسید و این آیه را آورد: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱) در این موقع پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اللَّهُ أَكْبَرُ، بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی علیه‌السلام بعد از من، سپس آن گروه شروع کردند به تهنیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از جمله آنان (پیش از دیگران) شیخین - (ابوبکر و عمر) بودند که گفتند: خوشا به حال تو ای پسر ابی‌طالب که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی و ابن عباس گفت: به‌خدا سوگند که این امر (ولایت علی علیه‌السلام) بر همه واجب گشت. سپس حَسَّان ابن ثابت گفت: یا رسول‌الله اجازه فرما تا درباره علی علیه‌السلام اشعاری بسرایم. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: بگو با میمنت و برکت الهی. در این هنگام حَسَّان برخاست و چنین گفت: ای گروه بزرگان قریش. در محضر پیغمبر اسلام درباره ولایت که مسلم گشت، گفتار و اشعار خود را بیان می‌کنم و گفت:

يُنَادِيهِمْ ، يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِحُمْ فَاَسْمَعِ بِالرَّسُولِ مُنَادِيَا (۲)

این بود اجمالی از واقعه غدیر خم و تفصیل این اجمال قریبا به نظر شما می‌رسد و امت اسلامی همگی بر وقوع این امر اتفاق نموده‌اند و در تمام جهان و قرارگاه این زمین واقعه و داستانی به این نام و نشان و خصوصیات رخ نداده جز آنچه که ذکر شد و هروقت نامی از این روز برده شود جز به این واقعه به چیز دیگر منصرف نشود! و چنانچه نامی از این محل (غدیر خم) برده شود منظور همین محل است که در

۱- ۳ / مائده، (امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم).

۲- اشعاری که یک بیت آن در بالا ذکر شد با ترجمه احوال سراینده آن (حَسَّان بن ثابت) و ترجمه خود اشعار ضمن ذکر شعرای قرن اول (که درباره غدیر خم شعر گفته‌اند) در جلد دوم ترجمه الغدیر درج شده‌است.

(۲۴) قرآن ناطق

نزدیکی جُحْفَه است و هیچ سخندان و اهل تحقیقی به نظر نرسیده که جز این اظهار نظر نماید. بلی، از میان نویسندگان و مورخین فقط یک تن به نام دکتر ملحم ابراهیم‌اسود یافت شده که در حاشیه‌ای که بر دیوان ابی‌تمام نگاشته، از این اصل مسلم منحرف

گشته و پس از ذکر جمله (غدیر خم) نوشته است: این واقعه جنگ معروفی است!! و ما در پیرامون این گفتار بحث کافی نموده‌ایم که در ترجمه احوال ابی تمام در جلد دوم (الغدیر) درج شده است.

عنایت و توجه مخصوص خدای بزرگ به حدیث غدیر

خدای متعال نسبت به نشر و اشتهار کامل این واقعه مهمه، عنایت بسیار فرموده که این حدیث پیوسته زبان زد همگان باشد و راویان در هر عصر و زمان این داستان را دهان به دهان بگویند و بیان کنند و این موضوع برهان پابرجائی باشد برای طرفداران و حامیان این پیشوای عالی مقام و به همین جهت، امر به تبلیغ این سمت و مقام را برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام مقرون با تأکید و تسریع فرمود، تا در چنین موقع حساس که پیغمبر عالیقدر صلی الله علیه و آله از حج اکبر بازگشت فرموده و در هنگامی که گروه عظیمی از طبقات مختلفه و طوایف عدیده از مسلمین به مناسبت آموختن و انجام حج بیت الله مجتمع گشته‌اند، پیغمبر گرامیش صلی الله علیه و آله رامامورابلاغ ولایت علی علیه السلام فرمود و آن حضرت نیز قیام فوری به اجراء این امر نمود. در چنین موقع بی نظیر که جمعیت فشرده از اقوام و قبایل مختلفه از مسلمین گردآمده‌اند در یک نقطه غیرعادی امر به توقف فرماید و آنان که از آن محل گذشته‌اند به امر پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگردانده شوند و آنان که در دنبال این کاروان بزرگ می‌آیند به آن نقطه برسند و آن جناب با صدای رسا و بانگ بلند آن خطبه حساس را ایراد و صدای خود را به همه آن‌ها برساند و پس از آن مقدمات به شناساندن علی علیه السلام به کیفیت مخصوص مبادرت فرماید و پس از ابلاغ ولایت و امامت او به حاضرین امر کند که به غائبین نیز ابلاغ نمایند تا همه آن افراد که بیش از یکصد هزار تن بوده‌اند تماماً مأمور ابلاغ و راویان این حدیث و قضیه مهمه باشند و خدای منان به این مقدار هم اکتفاء نفرمود و بلکه آیات کریمه در این خصوص فرورستاد که در هر صبح و شام تلاوت شود و مسلمانان عالم با تلاوت مداوم آن آیات در همه وقت و همه جا متذکر و متوجه این امر باشند و تنها طریق رشد و سعادت خود را بشناسند و مرجع واقعی و پیشوای حقیقی خود را برای دریافت معالم دین و احکام آئین منزه اسلام بدون تردید تشخیص دهند.

قرآن ناطق (۲۵)

رسول خدا صلی الله علیه و آله قبلاً پیش‌بینی فرموده بود که در این مسافرت، نبیاً عظیم (خبر بزرگ و مهم) در پیش است که اعلام عمومی داد. تا همه افراد و طبقات مسلمین برای آموختن و عمل به آداب و مناسک حج از منازل و اوطان خویش بیرون شوند و دسته دسته و گروه گروه به آن جناب ملحق گردند تا با تحقق این امر خطیر پایه‌های دین حنیف و بنیان آئین مقدس اسلام استوار گردد و مظاهر دین بلند و نمایان شود و در زیر این پرچم افراشته الهی امت اسلامی بر سایر اُمم جهان سروری نمایند و برتری یابند و جنبش پیروزمندانه و سلطنت این دین شرق و غرب جهان را فراگیرد. و برای تأمین همین منظور پیشوایان دین سلام الله علیهم اجمعین پیوسته واقعه غدیر خم را در هر موقع و در هر مناسبت بازگو و بدان استدلال و احتجاج می‌فرمودند و با این مبنای راسخ و نص صریح، امامت و وصایت پدران خود را آشکار و مدلل می‌داشتند. این جدیت‌ها و اهتمام‌ها همه برای این بوده که این تاریخ روشن و خاطره مقدس پیوسته تازه و شاداب بماند و گذشت زمان بتدریج این واقعه را متروک و مخفی نسازد.

و باز به همین منظور پیروان و علاقمندان خود را پیوسته وادار می‌فرمودند که روز غدیر خم را عید بگیرند و مجامع تهنیت و تبریک تشکیل دهند و با ادامه این روش و اعاده مستمر سالیانه آن این واقعه بزرگ را همیشه زنده و آشکار نگاه دارند.

و امّا کتب و آثار امامیه در حدیث و تفسیر و تاریخ و کلام - به هر یک از این آثار توجه و بررسی شود ملاحظه خواهد شد که مشحون و پر است از این واقعه و اثبات قضیه غدیر و استدلال و احتجاج به مدلول و محصل آن - از روایات مسند که نام سلسله روایات متعاقب یکدیگر ثبت گشته تا منتهی می‌شود به مرکز انوار نبوت صلی الله علیه و آله و روایات بی‌شمار دیگر که من باب ارسال مسلم با حذف سلسله سند ضبط گردیده حاکی از این است که این موضوع مورد اتفاق عموم فرق مسلمین است و گمان نمی‌کنم

که دانشمندان اهل سنت نیز در ثبت و ضبط و روایت این حدیث از امامیه دست کمی داشته باشند: چه آنان نیز این واقعه را محقق دانسته و به صحت آن معترف و به تواتر آن اذعان دارند.

(۲۶) قرآن ناطق

خلاصه آن که این موضوع (غدیر حُجْم) در نظر علمای اهل سنت نیز ثابت و محقق است و از متواترات و مسلمیات است. (۱) کتاب «الغدیر» مطلبی را از خود نساخته، بلکه به روایات علماء بزرگ اهل تسنن پرداخته و خداوند نشر چنین کتابی را به چنین عصری موکول فرموده که تاحدی ابرهای تیره تعصبات از افق دماغ و آسمان مغز افراد به یکسو شده و فضای افکار عالم برای تجلی نور حقیقت روی هم رفته صاف تر از قرون گذشته و ادوار سالفه گردیده و قدرت خواندن کتاب نسبت به گذشته عمومی تر گشته و خلاصه آن که امروز عصر علم و منطق است و مسلمان و غیرمسلمان آن را می‌خوانند و در جویندگان حق و حقیقت بالاخص دانشمندان اثر می‌کند و دیگر در برابر ادله واضح نمی‌گویند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (۲) و گرنه در یکی دو قرن گذشته اگر چنین کتابی منتشر می‌شد بسیاری از مسلمانانها نخوانده آن را می‌سوزاندند!!

۱- احمد بن حنبل این حدیث را از چهل طریق روایت کرده و ابن جریر طبری از هفتاد و چند طریق.

۲- این جمله زبان حال و مقال مردم متعصب و نادان و معاند است که قرآن کریم حکایت می‌فرماید که آنان در مقابل دعوت پیغمبران و استدلال آنان می‌گفتند: ما پدران خود را بریک روش یافته و اکنون هم از آثار آنها پیروی می‌کنیم!! (۲۳ / زخرف)

قرآن ناطق (۲۷)

و به این گونه انتقاد کنندگان ضمناً متذکر می‌شویم که: هیچ‌گاه از صدر اول اسلام، شیعه موجب اختلاف کلمه نبوده‌اند! و نیز یادآور می‌شویم که بدانند: بعد از ظهور صفویّه و توسعه کار شیعه، مخالفان آنها شدت عمل عجیبی در راه تعصب از خود نشان دادند. ما می‌بینیم در قرن هشتم و نهم علماء و بزرگان اهل سنت چه کتبی در فضایل ائمه اطهار علیهم السلام و مصائبی که به خاندان نبوت و رسالت صلی الله علیه و آله وارد آمده بود نوشتند و سلاطین سنی مذهب و ترک نژاد گوش به مراثی حضرت خامس آل عبا سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام در ایام عاشورا می‌دادند. ولی پس از ظهور صفویّه یکباره ورق را برگرداندند و حتی منکر فضایل سبطین علیهم السلام شدند!! و کتب متقدمین از علماء و مؤرخین خود را در زوایا پنهان کردند و عالم نمایان خیانتکار، امر حق را بر عوام و مردم بی‌اطلاع مخفی داشتند!! اکنون آیه الله امینی کاری که کرده این بوده: آنچه را دشمنان حق و حقیقت پنهان کرده بودند از لابلای کتب خود مخالفین بیرون کشیده و در مجلدات «الغدیر» درج و ثبت نموده است!

پس بهتر آن است که ایراد کنندگان بدون مطالعه ایراد نگیرند و نسنجیده و ندانسته این کتاب را موجب تشمت و اختلاف نپندارند!!!

پایان برگزیده جلد اول کتاب ترجمه الغدیر

(۲۸) قرآن ناطق

شروع جلد دوم کتاب ترجمه الغدیر

منا شده (۱) و احتجاج (۲) به حدیث شریف «غدیر حُجْم»

این واقعه غدیر حُجْم از ابتدای وقوع یعنی روز هجدهم ذی‌الحجه سال دهم هجری از قرن‌های نخستین تا عصر حاضر پیوسته و بدون انقطاع از اصول مسلمّه و حوادث غیرقابل تردید بوده، به طوری که نزدیکان به این داستان ایمان و اذعان داشته و دشمنان و مخالفین بدون این که تردید یا انکاری در خاطر خود راه دهند، آن را بازگویی (روایت) نموده‌اند و تا بدان پایه از تحقق رسیده که ارباب جدل و معارضه نیز هر وقت که از طرف مدعیان آنها دامنه مناظره بدان کشیده شده و قضیه به روایت آن منتهی گشته، ناچار بدان

تن داده و نتوانسته‌اند با هیچ نیرنگ و جدلی آن را نادیده و یا ناشنیده انگارند .

لذا ، فیما بین صحابه و تابعین ، چه پیش از دوران خلافت ظاهری امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و چه در عهد خلافت آن جناب و اعصار بعد از آن ، استدلال به قضیه غدیر و یادآوری بدان با مبادله سوگند (مُناشَدَه) بسیار دست داده .

نخستین استدلال بدین منوال ، کیفیت گفت و شنودی است که به وسیله شخص امیرالمؤمنین (ع) با اشخاص همزمان و معاصر در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله وقوع یافته ، این ماجرا را سلیم بن قیس هلالی در کتاب خود «که به چاپ رسیده» به تفصیل بیان داشته ، آن‌ها که آگهی به آن را خواستارند بدان مراجعه نمایند و ما در اینجا آنچه را که از مناشدات بعد آن به وقوع پیوسته ذکر می‌نمائیم .

۱- مناشده علی علیه‌السلام

در روز شوری به سال ۲۳- و یا - آغاز سال ۲۴ از هجرت

۱- قسم دادن .

۲- حجت آوردن .

قرآن ناطق (۲۹)

اخطب خطباء خوارزم - حنفی - در صفحه ۲۱۷ «مناقب» گوید : خبر داد مرا . استاد و پیشوا ، شهاب‌الدین - ابوالنجیب - سعد بن عبدالله همدانی گفته که : ما را خبر داد به این حدیث عالی (۱) پیشوای حافظ - سلیمان بن محمد بن احمد - از یعلی بن سعد رازی . از محمد بن حمید . از زافر بن سلیمان ، از حارث بن محمد . از ابی الطفیل - عامر بن وائله که گفت : من در روز شوری در بان بودم و علی علیه‌السلام در خانه (محل اجتماع و شوری) بود و شنیدم که به آن‌ها می‌فرمود : من به طور مؤکد بر شما احتجاج و استدلال خواهم نمود به چیزی که هیچ فرد عربی و غیر عربی از شما نتواند آن را دگرگون نماید ، سپس فرمود : شما افراد را ، همه شما را سوگند می‌دهم به خدا ، که آیا در میان شما کسی هست که پیش از من به وحدانیت خدا ایمان آورده باشد ؟ همگی گفتند : نه ، فرمود شما را به خدا سوگند می‌دهم که در میان شما کسی هست که برادری چون جعفر طیار داشته باشد که در بهشت با فرشتگان پرواز می‌کند ؟ همگی گفتند : نه به خدا قسم ، فرمود شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما غیر از من کسی هست که عموی چون عموی من حمزه داشته باشد که شیر خدا و شیر رسول خدا و سرور شهیدان است ؟ گفتند : نه بخدا قسم ، فرمود : شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما جز من کسی هست که همسری چون همسر من فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله داشته باشد ، که بانوی زنان اهل بهشت است ؟ گفتند : نه بخدا قسم ، فرمود : شما را به خدا سوگند می‌دهم ، آیا در میان شما جز من کسی هست ، که دوسبب مانند دوسبب من (۲) حسن و حسین داشته باشد که دو آقا و سرور جوانان اهل بهشت می‌باشند ؟ گفتند :

۱- در اصطلاح علم درایه حدیث عالی آن است که شماره روایت کنندگان آن کمتر باشد و به عبارت دیگر فاصله آن با اصل موضوع کوتاه‌تر باشد و ضد این اصطلاح (نازل) می‌باشد که تعداد راویان و فاصله آن با اصل موضوع بیشتر است . (مترجم)

۲- تعبیر آن حضرت به سببین در این روایت از لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که این سمت حسن و حسین علیه‌السلام را بر نسبت پدری و فرزندگی بین خود و آن‌ها مقدم داشته .

(۳۰) قرآن ناطق

نه به خدا قسم ، فرمود : شما را به خدا سوگند می‌دهم ، آیا در میان شما جز من و پیش از من کسی هست که چندین بار با رسول خدا صلی الله علیه و آله نجوی کرده باشد و پیش از نجوی صدقه داده باشد ؟ گفتند : نه به خدا قسم ، فرمود : شما را به خدا سوگند می‌دهم ، آیا در میان شما جز من کسی هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد :

« مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ ، لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبِ » (۱) ؟ گفتند : نه به خدا قسم

، ... تا آخر حدیث ...

۲- مناشده علی علیه السلام در ایام عثمان بن عفان

شیخ الاسلام، ابواسحق، ابراهیم بن سعدالدین ابن الحمویّه (شرح حال او در صفحه ۲۰۰ ترجمه جلد ۱ الغدیر درج شده است) به اسنادش در «فراید السمطین» سمط اول در باب ۵۸ از تابعی بزرگ، سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که گفت: در زمان خلافت عثمان در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله گروهی مجتمع بودند که با یکدیگر سخن می گفتند و از علم و عفت سخن به میان آوردند. از نام قریش و فضایل و سوابق آن‌ها و هجرتشان سخن به میان آمد و آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آن‌ها از فضیلت فرموده مانند این فرمایش: «الْأَيْمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ» (امامان از قریش می باشند) و فرمایش دیگر آن حضرت «الْنَّاسُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ وَ قُرَيْشٌ أَيْمَةُ الْعَرَبِ» (مردم پیروان قریشند و قریش پیشوایان عرب هستند) تا آن جا که گوید (بعد از ذکر مفاخرت هر قبیله به مردان خود) و در این حلقه بیش از دویست تن گردآمده بودند که در میان آن‌ها بودند: علی بن ابی طالب علیه السلام و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر و مقداد و ...

۱- هر کس من مولای اویم علی مولای او است، خداوندا دوست دار آن که را که او را دوست دارد و دشمن دار آن که را که او را دشمن دارد و یاری کن کسی را که او را یاری کند، باید آن‌ها که حاضر و گواه این امرند مراتب را به غائبین ابلاغ نمایند. (مترجم)

قرآن ناطق (۳۱)

در این هنگام آن گروه بسیار سخن گفتند و این اجتماع از بامداد تا هنگام زوال آفتاب (ظهر) طول کشید و عثمان در خانه خود بود و از اجتماع و سخنان این گروه اطلاعی نداشت و علی بن ابی طالب در آن میان خاموش و ساکت بود و نه خودش و نه احدی از کسان و اهل بیتش سخنی نمی گفتند، در نتیجه آن گروه متوجه او شدند و گفتند: یا ابالحسن چه مانعی دارد که شما نیز سخن بگوئید و فضیلتی از خود بیان فرمائید. گفت: اکنون، من از شما ای گروه قریش و انصار سؤال می کنم: این فضیلت‌ها را خداوند به چه وسیله به شما عطا فرمود؟ آیا منشاء این فضایل که به خود نسبت دادید، در وجود خود شما و قبیله و خاندان شما بوده یا دلیلی غیر از این‌ها داشته؟ همگی در پاسخ گفتند: عشیره و خاندان‌های ما منشاء هیچ یک از این فضایل نبوده‌اند، بلکه خدای بزرگ بر ما منت نهاد و این فضایل را به سبب محمد صلی الله علیه و آله و عشیره و اهل بیت او به ما عطا فرمود، علی علیه السلام فرمود: راست گفتید، ای گروه قریش و انصار آیا نمی دانید که آنچه از خیر دنیا و آخرت نصیب شما گشته فقط از ما اهل البیت است نه غیر ما؟ و همانا پسر عمم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به درستی که من و خاندانم نوری بودیم که در پیشگاه عظمت خداوند نمایان بودیم چهارده هزار سال پیش از آن که خدای متعال آدم را بیافریند، پس از آفرینش او این نور را در صلب او نهاد و او را به زمین فرود آورد، سپس نور ما منتقل به صلب نوح شد و در کشتی نشست، سپس منتقل به صلب ابراهیم شد و در آتش افکنده شد، سپس پیوسته خدای توانا ما را از اصلاّب گرامی به ارحام پاکیزه منتقل فرمود و این انتقال از پدران و مادران به کیفیتی بود که همگی از هر ناپاکی و پلیدی به دور و منزّه بودند.

پس از این سخنان علی علیه السلام، آن‌ها که سبقت و پیشی داشتند و از آن‌هایی بودند که بدر و احد را درک نموده بودند گفتند: آری. ما این سخنان را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ایم، سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم همگی می دانید که خدای عزوجل در کتاب خود در آیات متعدد سابق را بر مسبوق مقدم داشته و من در پرستش خدای یگانه و پیروی رسول او سابق و مقدم بوده‌ام، به طوری که احدی از این امت در این راه بر من پیشی نگرفته است؟ همگی گفتند: آری چنین است.

(۳۲) قرآن ناطق

فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا آگاهی دارید؟ هنگامی که آیه: «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ...» (۱) و آیه

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (۲) نازل شد در چه مورد و در چه موضوعی نازل شد؟ از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره مدلول این آیات سؤال شد؟ فرمود: خدای متعال این‌ها را نازل فرموده درباره انبیاء و اوصیاء آن‌ها، پس من افضل انبیاء و رسل هستم و علی بن ابی طالب وصی من، افضل اوصیاء است، همگی گفتند: آری به خدا قسم، فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا آگاهی دارید؟ هنگامی که این آیه: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ » (۳) و این آیه « وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً » (۴)، نازل شد مردم گفتند: یا رسول الله آیا اختصاص به بعضی از مؤمنین دارد یا شامل همه آن‌ها می‌شود؟ پس خدای عز و جل امر فرمود پیغمبرش را که به آن‌ها تعلیم فرماید تا اولیاء و متصدیان امرشان را بشناسند و امر فرمود او را همانطور که نمازشان و زکاتشان و حجشان را تفسیر و بیان فرموده، ولایت را نیز برای آن‌ها تفسیر فرماید و مأمور گشت که مرا در غدیر خم برای مردم به ولایت منصوب فرماید، سپس خطبه ایراد فرمود و ضمن آن فرمود: ای مردم همانا خداوند مرا به اجراء امری مأمور کرده که سینه‌ام را آن امر تنگ نموده و چنین پنداشتم که مردم مرا تکذیب می‌کنند، پس خداوند مرا تهدید به عذاب فرمود در صورتی که آن امر را ابلاغ ننمایم. سپس مردم را برای انجام نماز جماعت دعوت فرمود، پس از انجام نماز خطبه خواند و فرمود ای مردم: آیا می‌دانید: که همانا خدای عز و جل مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و من اولی (سزاوارتر) هستم بر مؤمنین از خودشان، گفتند: آری. چنین است، پس فرمود: یا علی برخیز، پس برخوایم در این موقع فرمود: « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ »، در این هنگام سلمان پیاخاست و گفت: یا رسول الله ولای کما ذا؟ یعنی ولای « درباره علی علیه السلام » چگونه ولای است؟ فرمود: « ولای کولائی »، یعنی ولای مانند ولای من، « مَنْ كُنْتُ

۱- ۱۰۰ / توبه .

۲- ۱۰ و ۱۱ / واقعه .

۳- ۵۹ / نساء .

۴- ۱۶ / توبه .

قرآن ناطق (۳۳)

أُولَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ» یعنی هر کس که من اولی (سزاوارتر) هستم به او از خودش، پس خدای متعال این آیه را فر فرستاد: « أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ... » (۱) تا آخر آیه، پس رسول خدا تکبیر فرمود و گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ» تمامی نبوت من و تمامی دین خدا ولایت علی است، بعد از من، پس ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: یا رسول الله این آیات در مورد علی علیه السلام خاصه است؟ فرمود: بلی، در او و درباره اوصیاء من است تا روز قیامت، گفتند بیان فرما ایشان را (اوصیاء خود را) برای ما، فرمود: علی علیه السلام برادر من و وزیر من و وارث من و وصی و خلیفه من است در اُمت من، و ولی هر مؤمن است بعد از من، سپس دو فرزندم اول حسن و پس از او حسین، پس از او نه تن از فرزندان پسر حسین هریک پس از دیگری، قرآن با آن‌ها است و آن‌ها با قرآنند، از قرآن جدا نشوند و قرآن از آن‌ها جدا نشود تا بر من کنار حوض وارد شوند؟ پس از این همگی گفتند: آری به خدا قسم این کلمات رسول خدا را ما شنیده‌ایم و به طوری که گفتمی بدان شهادت می‌دهیم و بعضی دیگر از آن گروه گفتند بیشتر این مطالب را در خاطر داریم ولی تمام آن را در حفظ نداشتیم ولی اینان که تمام آن را در خاطر داشته و بدان گواهی دادند همه آن‌ها از نیکان و مردم با فضیلت ما می‌باشند، پس علی علیه السلام فرمود: راست گفتید همگی مردم در حفظ یکسان نیستند، من آنانی را که این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خاطر دارند به خدا سوگند می‌دهم که برخیزید و بدانچه در خاطر دارند خبر دهند، پس این اشخاص برخاستند: زید بن ارقم و براء بن عازب، سلمان، ابوذر، مقداد، و عمار، این‌ها گفتند: ما گواهی می‌دهیم که فرمایشات رسول خدا را در خاطر داریم در حالتی که بر منبر ایستاده بود و تو پهلوی او بودی و او می‌فرمود: ای مردم، همانا خدای عز و جل امر کرده که امام و پیشوای شما را منصوب نمایم و کسی را که بعد از من وصی من و خلیفه من است و خدای عز و جل در کتاب خود طاعت او

را واجب فرموده و طاعت او را همدوش طاعت من ساخته و شما را امر به ولایت او فرموده به شما معرفی کنم و من در ابلاغ این امر از ترس طعن و نکوهش اهل نفاق و تکذیب آن‌ها به خدای خود مراجعه نمودم، خدای مرا تهدید فرمود که اگر این امر را تبلیغ نکنم مرا عذاب فرماید.

۱-۳ / مائده .

(۳۴) قرآن ناطق

ای مردم همانا خداوند شما را امر به صلاه (نماز) فرموده و به طور تحقیق آن را برای شما بیان کرده است و امر به زکاء و روزه و حج فرموده و آن‌ها را برای شما بیان نموده و من آن‌ها را برای شما تفسیر کرده‌ام و امر کرده است شما را به ولایت و من شاهد می‌گیرم شما را که همانا آن ولایت (که خداوند امر فرموده) اختصاص به این (یعنی علی علیه السلام) دارد - در هنگام ادای کلمه اشاره، دست خود را بر علی نهاد سپس فرمود: بعد از او اختصاص به پسرش دارد و سپس به اوصیاء بعدشان از فرزندانشان، از قرآن جدا نشوند و قرآن از آن‌ها جدا نشود تا بر من در کنار حوض وارد شوند. ای مردم، به تحقیق من بیان کردم برای شما و پناه‌گاه شما و پیشوای شما و ولی شما و راهنمای شما را نشان دادم و او برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است و او در میان شما به منزله من است، پس او را در تمام امور اطاعت نمائید، زیرا تمام آنچه خدای عز و جل به من تعلیم فرموده از علم و حکمتش، همانا تماما در نزد او است، پس از او سؤال کنید و از آن‌ها دور و عقب نمانید، زیرا همانا آن‌ها با حقند و حق با آن‌هاست، هیچ‌گاه آن‌ها از حق و حق از آن‌ها زایل و جدا نشود - این اشخاص که برخاسته بودند، پس از شهادت دادن به این مطالب نشستند ... تا آخر حدیث .

۳- مناشده علی علیه السلام

در روز رُحْبَه (۱) - سال ۳۵

در اثر معارضه و منازعه که در امر خلافت با امیرالمؤمنین علیه السلام وقوع یافت برخی از مردم نسبت به آنچه که آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله دایر به تقدیم آن جناب بر دیگران روایت و نقل فرموده بود آن حضرت را متهم ساختند و فرموده ۱- منظور روزی است که حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام در محل رُحْبَه کوفه در حضور ۳۰ نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله سخنرانی کردند.

قرآن ناطق (۳۵)

رسول خدا صلی الله علیه و آله را در این موضوع با تردید و انکار تلقی کردند، چون این کیفیت به آن حضرت رسید، در میدان وسیع کوفه حضور یافت و در میان گروه بسیاری که در آنجا گردآمده بودند به منظور دفاع از حق و ردّ بر آن‌ها که در امر خلافت با آن جناب منازعه می‌کردند، با آن گروه استدلال و مناشده فرمود و این موضوع به حدّی جلب اهمّیت کرده که بسیاری از تابعین آن را روایت نموده‌اند و اسناد آن در کتب عامّه به حدّ تواتر و تظافر رسیده از جمله:

ابن ابی الحدید در جلد ۱، شرح نهج البلاغه، صفحه ۳۶۲، گوید: ابواسرائیل از حکم روایت کرده و او از سلیمان مؤدّن این که: علی علیه السلام سوگند داد مردم را که هر کس از آن‌ها این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیده که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاَهُ...» گواهی دهد، پس گروهی بدان شهادت دادند و زید بن ارقم از شهادت به آن در حالی که بدان آگاه بود امساک نمود، پس امیرالمؤمنین علیه السلام او را به نابینائی نفرین فرمود و او نابینا شد و پس از نابیناشدن داستان این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای مردم بیان می‌کرد.

گواهان مشهور که به داستان غدیر در روز رُحْبَه برای امیرالمؤمنین شهادت دادند

۱- ابو زینب بن عوف انصاری .

۲- ابو عمره بن عمرو بن محسن انصاری .

۳- ابوفضاله انصاری - نامبرده از اصحاب بدر است و در صفین در راه یاری امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت یافته .

۴- ابوقدامه انصاری که در صفین شهادت یافته .

۵- ابولیلی انصاری - گفته شده که او نیز در صفین شهادت یافته . (۱)

۶- ابوهزیره دوسی که (در یکی از سال‌های ۵۷/۸/۹ هجری قمری در گذشته) .

۷- ابوالهثیم بن تیهان که از اصحاب بدر است و در صفین به شهادت رسیده .

۱- در بعضی الفاظ روایت ، ابویعلی انصاری ضبط شده و او شداد بن اوس متوفای سال ۵۸ است .

(۳۶) قرآن ناطق

۸- ثابت بن ودیع انصاری - خَزْرَجِيّ - مَدَنِيّ .

۹- حبشی بن جناده سلولی در غزوات امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشته .

۱۰- ابو ایوب خالد انصاری که از اصحاب بدر است و در جنگ با روم (حدود سالهای ۵۰/۱/۲ هجری قمری به شهادت رسیده) .

۱۱- خُزَيْمَةُ بن ثابت انصاری ذُو الشَّهَادَتَيْنِ که از اصحاب بدر است و در صِفِّین شهادت یافته .

۱۲- ابوشریح خُوَیْلِد بن عُمَر خُزَاعِيّ که در سال ۶۸ وفات یافته .

۱۳- زید - یا - یزید بن شراحیل انصاری .

۱۴- سهل بن حنیف انصاری اَوْسِيّ که از اصحاب بدر است و در سال ۳۸ وفات یافته .

۱۵- ابوسعید سعد بن مالک خُدْرِيّ انصاری که در یکی از سال‌های ۶۳/۴/۵ هجری قمری وفات یافته .

۱۶- ابوالعباس سهل بن سعد انصاری که در سال ۹۱ وفات یافته .

۱۷- عامر بن لیلی غِفَارِيّ .

۱۸- عبدالرحمن بن عَبْدِ رَبِّ انصاری .

۱۹- عبدالله بن ثابت انصاری که خدمتکار رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است .

۲۰- عبید بن عازب انصاری که از جمله ده نفری است که برای دعوت مردم به اسلام گماشته شدند . (۱)

۲۱- ابوطریف عدی بن حاتم که در سال ۶۸ در سن صدسالگی وفات یافته .

۲۲- عقبه بن عامر جُهَنِّيّ که از نزدیکان و خویشاوندان معاویه بود و نزدیک سال ۶۰ در گذشته .

۲۳- ناجیه بن عمرو خُزَاعِيّ .

۲۴- نُعْمَان بن عِجْلَان انصاری - سخنگو و شاعر انصار بوده .

۱- که عمر آنان را با عمار بن یاسر به کوفه اعزام داشت .

قرآن ناطق (۳۷)

این هایند کسانی که از گواهان مشهور و به نام داستان غدیر در مناشده رُحْبَه به دستگیری تاریخ و بر حسب احادیث پیش گفته بدانها واقف و آگاه شدیم و امام احمد بن حنبل در حدیثی که در صفحه ۲۶ جلد دوم ترجمه الغدیر درج شده، تصریح نموده که تعداد شهود در آن روز (رُحْبَه) سی تن بوده‌اند .

جلب توجه - خواننده گرامی به این نکته توجه دارد، که این مناشده در تاریخی صورت گرفته (سال ۳۵) که با تاریخ وقوع (سال حجة الوداع) بیش از ۲۵ سال فاصله داشته و در خلال این مدّت بسیاری از اصحاب پیغمبر که در روز غدیر خم حضور داشته‌اند

وفات یافته‌اند و بعضی از آن‌ها در جنگ‌ها کشته شده‌اند و گروهی هم در بلاد مختلفه پراکنده گشته‌اند و کوفه هم با مدینه منوره که مرکز اجتماع اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده فاصله زیادی داشته و جز معدودی از پیروان حق که در عصر خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدانجا مهاجرت نموده بوده‌اند حضور نداشته‌اند و این داستان مناشده از امور اتّفاقی بوده است که بدون سابقه و مقدمه صورت گرفته و طوری نبوده که قبلاً اعلام شده باشد تا علاقمندان به حضور در آن اجتماع آهنگ آن‌جا نمایند و گواهان بسیار و راویان فراوانی در مجمع مناشده امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور داشته باشند و در میان حاضرین نیز کسانی بوده‌اند که از روی سفاقت یا کینه‌ورزی از ادای شهادت خودداری و کتمان کرده‌اند به طوری که در بسیاری از احادیث مذکوره به آن اشاره شد و تفصیل آن نیز در مطالب آتیه بیان خواهد شد، با همه این علل و جهات گروه بسیاری این داستان را نقل و روایت نموده‌اند تاچه رسد به این که چنین موانع و عللی وجود نمی‌داشت پس با آنچه ذکر شد برخواننده آشکار است که این حدیث (داستان غدیر خم) در آن اعصار و ازمنه گذشته تا چه حدّ دارای شهرت و تواتر بوده است!؟

کسانی که به علت پنهان داشتن حدیث غدیر دچار نفرین شدند

در تعدادی از احادیث مناشده روز رَجَبه اشاره شد که جمعی از اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که در روز غدیر خم حاضر بوده‌اند شهادت خود را در مقابل امیرالمؤمنین علیه‌السلام کتمان نمودند و در نتیجه نفرین آن جناب دچار بلیه شدند چنان که در بسیاری از کتب معارج (۱) تصریح بدان شده است، آن افراد اینها هستند:

(۳۸) قرآن ناطق

۱- ابو حمزه انس بن مالک متوفای در یکی از سال‌های ۹۰/۹۱/۹۳ هجری قمری.

۲- بُراء بن عازب انصاری متوفای در یکی از سال‌های ۷۱/۷۲.

۳- جریر بن عبدالله بَجَلّی متوفای در یکی از سال‌های ۵۱/۵۴.

۴- زید بن اَرْقَم خَزْرَجی متوفای در یکی از سال‌های ۶۶/۶۸.

۵- عبدالرحمن بن مُدَلِج .

۶- یزید بن ودیع .

احتجاج مأمون خلیفه عباسی بر فقهاء به حدیث غدیر

ابوعمر بن عبد ربّه (شرح حال او در جلد ۱ صفحه ۱۶۹ کتاب الغدیر" به زبان عربی "آورده شده) در جلد ۲ «العقد الفرید» صفحه ۴۲، از اسحق بن ابراهیم بن اسمعیل بن حمّاد بن زید روایت کرده که گفت: یحیی بن اکثم، فرستاد نزد من و عدّه‌ای از یاران من و نامبرده در آن وقت قاضی القضاة بود به این که: امیرالمؤمنین (مأمون) مرا امر کرده که مقارن فجر فردا ۴۰ نفر که همه آن‌ها فقیه باشند و گفته را خوب درک و فهم نمایند و به خوبی بتوانند جواب دهند با خود به حضور او ببرم، اینک آن‌ها را که به نظر شما صلاحیت دارند نام ببرید، برای این منظور احضار شوند، ما عدّه‌ای را نام بردیم و خود او هم عدّه‌ای را به نظر آورد تا تعداد مورد لزوم تعیین شد و نام آنان نوشته شد که مقارن طلوع فجر حاضر شوند پیش از طلوع فجر کس فرستاد به دنبال آنان و امر

۱- به هر کتابی که اطلاعاتی را به صورت الفبایی ارائه دهد مُعْجَم می‌گویند، مانند مُعْجَم المفهرس فؤاد عبدالباقی که آدرس موضوعات قرآنی را براساس ریشه سه حرفی افعال موجود در هر آیه به ترتیب حروف الفبا معرفی می‌کند.

قرآن ناطق (۳۹)

به حضور داد، هنگامی که ما حاضر شدیم دیدم لباس پوشیده و نشسته و در انتظار ما است، آن‌جا ایستاده بود، تا ما را دید خطاب

به قاضی القضاة نمود و گفت: یا ابا محمّد! از نماز فارغ نشده بودیم که خادم اعلام کرد، داخل شوید، همین که داخل شدیم دیدیم امیرالمؤمنین بر فراش خود قرار دارد... تا این که اسحق گوید قاضی القضاة روی به ما نموده گفت: من بدین جهت به دنبال شما کس نفرستادم، بلکه خواستم به شما اعلام کنم که همانا امیرالمؤمنین خواسته در مذهب و روش دینی خود با شما مناظره نماید، گفتیم: اقدام فرمایند خدا او را موقّق دارد، گفت: همانا امیرالمؤمنین عقیده دینی او را در مقابل خداوند بر این است که: علی بن ابی طالب علیه السلام بهترین خلفای الهی است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سزاوارترین مردم است برای خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله.

اسحق گوید: رو به مأمون نموده گفتم: یا امیرالمؤمنین در میان ما کسانی هستند که نسبت به آنچه که درباره علی علیه السلام فرمودید سابقه و معرفتی ندارند و حال آن که ما را برای مناظره دعوت فرموده‌اید؟ مأمون گفت: ای اسحق اکنون تو مختاری اگر بخواهی من از تو سؤال کنم سؤال می‌کنم و اگر بخواهی تو از من پرسشی حاضرم، اسحق گوید: این اختیار را مغتنم شمرده و گفتم: یا امیرالمؤمنین من سؤال می‌کنم، گفت: سؤال کن، گفتم: این عقیده و گفتار امیرالمؤمنین (که علی بن ابی طالب علیه السلام افضل است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سزاوارترین خلق است به خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله) بر چه مبنی و دلیلی است؟! مأمون گفت: ای اسحق، آیا مردم به چه چیز دارای افضلیت می‌شوند تا آنجا که گفته شود: فلان از فلان افضل است؟ گفتم: به وسیله کارهای خوب و پسندیده، گفت: راست گفتمی، اکنون به من خبرده از دونفر که یکی از آن دو در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن دیگری برتری و فضیلت یافته، سپس آن دیگری (که مفضول واقع شده) بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله عملی بنماید که از عمل آن شخص برتری یافته در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر و افضل باشد، آیا در فضیلت به شخص اول می‌رسد؟ اسحق گوید: من سربزیر افکندم و ساکت ماندم، مأمون گفت: نگویی: که به او می‌رسد، زیرا من در زمان خودمان برای تو پیدا می‌کنم

(۴۰) قرآن ناطق

کسی را که عمل هایش از جهاد و حجّ و روزه و نماز و صدقه از او هم بیشتر باشد، گفتم: چنین است، یا امیرالمؤمنین آن که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله مفضول بوده، بعد از آن جناب در اثر عمل بهتر به آن که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله فضیلت و برتری داشته هرگز نمی‌رسد و ملحق نمی‌شود.

مأمون گفت: ای اسحق آیا حدیث و داستان ولایت را به دست آورده‌ای؟ گفتم: بلی، گفت: بیان کن و روایت نما، من هم حدیث ولایت را بیان داشتم مأمون گفت: آیا نه چنین است که این حدیث بر ذمه ابی‌بکر و عمر نسبت به علی چیزی را ایجاب می‌کند که بر ذمه علی نسبت به آن دو آن امر را ایجاب نمی‌نماید (یعنی آن‌ها را ملزم می‌کند که علی را مولای خود بدانند) گفتم: مردم می‌گویند که داستان غدیر به سبب زیدبن حارثه بوده برای جریانی که بین او و علی علیه السلام دست داده بود و او ولایت علی علیه السلام را در آن جریان انکار نمود.

لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاً، اَللّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاَهُ، وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ»، مأمون گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله این سخن را در کجا و چه موقع فرمود؟ مگر نه این است که در بازگشت از حجّه‌الوداع بوده؟ گفتم: بلی، گفت: کشته شدن زیدبن حارثه قبل از غدیر وقوع یافته! چگونه رضایت دادی برای خود به قبول چنین شایعه بی‌اساس؟ اکنون به من بگو: اگر پسری داشته باشی که به سن پانزده سال رسیده باشد و بگوید: مولای من، مولای پسرعموی من است، مردم این را بدانند، در حالی که همه مردم این را می‌دانند و چیزی را که مردم انکار ندارند و نسبت به آن بی‌اطلاع نیستند و این پسر در مقام تعریف و تأکید آن برآید آیا در نظر تو چگونه خواهد آمد، آیا ناپسند نیست؟ گفتم: چرا، گفت: ای اسحق آیا فرزند پانزده ساله خود را از چنین عملی منزّه می‌دانی ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن منزّه نمی‌شماری؟ وای بر شما، فقهاء خود را به منزله معبود و

پروردگار خود قرار ندهید! خدای متعال در کتاب خود (در مقام نکوهش یهود و نصاری) می‌فرماید: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» (۱) در حالی که آن‌ها نماز خود را برای آن‌ها نخواندند و روزه برای آن‌ها نگرفتند و از روی واقع آن‌ها را خدایان خود نمی‌دانستند، فقط احبار و رهبان به آن‌ها امر می‌کردند و آن‌ها امرشان را گردن می‌نهادند. (۲)

غدیر در قرآن

مشیت و اراده مولی (ذات اقدس باری سبحانه) بر این تعلق یافت که داستان غدیر پیوسته باقی و تروتازه بماند و گذشت زمان آن را کهنه و متروک نسازد و سال و ماه، از اهمیت و اثر آن نکاهد، لذا در پیرامون آن آیاتی نازل فرمود که با صراحت بیان ترجمان آن باشد و امت اسلامی هر صبح و شام با ترتیل، آیات قرآن کریم را تلاوت و مدلول آیات کریمه را به خاطر بسپارند و گوئی خداوند سبحان ضمن تلاوت هریک از آیات مربوط به آن توجه قاریان قرآن را به داستان مزبور معطوف می‌دارد و اثر درخشان واقعه مهمه غدیر خم را در قلب قاری تجدید و طنین این واقعه را در گوش او منعکس می‌فرماید تا هر مُسَلِّم و قاری قرآن آنچه را که از دین الهی در باب خلافت کبری بر او واجب گشته نصب‌العین قرار داده و به مدلول آن استوار و ثابت بماند.

از جمله آیات کریمه: قول خدای تعالی است در آیه ۶۷ سوره مائده: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ». (۳)

این آیه شریفه روز هجدهم ذی‌الحجه سال حَجَّةُ الْوِدَاع (دهم از هجرت) نازل شد، پس از آن که پیغمبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله و بزرگوار به غدیر خم رسید جبرئیل در ساعت پنجم

۱- ۳۱/توبه. یعنی احبار و رهبان خود (علماء و تارکین دنیا) را خدایان خود گرفتند نه خدای یگانه را!

۲- این داستان بسیار طولانی و بس سودمند و مشتمل بر فوائد بسیار است، و ما فقط محل حاجت خود را از این حیث استفاده نمودیم.

۳- یعنی ای پیغمبر، ابلاغ کن و برسان (به مسلمین) آنچه را که به سوی تو نازل گردیده و اگر چنین نکنی، پس رسالت حق را بجانیاورده‌ای و خداوند تو را از (کید و دشمنی) مردم نگاه می‌دارد.

(۴۲) قرآن ناطق

از روز مذکور بر آن جناب فرود آمد و گفت: یا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله همانا خدای متعال به تو درود می‌فرستد و می‌فرماید: «ای فرستاده خدا، ابلاغ کن آنچه را (که درباره‌ی علی علیه‌السلام) از جانب پروردگارت به تو نازل شده و اگر این امر را اجراء نمائی، رسالت خود را انجام نداده‌ای...» تا آخر آیه، در این موقع پیشروان آن کاروان عظیم که تعداد آن‌ها یکصد هزار یا بیشتر بود نزدیک جُحْفَه رسیده بودند پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امر فرمود آن‌ها را که از آن نقطه‌ای که پیشروی کرده‌اند برگردانند و آن‌ها را که عقب بودند در جای خود متوقف سازند تا علی علیه‌السلام را در میان آن گروه آشکار سازد و آنچه را که خداوند متعال درباره او نازل فرموده به آن‌ها ابلاغ فرماید و (جبرئیل) آن جناب را آگاه ساخت، که خداوند او را (از کید بدخواهان) نگاهداری فرموده.

آنچه در بالا بدان اشعار نمودیم در نزد علمای امامیه مورد اتفاق همگانی است، ولی ما این‌جا در این مقام به احادیث اهل سنت در این زمینه استدلال و احتجاج می‌نمائیم، از جمله:

حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفای ۳۱۰ (شرح حال او در جلد ۱، صفحه ۱۶۶ ترجمه الغدیر ذکر شده است). به اسناد خود با بررسی «کتاب الولایه» در طریق حدیث غدیر از زید بن اَرْقَم روایت نموده که: چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در بازگشت از

حَجَّةُ الْوُدَّاع به غدیر خم رسید، هنگام ظهر بود و هوا در نهایت گرمی بود، به امر آن جناب خار و خاشاک آن محل را برطرف ساخته و نماز جماعت اعلام شد و ما همگی مجتمع شدیم سپس خطبه رسا انشاء فرمود، بعد از آن فرمود: همانا خداوند متعال این آیه را نازل فرموده است: « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ » (۱)، جبرئیل از طرف پروردگار به من امر نموده که در این محل (که گروه مسلمانان حضور دارند) بایستم و هر سفید و سیاهی را آگاه نمایم به این که: علی بن ابی طالب برادر من، وصی من، خلیفه من و پیشوای

۱- ۶۷ / مائده .

قرآن ناطق (۴۳)

بعد از من است، من از جبرئیل درخواست کردم که پروردگار مرا از انجام این امر برکنار فرماید، زیرا می دانستم که افراد باتقوی کم و مودیان و ملامت کنندگان زیادند که مرا به پیوستگی زیاد با علی نکوهش می کنند و از توجه زیاد من به علی به حدی نگران و بدبین هستند که مرا اُذُن (گوش) نامیده‌اند و خدای متعال ضمن این آیه، نکوهش و گفتار آنان را به من خبر داد: « وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ » (۱) و اگر بخواهم نام آن‌ها را ببرم و آن‌ها را معرّفی کنم، خواهم نمود، ولی با پاره نکردن پرده آن‌ها به کرامت خود افزودم .

خدای متعال راضی نشد جز به ابلاغ این امر، پس ای گروه مردم این را بدانید همانا خداوند او را (علی علیه السلام) را به عنوان ولی و امام بر شما نصب نمود و اطاعت امر او را بر همه واجب فرمود، حکم او جاری و گفتار او روا و نافذ است و هر کس با او مخالفت نماید از رحمت خدا دور است و کسی که او را تصدیق نماید مشمول رحمت پروردگار است بشنوید و اطاعت کنید پس همانا: خدای مولای شما است و علی امام شما است و سپس امامت در فرزندان من از صُلب او (علی علیه السلام) برقرار است، تا روز قیامت، حلالی نیست، مگر آنچه خدا و رسولش آن را حلال فرموده‌اند و حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش آن را حرام نموده‌اند و علمی نیست مگر خدای متعال آن را در من احصاء (و به من موهبت فرموده) و من آن را نقل نمودم به علی. پس، از او گمراه نشوید و از او امر او استنکاف ننمائید، زیرا او است که به سوی حق راهنمایی می کند و به حق عمل می نماید، خداوند توبه احدی را از آنان که او را انکار نمودند نمی پذیرد و او را نمی آمرزد، بر خدا حتم است که چنین کند: او را جاویدان به عذاب دردناکی مبتلا- کند پس او (علی علیه السلام) افضل تمام مردم است بعد از من مادام که رزق بندگان نازل می شود و خلق جهان باقی هستند، آن کس که خلاف او را مرتکب شود از رحمت خدا دور است .

۱- و بعضی از آنان (منافقین) کسانی هستند که پیغمبر را اذیت می کنند و می گویند که او گوش است، بگو گوش بهتر است برای شما... (۶۱ / توبه) .

(۴۴) قرآن ناطق

این گفتار من، از جبرئیل، از خداوند است، پس هر کس نگران باشد و بیندیشد که برای فردای خود چه پیش فرستاده است؟! بفهمید محکم قرآن را (مطالب استوار و صریح آن را) و پیروی نکنید متشابه آن را (آیاتی که نیازمند به بیان و تفسیر و توضیح و تأویل است) و هرگز تفسیر درست نتواند کرد آن را مگر کسی که من دست او را گرفته‌ام و بازوی او را بلند نموده‌ام و به شما او را نشان می دهم: هر کس من مولای اویم، این علی مولای او است و موالات او از جانب خداوند است که آن را بر من نازل نموده است، آگاه باشید، به طور تحقیق وظیفه خود را اداء نمودم، آگاه باشید امر حق را ابلاغ کردم، آگاه باشید آنچه را مأمور بودم به شما شنویدم، آگاه باشید آنچه نیازمند به توضیح بود، توضیح نمودم، امارت و فرماندهی مؤمنین بعد از من برای احدی جز او روا نیست سپس، او را (علی علیه السلام) به بالا بلند فرمود تا به حدی که پای او مقابل زانوی پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت و فرمود: ای گروه مردم، این برادر من و وصی من و فراگیرنده علم من است و جانشین من بر هر کس که به من ایمان آورده و بر

تفسیر کتاب پروردگار من و در روایتی افزود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ الْعَنْ مَنْ أَنْكَرَهُ ، وَ اغْضِبْ عَلَي مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ» یعنی بارخدایا دوست بدار دوستان او را و دشمن بدار دشمنان او را و از رحمت خود دور دار منکرین او را و خشم فرما بر کسی که حق او را انکار نماید .

بارخدایا تو نازل فرمودی هنگام آشکار کردن این امر برای علی این آیه را: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (بامامته) یعنی امروز کامل ساختم برای شما دین شما را ، به سبب امامت او، پس هر کس به پیشوائی او و آن‌ها (امامان) که از فرزندان من از صلب او هستند تا روز قیامت تن ندهد ، این گروه اعمالشان نابود می‌شود و آنان همیشه در آتش خواهند بود. همانا ابلیس باعث بیرون شدن آدم علیه‌السلام (با این که برگزیده خدا بود) گردید، به سبب حسد، پس حسد نورزید که در نتیجه اعمال شما نابود شود! و قدم‌های ما بلغزد، درباره علی نازل شده است، سوره «وَالْعَصْرِ ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» . (۱)

قرآن ناطق (۴۵)

ای گروه مردم! ایمان بیاورید به خدا و رسول او و به نوری که با او نازل شده ، پیش از آن که چهره‌هایی را دگرگون سازیم و آن‌ها را به پشت سر برگردانیم یا آن‌ها را لعنت کنیم همان‌طور که اصحاب سبت را لعنت نمودیم ، آن نور از خداوند در من است و سپس در علی علیه‌السلام و بعد از او درنسل او است تا قائم مهدی . ای گروه مردم! به زودی بعد از من ، پیشوایانی خواهند بود که به سوی آتش دعوت می‌کنند (پیروان خود را مستحق عذاب الهی می‌نمایند) و روز قیامت کسی آن‌ها را یاری نمی‌کند و خداوند و من از آن‌ها بیزاریم ، آنان و یاران و پیروانشان در پست‌ترین درکات جهنم خواهند بود و به زودی امر خلافت را بدون حق تبدیل به پادشاهی (و تسلط خودخواهانه بر خلق) خواهند نمود، پس در این هنگام است که خداوند به مجازات شما می‌پردازد ای گروه جن و انس و به سوی شما شراره‌های آتش و مس‌گداخته روان می‌سازد و در این هنگام دیگر روی نصرت نخواهید دید ... تا پایان حدیث. (۲)

دنبال و پایان این گفتگو:

قُرْطُبِيّ در جلد ۶ تفسیرش ، صفحه ۲۴۲ درباره قول خدای تعالی: « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ » گوید: این، یک تأدیبی است برای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و تأدیبی است برای دانشمندان از امت او به این که، چیزی از امر شریعت خدا را کتمان نکنند ، در حالی که خدای متعال می‌دانست که پیغمبر او چیزی از وحی الهی را کتمان نمی‌نماید.

۱- در جلد ۶ «الدر المنثور» صفحه ۳۹۲ از طریق ابن مَرْدَوِيّه از ابن عباس ذکر شده که قول خدای تعالی «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» درباره علی علیه‌السلام و سلمان نازل شده است .

۲- نقل از کتاب «ضیاء العالمین» .

(۴۶) قرآن ناطق

اکمال دین به ولایت

و از جمله آیاتی که در روز غدیر در شأن امیرالمؤمنین علیه‌السلام نازل شد این آیه است :

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱)

امامیه به‌طور عموم و بدون استثناء اتفاق دارند به این که : این آیه کریمه پیرامون نصّ غدیر بعد از آن که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ولایت مولای ما امیرالمؤمنین علیه‌السلام را با کلماتی روشن و صریح اعلام و اظهار فرمود نازل شده است . در نتیجه ، نصّ آشکار و جلیّ بر این امر را در برگرفت به‌طوری که صحابه پیغمبر دانستند و عرب آن را درک و فهم نمودند و هر کس که این خبر به او رسید، بدان استدلال و احتجاج نمود و بسیاری از علماء تفسیر و پیشوایان فنّ حدیث و حافظین آثار از اهل سنت یا

امامیه بر آن اتفاق نموده‌اند و آن حقیقتی است که معتبر شناخته شده و نقلی که در جلد ۳ تفسیر رازی، صفحه ۵۲۹ از اصحاب آثار (راویان و مفسرین) ثبت گشته آن را تأیید می‌نماید و مشعر بر این است که: پس از نزول این آیه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله آن جناب بیش از هشتاد و یک روز یا هشتاد و دو روز زنده نبود.

برخی از روایات مربوط به وقت نزول آیه اکمال دین

۱- حافظ، ابونعیم اصفهانی، متوفای ۴۳۰ در کتاب خود (ما نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام) روایت نموده گوید: حدیث کرد ما را، محمد بن احمد بن علی بن مُخَلَّد (مُحْتَسِب، متوفای ۳۵۷) که او از محمد بن عثمان بن ابی شیبّه و او از یحیی حَمَانِی و او از قیس بن ربیع و او از ابی هارون عَجَدی، از ابی سعید خُدْرِی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت نموده که: پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را در غدیر خم به سوی علی علیه السلام دعوت نمود به امر آن جناب خار
 ۱- ۳ / مائده. امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما دین پسندیده قراردادام.
 قرآن ناطق (۴۷)

و خاشاک زیر درخت برطرف شد و آن روز پنجشنبه بود، سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را طلبید و دو بازوی او را گرفت و بلند کرد تا به حدی که مردم سفیدی زیر بغل رسول خدا را دیدند. سپس آن اجتماع متفرق نشد مگر بعد از نزول این آیه: «
 الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» تا آخر آیه.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِثْمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَبِالْوِلَايَةِ لِعَلِيٍّ مِنْ بَعْدِي» سپس فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ، وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ».
 در این هنگام حسان عرض کرد: یا رَسُولَ اللَّهِ اجازة فرما درباره علی علیه السلام اشعاری بگویم که شما آن‌ها را بشنوید، فرمود: بگو به میمنت و برکت الهی، پس حسان برخاست و گفت ای گروه بزرگان قریش من پیرو امر ولایت گفتار خود را به شهادت رسول خدا که در امر ولایت ممضی و مجری است اعلام می‌دارم، سپس گفت:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ بِخَمٍّ، فَاسْمَعِ بِالرَّسُولِ مُنَادِيَا
 يَقُولُ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيَّكُمْ فَقَالُوا وَلَمْ يَدْرُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا
 إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَلِينَا وَلَمْ تَرَمْنَا فِي الْوِلَايَةِ عَاصِيَا
 فَقَالَ لَهُ فَمَنْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامَا وَهَادِيَا
 فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَهَذَا وَوَلِيَّهُ فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صِدْقٍ مُوَالِيَا
 هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَلِيَّهُ وَكُنْ لِلذِّي عَادَا عَلِيًّا مُعَادِيَا (۱)

۱- یعنی: ندا می‌کند آنان را پیغمبرشان روز غدیر در خم چه سزاست ندای پیغمبر را شنیدن، می‌گوید کیست مولا و ولی شما؟ همگی گفتند و غفلت نورزیدند: خدای تو مولای ما و تو ولی ما هستی و در میان ما از ولایت تو کسی را نمی‌بینی که سرپیچی کند، پس گفت به او یا علی برخیز که بعد از خود تو را امام و راهنما پسندیدم پس هر که من مولای اویم این علی مولای اوست پس همگی باشید یاران صدق و دوستان او، در آن موقع رو به خدا کرد و گفت خدایا دوست دار دوست دارنده او را و برای کسی که علی را دشمن بدارد دشمن باش.

(۴۸) قرآن ناطق

۲- اخطب خطباء، خوارزمی، متوفای ۵۶۸ در «مناقب»، صفحه ۸۰ گوید: خبر داد ما را، سید الحُفَاط، ابو منصور شهردار بن شیرویه بن شهردار دیلمی، در ضمن آنچه که از همدان به من نوشت گفت نقل کرده مرا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله بن عبدوس همدانی (به

وسیله کتابت) گفت خست برداد مرا عبدالله بن اسحق بن عوفی، از حسن بن علی غنوی، از محمد بن عبدالرحمن زراع، از قیس بن حفص، از علی بن حسن عبدی، از ابی هارون عبدی، از ابی سعید خدری، که گفت: روزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را در غدیر خم طلبید، حسب الامر آن جناب خار و خاشاک زیر درخت بر طرف شد و آن روز پنجشنبه بود، سپس مردم را دعوت به سوی علی علیه السلام کرد و بازوی او (علی علیه السلام) را گرفت و بلند نمود تا به حدی که مردم زیر بغل های پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدند تا این که این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ...» الایه، تا پایان حدیث طبق الفاظی که به طریق ابی نعیم اصفهانی مذکور افتاد.

عذاب واقع شده در مورد منکر غدیر

از جمله آیات نازل شده بعد از نص غدیر قول خدای تعالی است در سوره «المعارج» که می فرماید: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ» (۱) که علاوه بر اعتقاد شیعه به آن، جمعی از علمای اهل سنت که شخصیت شان مورد تصدیق است آن را در کتب تفسیر و حدیث ثبت و ضبط نموده اند.

و اینک به ذکر نص برخی از روایات مذکور توجه کنید:

۱- حافظ، ابو عبید هروی (که در سال ۲۲۳/۴ هجری قمری در مکه در گذشته و شرح حال او در جلد ۱، ترجمه الغدیر، صفحه ۱۴۷ ذکر شده)، در تفسیر خود «غریب القرآن» روایت نموده گوید: پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم تبلیغ فرمود آنچه را که مأمور بدان بود و این امر در بلاد شایع و منتشر شد، جابر بن نضر بن حارث بن کلدیعه عبدی آمد و خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله نموده گفت: به ما از طرف خداوند امر کردی که گواهی به یگانگی خداوند و رسالت تو بدهیم و نماز و روزه حج و زکاة را امتثال

۱- ۱- معارج. تقاضا کننده‌ای، تقاضای عذابی کرد که واقع شد. این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند آن را دفع کند. از سوی خداوند ذی المعارج است (خداوندی که فرشتگانش بر آسمانها صعود می کنند).

قرآن ناطق (۴۹)

کنیم همه را از تو پذیرفتیم و قبول کردیم و تو به اینها اکتفا نمودی تا این که بازوی پسر عمت را گرفتی و بلند نمودی و او را بر ما برتری دادی و گفتی: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاً»، آیا این امر از طرف تو است یا از جانب خداوند؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قسم به خداوندی که معبودی جز او نیست این امر از جانب خداوند است. نامبرده پس از شنیدن این سخن رو به طرف شتر خود روان شد در حالی که می گفت: بارخدا یا! اگر آنچه محمد می گوید راست و حق است بر ما سنگی از آسمان بیار و یا عذابی دردناک به ما برسان، هنوز به شتر خود نرسیده بود که سنگی از فراز بر سر او آمد و از دبر او خارج شد و او را کشت و خدای تعالی این آیه را نازل فرمود: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ ...» تا آخر.

۲- ابوبکر نقاش موصلی بغدادی (که در سال ۳۵۱ در گذشته و شرح حال او در جلد ۱ الغدیر، صفحه ۱۷۲ ذکر شده است) در تفسیر خود «شفاء الصدور» حدیث ابو عبید مذکور را روایت نموده با این تفاوت که نام شخص مزبور را به جای جابر بن نضر: حارث بن نعمان فهری ذکر نموده است.

۳- شیخ برهان الدین علی حلبی، شافعی، متوفای ۱۰۴۴ در جلد ۳ (السیرة الحلیة) صفحه ۳۰۲ این داستان را چنین ذکر کرده: چون این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاً» در شهرها و اقطار مختلفه شایع و منتشر و به حارث بن نعمان فهری رسید، به مدینه آمد و شتر خود را در مسجد خوابانید و داخل شد در حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و اصحاب او در پیرامونش بودند، آمد تا مقابل پیغمبر صلی الله علیه و آله زانو به زمین زد و گفت: یا محمد... تا آخر داستان.

عید غدیر در اسلام

از جمله اموری که به منظور ثبات و نشر داستان غدیر و جاودان ماندن خاطره آن و تأمین تحقق و ثبوت مفاد آن مورد توجه و اهمیت بوده، عید گرفتن این روز تاریخی است که همه ساله در روز و شب آن مجامع و محافل تشکیل می‌شود و مراسم بندگی (۵۰) قرآن ناطق

خدا و ابراز خشوع به درگاه احدیت اجراء می‌گردد و سیره نیکی و بخشش و بذل و جوه خیریه و توجه به حال بی‌نویان و مستمندان و توسعه به زندگی خانواده‌ها و عائله‌ها و پوشیدن لباس‌های نو و زیبا با آرایش، پیروی و مورد عمل قرار گیرد و در نتیجه اجراء این تشریفات و تظاهرات درمیان مردم است که توجه عموم طبقات به طرف یک وضع نوین و منظره جالب معطوف شده و این وضع بی‌خبران را وامی‌دارد به تفحص و پرسش علل و موجبات آن و منجر می‌شود به تجسس از روایت آن و دانایان به بیان روایات متواتره مشتمل بر این امر خطیر پرداخته و گویندگان و سرایندگان به ایراد خطابه و انشاء قصاید و منظومات می‌پردازند و بدین وسایل رشته روایت غدیر خم و اسناد آن به یکدیگر متصل و پیوسته گشته و درمیان هر قوم و گروه و در هر عصر و زمان این خبر تکرار و این داستان به زبان‌ها جاری و طرق متصله آن در اذهان محفوظ و پایدار می‌گردد.

آنچه از این کیفیت برای اهل تحقیق آشکار می‌شود دو امر است، یکی این که عید غدیر خم فقط اختصاص به گروه شیعه ندارد هر چند که این گروه نسبت به این امر علاقه خاصی ابراز می‌نمایند، ولی درعین حال دیگران هم از سایر فرق مسلمین در این عید با شیعه شرکت می‌نمایند، بیرونی در «الْأَثَارُ الْبَاقِيَةُ فِي الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ» صفحه ۳۳۴ این روز را از جمله اعیادی ذکر نموده که مورد توجه و اعتناء اهل اسلام است و در «مَطَالِبُ السُّؤْلِ» تألیف ابن طلحه شافعی در صفحه ۵۳ چنین مذکور است: روز غدیر خم را امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شعر خود یاد کرده و این روز عید گشته برای این که روزی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن جناب را به این جایگاه ارجمند (ولایت) منصوب نموده و او را بدین جهت بر جمیع خلق برتری بخشیده و در صفحه ۵۶ گوید: هر معنایی که ممکن است لفظ مولی دلالت بر آن داشته باشد نسبت به شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همان معنی را برای علی علیه‌السلام قرارداد و این مرتبه‌ای است عالی و جایگاهی است رفیع و مقامی است شامخ که آن جناب را بدان مخصوص نموده و به همین جهت این روز، روز عید و هنگام سرور و شادمانی و موسم انبساط و مسرت دوستان او گشته ... انتهی .

قرآن ناطق (۵۱)

امر دوم: این است که سابقه این عید امتداد داشته و پیوسته در اعصار و قرون گذشته چنین بوده تا دوران عهد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و آغاز پیدایش این فضیلت و عید، روز غدیر بوده است. در حَجَّةُ الْوِدَاعِ پس از آن که پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله جایگاه استوار و ثابت خلافت کبری را آشکار و مرکز امارت خود را از وجه دینی و دنیوی به آن گروه عظیم از پیروان خود ابراز فرمود و مبنای رفیع دین مقدّسش را معین داشت، در نتیجه روز مزبور عالی‌ترین اشتها را به دست آورد تا به حدّی که هر کس با اسلام و معالم اسلام وابسته و معتقد بود از موقعیت آن روز قرین مسرت گردید، چه مسرتی از این بالاتر که در چنین روزی مرکز شریعت و سرچشمه ریزش و فیضان انوار تابان احکام دین معلوم و مشهود گشته و دیگر امیال و اهواء این و آن این پایگاه استوار را زایل و منقلب نمی‌کند و جهل و ابهامی وجود ندارد که این امر صریح را در گودال پست اوهام پنهان نماید، چه روزی بزرگ‌تر از این روز است؟ در حالتی که سنن و آداب شریعت در این روز آشکار گشته و شاهراه سعادت نمایانده شده و تکمیل دین و اتمام نعمت در آن صورت گرفته و قرآن کریم آن را تأیید و پشتیبانی نموده .

زمانی که پادشاهان صوری بر سریر سلطنت تکیه می‌زنند ملت آن روز را روز شادی و مسرت و عید می‌گیرند و به افتخار آن چراغان می‌کنند، محافل جشن تشکیل می‌دهند و گروه گروه در آن مجامع و محافل مجتمع شده و خطباء و ادباء به ایراد خطابه و

سرودن مدایح و قصائد می‌پردازند و خوان‌های نعمت می‌گسترانند چنان‌که این سیره و عادت در هر قوم و ملت می‌معمول است، بنابراین قاعده روزی که سلطنت اسلامی ولایت عظمای دین تحقق یافته به نام شخصیتی که پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به وحی الهی او را با تصریح و تأکید به آن مقام منصوب فرموده سزاوارتر است که چنین روزی عید گرفته شود و مجلل‌ترین مظاهر جشن و سرور در آن نمایان گردد و به اعتبار این که چنین روزی از اعیاد دینی است شایسته و روا است که مضافاً بر (۵۲) قرآن ناطق

اجراء مراسم شادی و مسرت‌اموری نیز که موجب قرب به درگاه حضرت باری است از روزه و نماز و دعا و غیره مورد عمل قرار گیرد. و برای تأمین همین منظور و اموری که ذکر شد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امر فرمود: حاضرین در آن مجمع را از امت خود که از جمله آن‌ها شیخین (ابوبکر و عمر) بودند و دیگر بزرگان قریش و وجوه انصار (۱) و همچنین زوجات خود را که بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شوند و او را به این منصب عالی و حظّه وافری که به سبب عهده‌دار شدن مقام ولایت کبری و اریکه امر و نهی در دین خدا احراز نموده تهنیت و شادباش گویند.

داستان تهنیت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از اعلام ولایت علی علیه‌السلام

امام طبری - محمد بن جریر - در کتاب (الولایه) حدیثی را به اسناد خود آورده از زید بن ارقم که قسمت زیادی از آن در صفحات ۸۹ - ۹۲ کتاب ترجمه الغدير جلد دوم ذکر شده است و در پایان حدیث مزبور است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود ای گروه مردم بگوئید: پیمان بستم با تو از صمیم قلب و عهد نمودیم با زبان و دست بیعت دادیم بر این امر، عهد و پیمان و بیعتی که اولاد و اهل بیت و کسان خود را بدان و ادار نمائیم و به جای این سیره مقدّس روش دیگری را نپذیریم و تو گواه بر ما هستی و خداوند از حیث گواهی کافی است، بگوئید آنچه را به شما تلقین و تعلیم نمودم و سلام کنید بر علی با تصریح به فرماندهی اهل ایمان و بگوئید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» همانا خداوند هر صدا و آهنگی را می‌شناسد و می‌شنود و به خیانت هر خائن واقف است، پس هر کس پیمان‌شکنی کند به زیان خود کرده و کسی که به پیمان‌خدایی وفادار بماند، خدای پاداش بزرگ به او خواهد داد، بگوئید چیزی را که موجب رضایت خداوند است و اگر ناسپاسی کنید خداوند از شما بی‌نیاز خواهد بود.

۱- شخصیت‌های شناخته شده از انصار.

قرآن ناطق (۵۳)

زید بن ارقم گفت: در این هنگام مردم رو به طرف رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شتافتند در حالی که همه می‌گفتند: «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا عَلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ بِقُلُوبِنَا» یعنی: شنیدیم و بر امر خدا و رسولش از صمیم قلب فرمانبرداریم و اول کسانی که دست خود را به عنوان اطاعت و بیعت به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام رسانیدند، ابی‌بکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر بودند باقی مهاجرین و انصار و سایر مردم تاهنگامی که نماز ظهر و عصر در یک وقت خوانده شد و این جریان امتداد یافت تا نماز مغرب و عشاء نیز در یک وقت خوانده شد و تا سه روز امر دست دادن و بیعت پیوسته ادامه داشت.

و خصوص داستان تهنیت شیخین را تعداد بسیاری از پیشوایان حدیث و تفسیر و تاریخ اهل سنت که عدّه آنان قابل توجه است روایت نموده‌اند، چه آن‌ها که این داستان را به طور مُرْسَل (۱) تردیدناپذیر روایت نموده‌اند و چه آن‌ها که آن را به مسانید صحیح (۲) و رجال ثقه و مورد اعتماد روایت نموده‌اند که سلسله ناقلین منتهی می‌شود به تعدادی از صحابه مانند ابن عباس و ابی‌هریره و بُراء بن عازب و زید بن ارقم.

و از جمله پیشوایان حدیث و تفسیر که داستان مزبور را روایت کرده‌اند عبارتند از:

۱- امام و پیشوای حنبلیان، احمد بن حنبل متوفای ۲۴۱ در جلد ۴ مسند خود در صفحه ۲۸۱ از عُفَّان، از حَمَّاد بن سَلَمَه، از علی بن زید، از عِدَدِی بن ثابت، از بُراء بن عازب روایت نموده که گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. تا پایان روایتی که به لفظ مذکور از طریق ابن ابی شیبیه ذکر شد، با این فرق که در روایت مزبور در آغاز اعلام ولایت کلمه اَللَّهُمَّ (بارخدا) ذکر نشده است.

۲- قاضی ابوبکر باقِلَانِی بغدادی، متوفای ۴۰۳ (شرح حال وی در جلد ۱

۱- حدیثی است که بعضی از راویان در سلسله سند آن حذف گردیده و به امام معصوم نسبت داده شده است.

۲- حدیثی است که راویان آن شیعه ۱۲ امامی عادل باشند.

(۵۴) قرآن ناطق

ترجمه الغدیر، صفحه ۱۷۷ ذکر شده است) داستان مزبور را در کتاب خود «التمهید فی اصول الدین» صفحه ۱۷۱ با دقت در سند روایت نموده است.

۳- فخرالدین رازی شافعی، متوفای ۶۰۶ داستان تهنیت را در تفسیر کبیر خود جلد ۳، صفحه ۶۳۶ روایت نموده است.

۴- جلال الدین سیوطی متوفای ۹۱۱ داستان تهنیت را در «جمع الجوامع» به طوری که در کنز العمال جلد ۶، صفحه ۳۹۷ مذکور است به نقل از حافظ ابن ابی شیبیه در صفحه ۱۸۱ ذکر نموده.

مفاد حدیث غدیر

پس از آنچه در مباحث این کتاب شرح و بیان شد امید است که دیگر زمینه و راهی برای شک و تردید در صدور حدیث غدیر ختم از مصدر مقدس نبوی باقی نمانده باشد و امّا دلالت آن بر امامت مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام اگر هرچیز در خور شک و تردید باشد شکی نداریم در این که لفظ (مولی) خواه بر حسب وضع لغوی، صریح در معنای مقصود ما باشد و خواه به واسطه مشترک بودن آن بین معانی بسیار و متعدد، مفاد آن مجمل باشد و خواه از قرائن تعیین کننده معنای امامت که منظور ما است عاری و برهنه باشد و خواه چنین قرائنی را در برداشته باشد، در هر صورت این لفظ در این مقام جز به همین معنی به معنای دیگر دلالت نخواهد داشت زیرا آنان که در آن اجتماع عظیم (روز غدیر خم) این لفظ را شنیده و درک نموده و یا پس از زمانی این خبر مهم به آنها رسیده از کسانی که به نظر و سخن آنها در لغت استدلال می شود (و نظر آنها حجیت دارد) همه، همین معنی را از این لفظ فهمیده اند بدون این که در میان آنها منع و انکاری دیده شود؟ و درک و فهم همین معنی پیوسته بعد از آن هادر میان شعرا و رجال ادب جریان داشته تا عصر حاضر ما و همین (وحدت تشخیص) برهانی است قاطع در معنای مقصود و در طلّیحه این گروه های پی در پی شخص مولی امیر المؤمنین علیه السلام است، آنجا که در پاسخ نامه معاویه ایاتی انشاء و مرقوم داشته که در محل خود خواهید شنید و این بیت در آن منصوص است.

وَأَوْجَبَ لِي وَوَلَايَتَهُ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ (۱)

قرآن ناطق (۵۵)

و از جمله آنان حَسَّان بن ثابت است که در سرزمین خَمّ و روز معهود شخصا حضور داشته و از رسول خدا صلی الله علیه و آله رخصت خواست که داستان حدیث و امر ولایت را به نظم در آورد و از جمله ابیات او این بیت است:

فَقَالَ لَهُ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيًا (۲)

و گروهی از نوابغ دانشمندان که عارف به رموز علم و عربیت بوده اند با التزام به موارد لغت و آگاهی به وضع الفاظ و تقید به موازین صحیح در ترکیب کلام و شعر از آن دسته پیروی نموده اند مانند: دِعْبِلُ خُزَاعِيٍّ وَ حَمَانِيٍّ كُوفِيٍّ وَ امِيرِ ابُو فَرَّاسِ وَ عَلَمِ الْهُدِيِّ: مرتضی و سید شریف: رضی و حسین بن حجاج و ابن رومی و کشاجم و صَيْتُوْبَرِيٍّ وَ مُفَجَّعٍ وَ صَاحِبِ بَنِ عَبَادٍ، ناشیء صغیر و

تَنُوخِي، زاهی، ابوالعلاء سروی، جوهری، ابن عَلَوِيَّه، ابن حَمَاد و ابن طَباطبَا، ابی الفَرَج، مهیار، وصولی نیلی، فَنجِزْدِي و غیر از آن‌ها از بزرگان ادب و استادان لغت، که آثار آن‌ها با گذشت روزگاران پیوسته نقل و ثبت گشته تا عصر و زمان ما و برای هیچ سخندان و اهل فنّ روا و ممکن نیست که به خطای همه آن‌ها در تشخیص حکم کند، چه تمامی آنان خود سرچشمه لغات و مرجع اصلی امت در ادب می‌باشند.

و در این زمینه افراد و دسته‌هایی از مردم بوده‌اند که از آن لفظ (مولی و ولی) این معنی را فهمیده‌اند و آن‌ها اگرچه با شعر بدان اشعار نکرده‌اند، ولی در سخنان صریح خود آن را آشکار ساخته‌اند و یا از مضمون خطابشان این معنی آشکار گشته

۱- و واجب ساخت برای من ولایت خود را بر شما. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم (مترجم).

۲- پس مراورا گفت: یا علی برخیز، همانا من تو را پسندیدم بعد از خود به عنوان امام و راهنما، (مترجم).

(۵۶) قرآن ناطق

و از جمله آنان شیخین (ابوبکر و عمر) هستند، هنگامی که به منظور تهنیت و بیعت به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند در حالی که می‌گفتند: «أَمْسَيْتَ يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» نمی‌دانم کدام یک از معانی مولی که تطبیق آن بر مولای ما امکان داشته قبل از آن روز وجود نداشته تا تازه شناخته شود و شیخین بیایند و برای خاطر آن او را تهنیت گویند و تصریح نمایند که در آن روز موسوم و موصوف به آن گردید؟! آیا آن معانی عبارت از نصرت و محبت است که علی علیه السلام از روزی که از سینه ایمان شیر خورده و با برادر و پسر عم برگزیده خود نشو و نما کرده پیوسته متّصف به آن‌ها بوده؟! یا معانی دیگر مولی که نمی‌توان آن‌ها را در این مقام بخصوص منظور و مراد دانست؟! نه به خدا قسم نه این و نه آن هیچ‌یک نبود جز همان معنایی که همه حاضرین آن را فهمیده بودند یعنی اولویت علی علیه السلام به آن دو نفر و به جمیع مسلمین از خودشان و بر همین معنی و مبنی با او بیعت کردند و او را تهنیت گفتند.

و از جمله آنان (که همین معنی را از ولایت برداشت نموده‌اند) گروهی هستند که بر امیرالمؤمنین علیه السلام در میدان وسیع کوفه وارد شدند در حالی که عرض می‌کردند: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَوْلَانَا» امام علیه السلام برای واقف ساختن سایر شنوندگان و حاضرین بر معنی درست، از آن‌ها توضیح خواست و فرمود: من چگونه مولای شما هستم در حالی که شما گروهی از عرب هستید؟! آنان در جواب آن حضرت عرض کردند: ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم شنیدیم که می‌فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاً» (۱) خواننده گرامی خود می‌داند: آن مولویت که در نظر عرب (عربی که هرگز در برابر هر کس خاضع نمی‌شود) مورد اهمیت و دارای عظمت است تنها، محبت یا نصرت و یاسایر معانی عرفی مولی نبوده. بلکه این مولویت همان ریاست کبری و

۱- مراجعه شود به آنچه در گذشته دائر به اسناد این حدیث و متن آن در صفحه ۴۶ - ۵۲ ترجمه الغدیر بیان شده است.

قرآن ناطق (۵۷)

سروری است که تحمیل آن برای آنان سخت و دشوار بوده مگر موجبی برای خضوع و گردن نهادن آن‌ها در قبال آن معنی دست دهد و معنای مزبور همان است که در حضور آن جمعیت امیرالمؤمنین علیه السلام به‌طور استفهام توضیح خواست و آن‌ها را ملزم ساخت که در جواب آن حضرت عرض نمودند که از نصّ و تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را فهمیده‌اند و درک نموده‌اند.

درک و فهم این معنی حتی بر زنان پرده‌نشین پوشیده نبوده چنان‌که در صفحه ۷۹، جلد دوم ترجمه الغدیر از زمخشری در ربیع‌الابرار نقل شده است که بانو دارمیه حُجُوبِيَّة که معاویه از سبب دوستی او نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام و کینه او نسبت به خودش پرسش نمود؟ آن بانو استدلال به اموری نمود، از جمله به این امر که: رسول خدا صلی الله علیه و آله سمت ولایت را برای

امیرالمؤمنین علیه السلام در روز غدیر خم برقرار فرمود و کینه خود را نسبت به او (معاویه) به این علت اعلام نمود که او (معاویه) با کسی جنگ کرده که بر امر خلافت از او (معاویه) اولی بوده و آن مقامی را که در خور آن نبوده طلب نموده و معاویه بر او در این مورد انکاری ننمود !!

با این حالات و کیفیات آیا معنای دیگری برای مولی جز آنچه ما می گوئیم و جز معنایی که خود آن جناب فهم و درک کرده یا آنان که از صحابه برای او شهادت و گواهی دادند و آنان که برای پنهان داشتن فضیلت او کتمان شهادت کردند تا مبتلای بلای افتضاح آور شدند یا آنان که با او طریق منازعت پیمودند تا دهن هایشان به واسطه آن شهادت بسته شد، فهمیدند معقول و متصور است؟ و گرنه در برابر معارضه و منازعه امر خلافت در معنی حبّ و نصرت چه گواهی برای آن جناب بود و حال آن که این دو معنی شامل سایر مسلمین هم بود و اختصاص به آن جناب نداشت مگر بنا بر تعریفی که به زودی ذکر آن را خواهیم نمود و آن همان معنی اولویت است که مطلوب ما است .

و آن‌ها که بر موارد استدلال و احتجاج بین افراد اُمّت و اجتماعات آنان یا به احتجاجاتی که در خلال کتب بسیار از قدیم‌ترین ازمنه تا عصر حاضر تألیف و

(۵۸) قرآن ناطق

تصنیف گردیده بررسی و وقوف یافته‌اند به خوبی می‌دانند که اهل لسان از حدیث غدیر خم جز همان معنی اولویت که در اثبات امامت مطلقه بدان استدلال می‌شود معنی دیگری نفهمیده‌اند که عبارتست از همان الویت از هر فرد نسبت به جان و مال او در امر دین و دنیایش ، همان اولویت که برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشینان منصوب او بعد از او مسلم و ثابت است .

قراین معینه در مورد معنای مؤلی در حدیث غدیر

مولی به معنای -أولی بِالشَّئِء- است و چنانچه ما از آن که گفتیم تنزل کرده و بگوئیم : یکی از معانی مولی این معنی است و آن را مشترک لفظی بدانیم ، (باز هم مقصود حاصل است) زیرا در حدیث مزبور (حدیث غدیر) قرینه‌های متّصله و گاهی منفصله وجود دارد که با وجود این قرائن اراده غیر این معنی از بین می‌رود -اینک بیان مطلب :

قرینه اول -مقدمه حدیث است و آن ، سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «الَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» (یعنی آیا من سزاوارتر نیستم به شما از خود شماها) یا سخنان دیگر آن جناب به الفاظ دیگر که همین معنی را می‌فهماند و متفرّع فرمود بر این سخن خود این جمله را: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاً» و این حدیث را به کیفیتی که بیان شد بسیاری از علماء فریقین -روایت نموده‌اند و از حُفاظ اهل سنّت و پیشوایان آنان این‌هاست :

۱-احمد بن حنبل ۲-ابن ماجه ۳-طبری ۴-بیهقی ۵-خوارزمی ۶-بیضاوی ۷-سیوطی.

بنابراین مطلب ، اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از معنایی که در مقدمه سخن خود «الَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ...» بدان تصریح فرموده معنای دیگری را اراده فرموده بود ، فرمایش آن جناب به صورت کلامی درمی‌آید که رشته ارتباط آن گسیخته باشد و قسمتی از آن با قسمت دیگر بی ارتباط باشد (و ما پیغمبر بزرگوار را بزرگ‌تر می‌دانیم از هر لغزش و سخن نارسائی) و در این صورت سخن آن حضرت از مرز

قرآن ناطق (۵۹)

بلاغت جدا می‌بود در حالی که آن جناب افسح بلغا و بلیغ‌ترین کسانی است که به زبان عربی دهن گشوده است، پس جز اذعان و اعتراف به ارتباط اجزاء کلام آن حضرت با متحد دانستن معنی در مقدمه و ذی‌المقدمه راهی نیست و حقّ هم در هر کلامی که از وحی الهی سرچشمه گرفته جز آن نیست .

و مزید بر توضیح و بیان مطلب برای شما (خوانند گرامی) شرحی است که در تذکره سبط ابن جوزی در صفحه ۲۰ مذکور است ، نامبرده بعد از تعداد ده معنی برای مولی و تصریح به این که معنای دهم مولی (أولی) است ، چنین گوید: و مراد از (مولی) در حدیث (غدیر) طاعت مخصوص است ، پس معنای دهم (که: اولی است) متعین است و معنای حدیث چنین می شود: هر کس من اولی به او هستم از خودش ، پس علی علیه السلام اولی به او است و حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب خود مستمی به «مَرَجُ الْبَحْرَيْنِ» به این مطلب تصریح نموده ، چه او این حدیث را به اسناد خود به استادانش روایت نموده و در روایت مزبور چنین گفته : پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ وَثِيَّةً وَأَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ ، فَعَلِيٌّ وَوَثِيَّةٌ» یعنی هر کس ، من ولی اویم و اولی (سزاوارتر) به او هستم از خودش ، پس علی علیه السلام ولی او است . پس دانسته شد که تمام معانی بازگشت به معنای دهم (أولی بالشئ) دارد و گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز: «أَلَسْتُ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» نیز دلالت بر همین معنی دارد و این (حدیث) نص صریح است در اثبات امامت او (علی علیه السلام) و پذیرش طاعت او ...

قرینه دوم : دنباله حدیث است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ» در جمله از طرق حدیث بر فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله این جمله ها نیز افزوده شده : «وَأَنْصِرْ مَنْ نَصَرَهُ وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ» یا جمله هائی که متضمن همین معانی است و با ذکر گروه های راویان که قبلاً ذکر نمودیم دیگر موجبی برای تطویل به اعاده ذکر آنها نیست و ضمن کلمات رسیده پیرامون سند حدیث (در صفحات ۲۱۴ تا ۲۳۴ ترجمه الغدیر) گذشت این که صحیح دانستن عده بسیاری از علماء ، حدیث

(۶۰) قرآن ناطق

(غدیر) را مبتنی بر مبنای مجموع حدیث با دنباله آن «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ ...» و با این کیفیت برای اهل تحقیق و بحث امکان خواهد داشت که ذیل حدیث مزبور را قرینه مدعی بدانند به دلایل و وجوهی که جز با معنای اولویت اولویتی که ملازم با سمت امامت باشد سازگار نخواهد بود .

از جمله وجوه و دلایل مزبور آن که :

۱- در آن زمان که پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به موهبت خدای سبحان به وصی او دایر به احراز مقام شامخ ریاست عامه بر تمامی امت اسلامی و امامت مطلقه او بعد از خودش قیام و این امر مهم را اعلام فرمود آن جناب بر حسب اوضاع و احوال بالطبع می دانست که تمامیت این امر نیازمند به هواداران بسیار و یاران با اقتدار است تا بدان وسیله متصدیان امور ولایات و عمال در قبال این امر گردن نهند ، از طرفی آن حضرت مطلع بود که در میان آن گروه کسانی هستند که بر علی علیه السلام رشک می بردند چنان که در قرآن بدان اشعار شده (۱) و نیز اشخاصی هستند که با آن جناب دشمنی می ورزند و در دسته اهل نفاق افرادی هستند که بر مبنای خون های جاهلیت دشمنی با او را در دل های خود نگاهداشته اند و بعد از آن جناب بر مبنای حرص و آز آنها که فکر سروری و ریاست و افزایش بهره های مادی در مغز خود می پروراند حوادث ناگواری رخ خواهد داد و جنب و جوش هایی به کار خواهد افتاد ، و علی علیه السلام هم به حکم حق خواهی و عدالت ، آرزوها و اطماع آنها را اجابت نخواهد کرد و آنها را جهت بی تجربگی و بی کفایتی لایق و سزاوار مقام هائی که چشم طمع بدان دوخته اند

۱- در قول خدای تعالی : «أَمْ يَحْسِبُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (۵۴ / نساء) ابن مغزلی در «مناقب» و ابن ابی الحدید در جلد ۲ شرحش صفحه ۲۳۶ و حضرمی شافعی در «الرشفة» صفحه ۲۷ اشعار نموده اند که: این آیه درباره علی علیه السلام و مختصات علمی او (که مورد رشک و حسد واقع شد) نازل گردیده است .

قرآن ناطق (۶۱)

نخواهد دانست، ناچار آن‌ها هم بر سر مخالفت و رزمجوئی با او رفته و اوضاع را آشفته خواهند نمود، کما این که به‌طور اجمال پیش‌گویی و اخبار فرمود با این جمله از فرمایش خود « أَنْ تُؤْمَرُوا عَلَيْنَا وَلَا أَرَاكُمْ فَاعِلِينَ تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًا » یعنی اگر علی را به فرماندهی - خلافت - بپذیرید در حالتی که نمی‌بینم که این کار را بکنید، خواهید یافت او را راهنمایی با بصیرت و مطلع (به صفحه ۳۶ و ۳۷، جلد ۱ ترجمه الغدير مراجعه نمائید) در نتیجه توجه به این کیفیات و امور، آن‌جناب (بعد از ابلاغ ولایت علی علیه‌السلام) شروع فرمود به دعا کردن به آن‌ها که پیرو و دوست و یاور اویند و نفرین به آن‌ها که بر سر دشمنی و اعراض از اویند تا بدین‌وسیله امر خلافت برای او تمامیت یابد و مردم بدانند که پیروی و دوستی علی علیه‌السلام موجب رضای پروردگار و دشمنی با او باعث خشم و سخط پروردگار است، تا بدین‌وسیله به‌سوی حق و اهل حق بگرایند و چنین دعائی آن‌هم به لفظ عمومی نخواهد بود مگر درباره کسی که شأن و مقامی چنین دارا باشد و لذا افراد اهل ایمان که خدای متعال دوستی متقابل را بر آن‌ها واجب فرموده، نظیر این سخن و دعا درباره آن‌ها نقل نشده چه آن که منافرت و بی‌مهری‌هایی که در آن‌ها یافت می‌شود جزئیاتی است که به این پایه از اهمیت نمی‌رسد. این چنین دعایی درباره کسی خواهد بود که در امر دین، حکم ستون و پایه را داشته باشد و در اسلام شخصیت و مقام او نمایان باشد و بر امت اسلامی امامت و سروری داشته باشد که ضعف و عدم پیشرفت او در آن مقام باعث ناتوانی حق و گسیختن رشته اسلام گردد.

۲- مناسب‌ترین مقصود رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از این دعا که سخنان خود را با آن پایان داده (و ناچار جمله‌های دعا مرتبط با جمله‌های قبل از آن است) این است که آن‌جناب در مقام بیان تکلیف بر حاضرین بوده که عبارت باشد از وجوب طاعت (فرمانبرداری امت در قبال علی علیه‌السلام) و وجوب موالات که در نتیجه ترغیب مردم است در آن دعا به فرمانبرداری و گردن نهادن در قبال او و تهدید است از تمرد و سرپیچی از اوامر او، و این معنی فقط در صورتی است که مؤلّی به معنای اولی باشد به خلاف این که بگوئیم مراد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از (مولی) محب و ناصر بوده که در این صورت از سخنان (۶۲) قرآن ناطق

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جز این به دست نمی‌آمد که: علی علیه‌السلام محب و دوستدار کسی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله او را دوست بدارد یا یار و مددکار کسی است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یار او باشد و در این صورت مناسب این بود که دعا اختصاص به او (علی علیه‌السلام) داشته باشد در موقعی که او قیام به محبت یا نصرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بنماید، نه این که شامل عامه ملت شود اگر قیام و اقدام به موالات او نمایند و نفرین به عامه آنان باشد اگر قیام به دشمنی با او بنمایند، مگر این که (فرض نمائیم) غرض آن‌جناب تأکید موجبات پیوستگی مراسم دوستانه بین او و امت بوده وقتی که دانستند او (علی علیه‌السلام) دوست می‌دارد و یاری می‌کند هر فردی از آن‌ها را در هر حال و هر زمان. کما این که آن‌جناب چنین است و در این صورت و در نتیجه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را از خود خلیفه قرار می‌دهد تا وظیفه محبت و نصرت را انجام دهد و با این تعیین برای امت وسیله نجات از هر مهلکه و خلاص از هر ترس و احتفاظ از هر پستی فراهم گردد چنان که بین سلاطین و رعایا و امراء و مأموران ترتیب بدان جاری است.

چون محبت و نصرت در وجود نازنین پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر این مبنا و صفت است ناچار در آن کسی هم که قدم به جای قدم آن‌جناب می‌گذارد باید بر همین منوال و خصوصیت باشد و الاً سیاق کلام مختل و ارتباط سخن گسیخته می‌شود، در نتیجه با این تقریب و توضیح پس از مماشات با آن‌ها که مولی را به معنای محب و ناصر گرفته‌اند باز معنی مولی با معنای امامت یکی است و همان مفاد اولی را می‌رساند. و برای حدیث (غدیر) از حفاظ علماء در طرق گوناگون الفاظ و کلماتی است که متصل به حدیث مزبور روایت شده که جز با معنایی که مقصود ما است از کلمه مولی استخراج نمی‌شود.

قرینه سوم - این گفتار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است در دنباله لفظ حدیث: « اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَىٰ إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ النُّعْمَةِ وَرِضَىٰ

الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ (۱) و

۱- یعنی خدا بزرگتر است و ستایش بر اوست در برابر کامل نمودن دین و تمام کردن نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی بن ابی طالب.

قرآن ناطق (۶۳)

در لفظ شیخ الاسلام حموینی: «اللَّهُ أَكْبَرُ تَمَامٌ تُبَوَّتِي وَ تَمَامٌ دِينَ اللَّهِ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ بَعْدِي» (۱) آیا شما (خواننده گرامی) چه معنایی را در ردیف رسالت در نظر می‌گیرید؟ که به سبب آن دین تکمیل شود و نعمت تمام شود و خدا بدان خشنود گردد؟ غیر از امامتی که تمامیت امر رسالت و تکمیل نشر آن و استحکام پایه‌های آن بسته به آن است؟ بنابراین کسی که این وظیفه مقدس و مهم را برعهده دارد (بالطبع) اولی (سزاوارترین) مردم است به آن‌ها از خودشان.

قرینه چهارم: فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است بعد از بیان ولایت: «فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبِ» یعنی آن‌ها که حضور دارند مراتب را به غائبین ابلاغ نمایند.

آیا این گونه تأکید پیغمبر صلی الله علیه و آله دایر بر اینکه حاضرین به غائبین ابلاغ نمایند گمان می‌کنید نسبت به موالات و محبت و نصرت بوده که به موجب کتاب و سنت هر فردی آن را می‌دانسته که بایستی در میان افراد مسلمین برقرار باشد؟ گمان ندارم هیچ کومه نظر و ضعیف‌الرأی چنین گمانی بنماید و در برابر این همه تشریفات و اهتمام و تأکید موضوع مورد نظر پیغمبر اسلام را یک امر ساده عمومی تصور کند و بدون شک و تردید شما (خواننده فکور) تشخیص خواهید داد که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این امر مؤکد نبوده است مگر موضوع مهمی که تا آن هنگام فرصت ابلاغ آن نبوده و طوائف و قبایل مختلفه که در آن جمع حضور نداشته‌اند اطلاعی از آن نداشته‌اند و این امر مهم نیست مگر همان امامت که کمال دین و تمام نعمت و خشنودی پروردگار بسته به آن می‌باشد و گروهی که حضور داشته از سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله جز این امر مهم چیز دیگری درک و فهم نکرده‌اند و رسول گرامی صلی الله علیه و آله لفظ دیگری که در آن مجمع بزرگ در خود تبلیغ باشد بر لفظ (مولی) اختیار نفرمود و با این همه اهمیت که به نحوه تبلیغ خود داد از معانی مؤلی

۱- الله اکبر (که قبل از سخنان مهم می‌گفتند)، تمام شدن نبوت من و دین خدا به سبب ولایت علی بن ابی طالب پس از من است.

قرآن ناطق (۶۴)

جز اولی اراده نفرموده است.

قرینه پنجم - قول رسول خدا صلی الله علیه و آله است بعد از ابلاغ ولایت: «اللَّهُمَّ أَنْتَ شَهِدْتَ عَلَيْهِمْ أَنِّي قَدْ بَلَّغْتُ وَ نَصَحْتُ» یعنی: بار خدایا تو بر اینها گواهی که من ابلاغ نمودم و خیر و صلاح آن‌ها را به ایشان گفتم، گواه گرفتن بر امت به ابلاغ و نصیحت مستلزم این است که موضوع تبلیغ پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن روز امر جدیدی باشد که قبل از آن روز آن امر را ابلاغ نفرموده بوده، مضافاً بر اینکه در بقیه معانی عمومی مولی بین افراد مسلمین از قبیل دوستی و یاری - نیازی برای گواه گرفتن بر امت درباره علی بخصوص درخور تصور نیست مگر بر مبنی و حدی که بیان نمودیم.

قرینه ششم - در اسنادهای بسیار زیاد، از موضوع روز غدیر به لفظ - نصب - تعبیر شده.

در صفحه ۱۰۵ جلد ۱ ترجمه الغدير از قول عمر بن خطاب ذکر شد که: (نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا عَلَمًا) رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را بطور نمایان منصوب داشت. در صفحه ۱۱ جلد ۱ ترجمه الغدير (در مناشده علی علیه السلام در عهد خلافت عثمان) مذکور شد: «فَأَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ... وَأَنْ يَنْصِبَ بَنِي النَّاسِ بَعْدِي رِخْمًا» و مأمور گشت (پیغمبر صلی الله علیه و آله) که مرا در غدیر خم برای مردم به ولایت منصوب فرماید ...

این لفظ (نصب) ما را آگاه می‌سازد با ایجاد مرتبه برای امام علیه السلام در آن روز (غدیر خم) که قبل از آن روز چنین مرتبه‌ای

برای آن جناب شناخته نشده و این مرتبه غیر از محبت و نصرت است که نزد همه معلوم بوده و برای هر فردی از افراد مسلمین ثابت بوده و استفاده معنای خاص (اولویت) از کلمه نصب بر مبنای شایع بودن استعمال آن در برقراری حکومت‌ها و تثبیت ولایات قابل تردید نیست چه، (مثلاً) گفته می‌شود: پادشاه، زید را بر فلان منطقه و ولایت به عنوان والی نصب کرد و در چنین موردی (از کلمه نصب) نمی‌توان احتمال داد که: او را به عنوان رعیت بودن یا محب، یا ناصر، یا محبوب، یا منصور نصب نمود - همانند و مساوی با آن معنی که به افراد مجتمع که زیر سیطره و امر آن پادشاهند شامل است.

قرآن ناطق (۶۵)

مضافاً بر اینکه این لفظ (نصب) در طرق متعدده حدیث مقرون به لفظ ولایت ذکر شده و یا در دنبال آن تصریح شده که: نصب او برای مردم - یا - برای امت صورت گرفته و با این خصوصیات خواهید دانست که مرتبه ثابت شده برای او همان حاکمیت مطلقه است بر همه امت و این همان معنای امامت است که ملازم با اولیّتی است که مدّعی و معتقد ما است در معنی مؤلی .

قرینه هفتم - گیراشدن نفرین مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام است درباره آنهایی که شهادت خود را به حدیث غدیر کتمان کردند در روز مناشده روز رَحْبَه و روز رکبان و در نتیجه دچار نابینایی و برص شدند و یا دچار سوء عاقبت (ارتداد بعد از اسلام) و یا آفت و بدبختی دیگری گردیدند . در حالتی که آن‌ها از افرادی بودند که در غدیر خم (در روز معهود) حاضر بوده‌اند .

آیا هیچ سخندان و اهل تحقیقی روا می‌بیند که احتمال داده شود، به اینکه وقوع این بلیه‌ها و بدبختی‌ها بر آن قوم و سخت‌گیری امام به نفرین کردن بر آن‌ها برای کتمان آن‌ها نسبت به معنای محبت و نصرتی باشد که در میان تمام افراد دینی شمول و عمومیت دارد؟ در صورت رو بودن چنین امری لازم می‌آید که نفرین امام شامل بسیاری از مسلمین شود که میان خود دشمنی وزد و خورد و کشتار نمودند تا ریشه این دو صفت (محبت و نصرت) را کنند تا چه رسد به آنان که ثبوت و برقراری آن دو صفت را میان خود کتمان نمودند همه دچار عواقب شوم نامبرده بشوند، ولی شخص واقع بین و کنجکاو داغ ننگ و عار را می‌بیند که بر آن‌ها زده شده و نفرین بر آن‌ها رسیده که این نبأ عظیم را کتمان نمودند، همان نبأ عظیمی که این مولای بزرگوار صلوات الله علیه بدان مخصوص گشته و آن نیست مگر همان معنایی که نصوص بسیار بر آن توافق کرده و قرائن متراکمه زیاد آن را نمایان ساخته که عبارتست از امامت و اولیّت آن جناب بر آن‌ها از خود آن‌ها .

و گذشته از این مرحله، کتمان شهادت آن‌ها نسبت به یک امری عادی که در آن جناب و غیر او بطور علی السویه وجود داشته باشد نمی‌تواند باشد، بلکه لازم است

(۶۶) قرآن ناطق

که این کتمان نسبت به فضیلتی باشد که اختصاص به شخص آن جناب دارد، که گویی بر آن‌ها گوارا نبود که امام بدان امر ممتاز و مخصوص باشد و لذا کتمان نمودند لیکن نفرین آن حضرت آنان را به وسیله آشکار نمودن حق رسوا و مفتضح نمود و نشانه زشت و آشکار این کتمان بر جبهه‌ها و چشم‌ها و پهلوهای آنان باقی ماند تا زنده بودند و بعد از آن‌ها هم اوراق تاریخ و کتب، آن آثار را در خود ثبت کرد که دهان به دهان بگردد و تا پایان عمر جهان زبان زد جهانیان باشد .

قرینه هشتم - حافظ ابن سمان به طوری که در جلد ۲ «الریاض النضره» صفحه ۱۷۰ و «ذخایر العقبی» تألیف محب الدین طبری صفحه ۶۸ و «وسیله المال» تألیف شیخ احمد بن باکثیر مکی و مناقب خوارزمی صفحه ۹۷ و «صواعق» صفحه ۱۰۷ مذکور است، از حافظ دارقطنی از عمر روایت نموده که: دوتن از صحرانشینان که با هم خصومت و نزاع داشتند نزد عمر آمدند، عمر به علی علیه السلام گفت: بین این دونفر حکم کن، یکی از آن دو گفت: این، قضاوت خواهد کرد بین ما؟ (از روی استخفاف و تحقیر)، در این هنگام عمر از جا جست و گریبان آن مرد را گرفت و گفت: وای بر تو! می‌دانی این کیست؟ این، مولای من و مولای هر مؤمن

است و هرکس که این شخص مولای او نباشد او مؤمن نیست .

احادیثی که معانی مولی و ولایت را تفسیر نموده

پیش از اتمام این قرائن باید توجه کرد به تفسیری که رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصا درباره معنای لفظ (مبارک) خود فرموده و پس از آن به آنچه که مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام مطابق تفسیر پیغمبر صلی الله علیه و آله در این باره بیان فرموده .
 علی بن حمید قُرَشَیّی در « شمس الاخبار » صفحه ۳۸ به نقل از « سِلْوَةُ العارفين » تألیف : الموفق بالله ، حسین بن اسمعیل جرجانی پدر - المرشد بالله - به اسنادش از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که : چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله در معنای این فرموده: « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ ، فَعَلَيْتُ مَوْلَاهُ » سؤال شد ، فرمود : خدا ، مولای من است ، اولی (سزاوارتر)
 قرآن ناطق (۶۷)

است به من از خودم ، امری (میل و اراده‌ای) برای من با وجود ذات مقدّس او نیست ، و من مولای مؤمنین هستم ، به آن‌ها از خودشان اولی (سزاوارتر) می‌باشم و با وجود من امر (اراده و میلی) برای آن‌ها نیست و هرکس که من مولای اویم ، به او از خودش اولی هستم ، امر (میل و اراده) برای او با وجود من نیست ، علی مولای او است ، به او از خودش اولی (سزاوارتر) است برای او امری (میل و اراده) نیست با وجود او .

راغب در جلد ۷ محاضراتش در صفحه ۲۱۳ ذکر نموده که ابن عباس گفت: شبی با عمر به راهی می‌رفتم و عمر بر قاطری و من بر اسبی سوار بودیم ، در این موقع (عمر) آیه‌ای را قرائت کرد که در آن از علی بن ابی طالب علیه السلام یاد شده ، سپس گفت: سوگند به خدا ای اولاد عبدالمطلب ، به طور تحقیق علی در میان شما اولی (سزاوارتر) به این امر (خلافت) بود از من و ابی بکر . ابن عباس گوید: من با خود گفتم: خدا مرا رها نکند اگر دست از او بدارم ، پس به او گفتم: یا امیرالمؤمنین آیا تو چنین سخنی را می‌گوئی؟ در حالی که تو و رفیقت برجستید و امر خلافت را از ما سلب نمودید ، نه سایر مردم ! عمر گفت: دور شوید (یا از این سخن خودداری کنید) ای اولاد عبدالمطلب: همانا شما یاران عمر بن خطاب هستید ، (ابن عباس گوید) پس از این سخن او ، من خود را به عقب افکندم و او زمانی اندک جلو افتاد سپس (چون تعلل مرا در طی راه احساس نمود) مرا (با تعزّض و نکوهش امر به همراهی در روش نمود) گفت: راه بیا از راه وامانی و گفت: سخن خود را بر من تکرار کن ، گفتم: مطلبی را یادآور شدی و من پاسخ آن را رد نمودم و اگر تو سکوت می‌کردی ، ما نیز ساکت بودیم .

عمر گفت : به خدا قسم ما نکردیم آنچه را که کردیم از روی عداوت ولیکن ما او را کوچک شمردیم و ترسیدیم که عرب به سبب کشتارهایی که (در غزوات) از آن‌ها کرده به خلافت او تن ندهند و با او هم داستان و متحد نشوند ، (ابن عباس گوید) خواستم (در پاسخ او) بگویم: رسول خدا صلی الله علیه و آله او را اعزام می‌نمود (به قبائل عرب و میدان‌های جنگ) و او بزرگان و رؤسای آن‌ها را درهم می‌شکست و زبون می‌ساخت و پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن مأموریت‌ها علی را کوچک نمی‌شمرد ، مع الوصف تو و رفیقت

(۶۸) قرآن ناطق

(ابوبکر) او را کوچک می‌شمارید؟ سپس عمر گفت: شد آنچه شد ، در عین حال تو چگونه می‌بینی ؟ به خدا قسم ، ما در هیچ امری بدون او (علی علیه السلام) تصمیم نمی‌گیریم و هیچ کاری بدون اذن او انجام نمی‌دهیم .

سخنانی در پیرامون مفاد حدیث «غدیر»

از بزرگان پیشوایان «حدیث» در تألیفاتشان

آنچه از معنای (مولی) با حقیقت امر موافقت دارد، در بهترین مظاهرش آشکار و نمایان شد، به طوری که مخالفین را دیگر راهی جز تسلیم و گردن نهادن در مقابل آن حقیقت باقی نماند، مگر کسی که راه‌عنناد و لجاج پوید و مسلک و روش او انحراف از راه راست باشد و کاوش و تعقیب کشف حقیقت ما را به سخنانی تابناک از گروهی دانشمند واقف و آگاه نمود که حس حقیقت‌جوئی آنها را به آنچه صراحت (در معنای مقصود) دارد رهبری نموده و در نتیجه حقایقی را که در این باره به دست آوردند بدان اشعار نموده‌اند بدون این که توجه به آهنگ‌های ناهنجار و ماجراجوئی‌ها بنمایند.

اینک عین کلمات آنان :

۱- ابن زولاق ، حسن بن ابراهیم، ابو محمد مصری ، متوفای ۳۸۷ در تاریخ مصر چنین گوید:

و در هجدهم ذی حجه سال ۳۶۲ (که روز غدیر است) گروهی از اهالی مصر و مغاربه و به اتفاق آنها دیگران برای دعا گرد آمدند ، چه آن روز ، روز عید بود. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را به خلافت برگزید (۱).

این کلام مشعر بر این است که : ابن زولاق آن مرد عرب توانا به لغت و ادب از حدیث غیر، جز همان معنی که نظر ما است معنای دیگری را نفهمیده و آن روز را جز روز بیعت با امیر المؤمنین و نصب او به خلافت ندیده .

۲- حجة الاسلام ابو حامد غزالی، متوفای ۵۰۵ در کتاب خود «سِرُّ الْعَالَمِينَ» صفحه ۹

۱- این جمله را مَقْرِزِي در جلد ۲ (خَطَطَ) صفحه ۲۲۲ از او حکایت نموده است .

قرآن ناطق (۶۹)

گوید: علماء در ترتیب و (چگونگی) تحقق و حصول آن برای کسی که امر خلافت به او ارجاع شده اختلاف نموده‌اند نظر بعض از آنان این است که خلافت به نصّ (تصریح به مقام ذی صلاحیت) است و دلیل اینان در این مسئله قول خدا تعالی است : « قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَيُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ أُولَىٰ يَأْسِ شَدِيدٍ تَقَاتَلُوهُمْ أَوْ يُشَهِمُوا ، فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا » (۱)

و به تحقیق آنها را (مسلمین را) ابوبکر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت به طاعت نمود و آنها دعوت او را اجابت نمودند و بعض از مفسرین در (تفسیر) قول خدای تعالی : « وَادْأَسَرَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا ... » راجع به لفظ حدیث (در آیه) چنین گفته یعنی همانا پدر تو، او است خلیفه - بعد از من ای حمیراء - و زنی (به رسول خدا صلی الله علیه و آله) گفت: هنگامی که تو را از دست دادیم، به که رجوع نمائیم ؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله اشاره به ابی بکر نمود و (از جمله اموری که به منزله نص خلافت ابی بکر دانسته‌اند): این که او (ابوبکر) در حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله (به جماعت) امامت نمود و امامت (جماعت) تکیه گاه دین است .

(دنباله سخن غزالی است) این بود اجمالی از آنچه قائلین به نصوص بدان تعلق (و استناد) نموده‌اند و سپس تأویل نموده گویند: اگر علی علیه السلام اولین (شخص) خلفاء

۱- آیه ۱۷ سوره فتح ، آنها که این آیه را به منزله نص بر خلافت ابی بکر گرفته‌اند به جمله «سَيُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ أُولَىٰ يَأْسِ شَدِيدٍ» استناد نموده‌اند و آن گروه توانا و مجهز را عبارت از اهل رِدَّة می‌دانند که ابی بکر بعد از پیغمبر (ص) مسلمین را دعوت به نبرد با آنها نمود و حال آن که طبق تفاسیر عیدیه مراد از داعی در جمله «سَيُدْعُونَ» شخص پیغمبر (ص) است، زیرا آن جناب بعد از داستان حُدَيْبِيَّة که موضوع تخلف منافقین است، مردم را به جنگهای متعدّد و نبرد با گروه‌های باسطوت و نیرو دعوت فرمود مانند اهل حنین و طایف و غیر آنها، بنابراین حمل مدلول این آیه به وقایع بعد از وفات پیغمبر (ص) معنی ندارد و معنی آیه چنین است: یعنی بگو بر بازپس ماندگان اعراب به زودی دعوت خواهید شد به سوی قومی که صاحبان جنگ سخت هستید باید جنگ کنید با

ایشان تا مسلمان شوند پس اگر اطاعت کنید به فرمان خدا و پیغمبر، خدا خواهد داد به شما اجر زیبایی و اگر روی برگردانید چنان که روگردان شدید در پیش، شما را عذاب می‌کند آن هم عذابی دردناک .

(۷۰) قرآن ناطق

می‌بود، موجبات فنا و نیستی را برای آن‌ها (امت) جلب و فراهم می‌ساخت و در نتیجه پیروزی در فتوحات و منقبت‌ها نصیب آن‌ها نمی‌شد و ملامت و منقصتی نخواهد بود در این که او (علی علیه السلام) چهارمین خلیفه باشد، کما این که آخرین پیغمبران بودن رسول خدا صلی الله علیه و آله ملامت و منقصتی ندارد و آن‌ها که از این طریقه عدول نموده‌اند چنین پنداشته‌اند که : این (مبنی) و آنچه بدان تعلق (استناد) یافته فاسد است و تأویل مزبور هم سرد (و بی اساس) است !! و از گمان و دلخواه شما صادر گشته و به طور تحقیق در خلافت و احکام میراث صورت گرفته مانند داود و زکریا و سلیمان و یحیی و این دسته گویند برای زن‌های (پیغمبر صلی الله علیه و آله) یک‌هشتم خلافت بوده، پس به این عقیده استناد کرده‌اند و این (نظر) باطل است، زیرا اگر (خلافت) میراث می‌بود، هر آینه عباس (عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله) سزاوارتر بود.

لکن، چهره برهان نمایان گشت و گروه‌های (علماء حدیث و تفسیر) اجماع نمودند بر متن حدیث (غدیر) از خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم به اتفاق همگان که آن جناب فرمود: « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ » پس (از این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله) عمر گفت: «يَخُّ يَخُّ يَا أَبَ الْحَسَنِ، لَقَدْ أَصَيْبَتْ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» پس این (سخن عمر) گردن نهادن به امر و رضایت و تأیید است. سپس هوای نفسانی به علت شیفتگی به ریاست غلبه کرد و عشق و علاقه به دست گرفتن استوانه خلافت و بلند کردن پرچم‌های بزرگ (فرماندهی) و حرکت بیرق‌ها توأم به چکاک سلاح‌ها و صف آرائی‌های سپاه‌ها و درهم پیوستن سوارها و فتح نمودن بلاد و ممالک، آنان را با جام پر از آرزو سیراب نمود، در نتیجه بازگشت به خلافت و سرکشی نخست نمودند و (امر پیغمبر صلی الله علیه و آله را) پشت سرافکندند و به بهای کمی آن را فروختند و چه داد و ستد بدی بود که کردند و چه بد بود آنچه خریدند .

۴- شیخ احمد عجیلی شافعی، در « ذخیره المآل شرح عقد جواهر اللآل فی فضائل الآل » بعد از ذکر حدیث غدیر و داستان حارث بن نعمان فهري گوید: و این از نیرومندترین دلایل است بر اینکه علی رضی الله عنه اولی (سزاوارتر) است به امامت و خلافت و صداقت و نصرت و پیروی نمودن از او به اعتبار احوال و اوقات و خصوص و عموم و ...

پایان برگزیده جلد دوم کتاب ترجمه الغدیر

قرآن ناطق (۷۱)

شروع جلد سوم کتاب ترجمه الغدیر

شعراء غدیر در قرن اول هجری

۱- امیر المؤمنین علی علیه السلام:

کتاب را به نام مولایمان علی امیر المؤمنین (ع) آغاز کرده و تبرک می‌جوئیم زیرا او خلیفه پیامبر خداست. همانا علی (ع) بعد از رسول اکرم (ص) فصیح‌ترین و آشناترین مردم است به خصوصیات و موازین کلام عرب هم اوست که از کلام پیامبر گرامی « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ » چنین فهمیده که مولا یعنی امامی که طاعتش چون پیامبر بر همه واجب است .

آن حضرت در ضمن اشعاری چنین سرود:

محمد، پیامبر خدا، برادر مهربان منست .

و حمزه، سرور شهیدان عموی من .

و جعفر، آن که روز و شب با ملائکه در پرواز است، پسر مادر من است. دختر پیامبر باعث سکون دل و همسر من است، خون و گوشت او با خون و گوشت من بستگی دارد. و دو نوه پیامبر، پسران من و فاطمه‌اند، (به من بگوئید) کدامین شماها چنین بهره‌ای دارید؟ از روی درک و علم، قبل از همه شما، اسلام اختیار نمودم. (۱)

۱- در روایت (ابن ابی الحدید) و (ابن حجر) و (ابن شهر آشوب) - غلاما ما به لغت اوان حُلْمی - آمده است و در روایت ابن‌الشیخ و بعضی دیگر - صغیرا ما به لغت اوان حُلْمی آمده، ولی شیخ طبرسی بعد از این بیت، چنین می‌افزاید: وَصَلَّيْتُ الصَّلَاةَ وَكُنْتُ طِفْلاً. * مُقْرَأًا بِالنَّبِيِّ فِي بَطْنِ أُمِّي = در حالی که طفل بودم با پیامبر نماز خواندم و موقعی که در شکم مادر می‌زیستم اقرار به پیامبر نمودم.

(۷۲) قرآن ناطق

و پیامبر خدا، در روز غدیر خم، به امر خدا، ولایتم را بر شما واجب نمود. (۱) پس وای بر آن که در روز بازپسین به ملاقات خدا رسد، در حالی که به من ظلم نموده باشد.

این اشعار را امیر مؤمنان در جواب نامه معاویه نگاشتند: نامه معاویه چنین بود:

من دارای فضائلی هستم، پدرم در جاهلیت بزرگ و آقا بود، در اسلام به پادشاهی رسیدم. خویشاوند پیامبر و دایی مؤمنین و نویسنده وحی الهی هستم.

امیر المؤمنین بعد از خواندن نامه فرمود:

آیا پسر هند جگرخوار به این فضائل بر من برتری می‌جوید؟ بعد به جوانی که نزدیکشان بود فرمودند بنویس: مُحَمَّدُ بْنُ النَّبِيِّ أَخِي وَصَنُوي، تا آخر اشعار که ترجمه‌اش گذشت.

برخی از روایان این قصیده از اهل سنت عبارتند از

۱- حافظ بیهقی (در گذشته ۴۵۸ هق) که شرح حالش در جلد ۱ صفحه ۱۸۱ ترجمه الغدیر رفته، قصیده را تماماً نقل کرده و می‌گوید: بر هر شخصی که دوستدار علی است واجب است این قصیده را حفظ کند تا مفاخر آن حضرت را بداند.

۲- سبط ابن جوزی حنفی (در گذشته ۶۵۸ هق) در جلد ۲ (شرح نهج البلاغه) صفحه ۳۷۷، دو بیت از این قصیده را ذکر و به واسطه شهرت آن، به همان قدر اکتفا می‌نماید.

۳- خواجه پارسا حنفی (در گذشته ۸۲۲ هق) که شرح حالش در جلد ۱ صفحه ۲۰۸ ترجمه الغدیر درج شده همه قصیده را در کتاب (فصل الخطاب) خود، از کتاب (اربعین) تاج الاسلام خدابادی بخاری روایت کرده است.

۱- دکتر احمد رفاعی در حاشیه (معجم الادباء) چنین نقل می‌کند: وَأَوْصَانِي النَّبِيُّ عَلَى اخْتِيَارٍ بِيَعْتَهُ غَدَاةَ غَدِيرِ حُمٍّ. قرآن ناطق (۷۳)

۴- شیخ محمد حبیب‌الله شنقیطی مالکی، تمامی قصیده را در صفحه ۳۶ (کفایه الطالب) نقل نموده و آن را از جمله روایاتی می‌شمرد که مورد اطمینان است و استادش را به علی (ع) صحیح می‌داند.

غدیریه قیس بن سعد انصاری

قُلْتُ لَمَّا بَعَى الْعَدُوُّ عَلَيْنَا

در آن هنگام که دشمن به ما ستیم کرد گفتم

حَسْبُنَا رَبُّنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ
 کفایت می‌کند ما را خدای ما و وکیل خوبی است
 حَسْبُنَا رَبُّنَا الَّذِي فَتَحَ الْبَصْرَ (۱)
 کافی است ما را خدایی که بصره را فتح کرد
 رَهَّ (۲) بِالْأَمْسِ وَالْحَدِيثِ طَوِيلُ
 دیروز و جریان آن طولانی است
 وَعَلِيٌّ إِمَامُنَا وَإِمَامُ
 علی پیشوای ما است و پیشوای
 لِسَانِنَا آتَى بِهِ التَّنْزِيلُ
 افرادی غیر از ما است قرآن این مطلب را آورده است
 يَوْمَ قَالَ النَّبِيُّ : مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ
 روزی که پیامبر فرمود: هر کس را که من مولای اویم
 فَهَذَا مَوْلَاهُ خَطْبٌ جَلِيلُ
 پس این مولای او است

۱ و ۲- کلمه بصره در شعر برای حفظ قافیه دو قسمت شده است که اصطلاحاً تقطیع شعر نامیده می‌شود.

(۷۴) قرآن ناطق

و این خبر بسیار بزرگ و با عظمتی است.

إِنَّ مَا قَالَهُ النَّبِيُّ عَلَى الْأُمَّةِ

آنچه را که پیامبر به امت گفته است

حَتْمٌ مَا فِيهِ قَالٌ وَقِيلُ

حتمی و مسلم است و گفتگویی در آن نیست.

این اشعار را صحابی بزرگوار رئیس قبیله خزرج قیس بن سعد بن عباده در جنگ صفین در پیشگاه امیرالمؤمنین سروده است.

او از صحابه بزرگ و از اشراف عرب به حساب می‌آمد و جزء رؤسا و سیاستمداران، جنگ آوران سخاوتمندان، سخنرانان، زهاد

و دانشمندان شمرده می‌شد و از پایه‌های اصلی دین و استوانه‌های مذهب است.

نامبرده در زمان زندگی رسول خدا به منزله رئیس پلیس در دستگاه فرماندهی بود که وظایف و مأموریت‌های شهری را انجام داده

و عهده‌دار اجراء دستورات امنیتی و انتظامی در شهر مدینه بود. (۱)

۳- قصیده عَمْرُو بْنُ عَاصٍ در تأیید غدیر (۲)

عمر و بن عاص قصیده‌ای در ۶۶ بیت سروده است که از شاهکارهای زبان عربی به شمار می‌رود، این قصیده به نام قصیده جُلْجَلِيَّةٌ

معروف است.

۱- صحیح ترمذی جلد ۲، صفحه ۳۱۷. سنن بیهقی جلد ۸، صفحه ۱۵۵.

۲- برای فارسی زبانان لازم است که فرق بین عَمَر و عَمْرُو را بدانند. عَمَر بدون واو نوشته می‌شود به ضم عین و فتح میم و عَمْرُو با

واو نوشته می‌شود با فتح عین و سکون میم و واو آخر تلفظ نمی‌شود و نوشتنش برای نشان دادن فرق این دو اسم است که اشتباه

نشود.

قرآن ناطق (۷۵)

ترجمه اشعار عمر و بن عاص

بحمد خداوند نظم آفرین شد آغاز این نظم نغز متین
 به هر بحر اندیشه‌ام رونهاد به بحر تقارب برآمد مراد
 کنون از معاویه گویم سخن هم از عمرو بن عاص پرمکروفن
 فَعُولٌ فَعُولٌ فَعُولٌ فَعُولٌ مَلُومٌ أَكُولٌ ، ظَلَمٌ جَهُولٌ
 معاویه بنوشت او را که زود خراجی که از مصر کردی تو سود
 بیاید که بفرستی آن رابه شام تعلق زامرم مکن والسلام
 یکی چامه در پاسخش عمرو داد چو خواندش برآورد آه از نهاد
 مر این چکامه را «جُلُجُلِيَّةٌ» است نام نمایم به شرحش کنون اهتمام
 بود این چکامه یکی شاهکار ز یک روسپی زاده در روزگار
 نگر تا چسان داده داد سخن به وصف شه اولیا بوالحسن
 معاویه بر من مشو ناسپاس مزین خود به نادانی و التباس
 به یاد آر کاندرا هواداریت چها کردم اندر پی یاریت
 به شام و به اهلش ز مکر و فریب چه غوغا کردم ای نانجیب
 که تا خلق سویت شتابان شدند چو گاوان بگسسته از قید و بند
 دگرگون نمودم من آئینشان به نام تو آمیختم دینشان
 چو با پیشوای ره راستی به عصیان و طغیان تو برخاستی
 بدانسان دگرگون نمودم امور که افکندم آن خلق را در غرور
 به خونی که از نعثلی (۱) شد هدر به پا کردم آن جنگ و آن شور و شر
 که با سرور اوصیاء از جفا چنان جنگ خونین نمودم به پا
 زدم مصحفی چند بر نیزه‌ها وزین حيله برپا نمودم چها
 در آن دم که شد شیرحق حمله‌ور چسان حيله کردم به دفع خطر!
 ۱- مراد عثمان می‌باشد (مترجم).

(۷۶) قرآن ناطق

نمودم به نامردی آموختم جمله را
 ستم پیشه‌گان را برانگیختم به حیدر خدنگ جفا ریختم
 که تا جمله از حيله و مکر من نهفتند رخ را ز نور ز من
 فراموش کردی که با اشعری (۱) چسان حيله کردم گه داوری
 به نرمی چسان دادمش من فریب که با خلع حیدر شدی بی‌رقیب
 پس از ناامیدی برآمد مراد زمام خلافت به دست فتاد
 بیوشاندمت جامه سروری چو در دست اهریمن انگشتری

ببردم تو را بر فراز سریر بیفتاد از کار، شمشیر و تیر
 اگرچه ترا آن مقام بلند نبند در خور ای پست نا ارجمند
 تو من را نمایاندم اندر جهان زمن نامور گشتی و قهرمان
 گران است بر من که نشناختی مرا، ای جگرخوار زاده دنی
 اگر من نبودم هوادار تو وزیر و مشیر و نگهدار تو
 نبودت بر این جایگه هیچ راه نبودی تو فرمانروا هیچگاه
 اگر من نبودم، تو همچون زنان پس پرده در خانه بودی نهان
 نمودیم از جهل یاری تو را ایا زاده هند شوم دغا
 ببردیمت اندر فراز از نشیب ز پستی بماندیم خود بی نصیب
 بناحق تو را بر شه سرفراز مقدم نمودیم از حرص و آز
 شهی کز پیمبر به امر اله شد او بر همه سرور و دادخواه
 چه بسیار درباره‌اش مصطفی سفارش به امت نمود از وفا
 وصایای پیغمبر پاکدین به شأن علی آن ولی امین
 شنیدیم بسیار در هر مقام که تصریح فرمود او را به نام
 به روز غدیر آن شه انبیا به منبر برآمد چو بدر سما

۱- اشاره به داستان حکمین است و حيله‌ای که عمرو بن عاص با ابوموسی اشعری انجام داد .
 قرآن ناطق (۷۷)

به امر خداوندگار عزیز به بانگ رسا آن شه باتمیز
 در آندم که کف بر کفش داشت جفت بر جملگی این در نغز سفت
 که آیا نیم من سزاوار تر ز جان شما بر شما سربسر ؟
 بگفتند آری تو اولی ز ما به ز ما هستی ای سرور و رهنا
 در آندم نمود آن شه ملک دین علی را امیر همه مؤمنین
 بفرمود من کنت مولاه را که جمله شناسند آن شاه را
 پس آنکه بر آورد دست دعا به درگاه بی چون و گفت : ای خدا
 هر آن کس که او را بود دوستدار و را دوست باش و را دستیار
 هر آن کس به کینش ببندد میان و را باش دشمن به هردو جهان
 سپس گفت: با عترت پاک من مبادا که باشید پیمان شکن !
 هر آن کس که از عترتم شد جدا دگر با منش نیست راه بقا
 چو استاد تو دید این ماجرا دگر نگسلد رشته مرتضی
 به تحسین برآمد ز اعجاب و گفت علی را که: به به تورا نیست جفت
 مراد همه ! خلق را رهبری تو مولائی و بر همه سروری
 خلاصه در آن مجمع باشکوه پیمبر بفرمود با آن گروه :
 که پاس علی را بدارید هان علی شد امیر همه مؤمنان

معاویه! با این اساس متین که برپانمود آن نبی امین
 بیاید نمائیم خود اعتراف که جمله گرفتیم راه گراف
 نمودیم خود را در این جور و کین گرفتار در اسفل سافلین
 به درگاه حقّ جملگی شرمسار اسیر عذاب و گرفتار نار
 نه جبران شرمندگی‌ها شود نه وز خون عثمان نجاتی بود
 علی آن عزیز خدای ودود بود خصم ما جمله یوم الورد
 ز حقّ دور و در جور خود سوختیم زهی زشت نامی که اندوختیم
 حساب من و تو به دست علی است بلی روز محشر محاسب علی است
 (۷۸) قرآن ناطق

چه عذری است ما را به روز جزا در آن دم که افتد ز رخ پرده‌ها
 پس ای وای بر تو در آن روز سخت سپس بر من مجرم تیره‌بخت
 ایا زاده هند بد باختی! سرانجام خود را تبه ساختی
 تو عهدی که با من نمودی چه شد؟ وفائی نکردی تو بر عهد خود
 به کامی که بگرفتی از این جهان که ناچیز و ناپایدار است آن
 مزایای بسیار دادی ز دست زیان کردی و گشتی از هیچ مست
 من از خلق غافل نگشتم دمی نمودم بسی مکر و نامردمی
 که تا شد میسر ترا ملک و جاه رسیدی به این مسند و تکیه‌گاه
 و گرنه تو اندر صف کارزار بدی در کمین تا نمائی شکار
 فراموش کردی که لیل هریر به صفین در آن وحشت بی‌نظیر
 بخوابیدی و چون شتر مرغ زار تَعَوُّظ نمودی به خود بی‌قرار
 در آن دم که آن یکه‌تاز دلیر براند از میان آن سپاه شیر
 چو شیری دمان خشمگین حمله‌ور تو از ترس با خاطری پرشر
 ز من چاره می‌خواستی و مفرّز چنگال حیدر شه‌حیه در
 بیستی در آن دم تو عهد و قرار تفو بر تو و عهدت ای نابکار
 که چون شاهد ملک آمد ببر مسخر شدت مملکت سربسر
 مرا نیمی از آنچه عاید شود ببخشائی از جنس و نوع و عدد
 بر این سیره من حیلها ساختم به تدبیر این امر پرداختم
 نمودم عیان عورت‌م بی‌درنگ بدادم تن اندر چنین عار و ننگ
 شه اولیا از حیا رخ بتافت دل بی‌قرار تو آرام یافت
 پس از آن همه ترس و لرز شدید تو را طالع عزّ و مکنت دمید
 چو بر اوج عزّت شدی مستقر تو را عهد و پیمان برفت از نظر
 به اغیار دادی عطای زیاد ولی یار خود را بردی زیاد
 بدادی به عبدالملک مصر را نمودی در این کار بر من جفا

قرآن ناطق (۷۹)

بهر حال اکنون که مصر از منست به وصلش دلم راحت و ایمن است
 تو را گر به مصر است چشم امید ز بام تو مرغ تمنا پرید
 و گرنه کنم آنچه ناکردنی است بگویم هر آنچه که ناگفتنی است
 برانگیزم از مصر خیل و سپاه کنم روزگار ترا بس تباه
 دل خلق بر تو دگرگون کنم حجاب غرور از میان برکنم
 کنم خلق را آگه از حال تو برآرم زین نخل آمال تو
 عیان سازم این نکته نغز را برون آرم از پوست این مغز را
 که از منصب امره المؤمنین تو دوری تو را نیست حقی چنین
 خلافت کجا و تو اندر کجا! چه نسبت بود بین ارض و سماء
 معاویه آن عنصر جاهلی نباشد قرین با علی ولی
 خلاصه ، معاویه این را بدان نباشی تو از مکر من در امان
 مپندار کاکنون شدی کامیاب دگر نیست با عمرو عاصت حساب
 منم اشتر پیش آهنگ تو به گردن مرا هست آن زنگ تو
 چو جنبد سرم زنگ آرد صدا ازین زنگ سنگت شود برملا
 پس از آن که این ایات به سمع معاویه رسید ، دیگر متعرض او نشد !!

سخنی پیرامون قصیده عمرو بن عاص

این قصیده ، به نام جُلْجُلِیَّه نامیده شده است که عمرو بن عاص در جواب نامه معاویه بن ابی سفیان سروده است. نامه معاویه مربوط به مطالبه خراج مصر از عمرو بن عاص و مورد مؤاخذه قرار گرفته که خراج را ارسال نموده است .
 دو نسخه از این قصیده ، در دو مجموعه در کتابخانه خدیوی مصر موجود است و در جلد ۴ صفحه ۳۱۴ فهرست چاپی کتابخانه مزبور ضبط شده است و ابن ابی الحدید قطعه‌ای از آن را در جلد ۲ ، صفحه ۵۲۲ شرح نهج البلاغه‌اش روایت نموده و اضافه
 (۸۰) قرآن ناطق

نموده که این تکه از قصیده را به خط ابی زکریا ، یحیی بن علی خطیب تبریزی (۱) (در گذشته ۵۰۲ ه. ق) یافته است .
 و اسحاقی در صفحه ۴۱ لطائف اخبار الدول گوید معاویه نامه‌ای به این مضمون به عمرو پسر عاص نوشت :
 نامه‌هایی مکرر مبنی بر مطالعه خراج مصر به تو نوشتم و تو در جواب آن کوتاهی کرده و امتناع ورزیدی . اکنون برای آخرین بار می‌نویسم که بدون هیچ تأخیری فوراً خراج مصر را ارسال نما و السلام . عمرو پسر عاص در جوابش قصیده جُلْجُلِیَّه را فرستاد .

شرح حال شاعر (عمرو بن عاص)

عمرو پسر عاص ، پسر وائل ، پسر هاشم ، پسر سعید ، پسر سهم ، پسر عمرو ، پسر مصیص ، پسر کعب ، پسر لوی قرشی ، ابو محمد و ابو عبدالله می‌باشد.
 وی از پنج نفری است که به داهیه (تیزهوشی و حيله گری) مشهور بودند. هر فتنه‌ای از او آغاز می‌شد و بدو سرانجام می‌گرفت! در شرّ و فساد و دروغ‌سازی و فتنه‌انگیزی مسلط و وارد و بدین صفات مشهور همگان بود و کتب و تاریخ گویای این احوالند .

اگر بخواهید عنان سخن را در زمینه‌های فجور و نابکاری رها کرده راه افراط را پیش گیرید، کافیت که داستان این شخص را در نظر گیرید، چنان که در سخنان صحابه نخستین خواهید دید چه این عنصر فاسد و فرومایه و پست و بد اصل، در کردار و رفتارش جز پلیدی و نابکاری و جور وجود نداشته!! و در خور هر گونه نکوهش می‌باشد.

پایان برگزیده جلد سوم کتاب ترجمه الغدیر

۱- یحیی، یکی از پیشوایان لغت و نحو است، ابن ناصر گوید: او در نقل (تاریخ) مورد وثوق و اعتماد است و دارای مصنفات بسیاری است، این ترجمه را ابن کثیر در جلد ۱۲، صفحه ۱۷۱ تاریخش آورده.

قرآن ناطق (۸۱)

شروع جلد چهارم کتاب ترجمه الغدیر

غدیریه سرایان در قرن دوم

ابومستهل کمیت

«زاده سال ۶۰ هج»

«در گذشته به سال ۱۲۶ هج»

شب زنده‌داری، خواب را از دیده‌ات برد و غمی اشک‌آور که دردانگیز و آن‌چنان ماتم‌زاست، که شادی را از یاد می‌برد، بر دل نشست.

ریزش اشک‌ها، بر اندوهی است که از درد روزگار بر دل نشسته است.

باران اشکی، از دیده روان و ریزان است که در ریزش به دلوی پر آب می‌ماند (این اندوه و اشک) برای از دست دادن بزرگان قریش و بهترین پامردان (رسول اکرم ص) است که همگان در پیشگاه خدای رحمان شفاعت‌کنند.

پیغمبری که آشکارا «مثنائی» (۱) خوان است و ابوالحسن علی علیه‌السلام، برگزیده اوست.

علی: مولائی که از شادی گریزان و به خشنودی خالق خویش شتابان است و پیغمبر چنان‌ا‌ورابر گزید که کسانی را که از ذکر این گزینش گریزان بودند، به‌زاندرد آورد.

و در روز دوح (۲) دوح غدیر خم، ولایت وی را آشکار فرمود، که ای کاش اطاعت می‌شد، لیکن آن کسان پیمان ولایت را شکستند و من پیمانی به این خطیری ندیدم.

من به آن‌ها لعنت نمی‌فرستم ولی اولی بدکاری کرد.

و با این کار دوومی نیز که از دیگران به عدل و داد نزدیک‌تر و پاسدارتر می‌نمود، ستمگر و تبه‌کار شد.

این‌ها، فرمان پیشوای خویش و مردی را که در حوادث روزگار از همه استوارتر بود، ضایع گذاشتند و به گمراهی فتادند.

۱- سوره حمد.

۲- روزی که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای تبلیغ ولایت در سرزمینی که درختان کهن و انبوه داشت، فرود آمد.

(۸۲) قرآن ناطق

حَقِّش را از یاد بردند و به وی با آن که بر همه آن‌ها سرور بود، بی‌آن که اندک گناهی کرده باشد، ستم کردند.

هان! بیزارم از روزگاری که در آن بی‌مناک و به فرمانبری و فرمانبرداری از شما، ناچارم.

خدا گرسنه دارد، آن که را شما سیرش کردید و سیر کناد آن را که به ستم شما گرسنه ماند و بی‌پرده نخستین مرد مُردُمتان (=

معاویه) و خلیع (ولید بن عبدالملک) را لعنت کند، چه، اینها به جای سیاستمدار دلخواه‌های هاشمی نسبی، بر مردم حکومت کردند که او برای امت وجودی بابرکت و بهاری شکوفابود. در نبرد گاه‌ها، شیری شکست‌ناپذیر و در به راه راست آوردن مردم، پرتوان بود. امور امت را به پا می‌داشت و از آنان می‌فرمود و خشک‌سالی‌ها را برای همیشه به فراوانی نعمت می‌سپرد.

قصیده عینه هاشمیات

شیخ ما، «مفید» در رساله‌اش در معنی کلمه مولی، گفته است: «کَمِيت» از شخصیت‌هایی است که به شعر او در (فهم معانی) قرآن استشهاد کرده‌اند و دانشمندان به فصاحت و لغت‌شناسی و سرآمدی او در شعر و بزرگواریش در عرب، اجماع نموده‌اند و چنین کسی آن‌جا که می‌گوید:

وَيَوْمَ الدُّوْحِ، دَوْحِ غَدِيرِ حُمِّ آبَانَ لَهُ الْوَلَايَةَ، لَوْ أَطِيعَا

امامت «علی» را به خبر غدیر واجب دانسته و حضرتش را، از سوی کلمه مولی به ریاست ستوده است و بر کَمِيت با آن جلالتی که در لغت و عربیت دارد، روا نیست که وضع عبارت در معنی کند که در لغت هیچ‌گاه بدان معنی به کار نرفته و پیش از او عربی‌دان دیگری استعمال نکرده و آن را آن‌چنان که یکی از اعراب دریافته است دریافته باشد.

حدیث سرآغاز دعوت در سنت و تاریخ و ادب

این حدیث را گروه بسیاری از پیشوایان و حافظان حدیث از دو فرقه شیعه و سنی، قرآن ناطق (۸۳)

در صحاح و مسانید خود آورده‌اند و عدّه فراوان دیگری که سخن و اندیشه آنان قابل توجه است، بی‌آن‌که به اسناد این حدیث غمزه زنند یا در متن آن توقفی کنند، با فروتنی پذیرای آن گردیده‌اند و همه مورخان اسلامی با دیده قبول به آن نگریسته و به ارسال مسلم آن را در صفحات تاریخ آورده‌اند. به صورت منظوم نیز به رشته شعر و نظم کشیده شده است.

و اینک لفظ حدیث:

«طبری» در صفحه ۲۱۶ جلد ۲ تاریخش از ابن حمید روایت کرده است که گفت: سلمه، برای ما حدیث کرد و گفت: محمد بن اسحاق از عبدالغفار بن قاسم از منهل بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، از عبدالله بن عباس و او از علی بن ابی طالب برای من حدیث کرد و گفت: علی فرمود: چون آیه و «أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» بر پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل گردید، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا فراخواند و فرمود: ای علی! همانا خداوند مرا به ترساندن خویشاوندان نزدیک خویش فرمان داده است و من از این کار نگران بودم چه می‌دانستم که هرگاه چنین پیشنهادی به آن‌ها بکنم، ناراحتی می‌بینم پس خاموش نشستم تا جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! اگر آنچه مأموری، نکنی پروردگارت عذابت خواهد کرد. پس ای علی به اندازه صاعی خوراک تهیه کن و پای گوسفندی در آن بنه و قدحی از شیر برای ما لبریز کن و سپس فرزندان عبدالمطلب را گردآور تا با آن‌ها گفتگو کنم و آنچه مأمورم به ایشان برسانم، من فرمان پیغمبر را به‌جا آوردم و آن‌ها را فراخواندم در آن روز چهل تن - یکی بیشتر یا کمتر - فراهم آمدند که در میانشان عموهای پیغمبر: ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب نیز بودند.

چون جمع شدند پیغمبر فرمود: خوراکی را که ساخته بودم، بیاورم چون آوردم و بر زمین نهادم رسول خدا قطعه‌ای گوشت از آن تناول فرمود و گفت: بخورید، بسم‌الله و آن گروه چنان خوردند که دیگر به خوراکی نیاز نداشتند و من جز جای دست آنان را نمی‌دیدم و سوگند به خدائی که جان علی در دست اوست آن خوراک به قدری کم بود، که اگر یکی از آنان می‌خورد، چیزی برای دیگران نمی‌ماند. سپس

(۸۴) قرآن ناطق

پیغمبر فرمود: آن‌ها را نوشیدنی بده، قدح شیری آوردم و همگان نوشیدند تا سیر شدند و به خدا قسم آن شیر به قدری کم بود که اگر یکی از آنان می‌آشامید، باز برای دیگری نمی‌ماند پس چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌خواست، با آن‌ها گفتگو کند: ابولهب شروع به سخن کرد و گفت: صاحبان به جادو کردن پیشی گرفت، آن‌ها پراکنده شدند و رسول خدا با آن‌ها سخن نگفت. فردای آن روز نیز پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: یا علی! این مرد (= ابولهب) به گفتاری که شنیدی بر من سبقت جست و آن گروه پیش از آن که من به گفتگو پردازم، پراکنده شدند. دوباره برای ما خوراکی مانند طعام قبلی فراهم کن و آن‌ها را به پیشگاه ما حاضر آور.

علی فرمود: چنین کردم و آن‌ها را جمع آوردم، پس پیغمبر خوراک خواست و من به نزد آن‌ها بردم و پیغمبر آن چه دیروز کرده بود، آن روز نیز انجام داد و آن‌ها خوراک را خوردند چنان‌که به چیز دیگری احتیاج پیدا نکردند. سپس فرمود: سیرایشان کن، من آن جام شیر را آوردم و آشامیدند تا سیر آب شدند، سپس پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به گفتگو پرداخت و گفت: ای فرزندان عبدالمطلب! همانا من جوانی را در عرب نمی‌شناسم که برای خاندان خویش برتر از آن چه برای شما آورده‌ام، آورده باشد.

من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام و خدای تعالی امر کرده است که شما را به سوی او بخوانم، پس کدامتان مرا بر این کار یاری می‌کند تا برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد.

علی فرمود: آنان از قبول سخن پیغمبر خودداری کردند و من با آن که از آن‌ها کم‌سال‌تر بودم و حتی در میان کم‌سالان کسی چشمش از چشمان من پر آب و شکمش برآمده‌تر و ساق‌هایش نازک‌تر نبود، گفتم: ای پیغمبر خدا! من وزیر تو در این کارم. او بن‌گردنم را گرفت و فرمود: این برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است سخنش را بشنوید و او را اطاعت کنید قوم خنده‌کنان برخاستند و به ابی‌طالب گفتند:

محمد ترا امر می‌کند که سخن فرزندت را بشنوی و از او اطاعت کنی.

قرآن ناطق (۸۵)

این حدیث را به همین لفظ متکلم معتزلی بغدادی، «ابوجعفر اسکافی» متوفی به سال ۲۴۰ ه ق در کتاب «نقض العثمانيه» (۱) خود آورده و گفته است: این حدیث در خبر صحیح آمده است و «ابن اثیر» در «الکامل» جلد ۲ صفحه ۲۴ و جرجی زیدان مورخ نیز در صفحه ۳۱ جلد ۱ «تاریخ تمدن اسلامی» و استاد محمد حسین هیکل در صفحه ۱۰۴ «حیاء محمد» ، چاپ اول این حدیث را آورده‌اند.

جنایاتی که بر حدیث «سر آغاز دعوت» رفته است

یکی از آن‌ها، جنایتی است که طبری در صفحه ۷۹ جلد ۱۹ تفسیرش مرتکب شده است. وی در کتاب تاریخش، پس از آن که حدیث را، آن‌چنان‌که شنیدی روایت کرده است، در تفسیر خویش امانت گفتار را از یاد برده و تمام حدیث را از جهت متن و سند یاد کرده، اما آن قسمت از سخن پیغمبر را که در فضیلت علی و پذیرنده دعوت بوده، به اجمال گذرانده و گفته است پیغمبر فرمود: کدام‌یک از شما در این کار با من همکاری می‌کند تا برادر من و چنین و چنان باشد؟ و درباره جمله آخر پیغمبر نیز گفته است که فرمود: به راستی که این (علی) برادر من و چنین و چنان است. قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا- الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا آیا شما را به زیان‌کارترین مردم آگاهی دهم؟ اینها کسانی هستند که سعی‌شان در زندگانی دنیا تباہ است ولی پندارند که نیکوکارند.

مودّتی که در قرآن واجب شمرده شده است

«قُلْ لَا أَشْتَكُمُ عَلَيْهٖ أَجْرًا إِلَّا الْمَيَّوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَ مَنْ يَفْتَرِفْ حَسْبَهُ نَزِدْ لَهُ فِيهَا حَسِينًا»: بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم، جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد، بر نیکی‌اش می‌افزایم (۱).

۱- رجوع کنید به شرح نهج البلاغه ابن ابی حدید، جلد ۳، صفحه ۲۶۳.

(۸۶) قرآن ناطق

که در کتب آثار و احادیث و سخنان در پیرامون این آیه شریفه می‌توان یافت و ما را مجال گسترش سخن در این باره نیست و به برخی از آن بسنده می‌کنیم:

۱- احمد در «المناقب» و ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه و واحدی و ثعلبیبی و ابو نعیم و بَعَوِيّ در تفسیرش و ابن مغزلی در «المناقب» به اساتید خود از ابن عباس آورده‌اند که چون این آیه نازل شد، گفتند: ای رسول خدا! این خویشانی که مودّت آنان بر ما واجب شده است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندانشان.

۲- جابر بن عبدالله گفت: عربی به خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا محمد! اسلام را بر من عرضه کن، فرمود: شهادت بده که خدائی جز خداوند یگانه که یکتا و بی‌شریک است، نیست و نیز محمد بنده و رسول اوست، عرب گفت: آیا پاداشی هم می‌خواهی فرمود: خویشان من، گفت: بیا تا با تو بیعت کنم. چه هر کس ترا و خاندانت را دوست ندارد، بر او لعنت خدا باد و پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: آمین.

علی صدیق و فاروق امت

۱- «ابن سجاد» و «احمد» در کتاب «المناقب» از قول ابن عباس روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده‌اند، صدیقان سه تن‌اند: حزقیل که مؤمن آل فرعون است و حبیب که صاحب آل یاسین است و علی بن ابی طالب و «ابونعیم» این روایت را در «المعرفة» آورده و «ابن عساکر» نیز آن را از قول «ابی لیلی» نقل کرده و این دو عبارت را بر حدیث افزوده‌اند که پیغمبر فرمود و علی بالاتر از آن‌ها است. محب‌الدین طبری در ۲ صفحه ۱۵۴ «ریاض» و «گنجی» در صفحه ۴۷ «کفایه» روایت را با عبارت ابی لیلی و سیوطی در «جمع الجوامع» به طوری که در جلد ۶ صفحه ۱۵۲ ترتیب آن آمده است و «ابن حجر» در صفحه ۷۴ «صواعق»، آن را به عبارت «ابن عباس» آورده‌اند.

۱- (۲۳ / شوری).

قرآن ناطق (۸۷)

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود همانا این «علی» نخستین کسی است که به من ایمان آورد و اولین کسی خواهد بود که در روز رستاخیز با من مصافحه می‌کند و اوست صدیق اکبر و این است فاروق این امت که حق را از باطل جدا می‌کند و این است یعسوب مؤمنان. «طبرانی» این روایت را از «سلمان» و «ابی ذر» و «بیهقی» و «عدنی» از «حدیفه» و «هیشمی» در جلد ۹ صفحه ۱۰۲ مجمع و «حافظ گنجی» در صفحه ۷۹ کفایه این روایت را از طریق «حافظ عساکر» آورده‌اند و در پایان حدیث چنین آمده که پیغمبر فرمود: و او است باب «مدینه علم» من که از جانب آن وارد می‌شوند و او است خلیفه من پس از من «متقی هندی» این روایت را با عبارت اول در صفحه ۶۶۵ کتاب «اکمال کتّالعمال» آورده است.

۳- «ابن عباس و ابی ذر» گفته‌اند: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدیم که به علی فرمود: «أَنْتَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَأَنْتَ الْفَارُوقُ الَّذِي يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ» تویی صدیق اکبر و تویی فاروق که حق را از باطل جدا می‌کند.

«محب‌الدین» در صفحه ۱۵۵ «ریاض» روایت را آورده و گفته است: و در روایتی چنین است که فرمود و أَنْتَ يَعْشُوبُ الدِّينَ (۱). حاکمی و قرشی نیز در صفحه ۳۵ شمس‌الآخبار این خبر را آورده و افزوده‌اند که فرمود و أَنْتَ يَعْشُوبُ الْمُؤْمِنِينَ شيخ‌الاسلام حموئی در باب ۲۴ (الفرائد) آورده و ابن‌ابی‌الحدید نیز در شرح نهج‌البلاغه صفحه ۲۵۷ روایت را از قول «ابی‌رافع» یاد کرده و عبارتش این است: ابو رافع گفت برای خداحافظی به خدمت ابی‌ذر آمدم چون خواستم از نزد او بیرون آیم به من و جمع همراهانم گفت: به زودی فتنه‌ای پدید می‌آید، از خداوند بترسید و بر شما باد که از بزرگ‌مردی چون علی بن ابی‌طالب پیروی کنید چه من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که به او می‌فرمود: تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آوردی و در رستاخیز اولین کسی خواهی بود که با من مصافحه می‌کنی و تویی صدیق اکبر و

۱- نگهبان دین .

(۸۸) قرآن ناطق

تویی فاروقی که حق و باطل را از هم جدا می‌کند و تویی یعسوب مؤمنان و ثروت یعسوب کافران است و تویی برادر و وزیر من و بهترین کسی که پس از من می‌ماند و پیمان مرا نگه می‌دارد. قاضی ایجی در صفحه ۲۷۶، جلد ۳ المواقف و صفوری در صفحه ۲۵، جلد ۲، نُزْهَةُ الْمَجَالِسِ این روایت را آورده‌اند.

۴- پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: در شب معراج، پروردگرم به من گفت: ای محمد چه کسی را به خلافت خود بر امت، گمارده‌ای گفتم پروردگارا تو داناتری، گفت: ای محمد من ترا به رسالت برگزیدم و برای خویش انتخاب کردم، تو پیغمبر من و برگزیده من از میان آفریدگان منی و پس (از تو) آن صدیق اکبر و آن پاک و پاکیزه نهادی است که او را از سرشت تو آفریدم و وی را وزیر تو ساختم و پدر دو سبط پاک و پاک‌نهاد تو، آن دو سرور جوانان اهل بهشت قراردادم و همسر او بهترین زنان جهان است تو، درختی و علی شاخه و فاطمه برگ و حسن و حسین بار آن درخت‌اند. آن دو را از سرشت علین آفریدم و شیعه شما را از (طینت) شما ساختم، چه اگر گردن‌های آنان را به شمشیر بزنند، بر مهرشان نسبت به شما می‌افزایند، گفتم: پروردگارا صدیق اکبر کیست؟ فرمود: برادرت علی بن ابی‌طالب است. قرشی در صفحه ۳۲ شمس‌الآخبار، این روایت را آورده است.

۵- علی علیه‌السلام فرمود: من بنده خدا و برادر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و صدیق اکبرم و کسی به (این لقب) پس از من قائل نخواهد شد، مگر آن که دروغ‌گو و دروغ‌پرداز باشد. من هفت سال پیش از همه مردم نماز گزارده‌ام.

ابن ابی‌شیبه، به سند صحیح این روایت را آورده و نسائی نیز در صفحه ۳ خصائص با سندی که رجال آن ثقه‌اند و ابن‌ابی‌عاصم در کتاب «الکُتُبُ» و حاکم در صفحه ۱۱۲ جلد ۳ «المستدرک» روایت را آورده و آن را صحیح دانسته است. ابونعیم نیز در المعرفة و ابن‌ماجه در صفحه ۵۷، جلد ۱ سنین خود به سند صحیح آورده. طبری در صفحه ۲۱۳، جلد ۲ تاریخش با اسناد صحیح و عقیلی و خلعی نیز.

ابن اثیر در صفحه ۲۲، جلد ۲ الکامل و ابن‌ابی‌الحدید در صفحه ۲۵۷، جلد ۳

قرآن ناطق (۸۹)

شرح‌النهج و محب‌الدین طبری در صفحه ۶ ذخائر و صفحه ۱۵۵ و ۱۵۸ و ۱۶۷ جلد ۲ ریاض و حموئی در باب ۴۹ فرائد و سیوطی، آن‌طور که در صفحه ۳۹۴، جلد ۶ ترتیب جمع آمده است در الجمع به ذکر این حدیث پرداخته‌اند و در صفحه ۵۵، جلد ۲ طبقات شعرانی چنین است که علی (رض) گفت: اَنَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَاذِبٌ.

۶- معاذه گفت: از علی آن‌گاه که بر منبر بصره خطبه می‌خواند، شنیدم که می‌گفت: منم صدیق اکبر که ایمان آوردم پیش از آن که ابوبکر اسلام آورد. ابن‌قتیبه در صفحه ۷۳ «معارف» و ابن‌ایوب و عقیلی و محب‌الدین در صفحه ۸۵ ذخائر و صفحه ۱۵۵ و ۱۵۷، جلد ۲ «ریاض» این روایت را آورده‌اند و ابن‌ابی‌الحدید در صفحه ۲۵۱ و ۲۵۷ جلد ۳ شرح نهج‌البلاغه و سبوطی در جمع الجوامع،

بنابر آنچه در صفحه ۴۰۵ جلد ۶ الغدیر ترتیب آن آمده است به ذکر این روایت پرداخته‌اند .

غدیریه سرایان قرن سوم

دَعْبِلُ خُزَاعِي شَهِيدَ به سال ۲۴۶

نوحه گران گنگ و گویا با ناله‌ها و آه‌های سوزان خود به گفتگو پرداختند و با نفس‌های خود از راز درون دلباختگان روزگاران پرده بر گرفتند و به یاری و یآوری هم شتافتند تا صفوف ظلمت شب ، به سپیده‌دم درهم شکست .
 درود دلباخته دردمند بر آن عرصه‌ها و سرزمین‌هایی باد که از سیه چشمان تهی ماند . به یاد دارم که آن سرزمین‌ها ، سبز و خرم و الفت گاه سَمْتَبِران خوشبوی و شرم آگین بود .

شب‌هایی را به خاطر می‌آورم که وصال را بر کینه و فراق چیره می‌ساخت و نزدیکی‌ها بر دوری‌ها فائق می‌آمد .
 ماهرویان پرده از رخسار بر گرفته ، به ما دیده می‌دوختند و گونه‌ها را به دست می‌نهفتند و روزهای من به سرمستی دیدارشان و شب‌هایم به خوشدلی از یادشان می‌گذشت .

(۹۰) قرآن ناطق

وقوف من به روز «عرفه» در «مُحَسَّرِ عَرَفَات» چه حسرت‌ها برانگیخت و زمانه را بنگر که با پیمان‌شکنی و تفرقه‌اندازی‌های بسیارش با حکومت‌های مسخره و کسانی که به دنبال آن‌ها، جویای روشنی از دل تاریکی‌ها بودند، چه جنایت‌ها به مردم کرد .

پس از روزه و نماز ، چگونه و از کجا می‌توان خواستار قرب خدا شد ؟

جز از راه مهرورزی به فرزندان و دودمان پیغمبر و کینه‌توزی به تبار «مروان» و «بنی‌امیه» و «هند» و کارهای «سمیه» و فرزند «زیاد» که همه این‌ها کافران و تبه‌کاران عالم اسلامند. اینان، پیمان و فرمان قرآن و آیات محکم آن را به دروغ و شبهه‌انگیزی گسستند .
 این آزمایشی بود که پرده از چهره آنان و دعوی‌های ضلال و زشت و ناپسندشان برگرفت . میراثی بی‌قربانت ! و ملکی بدون‌هدایت ! و حکومتی بی‌مشورت ! و بدون وجود رهبر !! این‌ها دردهایی است که مزرع سبز فلک را در چشم ما خونین می‌نماید و طعم آب شیرین به کام تلخ می‌شود . آن‌چه ، این روش‌ها را در میان مردم آسان نمود، بیعت ناگهانی و بی‌پیش‌اندیشی با ابوبکر و گفتار آشکار «سَقَفِيَان» در ادعای بی‌پرده و ضلال آمیز میراث‌خواری بود. اگر امور را به علی وصی پیغمبر می‌سپردند ، کارها به برکت وجودش که مأمون از لغزش بود، نظام می‌گرفت . وی برادر پیغمبر پاک نهاد و مرد میدان کارزار بود . آنان که منکرند ، گواه راستین علی ، «غدیر» و «بدر» و کوه‌های بلند «احد» و آیات خواندنی قرآن در فضلش و خوراک بخشی‌هایش به گاه سختی و صفات تابناک و منقبت‌هایی است که وی دارا بود و در آن‌ها بر دیگران پیشی داشت .

سخنان دانشمندان مشهور عامه درباره قصیده دَعْبِلُ خُزَاعِي

۱- «ابوالفرج» در صفحه ۲۹ جلد ۱۸ آغانی گفته است : قصیده مَدَارِسُ آيَاتِ خَلَّتْ (۱) مِنْ تِلَاوَةِ وَ مُنْزِلِ وَحْيِ مَقْفَرِ الْعَرَصَاتِ «دعبل»

از بهترین نوع شعر و شکوهمندترین

۱- این بیت سی‌امین بیت قصیده است که چکامه را به نام آن نامیده‌اند.

قرآن ناطق (۹۱)

نمونه مدایحی است که درباره خاندان پیغمبر علیه‌السلام سروده‌اند و دَعْبِلُ آن را برای «علی بن موسی الرضا علیه‌السلام» به خراسان سروده و گفته است که چون به خدمت آن امام علیه‌السلام رسیدم فرمود : یکی از سرودهایت را برایم بخوان و من خواندم :

مَدَارِسُ آيَاتِ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ وَمُنْزَلٍ وَحِيٍّ مَقْفَرُ الْعَرَصَاتِ

تا به این بیت رسیدم که :

إِذَا وُتِرُوا مَدُّوا إِلَىٰ وَاتَرِيهِمْ أَكْفَا عَنِ الْأَوْتَارِ مُنْقَبَضَاتِ

امام آن چنان گریست که از هوش رفت. خدمتگزاری که در خدمتش بود به من اشاره کرد که آرام گیر و من خاموش ماندم ساعتی درنگ کرد و سپس فرمود: دوباره بخوان و من خواندم تا به همان بیت رسیدم و همان حال نخستین دست داد و پرستار حضرت اشارت به سکوت کرد و من ساکت شدم. ساعتی دیگر گذشت و امام فرمود: باز هم بخوان و من قصیده را تا به آخر خواندم. سه بار به من فرمود احسنت. سپس دستور داد ده هزار درهم از آن سیم‌هایی که به نام حضرتش سکه خورده بود و پس از آن به هیچ کس داده نشد به من دهند و با فرمانی که به خانواده خود داد، خادم حضرت جامه‌های بسیاری برایم آورد و من به عراق آمدم و هریک از آن درهم‌ها را به ده درهم به شیعیان فروختم و صد هزار درهم به دستم رسید و این نخستین ثروتی بود که فراهم آوردم «ابن مهرویه» گفته است: «حذیفه بن محمد» برای من حدیث کرد و گفت «دِعْبِل» به من می‌گفت از امام رضا علیه السلام جامه به تن کرده‌ای خواستم که کفن خود کنم امام جبه‌ای را که برتن داشتند بیرون آورده به من دادند. خبر این جبه به مردم قم رسید. از دعبل درخواست کردند که جامه را در برابر سیصد هزار درهم به آن‌ها بفروشد و او نپذیرفت و آن‌ها راه را بر دعبل بستند و بر او شوریدند و جامه را به زور از او گرفتند و گفتند یا پول را قبول کن یا خود دانی. گفت به خدا قسم این جامه‌ها را به رغبت به شما نمی‌دهم و به زور هم برای شما سود نخواهد داشت و شکایتتان را به پیشگاه امام رضا علیه السلام خواهم برد. آن‌ها به این طریق با او سازش کردند که سیصد هزار درهم با یکی از آستین‌های آستر جبه را به او بدهند. وی راضی شد پس

(۹۲) قرآن ناطق

یکی از آستین‌های جبه را به او دادند. او آن را به دوش می‌بست و آن چنان که می‌گویند قصیده مَدَارِسُ آيَاتِ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ را بر جامه‌ای نوشت و در آن احرام کرد و دستور داد آن را در کفن‌هایش بگذارند. (۱)

۲- «یاقوت حموی» در صفحه ۱۹۶ ج ۴ «معجم الادباء» گفته است: چکامه تائیه‌ای (۲) که دِعْبِل دربارۀ دودمان پیغمبر سروده است، از بهترین نوع شعر و بلندترین نمونه مدایح است که آن را برای علی بن موسی الرضا در خراسان سرود (آنگاه حدیث جامه و داستان مذکور آن را) یاد کرده و گفته است: می‌گویند وی این چکامه را در جامه‌ای نوشت و در آن احرام کرد و وصیت نمود که در کفنش باشد و دست‌نویس‌های این قصیده گوناگون است که در برخی از آن‌ها فزونی‌هایی است که گمان می‌کنم ساختگی باشد (۳) و گروهی از شیعیان بر آن افزوده باشند و ما آن ابیاتی را می‌آوریم که صحیح است:

۱- مَدَارِسُ آيَاتِ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ وَمُنْزَلٍ وَحِيٍّ مَقْفَرُ الْعَرَصَاتِ

۲- لِآلِ رَسُولِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنِيٍّ وَبِالرُّكْنِ وَالتَّغْرِيفِ وَالْجَمْرَاتِ

۳- دِيَارِ عَلِيٍّ وَ الْحُسَيْنِ وَ جَعْفَرٍ وَ حَمْرَةَ وَالسَّجَادِ ذِي الثَّنَاتِ

۴- دِيَارِ عَفَاهَا كُلُّ جَوْنٍ مُبَادِرٍ وَلَمْ تُعْفَ لِلآيَاتِ وَالسَّنَوَاتِ

۵- قِفَا نَسَّأَلُ الدَّارَ الَّتِي خَفَّ أَهْلُهَا مَتَى عَهْدَهَا بِالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ

۶- وَأَيْنَ الْأَوْلِيَّ شَطَّ بِهِمْ غُرْبَةُ النَّوَى أَفَانِينَ فِي الْأَفَاقِ مُفْتَرَقَاتِ

۷- هُمْ أَهْلُ مِيرَاثِ النَّبِيِّ إِذَا اعْتَرَوْا وَهُمْ خَيْرُ قَادَاتٍ وَ خَيْرُ حُمَاتِ

۱- در صفحه ۱۹۶ جلد دهم (معجم الادباء) و در صفحه ۲۰۵، جلد ۱ «معاهد التنصيص» و «عصر المأمون». این داستان آمده است.

۲- شعری که به حرف «تاء» ختم شده است.

۳- در آخر بخش «در پیرامون شعر» خواهد آمد که این گمان گناه است و راهی به حق و حقیقت ندارد.

قرآن ناطق (۹۳)

- ۸- وَ مَا النَّاسُ إِلَّا حَاسِدٌ وَ مُكَذِّبٌ وَ مُضْطَعِنٌ ذُو حِنَّةٍ وَ تِرَاتٍ
- ۹- اِذْ اذْكُرُوا اَقْتُلِي بِنَدْرِ وَ خَيْبِرٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ اَسْلَبُوا الْعِبْرَاتِ
- ۱۰- قَبُورٌ بِكُوفَانَ وَ اُخْرَى بِطَيْبَةَ وَ اُخْرَى بِفَحٍّ نَالَهَا صَلَوَاتِي
- ۱۱- وَ قَبْرٌ بِبَغْدَادَ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْعُرْفَاتِ
- ۱۲- فَاَمَّا الْمُصَمَّاتِ الَّتِي لَسْتُ بِالْعَا مَبَالِغَهَا مِنْهَا بِكُنْهٍ صِفَاتِ
- ۱۳- اِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللهُ قَائِمًا يُفْرِجُ مِنْهَا الْهَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ
- ۱۴- نُفُوسٌ لَدَى النَّهْرَيْنِ مِنْ اَرْضٍ كَرْبَلَا مُعَرَّسُهُمْ فِيهَا بِسَطِّ فُرَاتِ
- ۱۵- تَسَمَّيَهُمْ رَبُّ الزَّمَانِ كَمَا تَرَى لَهُمْ عَقْرَةَ مَعْشِيَةَ الْحُجْرَاتِ
- ۱۶- سِوَى اَنَّ مِنْهُمْ بِالْمَدِينَةِ عَضْبَةُ مَدَى الدَّهْرِ اَضْنَاءٌ مِنَ الْاَزْمَاتِ
- ۱۷- قَلِيلَةٌ زُورٍ سِوَى بَعْضِ زُورٍ مِنَ الضُّعْفِ وَالْعُقْبَانِ وَالرَّحْمَاتِ
- ۱۸- لَهُمْ كُلُّ حِينٍ نَوْمُهُ بِمَضَاجِعِ لَهُمْ فِي نَوَاحِي الْاَرْضِ مُخْتَلِفَاتِ
- ۱۹- وَ قَدْ كَانَ مِنْهُمْ بِالْحِجَازِ وَ اَهْلِهَا مَغَاوِيرٌ يَخْتَارُونَ فِي السَّرَوَاتِ
- ۲۰- تَنَكَّبَ لِاِوَاءِ السَّنِينِ جَوَارَهُمْ فَلَا تَضْطَلِيهِمْ جَمْرَةُ الْجَمْرَاتِ
- ۲۱- اِذَا وَرَدُوا حَيْثَلَا تَشَمَّسَ بِالْقَنَا مَسَاعِرَ جَمْرِ الْمَوْتِ وَالْعَمْرَاتِ
- ۲۲- وَ اِنْ فَخَرُوا يَوْمًا اَتَوْا بِمُحَمَّدٍ وَ جَبْرِيلَ وَ الْفُرْقَانَ ذِي السُّورَاتِ
- ۲۳- مُلَامِكٌ فِي اَهْلِ النَّبِيِّ فَاِنَّهُمْ عَلَى كُلِّ حَالٍ خَيْرُهُ الْخَيْرَاتِ
- ۲۴- فَيَارَبُّ زِدْنِي مِنْ يَقِينِي بِصِيرَةٍ وَ زِدْ حُبَّهُمْ يَارَبُّ فِي حَسَنَاتِي
- ۲۵- بِنَفْسِي اَنْتُمْ مِنْ كَهُولٍ وَ فِتْنَةٍ لِفَكِّ عَنَاةٍ اَوْ لِحَمَلِ دِيَاتِ
- ۲۶- اَحَبُّ قَصِي الرُّحْمِ مِنْ اَجَلِ حُبِّكُمْ وَ اَهْجُرُّ فِيكُمْ اُسْرَتِي وَ بَنَاتِي
- ۲۷- وَ اَكْتُمُّ حُبِّيكُمْ مَخَافَةَ كَاشِحِ عَتِيدٍ لِاَهْلِ الْحَقِّ غَيْرِ مَوَاتِ
- ۲۸- لَقَدْ حَفَّتِ الْاَيَّامُ حَوْلِي بِشَرِّهَا وَ اِنِّي لَارْجُو الْاَمْنَ بَعْدَ وَفَاتِي
- ۲۹- اَلَمْ تَرَ اِنِّي مُدْتَلَاثِنٌ حِجَّةً اَرُوحُ وَ اَعْدُو دَائِمَ الْحَسْرَاتِ
- ۳۰- اَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِ هُمْ مُتَقَسِّمًا وَ اَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صَفْرَاتِ
- ۳۱- قَالُ رَسُوْلُ اللهِ نَحْفُ جُسُوْمِهِمْ وَ اَلُّ زِيَادٍ حُفْلُ الْعُقْرَاتِ

قرآن ناطق (۹۴)

- ۳۲- بَنَاتُ زِيَادٍ فِي الْقُبُورِ مَصُونَةٌ وَ اَلُّ رَسُوْلِ اللهِ فِي الْفَلَوَاتِ
- ۳۳- اِذَا وَ تَرَوْا مَدُّوا اِلَى وَا تَرِيَهُمْ اَكْفَاعِنِ الْاُوتَارِ مُتَقَبَّضَاتِ
- ۳۴- فَلَوْلَا الَّذِي اَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ اَوْ غَدٍ لُقِطَّ قَلْبِي اِثْرُهُمْ حَسْرَاتِي
- ۳۵- خُرُوجِ اِمَامٍ لَا مُحَالَهَ خَارِجٌ يَقُوْمُ عَلَيَّ اِسْمُ اللهِ وَ الْبِرَكَاتِ
- ۳۶- يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ باطِلٍ وَ يَجْزِي عَلَيَّ النِّعْمَاءِ وَ النِّقَمَاتِ
- ۳۷- سَاقِصِرُ نَفْسِي جَاهِدًا عَن جِدَالِهِمْ كَفَانِي مَا لَقِيَ مِنَ الْعِبْرَاتِ
- ۳۸- فَيَا نَفْسُ طَيِّبِي تَمَّ يَا نَفْسُ اَبْشِرِي فَعَيْرُ بَعِيدٍ كُلُّ مَا هُوَ اَتٍ

- ۳۹- فَإِنَّ قَرَّبَ الرَّحْمَنُ مِنْ تِلْكَ مُدَّتِي وَأَخَّرَ مِنْ عُمْرِي لَطُولَ حَيَاتِي
 ۴۰- سُفِيْتُ وَإِلَّمْ أتركْ لِنَفْسِي رَزِيَّةً وَرَوَيْتُ مِنْهُمْ مَنْصَلِي وَفَنَاتِي
 ۴۱- فَمِنْ عَارِفٍ لَمْ يَنْتَفِعْ وَمُعَانِدٍ يَمِيلُ مَعَ الْأَهْوَاءِ وَالشُّبُهَاتِ
 ۴۲- قَصَا رَأَى مِنْهُمْ أَنْ أَمُوتَ بِعُصْبَةٍ تَرَدَّدَ بَيْنَ الصُّدْرِ وَاللَّهْوَاتِ
 ۴۳- كَأَنَّكَ بِالْأَضْلَاعِ قَدْ ضَاقَ رُحْبُهَا لِمَا ضَمَّنْتَ مِنْ شِدَّةِ الزَّفَرَاتِ

ترجمه اشعار

آموزشگاه‌های آیات قرآن از تلاوت آن تهی شد و سراهای نبوت و وحی به ویرانی گرائید.
 خاندان رسول خدا را در «خیف منی» و به «رکن» و «عرفات» و در «صفا» و «مروه» منزل‌ها بود.
 ۳- خانه‌هایی که تعلق به «علی» و «جعفر» و «حمزه» و «سجاد و ثقیف» (۱) داشت.
 سراهائی که ویران از باران‌های بسیار رحمت است نه از گذشت روزگاران.
 بایستید تا از خانه‌های بی خداوند پیرسیم، چندگاه است که روزگار نمازها و روزه‌هایشان به سر آمده است؟
 ۱- از القاب امام سجاد «ع» و به معنی کسی است که از بسیاری سجده پینه بر پیشانی‌اش نشسته است.

قرآن ناطق (۹۵)

و آن‌ها که غربت و دوری از وطن پراکنده‌شان کرد، کجا رفتند؟
 همان‌هایی که به گاه نسبت، میراث خوار پیغمبر و سروران و یاوران خلق بودند و دیگران دروغ‌پردازان و کینه‌توزان و جودانی خونخوار، بیش نبودند.

همان خاندانی که چون به یاد کشتگان «بدر» و «خیر» و «حنین» می‌افتادند، می‌گریستند.
 قبر برخی از آن‌ها به «کوفه» و گور گروهی دیگر در «مدینه» و مزار آن دیگری در «فخ» (۱) است. درود من نثار همه‌شان باد.
 قبری هم در بغداد است که در آن جان پاک و پیراسته موسی بن جعفر علیه‌السلام است و در عُزُفَاتِ بهشت غرق در دریای رحمت خدای رحمان می‌باشد.

امیاً نفوسی که دعوت آنان تا دامنه حشر که خداوند امام قائم را برمی‌انگیزد و به برکت وجود آن‌ها غم و اندوه‌ها را می‌زداید، مسموع نیفتاد و من نیز به کنه صفات آنان نمی‌رسم، جان‌های پاک شهیدانی است که آرامگاهشان در دشت کربلا و به نزدیک شط فرات در میان دو نهر است.

حوادث روزگار این‌ها را پراکنده کرد ولی چنان که می‌بینی بارگاه‌هایی پربرکت دارند الا آن‌ها که مزار برخی از آنان در مدینه و در طول روزگاران غریب و بی‌آرایش مانده است. اینان کم زائرند و زیارت کنندگانی جز کفتاران و عقابان و هماها ندارند.
 آری دودمان رسول را هر روز آرامگاه‌ها و گورهای جدا از هم و پراکنده است، حال آن‌که بسیاری از آنان در حجاز و در بین مردم آن دلاورانی برگزیده از میان اشراف بودند که سختی‌های زمانه راهی به ساختشان نداشت و شعله‌های فروزان جنگ دامنه‌شان را نمی‌گرفت.

چون به قلب سپاهی می‌زدند آتش نبرد و مرگ را به سرنیزه می‌افروختند و در روز سرافرازی به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و جبریل و قرآن و سوره‌های آن می‌بالیدند.

۱- محلی در مکه که مدفن علی بن حسن علیه‌السلام است.

(۹۶) قرآن ناطق

ای سرزنشگر! دست از ملامت من در محبت دودمان پیغمبر بردار چه ایشان پیوسته دوست و نقطه اتکاء منند و من آن‌ها را به

راهنمایی کار خود انتخاب کرده‌ام زیرا آن‌ها به هر حال بهترین نیک‌مردانند.

پروردگارا! بر بینائی و باور من بیفزا و محبت ایشان را در گروه حسنات من افزون کن.

جانم فدای پیر و جوانتان باد که شما آزادکنندگان بندگان و دهندگان دیه آنهائید.

من به مهر شما، دوران را دوست می‌دارم و دست از دودمان و دختران خود برمی‌دارم و محبت خود را از بیم دشمن بدسگال و

ناسازگار پوشیده می‌دارم و اینک که سختی‌های زمانه سراسر زندگیم را احاطه کرده است، به امان و آسایش آخرت دل می‌بندم.

نمی‌بینی که سی سال است که شب و روز زندگی خویش را پیوسته به حسرت گذرانده و خود دیده‌ام که دارائی دودمان رسول در

میان دیگران پخش شده و دست خودشان از سهامشان تهی مانده، خاندان پیغمبر لاغر اندام و تبار زیاد کردن کلفت شده

، دختران زیاد پرده‌نشین و آل رسول اسیر بیابان گردیده‌اند.

چون از این خاندان یکی کشته می‌شد، دستی که اینان به انتقام می‌گشودند از ظلم و ستم بسته بود.

و من اگر به آنچه امروز و فردا واقع می‌شود امید نمی‌داشتم، دل از حسرت آل رسول در سینه‌ام می‌طپید.

آری امید من به خروج امامی است که ناگزیر ظهور و بنام‌خدا و همراه با انواع برکت‌ها قیام می‌کند و حق و باطل را از هم جدا نموده به

نعمت و نعمت پاداش و کیفر می‌دهد.

پس من دست جان را از جدال با دشمن کوتاه می‌کنم. چه اشک ریزانم مرا بس.

ای نفس! شاد و خرم باش که آنچه آمدنی است، چندان دور نیست و اگر خداوند روزگار مرا به آن دولت نزدیک و عمرم را

دراز کند، دل خود را خنک و بارغم جان را سبک و تیغ و تیرم را به خون دشمن سیراب خواهم کرد.

قرآن ناطق (۹۷)

راستی که هدایت این دشمنان به کندن آفتاب از جا و به شنوایدن سخن به سنگ سخت می‌ماند. برخی از اینان حق را می‌شناسند و

از آن سود نمی‌برند و برخی دیگر هوسباز و شبهه‌انگیزند.

مرا از ایشان بس که دارم از غصه‌ای گلوگیر که بالا و پائینش نتوانم برد، می‌میرم و سینه‌ام از بارگران اندوه به تنگ آمده و مالا مال

درد است.

زندگی‌نامه دُعبِلِ خُزاعی

ابوعلی یا ابو جعفر دُعبِلِ پسر علی زرین بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل بن وقاء بن عمرو بن ربیع بن عبدالعزّی

بن ربیع بن جزی بن عامر مازن ابن عدی بن عمرو ربیع خزاعی است.

ما این نسبت را از صفحه ۱۱۶ فهرست نجاشی و صفحه ۳۲۸، جلد ۸ تاریخ خطیب و صفحه ۲۳۹ امالی شیخ و صفحه ۲۲۷ جلد ۵

تاریخ ابن عساکر و صفحه ۱۰۰ جلد ۱۱ معجم الادباً حَمَوِی و صفحه ۱۴۱ جلد ۱ (اصابۀ).

ابن مُعْتَز در صفحه ۱۲۵ طبقاتش گفته است: دُعبِل از قم عبور کرد و در نزد شیعیان آن‌جا ماند و آن‌ها سالانه پانصد هزار درهم

برایش تقسیط کردند. بحث در گزارش زندگی این شاعر چهار ناحیه دارد:

۱- فداکاری او در مهر خاندان عصمت صلوات‌الله علیهم اجمعین.

۲- نبوغ او در شعر و ادب و تاریخ و تألیفاتش.

۳- روایت حدیث و روایان حدیث از سوی او و کسانی که دُعبِل از جانب آنان به نقل حدیث پرداخته است.

۴- رفتارش با خلفاء و پس از آن شوخ طبعی‌ها و نواها در کارهایش و آنگاه ولادت و وفاتش.

امّا از جهت نخستین، حال او در این فداکاری به اندازه‌ای روشن است که ما را از هرگونه استدلال بی‌نیاز می‌کند. چه می‌توان

گفت درباره مردی که از خود او می‌شنیدند که می‌گفت: ۵۰ سال است که چوبه دار خود را بر دوش می‌کشم و کسی را نمی‌یابم که مرا بر آن به دار کشد به «محمد بن عبدالملک زیات» وزیر گفتند: چرا آن چکامه دعبل را که در آن به هجوت پرداخته است پاسخ نمی‌گوئی؟ گفت سی سال است که دعبل چوبه دار خود را به دوش دارد و بی‌باکانه در جستجوی کسی است که وی را بر آن کشد.

(۹۸) قرآن ناطق

همه این‌ها، از جهت کینه‌توزی‌ها و درگیری‌ها و جانبداری و پیکارجویی بود که وی در دفاع از خاندان پاک پیغمبر و نشان دادن محبت خود به آن‌ها و بدگوئی از دشمنانشان برعهده داشت و همین امور قرار از او گرفته و پناهگاهی برایش باقی نگذاشته بودند و حتی سابیانی که در سایه آن بیاساید نداشت و پیوسته دور از خلفاء وقت و مخالفان دودمان پاک پیغمبر رهسپار بیابان‌ها بود. با این وصف قصائد سایر او زبازد بزرگان و زیور دهان گویندگان و شادی بخش دوستان و مایه اندوه دشمنان و انگیزنده کینه و حسد کینه‌توزان و حسودان گردید و بالاخره هم او را به همین نام کشتند.

و خرده هجوگوئی فراوانی که در بیشتر کتب از این شاعر گرفته‌اند، از آن جهت است که نوع این هجوسرائی و بدگوئی تند و بسیار از جانب او، مربوط به کسانی است که دعبل آن‌ها را از دشمنان خاندان پاک پیغمبر و غاصب مقام آنان می‌پنداشته و به این وسیله تقرب به خدا می‌جسته است و البته تبری از وسایل قرب به خداوند سبحان است و ولایت، خالص نخواهد بود مگر به بیزاری از مخالفان و دشمنان اهل بیت همان‌طور که خدا و رسولش هم از مشرکان بیزاری جسته‌اند. «وَمَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ». اما بسیاری از نویسندگان کتب که در جمع دشمنان خاندان پاک پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده‌اند این را گناه نابخشودنی دعبل پنداشته‌اند چنان‌که عادت آنان درباره همه شخصیت‌های شیعه همین است.

اما بر نبوغ ادبی دعبل، چه دلیلی روشن‌تر از شعر مشهور او تواند بود؟ شعری که دهان به دهان می‌گردد و در لابلای کتب ثبت است و به آن در اثبات معانی الفاظ و

قرآن ناطق (۹۹)

مواد لغت استشهادی کنند و در مجالس شیعه در تمام ساعات شب و روز می‌خوانند! شعری که سهل ممتنع است و شنونده اول بار می‌پندارد که می‌تواند مانند آن بیاورد اما چون به عمق آن فرومی‌رود و در آن غور و بررسی می‌کند درمی‌یابد که عاجز و درمانده و ناتوان است از آن که شعری بسازد که به حریم این قصیده نزدیک باشد، چه جای آن که با آن برابر گردد!

نشانه‌های نبوغ دعبل

وی را کتابی است به نام «الواحدة فی مناقب العرب و مثالبها» و کتاب دیگری دارد به نام «طبقات الشعراء» که از کتاب‌های پرارزش و از مآخذ مورد اعتماد در ادب و گزارش زندگی شاعران است.

اما در روایت حدیث

ابن شهر آشوب در صفحه ۱۳۹ کتاب (المعالم) دعبل را از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام دانسته و نجاشی در صفحه ۱۹۸ فهرستش از برادرش چنین آورده است که دعبل دیدار موسی بن جعفر علیه‌السلام را درک و او را دیدار کرده است.

رفتار دعبل با خلفاء و وزراء

این ناحیه از زندگی شاعر، فراخ میدان و پردامنه است و جستجوگر در میان کتب تاریخ و تذکره‌های مفصل ادبی، بخش‌هایی را در پیرامون آن نگاشته می‌بیند که سخنان بی‌جا بسیار دارد و ما از تمام آن‌ها درمی‌گذریم و فقط اندکی را گلچین می‌کنیم .
 ۱- «یحیی بن اکثم» گفت: مأمون دعبل را به نزد خود خواند و امان بخشید و من در آن‌جا نشسته بودم که شاعر از در درآمد و مأمون وی را گفت: قصیده رائیهات را بخوان . دعبل سرودن چنین قصیده‌ای را انکار و از آن اظهار بی‌اطلاعی کرد . مأمون گفت : ترا بر آن قصیده همان‌طور که به جان امان دادم ، امان می‌بخشم و شاعر چنین
 (۱۰۰) قرآن ناطق

خواندن گرفت :

دلبرم چون کناره‌گیریم از زنان را دید، نگران شد و خردمندی را گناهی نابخشودنی شمرد .
 وی با گیسوان سپیدش و با آن که به گروه پیران پیوسته است ، آرزوهای جوانی دارد . دلبرای موی سپید یاد معاد را در من بیدار و مرا به سرنوشتم خرسند می‌کند .

اگر به دنیا و زیور آن دل بستم از اندوه رفتگان می‌گریستم .

روزگار برخاندان من تاخت و آن‌را چون جامی که به سنگ می‌شکنند درهم شکست.

گروهی از آن‌ها بجا مانده‌اند و برخی دیگر به جارچی مرگ از میان رفتند . دیگران هم به دنبال آنان خواهند رفت .

ترس من از این است که بازماندگان از من جدا می‌شوند، چشم‌به‌راه بازگشت رفتگان هم که نیستم .

در خبر از خاندان و فرزندانم ، به خفته‌ای می‌مانم که پس از بیداری به بازگویی خوابش پردازد .

دل مشغولی چاکراتان (خاندان پیغمبر) از فقدان پیایی کشتگانتان ، خواب و آسایش راز آن‌ها ربوده است .

چه دست‌ها که در سرزمین نینوا قلم شد ! و چه گونه‌ها که بر خاک خفت !

روز عاشورای حسین به شب‌انجامید و دیگران شبانه برقتلگاهش گذشتند و گفتند :

این سرور انسان‌ها است .

ای بد مردم ! پاداش پیغمبر را در برابر نعمت پر ارزش قرآن و سوره‌های آن این چنین باید داد که چون رحلت فرمود مانند گرگی

که بر گوسفندان «ذی‌بقر» (۱) شبانی کند ، بر فرزندان او خلافت کنید ؟

یحیی گفت : مأمون در این هنگام مرا در پی کاری فرستاد چون رفتم و برگشتم دعبل سخنش را به این‌جا رسانده بود که :

از قبائل «ذی یمن» و «بکر» و «مضر» که من آن‌ها را می‌شناسم ، قبیله‌ای نماند که

۱- اسم جایی است .

قرآن ناطق (۱۰۱)

در خون خاندان پیغمبر شریک نباشد ، همچون قماربازانی که در لاشه شتر شریکند. از کشتار و به زنجیر کشیدن و از ترساندن و

ویرانگری با دودمان پیغمبر همان کردند که سربازان اسلام در سرزمین روم و فرنگ می‌کنند ، خاندان امیه را در کشتارشان معذور

می‌دارم ولی برای بنی‌عباس عذری نمی‌بینم چه آن‌ها مردمی بودند که نخستین فردشان را براساس اسلام کشتید و چون آن‌ها چیره

شدند، کافرانه انتقام گرفتند .

فرزندان امیه و مروان و خاندان آن‌ها مردمی همه کینه‌توز و ستمگرند .

آنگاه که به نیازی مذهبی در اندیشه ماندن در جایی هستی ، در کنار قبر پاکی که در طوس است بمان .

در طوس دو گور است : یکی از آن بهترین مردم و دیگری متعلق به بدترین آن‌ها و این پندآموز است .

آن پلید را از جوار این پاک سودی نرسد و نزدیکی آن ناپاک به این وجود تابناک زیانی نرزد .

چه هرکس در گرو دست آورد خویش است و تو هر یک از نیک و بد را که خواهی برگزین یا واگذار. راوی گفت: مأمون دستارش را به زمین زد و گفت ای دعبل به خدا که راست گفته‌ای.

نمونه‌هایی از اشعار مذهبی دعبل

دعبل، امیر مؤمنان علیه السلام را می‌ستاید و از خاتم بخشی او در نماز به سائل و نزول آیه شریفه «إِنَّمَا وَدَّيْتُكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (۱) چنین یاد می‌کند:

قرآن به برتری خاندان پیغمبر و ولایت غیرقابل انکار علی علیه السلام ناطق است به ولایت پس از پیغمبر آن برگزیده نیک‌مرد و راستگوی دوستدار ناطق است، آنگاه که وی نماز می‌گزارد و نیازمندی دست تمنا دراز کرد.

۱- به آنچه در صفحه ۴۷، جلد ۴ الغدیر آمده رجوع کنید.

(۱۰۲) قرآن ناطق

و او با بخششی بزرگوارانه که از این بخشنده پسر بخشنده سزاوار بود، خاتمش را به مستمند داد و خدای مهربان وی را در قرآن خود چنین ویژگی بخشید: (و هرکس را چنین افتخاری است، گو بیارد) به راستی که ولی و سرپرست شما، خدا و پیغمبرش و مؤمنانی هستند که نماز می‌گذارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند و هر که خواهد انکار این فضیلت کند، در فردای قیامت خداوند خصمش خواهد بود و خدا در وعده‌هایش خلاف نخواهد کرد.

و نیز امیر مؤمنان علیه السلام را چنین می‌ستاید:

زهی بیعت احمد و جانشین او، یعنی سرور ما و امامی که محسود دشمن بود. یعنی آن که به روزگار کودکی و سرآغاز جوانی، پیش از دیگران پیغمبر را یاری کرد. یعنی آن که غم‌ها را زدود و هیچ‌گاه در نبرد نترسید. یعنی آن که پیش از هر یکتاپرستی، خدا را به یگانگی شناخت. و هرگز صنم و بتی را پرستش نکرد.

ولادت و وفات دعبل

دعبل در سال ۱۴۸ به دنیا آمد و در سنه ۲۴۶ در روزگار پیری و کهنسالی، به جور و ستم کشته شد. پس وی ۹۷ سال و چند ماه زیسته است.

«بُخْتَرِي» که با شاعر و «ابی تمام» که پیش از دعبل در گذشت، دوست بود در سوگ آن دو چنین سرود:

آرامگاه حبیب و دعبل به روز مرگشان، بر درد دلم افزود و آتش به جانم زد ای دوستان من: باران رحمت پیوسته بر شما ریزان باد و ابری پر آب و باران‌زا گورتان را سایبانی کناد. گور این یکی (دعبل) در اهواز و از مسیر ناله نوحه‌گر به دور است و قبر دیگری (ابی تمام) در موصل است

پایان برگزیده جلد چهارم کتاب ترجمه الغدیر

قرآن ناطق (۱۰۳)

شروع جلد پنجم کتاب ترجمه الغدیر

شعر و امق مسیحی در حقانیت غدیر

آیا نه در خم غدیر - محمد، علی را در حضور جمع در موسم حج پیداشت و به آنها گفت: از میان شما کسی که من مولای اویم بعد از من مولایش علی پسر فاطمه است.

آنگاه گفت: خدای من، با دوستانش مهرورز و دشمنانش را دشمن دار تا آنجا که گوید:

آیا علی نبود که عمرو (ابن عبدود) را در روز جنگ احزاب چنان با شمشیر زد که غرقابه خون شد. تو با علی برای خدا در مقابل همه قبائل عرب ایستادی و در راه حق از ملامت احدی نهراسیدی و بعد از محمد تو از همه به او شایسته‌تر بودی زیرا جاهل با عالم یکسان نیست.

پیرامون شعر یک مسیحی در تأیید غدیر

ممکن است خواننده از مداحی مسیحیان نسبت به امیرالمؤمنین با این که معتقد به اصل اسلام نیستند تاچه‌رسد به مسئله خلافت آن، تعجب کند، این امر جای شگفتی نیست زیرا این کار، راه رفتن با حقایق موجود و هم پائی با تاریخ صحیح است. زیرا شخص منصف هر چند عقیده‌ای برخلاف اسلام داشته باشد، نمی‌تواند فضائل مولای ما را از قبیل: اخلاق عالی، علم سرشار، خوارق عادات زیاد، قدرت قهرمانی و جنگ‌آوری و بالاخره سخنان بلند و فراوانی که پیغمبر درباره او گفته است، نادیده بگیرد.

پیغمبر اسلام در نظر غیر مسلمانان، یکی از بزرگان و خردمندان عالم است بلکه او را از بزرگ‌ترین رجال و شخصیت‌های دهر معرفی کرده‌اند، اینان می‌گویند بیهوده سخن آن‌هم از پیغمبر اسلام بدین درازا نبود. کسی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این فضایل را برای او عنوان کرده مانند خودش یکی از بزرگان یا با یک درجه پائین‌تر از او است.

چنان که در کتب بسیاری از مسیحیان و کلیمیان مدح و ثنای فراوانی نسبت به

(۱۰۴) قرآن ناطق

پیامبر و وصی او می‌یابیم. مانند:

۱- گفتار محمد تألیف مستر استنلی لین بول

۲- محمد و قرآن " استاد مونته

۳- قهرمانان " توماس کارلایل انگلیسی

۴- حکم‌واندرزهای محمد " تولستوی روسی

۵- رمز پیشرفت اسلام " گوستاولوبن فرانسوی

علم و دانش علی در برابر صحابه

چیزی که بر احدی جای شک باقی نمی‌گذارد این واقعیت است که امیرالمؤمنین علمش بر همه صحابه پیغمبر فزونی داشته و در داوری‌ها و مشکلات همه به او مراجعه کرده‌اند و او در هیچ قضیه‌ای به احدی مراجعه نفرموده است.

اول کسی که اعتراف به اعلیت علی نسبت به صحابه کرد، شخص پیغمبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌باشد که به فاطمه فرمود: «أما تَرْضَيْنَ اَنِّي زَوْجَتُكَ اَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ اِسْلَامًا وَاَعْلَمَهُمْ عِلْمًا» (۱). آیا خوشحال نیستی که من تو را به ازدواج کسی درآوردم که اول مسلمان است و علمش از همه بیشتر است.

و این سخن که فرمود: «من تو را به ازدواج بهترین فرد امتم درآوردم که از نظر علم از همه داناتر و از نظر فضیلت از همه بردبارتر و از نظر اسلام از همه سابقه‌دارتر است. (۲) و باز این گفتار او به فاطمه: «او (علی) اولین کسی است که اسلام آورد و پیش از همه تسلیم شد و علمش از همه بیش و حلمش بزرگ است.» (۳)

۱- مستدرک حاکم ۳، کنز العمال ۶/۱۳.

۲- این روایت را خطیب در متفق و سیوطی در جمع الجوامع بر طبق آنچه در ترتیب او ۶/۳۹۸ می‌باشد نقل کرده‌اند.

۳- مسند احمد ۵/۲۶، استیعاب ۳/۳۶، ریاض النضره ۲/۱۹۴ مجمع الزوائد ۹/۱۰۱، ۱۱۴ به دو طریق صحیح که یکی رابه صحت و دیگری رابه وثاقت رجالش اعتراف کرده است، مرقاه فی شرح المشکاة ۵/۵۶۹، کنز العمال ۶/۱۵۳ سیره حلبیه ۱/۲۸۵، سیره زینی دحلان ۱/۱۸۸ در حاشیه سیره حلبیه.

قرآن ناطق (۱۰۵)

و باز سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله! «داناترین فرد بعد از من علی است». (۱)

و سخن دیگر آن حضرت صلی الله علیه و آله که فرمود: «علی ظرف علم من و وصی من و دری است که از آن به من وارد می‌شوند» (۲)

و گفتار او صلی الله علیه و آله که گفت: «علی در علم من است، بیان کننده رسالت من برای امتم بعد از من است». (۳)

و گفتار آن حضرت صلی الله علیه و آله:

عَلِيٌّ خَازِنُ عِلْمِي (۴)

«علی خازن علم من است».

و گفتار او صلی الله علیه و آله:

عَلِيٌّ عَيْبَةُ عِلْمِي (۵)

«علی صندوق علم من است».

و سخن او صلی الله علیه و آله:

أَقْضَى أُمَّتِي عَلِيٌّ (۶)

«افضل امت من در قضاوت علی است».

و سخن او صلی الله علیه و آله:

۱- دیلمی از سلمان نقل کرده و خوارزمی در مناقب ۴۹ و مقتل الحسین ۱/۴۳ و متقی در کنز العمال ۶/۱۵۳ آورده‌اند.

۲- شمس الاخبار ۳۹، کفایة الکنجی ۷۰، ۹۳.

۳- دیلمی از ابی ذر بنابر آنچه در کنز العمال است ۶/۱۵۶ نقل کرده و در کشف الخفا ۱/۲۰۴ آمده است.

۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲/۴۴۸.

۵- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۲/۴۴۸، جامع الصغیر سیوطی و جمع الجوامع او نقل از ترتیب او ۶/۱۵۳ شرح عزیزی

۲/۴۱۷ حاشیه عزیزی حنفی ۲/۴۱۷ مصباح الظلام ۲/۵۶.

۶- مصابیح البغوی ۲/۲۷۷، ریاض النضره ۲/۱۹۸ مناقب الخوارزمی ۵۰، فتح الباری ۸/۱۳۶، بغیة الوعاه ۴۴۷.

(۱۰۶) قرآن ناطق

أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ (۱)

«افضل شما در قضاوت علی است».

و گفتار او صلی الله علیه و آله:

يَا عَلِيُّ أَحْبَبْتُمْ لِي بِالْثُبَّةِ وَلَا تَبُوءَ بَعْدِي وَ تَخْصِمُ بِي بَيْعٍ . تا آن جا که شمرد: وَأَعْلَمُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ وَ در تعبیر دیگر: وَ

أَبْصَرُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ (۲)

ای علی! من تو را با درجه رسالت و نبوت محکوم و زیر فرمان خود می‌دانم و البته بعد از من نبوتی نیست و تو همگان را با هفت خصلت محکوم به فرمان خواهی نمود و در ضمن آن هفت خصلت فرمود: تو در قضاوت از همه داناتری و این سخن او صلی‌الله‌علیه‌وآله:

قَسَمْتُ الْحِكْمَةَ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ فَأَعْطَيْتَنِي عَلِيٌّ تِسْعَةَ أَجْزَاءٍ وَالنَّاسُ جُزْءًا وَاحِدًا (۳)

حکمت به ده بخش تقسیم شده نه بخش آن اختصاصا در اختیار علی است و یک بخش آن بین باقی مردم تقسیم شده است. و چگونه پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی که هنوز او زنده و علی زنده است می‌گوید:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْحِكْمَةَ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ (۴)

سپاس خدائی را سزا است که حکمت را در ما خاندان قرار داد.

و هنگامی که علی به نصوص متواتری که از خود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده دروازه شهر علم و حکمت او باشد (۵) در این صورت آیا چه کسی با او برابری می‌کند؟ و

۱- استیعاب ۳/۳۸ حاشیه اصابه، مواقف قاضی ایجی ۳/۲۷۶ شرح ابن ابی‌الحدید ۲/۲۳۵ مطالب السؤل ۲۳، تمییز الطیب من الخیث ۳۵، کفایة الشنقیطی ۴۶.

۲- حلیة الاولیاء ۱/۶۶، ریاض النضره ۲/۱۹۸ نقل از حاکمی، مطالب السؤل ۳۴، تاریخ ابن عساکر، کفایة الکنجی ۱۳۹، کنز العمال ۶/۱۵۳.

۳- حلیة الاولیاء ۱/۶۵، أسنی المطالب از حافظ جزری ۱۴.

۴- این روایت را احمد در مناقب و محب‌الدین طبری در ریاض ۲/۱۹۲ آورده‌اند.

۵- «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» این حدیث را بسیاری از حافظان به طرق متعدد نقل کرده‌اند طبری، ابن معین، حاکم، خطیب، سیوطی و دیگران صحّتش را تصدیق کرده‌اند.

قرآن ناطق (۱۰۷)

کیست که در علم به او شبیه یا به او نزدیک باشد؟ این حدیثی است که بی‌شک از شخص پیغمبر صادر شده، و بسیاری از نویسندگان درباره آن کتاب‌های مستقلی، تدوین کرده‌اند.

پس از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عایشه است که می‌گوید:

عَلِيٌّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِالسُّنَّةِ (۱)

«علی داناترین مردم به سنت پیامبر است.»

و آنگاه عمر، که می‌گوید:

عَلِيٌّ أَقْضَانَا (۲) و باز: أَقْضَانَا عَلِيٌّ (۳)

«نیروی داوری علی از همه ما بیشتر است.»

و از عمر کلمات مشهوری نقل شده که نشان می‌دهد او تا چه حدّ نیازمند به علم امیرالمؤمنین بوده است و در این جا برخی از آنها را ذکر می‌کنیم:

۱- لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عَمْرُ (۴)

«اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد» این جمله را بارها بر زبان آورده.

۲- «خدایا مرا در مشکلی که برای گشودنش پسر ابی‌طالب نباشد قرار مده.» (۵)

۱- استیعاب ۳/۴۰ حاشیه اصابه، ریاض النضره ۲/۱۹۳، مناقب خوارزمی ۵۴، صواعق ۷۶، تاریخ الخلفای سیوطی

۲- حلیه الاولیاء ۱/۶۵ طبقات ابن سعد ۴۵۹ ، ۴۶۰ ، استیعاب ۴/۳۸ ، ۳۹ حاشیه اصابه ریاض النضره ۲/۱۹۸ ، ۲۴۴ ، تاریخ ابن کثیر ۷/۳۵۹ و گفته است این کلام از عمر به ثبوت رسیده است ، اسنی المطالب جزری ۱۴ ، تاریخ الخلفای سیوطی ۱۱۵ .

۳- طبقات ابن سعد ۸۶۰ استیعاب ۳/۴۱ ، تاریخ ابن عساکر ۲/۳۲۵ مطالب السؤل ۳۰ .

۴- این حدیث را احمد و عقیلی و ابن السمان نقل کرده‌اند، در استیعاب ۳/۳۹ ، ریاض ۲/۱۹۴ ، تفسیر نیشابوری در سوره احقاف ، مناقب خوارزمی ۴۸ ، شرح جامع صغیر شیخ محمد حنفی ۴۱۷ در حاشیه سراج المنیر، تذکره سبط ۸۷ . مطالب السؤل ۱۳ ، فیض القدیر ۴/۳۵۷ .

۵- تذکره سبط ۸۷ ، مناقب خوارزمی ۵۸ ، مقتل خوارزمی ۱/۴۵ .

(۱۰۸) قرآن ناطق

۳- «سرزمینی که تو ای ابوالحسن نباشی ، خدا مرا باقی نگذارد» . (۱)

۴- «ای علی ! خدا مرا بعد از تو باقی نگذارد» . (۲)

۵- «به خدا پناه می‌برم از مشکلی که ابوالحسن برای گشودنش نباشد» . (۳)

۶- «به خدا پناه می‌برم که در قومی زندگی کنم و تو ای ابوالحسن در میان آن‌ها نباشی» . (۴)

۷- «به خدا پناه می‌برم که در میان مردم زنده باشم و ابوالحسن آن‌جا نباشد» . (۵)

۸- «خدایا مشکلی بر من وارد مساز مگر علی در کنارم باشد» . (۶)

۹- «امید است در مشکلی که ابوالحسن گشاینده آن نباشد واقع نشوم» . (۷)

۱۰- «خدا مرا آن قدر باقی نگذارد تا در میان مردمی قرار گیرم که ابوالحسن در میان آن‌ها نباشد» . (۸)

۱- ارشاد ساری ، ۳/۱۹۵ .

۲- ریاض النضره ۲/۱۹۷ ، مناقب خوارزمی ۶۰ ، تذکره سبط ۸۸ ، فیض القدیر ۴/۳۵۷ .

۳- تاریخ ابن کثیر ۷/۳۵۹ ، فتوحات الاسلامیه ۲/۳۰۲ .

۴- ریاض النضره ۱۹۷ ، منتخب کنز العمال حاشیه مسند احمد ۲/۳۵۲ .

۵- فیض القدیر ۴/۳۵۷ گوید دارقطنی از ابی سعید نقل کرده که عمر وقتی پاسخ سؤالی را از علی می‌شنید می‌گفت ...

۶- ابن بختری به قول ریاض ۲/۱۹۴ آن را آورده .

۷- ترجمه علی بن ابیطالب ، ۷۹ .

۸- حاشیه شرح عزیزی ۲/۴۱۷ مصباح الظلام ۲/۵۶ .

قرآن ناطق (۱۰۹)

معاویه گوید : وقتی عمر در امری به مشکلی برمی‌خورد پاسخش را از او (علی) می‌گرفت . (۱)

وقتی به معاویه خبر کشته شدن امام را دادند معاویه گفت : «با مرگ پسر ابوطالب، علم و فقه از جهان رفت» .

امام سبط حسن مجتبی در خطبه‌اش (هنگام وفات علی) گوید :

«لَقَدْ فَارَقَكُمْ رَجُلٌ بِالْأَمْسِ لَمْ يَسْبِقْهُ الْاَوَّلُونَ وَلَا يُدْرِكُهُ الْاٰخِرُونَ بِعِلْمٍ» : (۲)

«مردی دیروز از میان شما رخت بریست که از گذشتگان و آیندگان کسی به پایه علم او نمی‌رسد» . ابن عباس دانشمند بزرگ

امت گوید: «به خدا قسم ، علی را نه دهم علم بخشیدند و در یک دهم دیگر با شما شریک است» (۳) و می‌گفت : «علم من و

علم اصحاب محمد در برابر علم علی (رضی الله عنه) مانند قطره‌ای در هفت دریا است « (۴) و گاه می‌گفت: « علم بر شش بخش است پنج بخش آن ویژه علی و یک بخش آن برای عموم مردم، همانا در بخش ششم او باما شریک است و از ما داناتر ». (۵)

نظر استاد عبدالفتاح در موضوع سقیفه

« عبدالفتاح عبدالمقصود » در کتاب الامام علی بن ابیطالب اش با بیانی فشرده و

۱- مناقب احمد، ریاض النضره ۲/۱۹۵. ابوالحجاج بلوی در کتاب الفباء خود ۱/۲۲۲ آن را نقل کرده است.

۲- این حدیث را احمد به قول ابن کثیر در تاریخش ۷/۳۳۲ و ابونعیم در حلیه ۲/۶۵ و ابن ابی شیبه به قول ترتیب جمع الجوامع ۶/۴۱۲ و ابوالفرج ابن جوزی در صفة الصفوة ۱/۱۲۱ نقل کرده‌اند.

۳- استیعاب ۳/۴۰، ریاض النضره ۲/۱۹۴، مطالب السؤل ۳۰.

۴- مراجعه کنید به جلد سوم ترجمه الغدیر، صفحه ۷۲-۷۴.

۵- مناق خوارزمی ۵۵، فرائد السمطین باب ۶۸.

(۱۱۰) قرآن ناطق

ناب پرده از روی حقایق سقیفه برمی‌دارد و می‌گوید:

گروهی از مسلمانان زمانی در نهان و گاهی آشکارا انجمن کرده به نفع فرزند ابیطالب دعوت می‌کردند به این دلیل که او را برای تصدی امور مسلمین از دیگران برتر می‌دانستند، آنگاه اطراف خانه‌اش اجتماع کرده او را به نام، فریاد می‌کردند و او را دعوت می‌نمودند از خانه خارج شود تا میراث از دست رفته‌اش را، از دست دیگران به او بازگردانند ...

« در این موقع مسلمانان به دو دسته تقسیم شده بودند گروهی به مخالفت با او پیمان بسته و جمعی آمادگی یاری او را داشتند. بدین ترتیب در مدینه دو حزب پدید آمد و ناگهان وحدت اسلامی نزدیک بود از هم بگسلد و هیچ کس جز خدا نمی‌دانست بعد از این، سرنوشت اسلام چه خواهد شد ... در این صورت آیا علی مانند سعد بن عباده در نظر پسر خطاب، شایسته کشته شدن نبود تا فتنه فرونشیند و دسته‌بندی‌ها از بین برود؟

این امر به شدت و خشونت عمر نزدیک‌تر بود، تا به غیرتش بر وحدت اسلام. از این حرف‌ها مردم با هم می‌زدند و زبان‌ها از آنچه در دل‌ها می‌گذشت حکایت می‌کرد این‌ها همه پندارهایی بیش نبود که جای یقین را می‌گرفت، هیچ کس از باطن پسر خطاب خبر نداشت ولی همه دنبال پندار را گرفته و از سوابق شدت و خشونت‌های مکرر پیشین او، بر آن دلیل می‌آوردند و شاید در این بین کسانی هم بودند که از حوادث گذشته به قیاس و یا پندار و حدس، قبل از دیدن با چشم خود، پیش‌بینی می‌کردند که هرگاه عمر، علی را در امر بیعت تهدید کند و بدین وسیله بخواد خلافت ابوبکر را رضا دهد، علی در مقابل تهدید عمر، پایداری خواهد کرد. در تصوّر نتایج و عواقب این وضع، اینان شاید مدّتی به فکر فرورفته باشند ولی سرانجام به نتیجه قاطع بازگشته‌اند. آن نتیجه عبارتست از: خارج شدن عمر از راه راست و با سرسختی و شدت عمل ابراز مخالفت کردن.

در آن روز این‌گونه شایعات پیشاپیش گام‌های پسر خطاب که در میان گروهی از

قرآن ناطق (۱۱۱)

یاران و همکارانش به سوی خانه فاطمه پیش می‌رفت، همه‌جا را فرا گرفته بود. پسر خطاب در صدد بود، پسر عم پیغمبر را هرطوری شده نسبت به چیزی که تا آن وقت زیر بارش نمی‌رفت، وادار به اقرار کند. عده‌ای معتقد بودند تنها شمشیر می‌تواند او را وادار به تسلیم و اطاعت نماید ... و دیگران به این عقیده بودند که هرگاه شمشیر به میان آید، تلاقی شمشیر با شمشیرهای دیگر قطعی است

...

دیگران غیر از این دو دسته می گفتند «آتش» آتش تنها وسیله‌ای است که می تواند وحدت اسلامی را حفظ کند و علی را برای این کار برسر تسلیم و رضا آرد ... آیا می توان برای جلوگیری از نقل داستان هیزمی که پسر خطاب امر کرد تا با آن اطراف خانه فاطمه را برافروزند و در آن خانه ، علی و یارانش بودند، تا تهدیدی برای قانع کردن علی و انجام بیعت او باشد ، قفلی بر دهن مردم زد...؟!

با این که این اتفاقات که با نقشه‌های مدبرانه قبلی یا دفعی طرح شده ، مانند حباب‌های روی آب زودگذر و همراه این حوادث فشار پسر خطاب ... معاونان او و کسانی که همراهش آمده بودند به کمکش حمله کردند یا نزدیک بود حمله کنند که ناگاه چهره‌ای مانند چهره رسول خدا از پشت درخانه ظاهر شد در حالی که هاله‌ای از اندوه آن را فرا گرفته و آثار رنج و الم از خطوط صورتش نمایان بود ، از دیدگانش برق سرشک می جست ، فراز جبینش را گرفتگی خشمی عمیق و احساساتی پرگداز فرا گرفته بود .
عمر از ترس درجا ایستاد ، فشاری که به درخانه وارد شده بود تدریجا ، گسترش می یافت . یارانش که با او آمده بودند و پشت سرش در مقابل درایستاده بودند ، ناگاه مقابل خود چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله را نگرستند که از میان سیمای حبیبه اش زهرا به آن‌ها نگاه می کند . از شرم و آزرم دیدگان فروبستند و از تصمیم‌های خود بازگشتند در آن حال می دیدند فاطمه همچون شبی از خیال، آرام و سنگین با گام‌های خود، اندوهگین و داغدار به سوی مسجد می خرامد تا به قبر پدرش نزدیک گردد.
همه چشم‌ها به سوی متوجه بود و گوش‌ها برای شنیدن صدایش بدان سو تیز گردیده ، که ناگاه آهنگ لطیف و اندوهبارش را سرداد، به تدریج آهنگ او اوج می گرفت: او محمّد را از میان گور فرامی خواند و با صدای ناله‌ای آمیخته با سرشگی تلخ بار فریاد می کشید : بابا یا رسول الله ... بابا یا رسول الله ...

(۱۱۲) قرآن ناطق

گویا زمین در زیر پای این گروه ستمگر از بیم و هراس فریاد او، می لرزید ... زهرا می رفت تا با آن قبر شریف رودررو گردد و از آن غایب حاضر مدد گیرد پدرم یا رسول الله ... ماذا لَقِينَا بَعْدَكَ « بعد از تو از پسر خطاب و فرزند ابی قحافه چه‌ها که دیدیم؟! هنوز سخنش به آخر نرسیده بود که دل‌ها از اندوه او کوفته و دیدگان بر او سرشک همی بارید، مردانی از آن میان با خود حدیث می کردند که ای کاش می توانستند زیرپای خود را شکافته و در خفایای زمین پنهان گردند ... » .

شأن نزول سوره هل اتی

« شهاب الدین ابن عبد ربّه » مالکی ۳۲۸ در «عقد الفرید» ۳/۴۲ - ۴۷ حدیث احتجاج مأمون خلیفه عباسی را بر چهل نفر از دانشمندان یاد کرده و در آن جا می گوید :

مأمون گفت : یا اسحاق آیا قرآن می خوانی ؟ گفتم بلی گفت : برای من بخوان « هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا » .

من خواندم تا رسیدم به

« وَ يَشْرِبُونَ مِّنْ كَأْسٍ كَانَتْ مِزَاجُهَا كَافُورًا »

تا قول خدای تعالی :

« وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا » .

مأمون گفت اجازه بده درباره چه کسی این آیات فرود آمده ؟ گفتم: درباره علی. گفت: آیا تو می دانی وقتی علی مسکین و یتیم و اسیر را اطعام می کرد . « إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ » گفت ؟

و آیا شنیده‌ای خدا در قرآن کسی را توصیف کند چنان که از علی توصیف کرده است؟ گفتیم: نه. گفت: راست گفتم، زیرا
خدا بزرگ سیرت و احوال علی را
قرآن ناطق (۱۱۳)

می‌دانست. ای اسحق آیا تو آن ده نفر (عشره مبشره) را از اهل بهشت می‌دانی؟ گفتیم: بلی یا امیرالمؤمنین، گفت: آیا اگر کسی
بگوید به خدا قسم نمی‌دانم این حدیث صحیح است یا نه و نمی‌دانم آیا پیغمبر آن را گفته است یا نه، آیا نزد تو کافر است؟ گفتیم
پناه می‌برم به خدا؟ گفت: اگر او بگوید من نمی‌دانم آیا این سوره از قرآن است یا نه آیا کافر است؟ گفتیم: بلی. گفت: ای اسحاق!
به نظر می‌رسد میان این دو کس فرقی هست.

سخنی پیرامون حدیث برادری پیامبر صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام

سخنی پیرامون حدیث برادری

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله میان اصحابش پیمان برادری افکنند، به این ترتیب که: ابابکر را با عمر و فلان را با فلان، برادر
خواند. پس علی (رضی الله عنه) نزد او آمده گفت:
«أَخِيَّتْ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَ لَمْ تُوَاخِ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَحَدٍ»
«شما که بین یاران پیمان برادری افکندی میان من و هیچ کس برادری برقرار نکردی؟» پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود:

أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؟ «تویی برادر من در دنیا و آخرت».
سند این حدیث می‌رسد به:

امیرالمؤمنین علی، عمر بن الخطاب، انس بن مالک، زید بن ابی اوفی، ابن عباس مخدوج بن زید، جابر بن عبدالله، ابی ذرغفاری،
عامر بن ربیع، عبدالله بن عمر ابی امامه، زید بن ارقم، سعید بن مسیب.
مراجعه کنید به جامع ترمذی ۲/۲۱۳، مصابیح بغوی ۲/۱۹۹، مستدرک حاکم ۳/۱۴، الاستیعاب ۲/۴۶۰.
صاحب ریاض النضره در صفحه ۲۱۲ کتابش چنین می‌گوید:

«بزرگ‌ترین دلیل عظمت مقام علی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار پیغمبر در مورد برادری با اوست هنگامی که پیغمبر
شروع کرد، هر کدام از اصحابش را با هم پایه و هم شکلش به پیوند تا جایی که بین ابوبکر و عمر پیوند برادری برقرار کرد، علی را
برای خودش ذخیره گذارد و او را به خود اختصاص داد، آیا هیچ افتخار و فضیلتی می‌تواند با این فضیلت هم پایه گردد؟!»
(۱۱۴) قرآن ناطق

۲- جابر بن عبدالله و سعید بن مسیب گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله میان اصحابش پیمان برادری بست، ابوبکر و عمر و علی
باقی ماندند پیغمبر ابوبکر و عمر را برادر ساخت و علی را فرمود:
«أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ فَإِنْ نَاكَرَكَ أَحَدٌ فَقُلْ عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ لَا يَدْعِيهَا بَعْدَكَ إِلَّا كَذَابٌ».
«تو برادر منی و من برادر تو، اگر کسی منکرت شد، بگو من بنده خدا و برادر رسول اویم و اگر این برادری را جز تو
هر کس ادعا کند کذاب است».

این روایت در مناقب احمد، تاریخ ابن عساکر، کفایه الکنجی ۸۲، ۸۳ تذکره السبیط ۱۴ آمده است، در آن جا به صحت حدیث
اعتراض کرده و بر جدش که سند آن را ضعیف پنداشته، اعتراض کرده است، المرقاة فی شرح المشکاة ۵/۵۶۹، در تعبیر

امیرالمؤمنین و یعلی بن مره آمده است که: پیغمبر فرمود: من ترا برای خودم گذاردم تو برادری منی و من هم برادر تو، هرگاه کسی با تو در مقام استدلال برآمد بگو من بنده خدا و برادر رسول خدایم هرکس بعد از تو آن را ادعا کند سخت دروغگو است کنز العمال ۶/۱۵۴، ۳۹۹ نقل از حافظ ابی یعلی در مسندش.

پیرامون حدیث ردّ شمس

از «اسماء بنت عمیس» نقل شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر را در «صهباء» از اراضی خیر گذارد آن گاه علی را به سوی کاری فرستاد، وقتی علی از آن کار بازگشت، پیغمبر نماز عصر را گزارده بود. سرخود را در دامن علی نهاد و تا غروب خورشید آن را تکان نداد. از آن پس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت:

«اللَّهُمَّ إِنَّ عَبْدَكَ عَلِيًّا أَحْتَسِبُ نَفْسَهُ عَلَى نَبِيِّهِ فَزِدْ عَلَيْهِ شَرَفَهَا»

بار خدایا بنده تو علی برای پیامبرش، خویشتن داری کرد، توهم فروغ خورشید را بر او بازگردان! اسماء گوید: ناگاه خورشید طالع شد تا جایی که آفتاب بر فراز کوه‌ها، برآمد. علی برخاست و وضو ساخت و نماز عصر گزارده، آنگاه خورشید غروب کرد. قرآن ناطق (۱۱۵)

از علائم شهرت این امتیاز بین قدمای اصحاب پیغمبر، استدلال امام امیرالمؤمنین به آن، در روز شوری است به این بیان:

«أَنْشَدُكُمْ اللَّهُ أَفِيكُمْ أَحَدٌ رُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ بَعْدَ غُرُوبِهَا حَتَّى صَلَّى الْعَصْرَ غَيْرِي؟»

«شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا بین شما کسی وجود دارد که بعد از غروب، آفتاب برایش بازگشته باشد تا نماز عصر بگذارد، غیراز من؟ همه گفته: نه (۱) «خوارزمی» در «مناقب» ص ۲۶۰ از مجاهد از ابن عباس روایت کرده گوید: به او (ابن عباس) گفتند درباره علی چه می‌گویی؟ پاسخ داد؟

«ذَكَرَتْ وَاللَّهِ الثَّقَلَيْنِ، سَبَقَ بِالشَّهَادَتَيْنِ وَصَلَّى بِالقَبْلَتَيْنِ وَبَاعَ البَيْعَتَيْنِ وَأَعْطَى السَّبْطَيْنِ وَهُوَ أَبُو السَّبْطَيْنِ: الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَرُدَّتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ مَرَّتَيْنِ بَعْدَ مَا غَابَتْ مِنَ الثَّقَلَيْنِ»

علی کسی است که قبل از دیگران شهادتین گفت و به دو قبله نماز گزارده و دو بیعت با پیغمبر بیعت کرد، به او سبطين عطا شد، او پدر دو سبط پیغمبر حسن و حسین است، او کسی است که دو بار خورشید بعد از آن که از دیده جنّ و انس نهان شد برای او بازگشت.

موضوع ردّ الشمس در اشعار بسیاری از شعرای قرون اولیه هجرت تا به امروز وارد شده است.

پیرامون آیه ولایت

از انس بن مالک روایت شده است که سائلی به مسجد آمده می‌گفت: «مَنْ يُقْرِضُ الْمَلِيَّ الْوَفَى؟» (۲) در این موقع علی علیه السلام در حال رکوع بود، با دستش به سائل می‌گفت انگشتی را از دست من بیرون آور. پیغمبر خدا به عمر فرمود: به خدا سوگند

۱- حدیث مناشده روز شوری، جلد ۲ ترجمه الغدير.

۲- کیست به ثروتمند وفاداری، وام دهد.

(۱۱۶) قرآن ناطق

بهشت برای او واجب شد و او انگشتی از دست خود خارج نکرد مگر این که خداوند او را از گناهی کوچک و بزرگ رها کند. انس گوید: هنوز کسی از مسجد بیرون نرفته بود که جبرئیل به این آیه نازل شد که خدای بزرگ می‌فرماید: «إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».

در این جا اسماء گروهی که حدیث را نقل کرده و صحتش را پذیرفته‌اند نقل می‌کنیم :

- ۱- قاضی «ابوعبدالله محمد بن عمر مدنی واقدی» متوفی ۲۰۷ بر طبق آنچه در «ذخائر العقبی ص ۱۰۲» آمده است .
- ۲- حافظ «ابوبکر عبدالرزاق صنعائی» متوفی ۲۱۱ به نقل از تفسیر ابن کثیر ج ۲ ، ص ۷۱ و دیگران از عبدالوهاب مجاهد از مجاهد از ابن عباس .
- ۳- «ابوجعفر اسکافی معتزلی» متوفی ۲۴۰ در رساله‌ای که در ردّ جاحظ نوشته .
- ۴- «ابن جریر طبری» متوفی ۳۱۰ در تفسیرش ۶/۱۸۶ به چند طریق .
- ۵- حافظ «ابوبکر شیرازی» متوفی ۴۰۷/۱۱ در کتابش «فیما نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي اميرالمؤمنين» .
- ۶- «ابوعبدالله فخرالدین رازی شافعی» متوفی ۶۰۶ در تفسیرش ۳/۴۳۱ از عطا از عبدالله بن سلام و ابن عباس و ابی ذر .
- ۷- «نظام الدین قمی نیشابوری» در تفسیرش «غرائب القرآن» ۳/۴۶۱ .
- ۸- «جلال‌الدین سیوطی شافعی» متوفی ۹۱۱ در در «الدر المثور» ۲/۲۹۳ از طریق خطیب و عبدالرزاق و عبدبن حمید و ابن جریر و ابی الشیخ و ابن مردویه از ابن عباس و از طریق طبرانی و ابن مردویه از عمّار بن یاسر و از طریق ابی الشیخ و طبرانی از علی علیه‌السلام و از طریق ابن ابی حاتم و ابی الشیخ و ابن عساکر از سلمه بن کهیل و از طریق ابن جریر از مجاهد و سید بن عتیبه بن حکیم و از طریق طبرانی و ابن مردویه و ابی نعیم از ابی رافع .

یک ابراد مردود مربوط به آیه ولایت

سید «حمید الدین عبدالحمید آلوسی» در کتابش «نثر اللّٰثالی علی نظم الامالی»

قرآن ناطق (۱۱۷)

ص ۱۶۹ وقتی به آیه ولایت می‌رسد ، می‌گوید: این آیه نزولش ، چنانچه پنداشته‌اند تنها در حقّ علی نبوده است، بلکه درباره مهاجرین و انصار نازل شده و علی یکی از آنها می‌باشد . زیرا «الذین» در آیه ، صیغه جمع است پس نمی‌تواند علی به تنهایی مقصود از آیه باشد .

امینی گوید : این مرد، در این گفتارش به آهنگ ابن کثیر دمشقی می‌نوازد و بر وزان او می‌بافد و از چاه او این آب را می‌کشد ، او در تاریخش (۱) درباره این آیه می‌گوید : درباره خصوص علی ، هیچ آیه‌ای از قرآن نازل نشده است ... گروه غفلت زدگان را این حقیقت فراموش شده است که: هرگاه حکمی به عنوان عموم صادر شود به طوری که در یک جریان طبیعی قرار گیرد تا دیگران را به آوردن نظیرش تشویق، یا از آوردن شبیهش بازدارد ، خصوصاً که موضوع را با خصوصیات مورد ، برحسب تطبیق خارجی معین کنند، بلیغ‌تر و برای صدق قضیه کلی ، بر آن فرد، از توجه سخن رأساً به سوی او، مؤکدتر است و برای آن نظائر فراوانی در قرآن کریم وجود دارد و اینک چند نمونه آن :

۱- الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ: (۲) آن‌ها که گفتند خدا فقیر است و ما بی‌نیاز - حسن گوید : گوینده این سخن حیّ بن اخطب است و عِزْمَةُ و سُدَى و مُقَاتِل و محمد بن اسحاق گویند او فنحاص بن عازوراء بوده است ، خازن گوید این سخن را هرچند یک نفر یهودی گفته ولی چون همه آن‌ها به این سخن راضی بودند ، سخن به همه آن‌ها نسبت داده شده است. مراجعه کنید به تفسیر قُطَيْبِي ۴/۲۹۴ ، تاریخ ابن کثیر ۱/۴۳۴ تفسیر خازن ۱/۳۲۲ .

۲- وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤَدُّونَ النَّبِيَّ ... (۳) پاره‌ای از آن‌ها کسانی هستند که پیامبر را آزار داده می‌گویند او گوش محض است . این آیه درباره مردی از منافقان نازل شده که

۱- کتاب البدایه و النهایه می‌رسیم .

۲- (۱۸۱ / آل عمران) .

۳- (۶۱ / توبه) .

(۱۱۸) قرآن ناطق

عبارتست از: جُلَاسِ بْنِ سُوَيْدٍ يَا نَبْتَلِ بْنِ حَارِثِ يَا عِتَابِ بْنِ قُشَيْرٍ، مراجعه کنید به تفسیر قُرْطُبِيِّ ۸/۱۹۲، تفسیر خازن ۲/۲۵۳، الْأَصَابَه ۳/۵۴۹ .

۳- إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا: (۱) «آنان که اموال یتیمان را به بیداد می‌خورند، تنها آتش در شکم خود کرده‌اند» .

مقاتل بن حبان گوید: این آیه درباره مَرْثِدِ بْنِ زَيْدِ الْعُظْفَانِيِّ نازل شده . مراجعه کنید به تفسیر قُرْطُبِيِّ ۵/۵۳، الْأَصَابَه ۳/۳۹۷ .

۴- لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ ... (۲)

«خداوند شما را نهی نمی‌کند، درباره کسانی که با شما نمی‌جنگند و از خانه‌ها تان بیرون نمی‌کنند، که با آنان به نیکی رفتار کنید» . این آیه درباره اسماء بنت ابی‌بکر نازل شد، زیرا، مادرش قتيله بن عبدالعزی، با هدایایی در حالی که مشرک بود در مدینه به او وارد شد . اسماء گفت من هدیه‌ای از تو نمی‌پذیرم و نباید به خانه من وارد شوی تا از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اذن دریافت کنم . وقتی از پیغمبر پرسید، خداوند این آیه را نازل کرد . پیغمبر دستور داد به منزلش او را وارد کند و هدیه‌اش را بپذیرد و از احترام و نیکی نسبت به او دریغ ننماید .

این حدیث را بخاری، مسلم، احمد، ابن جریر و ابن‌ابی‌حاتم بر طبق تفسیر قرطبی ۱۸/۵۹، تفسیر ابن‌کثیر ۴/۳۴۹ و تفسیر خازن ۴/۲۷۲ نقل کرده‌اند .

۵- وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُو أَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً: (۳)

«و آنان که در راه خدا پس از ستم‌ها که دیده مهاجرت کردند، آنان را در این دنیا در جایگاه خوبی مستقر خواهیم کرد» .

ابن‌عساکر در تاریخش ۷/۱۳۳ از طریق عبدالرزاق از داود بن ابی‌هند، آورده است

۱- (۱۰ / نساء) .

۲- (۸ / ممتحنه) .

۳- (۴۱ / نحل) .

قرآن ناطق (۱۱۹)

که آیه در مورد ابی‌جندل ابن‌سهیل عامری نازل شد و قُرْطُبِيِّ در تفسیرش ۱/۱۰۷ این قول را از جمله اقوال وارد در آیه، ذکر کرده است .

۶- يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ: (۱)

«از شما درباره کلاله (خواهران و برادران) اظهار نظر می‌خواهند بگو خدای نظر می‌دهد» .

درباره جابر بن عبدالله انصاری نازل شده، او بود که اظهار نظر می‌خواست و می‌گفت این آیه درباره من نازل شده است .

تفسیر قُرْطُبِيِّ ۶/۲۸، تفسیر نسفی حاشیه تفسیر خازن ۱/۴۴۷ .

علی با حق است و حق با علی

زَمَخْشَرِي در «رَبِيعُ الْأَبْرَارِ» آورده، گوید: ابو‌ثابت مولی‌علی برای ورود بر ام‌سلمه «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا» اجازه خواست . ام سلمه گفت: خوش آمدی اباثابت آیا وقتی دل‌ها به هر سو پرواز می‌کرد، تو دلت به کدام سو پرکشید، ابو‌ثابت گفت: به دنبال علی بن

ابی طالب ، ام سلمه گفت: سوگند به خدائی که جانم در قبضه قدرت اوست ، موفق شدی ، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود :

عَلَيْ مَعَ الْحَقِّ وَالْقُرْآنِ وَالْحَقُّ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ .

« علی همراه حق و قرآن است و حق و قرآن همراه علی ، از هم قابل تفکیک نخواهند بود تا در حوض کوثر به من باز گردند . »

به همین تعبیر اخطب الخطباء خوارزمی در الْمَنَابِقِ از طریق حافظ ابن مردویه نقل کرده و نیز شیخ الاسلام حمّوی در «فَرَائِدُ السِّمَطَيْنِ» باب ۳۷ از طریق حافظ ابی بکر بیهقی و حافظ حاکم ابی عبدالله نیشابوری روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله ۱- (۱۷۶ / نساء) .

(۱۲۰) قرآن ناطق

فرموده است :

يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعْضَبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكَ

« ای فاطمه خدا به خشم تو خشم آید و به رضای تو ، راضی شود . »

از کسانی که حدیث را روایت کرده اند :

۱- امام ابوالحسن الرضا سلام الله علیه به اسناد خود بنابر نقل ذخائر ۳۹ .

۲- حافظ ابوبکر ابن ابی عاصم متوفی ۲۸۷ به نقل از الاصابه و دیگران از امیرالمؤمنین روایت کرده اند که گفت:

وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ إِنَّهُ لَعَهْدَ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ إِلَيَّ : أَنَّهُ لَا يُحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ ، وَلَا يُبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ .

«سوگند به آن کس که دانه را شکافت و جان را آفرید : این عهده است که پیامبر امّی با من در میان نهاده : که مرا دوست نمی دارد مگر مؤمن و دشمن نمی گیرد مگر منافق . »

مآخذ حدیث

این حدیث را مسلم در صحیحش بر طبق «الکفایه» [صحیح مسلم کتاب ایمان حدیث ۱۳۱] و ترمذی در جامعش ۲/۲۹۹ بدون سوگند روایت کرده و گوید: روایت از نوع حسن و صحیح است و نیز احمد در مسندش ۱/۸۴ ، ابن ماجه در سننش ۱/۵۵ ، نسائی در سننش ۸/۱۱۷ ، و در خصائصش ۲۷ و ابوحاتم در مسندش .

صورت دیگر حدیث

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که :

لَعَهْدَ النَّبِيِّ إِلَيَّ : لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ

همانا عهده ای از پیغمبر است به من : دوستت نمی دارد مگر مؤمن و

قرآن ناطق (۱۲۱)

دشمنت نمی دارد مگر منافق . (۱)

قتال ناکثین در روز جمل

به حذیفه الیمان گفتند : ما را از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی که شنیده‌ای باز گوی ، گفت اگر چنین کنم مرا سنگسار کنید.

گفتیم: سبحان الله!؟ گفت اگر برای شما بگویم که یکی از مادرانتان (زنان پیغمبر، به اُمّ المؤمنین معروف‌اند) با شما با سپاهی مجهز خواهد جنگید و شمشیر به رویتان خواهد کشید، تصدیق نخواهید کرد، گفتند: سبحان الله! کیست بتواند در این امر تو را تصدیق کند! گفت: حمیرا، بالشگری که مردان قوی هیکل، او را می‌رانند سوی شما آید. (۲)

طبری و دیگری روایت کرده‌اند (۳) چون عایشه رضی الله عنها صدای عوعو سگان را شنید گفت: این چه آبی است (این آب را به نام کدام محله خوانند) گفتند: حَوَاب، گفت: اِنَّاللَّهَ وَاَنَا لِيَهٗ رَاجِعُونَ، همانا من همان زنی هستم که شنیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان جمع همسرانش می‌گفت: «کاش می‌دانستم بر کدامیک از شما سگ‌های حَوَاب بانگ زنند» پس اراده بازگشت کرد که عبدالله بن زبیر نزد او آمد به نظر می‌رسد به او می‌گفت:

دروغ گفت هر کس گفت این جا محله حَوَاب است، تا جایی این سخن تکرار شد که عایشه از آن محل گذشت. عرنی صاحب شتر عایشه گوید: وقتی بر آب حَوَاب شبانه وارد شدیم سگ‌های حَوَاب برای ما به عوعو افتادند، گفت: این چه آبی است؟ من گفتم: آب حَوَاب. گوید: عایشه با صدای بلند جیغ زد آن گاه بر بازوی شترش زده تا آن را نشانید سپس گفت

۱- مأخذ: احمد در مُسْنَدش ۱/۹۵، ۱۳۸، خطیب در تاریخش ۱۴/۴۲۶، نسائی در سننش ۸/۱۱۷

۲- مستدرک الحاکم ۴/۴۷۱، خصایص ۲/۱۷۳.

۳- تاریخ طبری ۵/۱۷۸، تاریخ ابی‌الفداء ۱/۱۷۳.

(۱۲۲) قرآن ناطق

سوگند به خدا، منم صاحب سگ‌های حَوَاب که بر آنان شبانه وارد شده‌ام، مرا باز گردانید. این سخن را سه بار تکرار کرده و شترسواریش را فرونشاند و دیگران اشتران بر گرد او فرونشاندند و از رفتن امتناع می‌کرد، تا فردای آن روز که درست یک شبانه روز گذشته بود، ابن زبیر، نزد او آمده گفت:

«النَّجَاءُ النَّجَاءُ فَقَدْ أَذْرَكُمْ وَاللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ»

زود باشید خود را نجات دهید که به خدا سوگند علی بن ابیطالب به شما رسید.

گوید: آنگاه همه حرکت کردند و بر من ناسزا گفتند. (۱)

و در حدیث قیس بن ابی‌حازم گوید: وقتی عایشه (رضی الله عنها) به خانه‌های بنی‌عامر رسید سگ‌ها به صدا درآمدند او گفت: این چه آبی است؟ گفتند حَوَاب گفت: من نظری جز بازگشت ندارم. ابن زبیر گفت: نه، هنوز (به حَوَاب نرسیده‌ایم) جلوتر بیا، تا مردم تو را ببینند و خدای میان آنان صلح برقرار می‌کند عایشه گفت: من نظری جز بازگشت ندارم، شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: كَيْفَ يَأْخِذُ كُنَّ إِذَا تَبَحُّثَهَا كِلَابُ الْحَوَابِ (۲) (چگونه است که به یکی از شما سگ‌های حَوَاب پارس می‌کنند).

و در مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ ۳/۳۵۶: در حدیث است که: عایشه وقتی خواست در واقعه جمل به بصره رود به این محل - یعنی حَوَاب - گذشت و بانگ سگ‌ها را شنیده گفت این جا کجا است؟ گفتند: این جا جایی است که به آن حَوَاب می‌گویند گفت: اِنَّاللَّهَ مِنْ خِزْمِ رَايَا صَاحِبِ اَنْ قَصَّهٗ مِي پندارم، گفتند کدام قصه؟ گفت شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وقتی زنانش نزد او بودند می‌گفت:

«لَيْتَ شِعْرِي اَيْتَكُنَّ تَبْحُثُهَا كِلَابُ الْحَوَابِ سَائِرَةً اِلَى الشَّرْقِ فِي كَتِيْبَةٍ: ای کاش می‌دانستم به کدامیک از شما زن‌ها سگ‌های حَوَاب (اسم محلی است) پارس می‌کنند در حالی که او در جلو لشکر و به سمت شرق روان است» (منظور عایشه است).

۱- تاریخ طبری، ۵/۱۷۱.

۲- مستدرک الحاکم ۳/۱۲۰.

قرآن ناطق (۱۲۳)

آن‌گاه اراده بازگشت کرد پس بر او مغالطه کاری کردند و سوگند یاد کردند که این‌جا حوَّاب نیست .

ابو ایوب انصاری در زمان خلافت عمر بن الخطاب می گفت :

أَمَرَ رَسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلِيًّا بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ (۱) (پیامبر اکرم علی را به مبارزه با ناکثین و قاسطین و مارقین امر فرمود) .

همچنین علی بن ربیعہ والبی گوید : شنیدم علی می گفت :

عَهْدَ إِلَيَّ النَّبِيُّ (ص) أَنْ أَقَاتِلَ بَعْدَهُ الْقَاسِطِينَ وَالنَّاكِثِينَ وَالْمَارِقِينَ

پیامبر صلی الله علیه و آله به من سفارش کرده است که پس از او به نبرد قاسطین ، ناکثین و مارقین ، برخیزم .

ابن ابی الحدید در شرح خود ۳/۲۴۵ گوید: محقق شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: پس از من با ناکثین ، قاسطین و مارقین خواهی جنگید .

بحثی در حدیث منزلت

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ؟

« آیا راضی نیستی که نسبت با من مانند نسبت هارون به موسی باشد ؟ » این جمله نشان می‌دهد هر آنچه برای پیغمبر بود از هر درجه ، مقام ، نهضت ، حکم ، امارت و سیادت ، برای امیرالمؤمنین ثابت است مگر آنچه استثناء شده یعنی نبوت چنان‌که برای هارون نسبت به موسی چنین بود . این مقام خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله است و علی علیه السلام را جای خود نشان دادن ، نه او را به کاری گمارده بود و جنگ‌های کوچک که خود مستقیماً شرکت نمی‌کرد ، فرماندهی نصب کرد ، که نسبت به هیچ‌کدامشان ، جمله‌ای را که در این واقعه گفت ، ایراد نفرمود . از این رو باید گفت : این منقبت ، تنها از خصوصیات شخص امیرالمؤمنین علیه السلام است .

۱- حاکم در مستدرک ۳/۱۳۹ و سیوطی در خصائص ۲/۱۳۸ این حدیث را نقل کرده‌اند .

(۱۲۴) قرآن ناطق

حدیث سدّ ابواب

۱- زید بن ارقم گوید : چند نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله درهای رفت و آمدشان در داخل مسجد بود . روزی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جز در خانه علی این درها را نباید ببندید ، گوید: مردم در این‌باره به سخن آمدند . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاست ، درود و ثنای حقّ گفت و سپس چنین بیان داشت: من گفتم این درها را جز در خانه علی ببندید ، بعضی از شما حرف‌هایی زدند ، من دری را از پیش خود نمی‌بندم و نمی‌گشایم مرا به چیزی فرمان دادند و من آن را پیروی کردم .

سند حدیث را در مسند احمد ۴/۳۶۹ چنین می‌یابیم :

محمد بن جعفر ما را از عوف بن میمون ابی‌عبدالله و او از زید بن ارقم روایت کرده ، رجالش همگان رجال صحیح‌اند جز ابی‌عبدالله میمون که او مورد وثوق است و به این ترتیب حدیث به تصریح حفاظ صحیح و رجالش همه موثق‌اند .

۲- عمر بن الخطاب ، ابوهریره گوید: عمر گفت: سه خصلت به علی بن ابیطالب داده شد که یکی از آنها هرگاه به من داده می‌شد ، برای من از اشتران سرخ موی ، محبوب‌تر بود . گفتند : آنها چیست ای امیرالمؤمنین ؟ گفت: ازدواج او با فاطمه دختر رسول الله ،

سکونت او در مسجد با پیغمبر خدا تا هرچه او را رواست علی را روا باشد و پرچم روز خبیر .

این حدیث را : حاکم در مستدرک ۳/۱۲۵ با اعتراف به صحت، ابویعلی در الکبیر، ابن السّمین در الْمُؤَافِقَةُ ، جزیری در اسنی المطالب ۱۲ از طریق حاکم با ذکر تصحیح خود نسبت به حدیث ، ذکر کرده‌اند .

۳- عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام گفت: موسی از پروردگارش خواست تا مسجدش را برای هارون و ذریه‌اش پاک کند و من از پروردگرم خواستم تا برای تو و ذریه‌ات بعد از تو پاک گرداند . آنگاه به سوی ابوبکر فرستاد تا در خانه‌اش را ببندد ابوبکر گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و بعد به چشم و گوش اظهار طاعت نمود و در خانه را مسدود کرد، آن گاه به عمر چنین فرمان صادر

قرآن ناطق (۱۲۵)

کرد آن گاه بر فراز منبر رفته، گفت: این من نبودم که درهای شما را بستم و من نبودم که در خانه علی را گشودم بلکه خدای درها را بست و خدای در خانه علی را گشود . نسائی به نقل سیوطی این روایت را ذکر کرده است .

۴- **بَرِيدَةُ الْأَسْلَمِي** گوید : پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور بستن درها را صادر فرمود این امر بر اصحابش گران آمد، وقتی به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گزارش دادند، فرمان نماز جماعت صادر کرد و در اجتماع مردم منبر رفت و در سخنرانی‌اش چنان حمد و ثنایی از پروردگار گفت که مانند آن را قبلاً کسی نشنیده بود آنگاه گفت :

أَيُّهَا النَّاسُ نه من آن را بستم و نه آن را من گشودم بلکه خدای آن را گشود و خدای آن را بست آنگاه خواند :

وَالنَّجْمِ إِذْ هُوَ مَاضِلٌ صَاحِبِكُمْ وَمَاعَوَى وَمَا يُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَّحْيٌ يُوحى: (۱)

« سو گند به اختر در حال فرود که صاحب شما نه گمراه است نه بر او نفوذ گمراهی شده است و او هیچ گاه از روی هوی و نفس سخن نمی گوید تنها هرچه هست وحی است که به او می‌شود».

۵- امیرالمؤمنین علیه‌السلام گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: برو دستور بده درهای آنان را مسدود سازند . من رفتم به آنها گفتم ، آنها دستور را عمل کردند ، مگر حمزه . پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: به حمزه بگو در خانه‌اش را تغییر دهد . گفتم رسول خدا شما را امر می‌کند در خانه را تغییر دهید او در خانه را تغییر داد و به سوی پیامبر باز گشتم او به نماز ایستاده بود سپس مرا گفت به خانه‌ات باز گرد . این حدیث را بزاز ، به اسنادی که رجالش همه مورد وثوقند نقل کرده‌است و هیشمی در مجمع الزوائد ۹/۱۱۵ ، سیوطی در جمع الجوامع به نقل از کنز العمال ۶/۴۰۸ آن را روایت کرده .

پایان برگزیده جلد پنجم کتاب ترجمه الغدیر

۱- تا ۴ / نجم .

(۱۲۶) قرآن ناطق

شروع جلد ششم کتاب ترجمه الغدیر

علی علیه‌السلام اولین کسی است که در حوض کوثر بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد می‌شود

احادیث صریح نبوی

۱- پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود : اول کس از شما که در حوض کوثر بر من وارد می‌شود، آن کسی خواهد بود که اول بار ، اسلام آورده ، یعنی علی بن ابیطالب علیه‌السلام .

این حدیث را حاکم در مستدرک ۳/۱۳۶ نقل کرده و بر صحتش اعتراف نموده است و خطیب بغدادی در تاریخش ۲/۸۱ آن را

آورده و در استیعاب ۲/۴۵۷ و شرح ابن ابی الحدید نیز یافت می‌شود.

۲- از ابی ایوب روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هفت سال فرشتگان تنها بر من و علی درود می‌فرستادند. زیرا تنها ما بودیم که نماز می‌گذاریم و هیچ کس جز ما نماز نمی‌گذارد.

مناقب فقیه ابن مغزالی با دو سند [اسد الغابه ۴/۱۸] مناقب خوارزمی و آن جا است که پرسیدند: چرا چنین باشد یا رسول الله؟ فرمود: زیرا کسی از مردان جز او با من نبود. کتاب فردوس دیلمی، شرح ابن ابی الحدید نقل از رساله اسکافی ۳/۲۵۸ فرائد السمطین باب ۴۷.

نظریه اصحاب و تابعین (۱) درباره اولین مسلمان

۱- انس بن مالک گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله دوشنبه مبعوث شد و علی روز سه‌شنبه آن اسلام آورد و در تعبیر دیگر: پیامبر (ص) روز دوشنبه مبعوث شد و علی سه‌شنبه آن نماز گزارد.

۱- منظور از اصحاب کسانی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله را درک و رؤیت نموده‌اند و به وی ایمان داشته‌اند و منظور از تابعین کسانی هستند که اصحاب پیامبر اکرم را شخصا درک و رؤیت نموده‌اند.

قرآن ناطق (۱۲۷)

ترمذی در جامعش ۲/۲۱۴، طبرانی حاکم در مستدرکش ۳/۱۱۲، ابن عبدالبرّ در استیعاب ۳/۳۲، ابن اثیر در جامع الاصول بنا بر آنچه در تلخیص او تیسیر الوصول ۳/۲۷۱ آمده است.

۲- عبدالله بن عباس گوید: مجاهد گفته است: اولین کسی که با پیامبر صلی الله علیه و آله رکوع کرد علی بن ابیطالب بود و درباره او این آیه نازل گردید:

أَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ (۱)

۳- عقیف گوید: در زمان جاهلیت به مکه آمدم می‌خواستم برای خانواده‌ام از لباس‌ها و عطریات مکه خریداری کنم، نزد عباس بن عبدالمطلب که مرد بازرگانی بود نشسته بودم و به کعبه می‌نگریستم، در آن وقت خورشید در وسط آسمان در نهایت اوج خود بود ناگاه جوانی پدیدار شد، دیده بر آسمان گشود و در برابر کعبه ایستاد آنگاه دیری نپائید پسری آمد پهلوی او قرار گرفت و سپس مدّتی نگذشت، که زنی آمد پشت سر آن‌ها ایستاد. جوان رکوع کرد، پسر جوان و آن زن با او به رکوع رفتند، جوان سر برداشت و آن دو سر برداشتند، جوان سجده کرد، پسر و زن هم به سجده افتادند. گفتم: ای عباس! امر عظیمی روی داده! عباس گفت: آری جوان محمّد بن عبدالله پسر برادر من است و آیا می‌دانی این پسر کیست؟ این پسر علی، برادرزاده من است و آیا می‌دانی این زن کیست؟ این زن خدیجه دخت خُوَیَلِد همسر آن جوان است، این برادرزاده من، به من خبر داده است پروردگارش، پروردگار آسمان و زمین، او را به دینی که اظهار می‌کند، امر کرده است. به خدا سوگند در تمام روی زمین کسی جز این سه تن بر این دین نگرویده‌اند.

(خصائص نسائی ۳، تاریخ طبری ۲/۲۱، ریاض النَّصْرَة ۲/۱۵۸، استیعاب ۲/۴۵۹، عیون الاثر ۱/۹۳، کامل ابن اثیر ۲/۲۲، سیره الحلبیه (۱/۲۸۸).

۴- سلمان فارسی گوید: اول کسی که از این امت بر پیامبرش در حوض کوثر وارد

۱- (۴۳ / بقره) «نماز بپا دارید و با رکوع کنندگان، رکوع بگذارید».

(۱۲۸) قرآن ناطق

شود اولین اسلام آورنده، علی بن ابیطالب رضی اله عنه خواهد بود (استیعاب ۲/۴۵۷، مجمع الزوائد ۹/۱۰۲).

۵۰ عمر بن الخطاب یکی دیگر از این راویان است. عبدالله بن عباس گوید: شنیدم وقتی گروهی نزد عمر بودند، سخن از سابقین در اسلام به میان آمد، عمر گفت: اما درباره علی شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله سه خصلت درباره او می گفت، که بسیار آرزو می کردم یکی از آن خصلت‌ها برای من بود. رسیدن به این آرزو از هر چه خورشید بر آن بتابد برای من محبوب تر است. من و ابو عبیده و ابوبکر و گروهی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در نزد آن حضرت بودیم که دست به پشت علی رضی الله عنه می زد و بدو می گفت: یا علی! تو اوّل مؤمنی هستی که ایمان آورده و اوّل مسلمانی که به اسلام گرویده و نسبت تو به من، مانند نسبت هارون به موسی است. (رساله اسکافی، مناقب خوارزمی و شرح ابن ابی الحدید ۳/۲۵۸).

اشعاری پیرامون اولین مسلمان

۱- ابو عبدالله محمد بن المنکدر مدنی گوید: عَلِيُّ أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ: «علی علیه السلام اول کسی است که اسلام آورد» (تاریخ طبری ۲/۲۱۲، کامل ابن اثیر ۲/۲۲).

۲- محمد بن اسحاق گوید: اول مردی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آورد و با او نماز گزارد و او را در آنچه از جانب خدای بزرگ آورده بود، تصدیق کرد، علی بن ابیطالب علیه السلام بود. که در آن روز فرزندی ده ساله بود (۱) و یکی از نعمت‌هایی که خدا بر علی بن ابیطالب علیه السلام ارزانی داشت، این است که از اسلام، در دامان پیغمبر صلی الله علیه و آله پرورش یافت.

و گوید: پاره‌ای از اهل علم متذکر شده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام نماز به سوی شِعب مکه خارج می شد و علی بن ابیطالب پنهان از دید عمومی پیامبر ابیطالب و

۱- در کامل ابن اثیر ۲/۲۲ به نقل از ابن اسحاق یازده ساله آمده است.

قرآن ناطق (۱۲۹)

عموهای دیگر و سایر اقوامش بیرون شده، نمازهای خود را با او در آن جا می گزارد و در آخر روز به مکه بازمی گشتند و بدین ترتیب مدتی دراز، عمل کردند تا آنگاه پس از دیرزمانی، روزی ابوطالب متوجه کار آنها شد، در حالی که هر دو به نماز ایستاده بودند به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: برادرزاده! این چه دینی است؟... تا آخر حدیث.

(تاریخ طبری ۲/۲۱۳، سیره ابن هشام ۱/۲۶۴، ۲۶۵، سیره ابن سیدالناس ۱/۹۳، کامل ابن اثیر ۴/۲۲، شرح ابن ابی الحدید ۳/۲۶۰، سیره حلبیه ۱/۲۸۷).

این بود پاره‌ای از نصوص و سخنان مأثور از امیرالمؤمنین و صحابه و تابعین در این که علی علیه السلام اول مسلمان بوده است و تعداد این نصوص بالغ بر یکصد نص می شود.

شعرای غدیر در قرن چهارم ابن الطباطبائی اصفهانی

شعرای غدیر در قرن چهارم

«ای کسی که در نهران به دشمنی ام پرداز می، یا اظهار کن و تومی توانی به آزارم برخیز، یا مرا رها کن».

«سوگند به خدا من بادشمنانم خوی پسندیده‌ای دارم، شما از آن به شگفت نیفتید».

«من به دعای جدم مصطفی نسبت به پدرم، روز غدیر خم، اطمینان دارم، شما هشیار باشید»

شاعر را بشناسیم

نامش ، ابوالحسن محمد بن احمد ابراهیم طباطبا فرزند اسماعیل بن ابراهیم بن حسن فرزند امام سبط پیغمبر، حسن بن علی بن ابیطالب صلوٰة الله علیهم ، مشهور به ابن طباطبا است .

او دانشمندی زبردست ، شاعری در شعر سرآمد و قوی و بزرگی از بزرگان ادبیات است مرزبانی در معجم الشعراء ۴۶۳ گوید: او را کتابی است در شعر و

(۱۳۰) قرآن ناطق

ادبیات و تذکره نویسان ۱۱ کتاب را به او نسبت داده‌اند . (۱)

کتاب عیارالشعر و در فهرست ابن ندیم ۲۲۱ ، معایرالشعرا ، آمده و حموی در معجم‌الادباء ۳/۵۸ گوید: حسن بن بشر آمدی، کتابی در اصلاح محتویات آن نوشته‌است.

ابن طباطبا را اولاد فراوانی در اصفهان بود که در بین آنان دانشمندان ، ادبا، اشراف و نقبا وجود داشته‌اند . «نسابه عمری» در «المجدی» گوید، او را نسلی گسترده و طولانی است که افرادی موجه و با شخصیت ، بین آن‌ها بوده‌اند مانند، ابوالحسن احمد شاعر اصفهانی و برادرش ابوعبدالله الحسین متصدی نقابت در اصفهان ، که هر دو فرزندان علی بن شاعر معروف می‌باشند و دیگر شریف ابوالحسن محمد، در بغداد که او را «ابن بنت خَصْبَةُ» گویند .

ابن علویه اصفهانی

متولد ۲۱۲ هـ ، متوفی ۳۲۰ هـ و کسری

بر دیدگانت چه گذشته که پلک‌هایش پر از سرشک، نگاه‌هایش گذران و مردمکش بیمار است . درود پروردگار بر پسر عم محمد ، درودی که او را در مهر ببوشاند .

و با یاد «غدیر» او را فضیلتی است که تا شب و روز در گردش است فراموش نمی‌گردد .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای تشریح ولایت او که کتاب آسمانی از پیش خدا نازل شده بود، پیاخواسست .

در آن جا که گوید ما موریت را ابلاغ کن از سرّ آنان در پناه نگهداری مهربان، مطمئن باش.

او مردم را دعوت به نماز جماعت کرد و علی را به فضل گفتار غزای خداوند ، سروری بخشید .

بانگ برداشت : آیا من صاحب اختیار شما نیستم؟ گفتند: البتّه، فرمود: پس

۱- نام کتاب‌ها در جلد ۶ ترجمه الغدیر صفحه ۲۰۵ درج شده است .

قرآن ناطق (۱۳۱)

صاحب‌اختیار دوّم شما این است .

سپس برای او و هر کس به یاری او برخیزد، دعا کرد و هر کسی که از یاریش فرونشیند نفرین نمود . فریاد برداشت و دروغ هم نمی‌گفت، ای ابوالحسن ! آفرین بر تو ای سرور پیرو برنا.

تو صاحب اختیار گروه مؤمنان ، اعم از زن و مرد گردیدی .

خلافت و وزارت از آن کیست آیا مگر نه آن دو ، برای او به هم گرد آمده‌اند؟!؟!!

آیا نه خلافت و وزارت که خدای بر ما در آیات محکمش تلاوت فرموده، فرض شده است.

شما دلیل خود را بیاورید و سخن خود را بگوئید و گفتار فلان و بهمان را رها کنید .

چه گمراهی دور و دراز است، گمراهی شما تا هدایت، مگر این که برهان قاطع را بفهمید.

این ابیات از قصیده مجبّره (ترژین شده) ابن علویه است .

این قصیده، متضمن برجسته‌ترین فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که از زبان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده و در حقیقت زبان کتاب و سنت است نه یک عده تصویرهای خیالی و شاعرانه مسلسل. در این قصیده، استدلال و برهان صادق، بر امامت وصی پیامبر امین را، بررسی می‌کنیم و مفهوم مولی را از دانشمندان یگانه ادبیات عرب و محقق بصیر، از پیشوایان لغت عرب و مرد بی‌نظیر از رجال، ادیب و سخن‌سرای عرب، می‌شنویم و این خود دلیلی نیرومند بر نظر شیعیان درباره دلالت لفظ «ولی» است و افاده ولایت مطلقه از لفظ «ولی» در حدیث، بر ولایت مطلقه مولی المؤمنین صلوات‌الله‌علیه.

شاعر را بشناسیم

ابوجعفر احمد بن علویّه اصفهانی کرمانی مشهور به ابی‌الاسود، او یکی از مؤلفان امامیه است که نامش در کتب رجال معروف می‌باشد. نجاشی در فهرستش و ابن آشوب در معالم العلماء نام او را یاد کرده‌اند. کتابی دارد که نجاشی آن را کتاب «الاعتقاد فی الادعیه» و ابن شهر آشوب «دعاء الاعتقاد» از آن نام برده‌اند و ابن شهر آشوب گوید: او را کتاب‌هایی است که یکی از آن‌ها بدین نام است.

و حموی در معجم الادباء گوید: او را رسائل مختاره‌ای است که ابوالحسن (ابوالحسین) احمد بن سعد در کتابی که در رسائل نوشته آن را تدوین کرده و او را هشت کتاب است در دعا، به انشای خود او و رساله‌ای دارد در الشیب و الخضاب (پیری و رنگ‌آمیزی) و این ندیم در فهرستش ۲۳۷ دیوانی برای او در پنجاه برگ نام برده.

ابن علویّه از پیشوایان و بزرگان حامل حدیث است، بزرگانی از مشایخ امامیه، از

(۱۳۲) قرآن ناطق

او حدیث گرفته و به او اعتماد کرده‌اند.

در جلالت و مقام ابن علویّه این بس که اخبارش در کتاب‌هایی امثال: الفقیه، التهذیب، الکامل، امالی صدوق، مجالس مفید و مانند این‌ها از کتاب‌های عمده اصحاب امامیه «رضوان الله علیهم» مورد استناد است و دلیل بر وثاقت او، این بس که قمین با این که به کمترین اشاره‌ای در روایان خدشه وارد می‌ساختند، بر روایات او، اعتماد کرده‌اند.

اما قدرت شاعرانه او در اوج بلندی و در عالی‌ترین مراتب صنعت شعر، بوده است. نظم او به فصاحت معنوی و عظمت لفظی و سیاق نیکو و قوت ترکیب، امتیاز دارد و برازندگی او، به قاطعیت استدلال و حسن القای مطلب و دست‌یابی به دلائل کوبنده و رسیدن به روح مقصود در تعبیرات اوست. از این رو اشعارش درباره ائمه دین علیهم‌السلام همچون شمشیری است که شبهات ناصبیان را، قطع می‌کند یا همچون کلنگی است که به ویرانی خانه‌های عنکبوتی اشتباه‌کاران مخالف امامت عترت طاهره، می‌پردازد. قصیده مُحَبَّرَه او که ما محل شاهد کتابمان را از آن برگزیدیم گواه همه این گزارش‌ها است و نیز گواه کوبنده‌ای بر برازندگی شعر و قدرت شاعرانه اوست چنان که ابوحاتم سجستانی در آنچه بدان او را ستودیم، گواهی داده است. ابن علویّه به سال ۲۱۲ هـ در حالی که نود و هشت ساله بود، این شعر را گفته است:

سرانجام دنیا، برای ثروتمندی چیزی و برای لذت‌های زودگذر، پشیمانی آوراست.

و برای خردمندان، مرگ مایه عبرت است و در توشه تقوا بر گرفتن غنیمت است.

و انسان می‌کوشد تا روزی بیشتری برای خود فراهم آورد، ولی جز آنچه قلم تقدیر برای او نوشته، برایش نخواهد بود.

چه بسیارند آن‌ها که در چشم مردم خاشع‌اند و خدا جز آنچه مردم می‌دانند از آن‌ها چیزهای دیگر می‌داند.

و بعد از آن که صدساله شد گفت: روزگار کمر راستم را خمیده و عمرم را به لحظات آخر رسانید. و فرسودگی به هر عضو و

مفصل من، راه یافت و کیست آن که در برابر روزگار، سالم بماند.

پایان برگزیده جلد ششم کتاب ترجمه الغدیر

قرآن ناطق (۱۳۳)

شروع جلد هفتم کتاب ترجمه الغدیر

غدیریہ صاحب ابن عباد

(۳۸۵ - ۳۲۶)

قَالَتْ: فَمَنْ صَاحِبُ الدَّيْنِ الحَنِيفِ اَجِبْ؟

فَقُلْتُ: اَحْمَدُ خَيْرُ السَّادَةِ الرَّسُولِ.

گفت: پس - صاحب آئین اعتدال که بود؟ برگو!

گفتم: احمد. سرخیل و سالار رسولان.

گفت: بعد از او کیست که جان و دل راه طاعتش گیری؟

گفتم: وصی کار گزارش که خیمه بر زُحَل افراشته.

گفت: بر فراش رسول که خفت تانیمه دگر عضو او گردد؟

گفتم: آن که در طوفان حوادث از جای نجنید.

گفت: رسول خدا دست که را به عنوان برادرخواندگی با اشتیاق فشرد؟

گفتم: همان که خورشید به هنگام عصر به خاطر او باز گشت!

قَالَتْ: فَمَنْ زَوْجُ الزَّهْرَاءِ فاطِمَةَ.

فَقُلْتُ: اَفْضَلُ مَنْ حَافٍ وَ مُتَّعِلٌ.

گفت: فاطمه که زهره زهرا بود، با که جفت شد؟

گفتم: برترین جهانیان: از پابرنه و چکمه پوش.

گفت: دوسبط پیامبر که از شرف سربه آسمان سودند، زاده که بودند؟

گفتم: همان که در میدان فضیلت گوی سبقت ربود.

گفت: افتخار جنگ بدر نصیب که گشت؟

گفتم: آن کس که بیشتر بر فرق دشمنان کوبید.

گفت: در جنگ احزاب شیر ژیان که بود؟

گفتم: کشنده «عمرو» دلاور بود.

(۱۳۴) قرآن ناطق

گفت: پس در جنگ «حنین» که برید و درید؟

گفتم: آن کس که مشرکین را در یک لحظه درو کرد.

گفت: برای تناول مرغ بریان حضور چه کس آرزو بود؟

گفتم: همان که نزد خدا و رسول مقرب و محبوب تر بود.

قَالَتْ: فَمَنْ تَلَّوْهُ يَوْمَ الكِسَاءِ اَجِبْ.

فَقُلْتُ: اَفْضَلُ مَكْسُوٍّ وَ مُشْتَمَلٍ.

گفت: کدام کس در سایه عبا همتای رسول گشت؟

گفتم: برترین عالمیان از گلیم دوش و خزپوش.

قَالَ: فَمَنْ سَارَ فِي يَوْمِ الْغَدِيرِ أَبْنُ!

فَقُلْتُ: مَنْ كَانَ لِلْإِسْلَامِ خَيْرٌ وَلِيٌّ.

گفت: در روز «غدیر» چه کس سروری یافت؟

گفتم: آن که برای اسلام بهترین یاور بود.

گفت: سوره «هَلْ أَتَى» که نازل شد چه کسی تشریف یافت؟

گفتم: آن که عطا بخشیش از همه فزون بود.

گفت: دست که در رکوع نماز با انگشتی به سوی سائل دراز گردید؟

گفتم: دست کسی که محکم‌تر نیزه به سینه دشمنان کوبید.

گفت: پس آن که آتش دوزخ را تقسیم کند کیست؟

گفتم: آن که شراراندیشه‌اش، از شعله آتش گیرا تراست.

گفت: رسول پاک مطهر، در مباحله که را همراه برد؟

گفتم: آن که در سفر و حضر همسنگ و همتای او بود.

گفت: پس چه کسی از میان امت شبیه هرون بود؟

گفتم: آن که در آشوب و فتن نلغزید و از پای نماند.

گفت: پس شهر علم را چه کسی در بود؟

گفتم: آن که نیازمند دانشش بودند و خود نیازمند نبود.

قرآن ناطق (۱۳۵)

گفت: قاتل «ناکثین» بیعت شکن که بود؟

گفتم: جنگ جمل پرده گشای این راز است.

گفت: با «قاسطین» بیدادگر که نبرد کرد؟

گفتم: دشت صفین را بنگر که صحنه عمل بود.

گفت: «مارقین از دین» را چه کس تیغ بر سر کوفت؟

گفتم: روز نهروان معنی آن آشکار گشت.

گفت: به روز رستاخیز، شرافت حوض کوثر از کیست؟

گفتم: آن که خاندانش شریف‌ترین خاندان‌هاست.

گفت: پس «لوی حمده» را که بر دوش خواهد کشید؟

گفتم: همان که از نبرد نهرا سیید.

گفت: تمام این مزایا در یک نفر جمع بود؟

گفتم: آری در یک نفر.

گفت: کیست؟ نامش بر گو!

گفتم: امیر المؤمنین علی.

شناخت شاعر

«صاحب»، «کافی الکفأ» ابوالقاسم اسماعیل بن ابی الحسن، عباد بن العباس بن عباد بن احمد بن ادریس طالقانی. گاه اتفاق می‌افتد که ادیب سخندان، با این که بیانی شیوا و رسا دارد و قدرت ادبی او در غوررسی و تحلیل شخصیت‌ها و رجال برجسته تاریخ، ممتاز و مسلم است در عین حال، زبانش در تحلیل برخی شخصیت‌ها و تحقیق و تشریح عظمتشان دچار لکنت شده در کام می‌خشکد.

از جمله این شخصیت‌ها و رجال با عظمت، صاحب ابن عباد است، که به سهولت نمی‌توان به قله مجد و معالی او دست یافت، بلکه باید جوانب مختلفه حیات او را

(۱۳۶) قرآن ناطق

در یک مورد تحلیل نموده، در هر ناحیه به‌طور علیحده داد سخن داد.

مشهورترین و قدیمی‌ترین کتابی که به تحلیل و ترجمه صاحب پرداخته «یتیمه‌الدهر» ثعالبی است که ۹۱ صفحه آن به تحلیل شخصیت او اختصاص دارد و بقیه مربوط به شعرایی است که او را مدح و ثنا گفته‌اند.

تألیفات صاحب بن عباد

صاحب بن عباد، تألیفاتی در علم و ادب دارد که از آثار جاویدان اوست، از جمله:

- ۱- کتاب «اسماء الله و صفاته».
- ۲- کتاب نهج السبیل، در اصول.
- ۳- کتاب «الامه» در تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام.
- ۴- کتاب «المحیط» در لغت (فرهنگ عربی) ده جلد (۱).
- ۵- کتاب «قضا و قدر».
- ۶- کتاب دیوان رسائل (دفتر انشاء) ده جلد.
- ۷- کتاب «الکافی» در رسائل و فنون نویسندگی.
- ۸- دیوان شعرا.
- ۹- رساله در طب.

شعراء غدیر

غدیر به ابوالنجیب، طاهر

عیدٌ فی یومِ «الغدیرِ» المُسْلِمْ وَاَنْكَرَ الْعِیدَ عَلَیْهِ الْمُجْرِمُ

- آن که در برابر حق تسلیم است، روز غدیرش عید است، اما مجرم تبهکار در عناد و انکار.
- ای منکران روز غدیر و آنچه رسول مختار در غدیر خم اعلان کرد! مرگ بر شما باد!

۱- این نقل از معجم الادباء است و در کشف الظنون ۷ جلد می‌شمارد.

قرآن ناطق (۱۳۷)

- خدای تعالی که شوکتش بلندباد، آیتی فرستاد، «امروز آئین شمارا به کمال رساندم.

- و نعمت هدایت را بر شما تمام فرمودم « آری نصب امام، از نعمت بخشی خداست برانام. (۱).

شناخت شاعر

ابونجیب، شداد بن ابراهیم بن حسن جزری ملقب به «طاهره» از شعرای اهل بیت است که در رشته‌های مختلف شعر به نظم گهر پرداخته و بر شاخسار سخن سرود شادی ساز کرده، با احساس رقیق و عباراتی رشیق و مضامین ژرف و عمیق. اشعارش در دیوانی گردآمده است.

ابن شهر آشوب در «معالم العلماء» گوید: از شعراء با شهامت اهل بیت است که بی‌پروا از فتنه دشمنان، ندای ولایت در داده و به ستایش این خاندان زبان گشاده است.

غدیریه شریف رضی

نَطَقَ اللِّسَانُ عَنِ الضَّمِيرِ وَالْبِشْرُ عُنْوَانُ البَشِيرِ

- زبان ترجمان دل است، مژده شادی از قیافه پیک پیداست.

- اینک دل‌ها از اضطراب و وحشت آرمید.

- تاریکی از افق ناپدید شده صبح امید دمید.

تا آن‌جا که گوید:

- بهجت و سرور از ما برید و تنهاروز «غدیر» سرآستی بود.

- روزی پرافتخار که وصی رسولش حلقه بردر کوفت و امیر مؤمنان گشت.

- از این رو دل خنک دار و عشق عاریتی را به معشوق بازگردان.

۱- مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۱، صفحه ۵۲۸.

(۱۳۸) قرآن ناطق

- ریشه غم و اندوه برکن و نهال شادی و امید بنشان.

- آن دیگرانند که اندوه دل را با جرعه شراب چاره‌سازند.

- و چون در جستجوی نعمت شوی، از فضل بی‌کران به نصیبی جز فراوان قانع مباش.

- که چشم طمع فرودوزی و از آب دریا به کفی قناعت ورزی.

- اینک هنگام آن است که دست تمنا فراز باشد و آرزوها دور و دراز.

- با دودست کرم، جود و بخشش کن، نه کم بلکه بسیار.

- مگذار که دست الحاح و طلب کشیده دارند با آن که نعمت سرشار است و بخت کامکار.

- سپاس و ثنایت بر زبان است و داغ مهتر بر دل آشکار.

- اینک ستایشنامه بکر و نو، همچون درخش بوستان خرم و دلپذیر.

- از سراینده‌اش خوشدل و شادان، چون شادی نیز از آب غدیر،

تا آخر قصیده.

شناخت شاعر

شریف رضی، ذوالحسین، ابوالحسن، محمد بن ابی احمد: حسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم فرزند امام ابی ابراهیم موسی کاظم علیه السلام.

مادرش فاطمه خاتون دختر حسین بن ابی محمد: حسن اطروش فرزند علی بن حسن بن علی بن علی بن عمر بن علی ابن ابی طالب علیه السلام.

پدرش ابواحمد، در عهد خلافت عباسی و دولت آل بویه، صاحب منزلتی بزرگ و والا بود، ابونصر بهاءالدین، او را با لقب «طاهر أوحده» امتیاز بخشید. پنج نوبت سرپرستی و نقابت آل ابی طالب را به عهده گرفت و در حال نقابت رخت از جهان کشید موقعی که دیدگانش تاریک گشته بود.

و اگر عزت و اقتدارش نبود، عضدالدوله ناچار نمی شد که او را موقع بازداشت در شهر فارس در دژی محکم و استوار نگه دارد، ابواحمد همواره در آن دژ بود تا عضدالدوله رخت از جهان کشید و فرزندش شرف الدوله او را آزاد نمود و قرآن ناطق (۱۳۹)

هنگامی که راهی بغداد شد، به مصاحبت خود برگزید.

در خدمات دینی و اجتماعی گام‌های وسیعی برداشته و تلاش و کوششی چشم‌گیر داشته، با سابقه ممتد و قدمی استوار. در سال ۳۰۴ تولد یافته و در شب شنبه ۲۵ جمادی‌الاولی سال ۴۰۰ چشم بر دنیا فرو بسته و چکامه‌سرایان در سوگ و ماتمش سروده‌اند، از جمله دو فرزندش: سید مرتضی و شریف رضی و نیز مهیار دیلمی و هم ابوعلاء معری با قصیده‌ای که در «سقط الزند» ثبت آمده است.

تمام آنچه در فرهنگ رجال، از مدح و منقبت او به رشته نظم و تحریر کشیده‌اند، دون آن مناقب بی‌کران و اخلاق و آداب کریمه است که سرورمان شریف رضی حائز آن گشته است: از فهرست نجاشی گرفته (صفحه ۲۸۳) تا یتیمه‌الدهر ثعالبی (۳/۱۱۶) و انساب مجدی و تاریخ بغداد (۳/۲۴۶)، کامل ابن اثیر ۹/۸۹، معالم العلماء ۱۳۸، دمیة القصر ۷۳، تاریخ ابن خلکان ۲/۱۰۶، منتظم ابن جوزی ۷/۲۷۹، خلاصه علامه ۸۱، صحاح الاخبار ۶۱، انساب ابی نصر بخاری، عمده الطالب ۱۸۳ تحفة الازهار ابن شدقم، تاریخ ابن کثیر ۱۲/۳، مرآة الجنان ۳/۱۸، شدرات الذهب ۳/۱۸۲، شرح ابن ابی الحدید ۱/۱۰، غایة الاختصار، درجات الرفیعه سید علیخان مدنی، مجالس المؤمنین ۲۱۰، جامع الاقوال، نسمة السحر یمنی، لسان‌المیزان ۴/۲۲۳، ریاض‌الجنة زنوزی، روضة البهیة سید علی خان. ملخص المقال، رجال ابن ابی جامع، اجازه سماهیجی اتقان ۱۲۱، منهج المقال ۲۹۳ تأسیس الشیعه ۱۰۷، سمیرا الحاضر شیخ علی، تنقیح المقال ۱۰۷، یتیمه عاملی ۱۸ تاریخ آداب اللغة (۱) ۲/۲۵۷، اعلام زرکلی ۳/۸۸۹، دائره بستانی ۱۰/۴۵۸، دائره وجدی ۴/۲۵۱، مجله «الهدی» نشریه عراق در جزء سوم از سال اول صفحه ۱۰۶، معجم المطبوعات.

نهج البلاغه: از اعصار پیشین تا عصر حاضر، دانشمندان و محدثین با دقت تمام،

۱- با اشتباهی که در تألیف نهج البلاغه و محیط علمی مؤلف و تاریخ وفاتش مرتکب شده.

(۱۴۰) قرآن ناطق

همت به حفظ این کتاب گماشته و مانند قرآن کریم آن را به عنوان تبرک حفظ می کرده‌اند.

مؤلف نهج البلاغه

شما با تأمل و دقت در کتاب «نهج البلاغه» نیز ملاحظه می کنید که تمام آن چون آب یکرنگ و یک طعم است با یک روح و یک روش، درست مانند جسم بسیطی که اجزاء آن هیچ گونه تفاوتی با هم ندارند. اگر نهج البلاغه، قسمتی از آن ساختگی و قسمت دیگر صحیح و مسلم بود، یک چنین اتحادی در سبک و اسلوب نداشت.

با این برهان روشن، سرگشتگی و گمراهی آنان که می‌گویند قسمتی از این کتاب جعلی و ساختگی است آشکار و هویدا است. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه در جلد ۱ صفحه ۶۹، آخر خطبه شقشقیه می‌گوید:

استاد من ابوالخیر، مصدق بن شیبب واسطی در سال ۶۰۳ می‌گفت: این خطبه یعنی خطبه شقشقیه، را بر استاد، ابومحمّد، عبدالله بن احمد، معروف به «ابن‌الخشاب» در گذشته ۵۶۸، قرائت می‌کردم، موقعی که به این کلام رسیدم یعنی اظهار تأسف این عباس که گفته بود: «به خدا سوگند! آنقدر که از ناتمام ماندن سخن امیرالمؤمنین متأسف شدم از فوت هیچ سخنی متأسف نشده‌ام» ابن‌خشاب به من گفت: اگر من حاضر بودم به ابن‌عباس می‌گفتم: «مگر، در دل پسر عمویت علی عقده‌ای باقی مانده که در این خطبه برملا نکرده باشد؟ تا بگوئی: کاش سخنش را تمام کرده بود! به خدا سوگند برای هیچ کس از پیشقدمان و دنباله روان حرمتی بجا نگذاشته و کسی نبوده که نام نبرد جز رسول خدا».

استادم مصدق گفت: ابن‌خشاب مردی شوخ طبع بود، بدو گفتم: فکر می‌کنید که این خطبه ساختگی باشد؟ پاسخ داد: نه به خدا سوگند، همان‌طور که یقین دارم تو مصدقی یقین دارم که این خطبه از سخنان علی است. گفتم: بسیاری از مردم گویند که این خطبه ساخته دست «رضی» است.

پاسخ داد: کجا «رضی» و یا غیر او می‌توانند با این سبک و اسلوب بدیع خطبه‌ای پیروانند؟ ماتمام رسائل و منشآت رضی را دیده‌ایم، راه و روش او را در پرداخت

قرآن ناطق (۱۴۱)

نشر فهمیده و شناخته‌ایم، میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است. به خدا سوگند: من این خطبه را در کتاب‌هایی دیده‌ام که دوست سال قبل از سیدرضی تألیف شده، به خدا این خطبه را با خط کسانی از علماء ادب دیده و شناخته‌ام که پیش از ابواحمد نقیب پدر سید رضی نوشته‌اند و به یادگار نهاده‌اند؟

شارح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید گوید: من نیز قسمت‌های زیادی از این خطبه را در تألیفات استادمان ابوالقاسم بلخی پیشوای معتزله بغداد، دیده‌ام که سال‌ها پیش از تولد رضی زندگی داشته و قسمت‌های دیگری از آن را در کتاب ابوجعفر «ابن‌قبه» از متکلمین امامیه دیده‌ام و آن، کتاب مشهوری است که به نام «الانصاف» خوانده می‌شود و «ابن‌قبه» از شاگردان شیخ ابوالقاسم بلخی است و در همان دوران قبل از حیات سیدرضی زندگانی را بدرود گفته است. سخن ابن‌ابی‌الحدید پایان پذیرفت.

علامه شیخ هادی آل‌کاشف الغطاء کتابی پرداخته در ۶۶ صفحه که تنها پیرامون کتاب نهج‌البلاغه و شبهات وارده بر آن بحث می‌کند، کتاب به‌طور جامع و کامل تهیه شده و نیکو از عهده مطلب برآمده است. (۱)

شعر و شاعری

واضح است که هرکس بر روحیات سرورمان شریف رضی واقف شود و موقعیت ارجمند او را از جنبه علم، ریاست و مقام رفیع بشناسد، مقام شعر و شاعری را، دون مقام او خواهد یافت و روح او را برتر از روح دیگر شاعران.

می‌بینید که هنر شعر بر شخصیت او نیفزوده و نه در مناعت و شرافت او اثری داشته. عظمت و مقامی برای او کسب نکرده و نه در پیشرفت اجتماعی او یار و مددکارش بوده است، او قبل از ده‌سالگی به قافیه‌سنجی پرداخته و موقعی که ده‌ساله بوده ضمن قصیده چنین سروده:

- مجد و سروری، می‌داند بازیچه دست من است، گرچه در سرگرمی‌های کودکان غوطه‌ورم.

۱- با کتاب «مستدرک نهج‌البلاغه» در نجف اشرف به چاپ رسیده است.

(۱۴۲) قرآن ناطق

إِنِّي لِمِنْ مَعْشَرِ أَنْ جَمَعُوا الْعُلَى تَفَرَّقُوا عَنْ نَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيِّ

من از آن خاندانم که چون برای مهمی گردهم آیند، شکوه و جلالشان به هنگام پراکنده شدن، نمودار شود: آن یک پیامبر است و آن دگر وصی، آن یک نقیب و آن دگر شریف و ...

* شریف رضی، هنر شعر و قافیه پردازی را فضیلت و افتخار نمی‌دانست، بلکه آن را وسیله برای پیشبرد مقاصد خود می‌شناخت، می‌فرمود:

شعر برای من افتخاری نیست، ولی هرگاه دیگران به مفاخره برخیزند من با شعر آبدارم به مقابله برخیزم.

بیشتر نقادان ادب، او را سرآمد شاعران قریش می‌شناسند، خطیب بغدادی در تاریخ خود جلد ۲، صفحه ۲۴۶ می‌نویسد: از ابو عبدالله محمد بن عبدالله دبیر شنیدم که در حضور ابوالحسین ابن محفوظ که یکی از رؤساء بود، می‌گفت: جمعی از بزرگان علم و ادب را دیدم که می‌گفتند «شریف رضی از همه شاعران قریش سراسر است» ابن محفوظ گفت: این سخن استوار و صحیح است، در میان قریش، شاعرانی یافت شده‌اند که خوب می‌سروده‌اند ولی کم، اما کسی که هم نیکو بسراید و هم فراوان، جز شریف رضی را ندیده‌ایم.

ابن ابی‌الحدید، در شرح نهج البلاغه گوید: «رضی» در مدتی اندک، پس از دوران سی سالگی قرآن را حفظ کرده و بخش مهمی از فقه و فرائض (میراث) را فراگرفت، دانشمندی ادیب و شاعری ماهر بود، با نظم روان و فصیح و الفاظی پرمعنی و بلیغ، در پرداختن قافیه توانا و در ساختن انواع شعر مقتدر که اگر در وادی تغزل گام زند و به یاد معشوق ترانه و غزل ساز کند، احساس لطیف و خیال دلپذیرش شگفتی‌ها ببار آورد و اگر در میدان ثنا و ستایش تازد و با نظم سهل و روان، به صید معانی پردازد، هیچ شاعری به گرد او نرسد و اگر در سوگ و ماتم، به سوز درون دامن زند، بر همه ماتم‌سرایان سبقت گیرد و با همه این‌ها، دبیری سخندان و صاحب سخن بوده پارسا، با روحی شریف و همتی والا، پابند احکام دین، معتقد و با یقین. از هیچ کس صله و جائزه نپذیرفت، حتی جوایز پدرش را باز می‌گرداند.

قرآن ناطق (۱۴۳)

ولادت، وفات شریف رضی

به اتفاق مورخین، شریف رضی، به سال ۳۵۹ در بغداد متولد گشت و در همان جا بالید و بزرگ شد (۱) و در همان بغداد، به روز یکشنبه محرم سال ۴۰۶ به سن ۴۷ سالگی دیده بر جهان فرو بست، چنان که در رجال نجاشی، تاریخ بغداد، عمده المطالب، خلاصه الرجال و غیر آن آمده است.

در مرگ «شریف رضی» وزیر، ابو غالب، فخرالملک و سایر وزراء و اعیان و اشراف و قضاء، همگان با پای برهنه، به رسم عزا در خانه او حضور یافتند، فخرالملک بر او نماز خواند و در همان خانه‌اش که در محله کرخ ردیف مسجد اهل انبار بود، دفن شد.

بسیاری از مورخین نوشته‌اند که: «جسد او را بعد از آن که در خانه‌اش به امانت خاک کردند، به کربلا مشرفه منتقل ساختند و در کنار پدرش ابو احمد حسین بن موسی به خاک سپردند و از تاریخ چنین برمی‌آید که در قرون وسطی، مزارش در کربلا مشهور بوده است، صاحب عمده المطالب می‌نویسد: «مرقد شریف رضی، در کربلا آشکار و معروف است» رفاعی، در گذشته ۸۸۵، در کتاب «صحاح الاخبار» صفحه ۶۲ می‌گوید: «جنازه شریف مرتضی را به کربلای حسینی بردند، مانند پدرش و برادرش و در آن جا به خاک سپردند و مرقدش در آن جا ظاهر و مشهور است».

این موضوع با اعتبار عقل هم سازگار است، زیرا فرزندان «ابراهیم مجاب» در حائر قدس جوار حضرت سیدالشهدا سکونت اختیار

کردند، ابراهیم نامبرده در نزدیکی حائر از جانب بالاسر مبارک دفن شد و فرزندانش مرقد او را گورستان شخصی خود گرفته، در اطراف او دفن شدند و هرکس از این خاندان در بغداد یا بصره سکونت داشت، همچون فرزندان «موسی ابرش» بعد از مرگ، به کربلا- منتقل و در کنار جدشان به خاک رفتند، ضمناً قطعی است که جنازه پدر شریف رضی، به حائر حسینی (۲) منتقل و در همان جا دفن شد.

پایان برگزیده جلد هفتم کتاب ترجمه الغدیر

۱- جرجی زیدان در «تاریخ آداب اللغه» جلد ۲، صفحه ۲۵۷، نوشته: «شریف رضی در سامرا می زیسته» و این اولین اشتباه او نیست که جهل او را به تاریخ شیعه و زندگی رجال آنان ثابت می کند.

۲- منظور اطراف قبر امام حسین علیه السلام می باشد.

(۱۴۴) قرآن ناطق

شروع جلد هشتم کتاب ترجمه الغدیر

غدیره مهیار دیلمی

(متوفی ۴۲۸)

- زمانه رنگارنگ است . دنیا وارونه شده . همان بهتر که دل شیدا زده راه سلامت گیرد .

هَذِي قَضَايَا رَسُولِ اللَّهِ مُهْمَلَةٌ غَدْرًا وَ شَمْلٌ رَسُولِ اللَّهِ مُنْصَدِعٌ

- نینبی که فرمان رسول، با مکر و فسون زیرپا ماند، جمعیت خاندانش پراکنده گشت؟

- مردم به خاطر عهد و پیمان، یک رأی و متفق نشوند، اما برای خیانت دلی یکدله دارند .

- خاندان پیامبر که «آل الله» اند و شبان دین، در صف رعیت دستخوش جور و جفامانده‌اند؟

- پیمان رسول را زیرپا گذاشتند، انصار رسول هم با آنان همعنان گشتند .

تَضَاعَ بَيْعَتُهُ يَوْمَ الْغَدِيرِ لَهُمْ بَعْدَ الرِّضَا وَ تَحَاطُّ الرُّومِ وَ الْبَيْعِ

- بیعت روز «غدیر» که ویژه خاندانش بود، تباه ماند، اما یهود و نصاری به خاطر پیمان درامان‌اند.

- با سوگند و قسم، دست بیعت گران کشیدند و به زور شمشیر به اطاعت درآوردند.

- آن یک فرمانی نوشت که بدعت‌ها را به جای سنت جلوه گر ساخت.

- آن دگر با مکر و فسون دامی چید و دنیای فریبکارش از نصیب آخرت محروم ماند .

- صاحب‌دلی پرسید: علی که با نص رسول، وارث سریر خلافت بود، حق خود دریافت یا مانع و

رادعش گشتند؟

قرآن ناطق (۱۴۵)

- گفتم: غائله‌ای بود که منش برملا نسازم . خداوند سزایشان دهد .

- به آنان که اگر نام برم، همگان می شناسند و چهره‌هاشان از کینه درون پرچین است.

- به آن هنگام که بازار دین بی رونق بود، از نزاع و درگیری بازنشستند و چون پرچم دین به اهتزاز آمد، بر سر خوان گسترده‌اش

به نزاع و کشمکش برخاستند .

- پیشتازشان در مکر و دغل از دومی الهام می گرفت، سومی دنباله رو آنان گشت .

- بیایید در این باره منصفانه قضاوت کنیم: خرد داور ما باشد و محکوم هر که باشد، محروم .

- به کدامین حق فرزندان رسول، سربه فرمان شما گذارند، با این که افتخار شما در متابعت رسول است.

و كَيْفَ ضَاقَتْ عَلَيَّ الْاَهْلِيْنَ تُرْبَتُهُ وَاِلَاجَانِبٍ مِّنْ جَنَبِيْهِ مُضْطَجِعٍ

- خاندانش از آرمیدن در کنار تربت او محروم، بیگانگان در کنار مرقدش مدفون؟

- از چه رو اجماع را حجت خود دانید، با آن که نه اجماعی در میان بود، و نه رضا و رغبتی مشهود.

- اجماعی که «علی» در جمع مشاورین نباشد و با زور و اکراه تن دردهد، عباس عموی رسول در شمار مخالفین باشد.

وَتَدَّعِيْهِ قُرَيْشٌ بِالْقُرَابَةِ وَاَلْاَنْصَارُ لَا رَفْعَ فِيْهِ وَلَا وَضْعَ

- مهاجرین قریش، به بهانه قرابت و خویشی برخیزند، انصار با دستی درازتر از پا بنشینند.

- در تاریخ اسلام، اختلافی شدیدتر از این نشان نداریم، جز روایات ساختگی که بهم بافته‌اید.

وَأَسْأَلُهُمْ يَوْمَ «حُمِّ» بَعْدَ مَا عَقَدُوا لَهُ الْوِلَايَةَ لَمْ خَانُوا وَا لَمْ خَلَعُوا

- از چه رو، در غدیر خم که پیمان ولایت بستند، راه خیانت گرفتند و سربر تافتند.

(۱۴۶) قرآن ناطق

ابوالحسن (۱) مهبازبن مرزویه دیلمی بغدادی، ساکن کوی ریاح در محله کرخ بغداد: رفیع‌ترین پرچم ادب است که در شرق و

غرب عالم به اهتزاز درآمده، نفیس‌ترین گنجینه سرشار، از گنجینه‌های فضیلت که پیشاپیش سرایندگان لغت عرب می‌زند:

آن‌ها که اساس سخن را پی ریختند و کاخ آن را بر سما برکشیدند.

متنی که بر ادبیات درخشان عرب دارد، همواره با سپاسی فراوان یاد می‌شود، شعر و ادب به ثناب‌خاسته، فضل و حسب زبان به

تحسین گشاده، نژاد عرب با هر که به آنان پیوند خورده مدیون فضل بی‌کران اوست. گواه مدعا دیوان شعرش است که در چهار

دفتر پر ورق تنظیم یافته و فنون مختلفه شعر و ادب و شاخه‌های بارور آن را دربر گرفته، جلوه‌گاهی از هنر او در پرورش خیال و

تصویر معانی است، تا آن‌جا که معانی را بی‌پرده در برابر دیدگان مجسم می‌سازد و جز با سبکی استوار و ادبی توانا و اسلوبی

نویسن، سخن‌ساز نکند.

* مهباز دیلمی به دست سرورمان شریف رضی در سال ۳۹۴ به شرف اسلام مشرف گشت (۲) و در مکتب او به آموزش شعر و

ادب پرداخت و در شب یکشنبه پنجم جمادی دوم به سال ۴۲۸ درگذشت.

در هیچ‌یک از کتب تراجم و فرهنگ‌های ادبی تاریخی، اختلافی در تاریخ وفات او نیافتیم، شرح حال او در این مصادره خواهد یافت:

تاریخ بغداد ج ۳/۲۷۶، منتظم ج ۸/۹۴، تاریخ ابن خلکان ج ۲/۲۷۷، مرآة یافعی ج ۳/۴۷، دُمِيَّةُ الْقَصْرِ ج ۷۶، تاریخ ابن کثیر ج ۲/۴۱،

کامل ابن اثیر ج ۹/۱۵۹، تاریخ ابی‌الفداء ج ۲/۱۶۸، أمل الامل شیخ حر عاملی، روض المناظر ابن شَخْنَه، اعلام زرکلی ۳/۱۰۷۹،

شَدْرَاتُ الذَّهَبِ ۳/۲۴۷، تاریخ آداب اللغه ج ۲/۲۵۹، نَسْمَةُ السَّحْرِ (شرح حال

۱- و در برخی کتب قدیمه، ابوالحسن.

۲- کامل ابن اثیر ۹/۱۷۰، منتظم ابن جوزی ۸/۹۴.

قرآن ناطق (۱۴۷)

آنان که به راه تشیع رفته و قصیده سروده‌اند) دائرة المعارف فرید و جلدی ج ۹/۴۸۴، سفینه البحار ج ۲/۵۶۳، مجله‌المرشد ۲/۸۵.

بخشی از غدیریه سید شریف مرتضی

(۳۵۵ - ۴۳۶)

أَمَّا الرَّسُولُ فَقَدْ أَبَانَ وِلَايَةَ لَوْ كَانَ يَنْفَعُ حَايِرًا أَنْ يُنْذَرَا

- رسول خدا اعلام کرد که او سالار امت است، اگر مردم سرگشته را اعلام خطر مفید افتد .
 - سخن را بی‌پرده گفت ، نه با کنایه . نامش با صدای رسا برد ، با وجد و علاقه .
 - برابر دید گانش بپا داشت ، بر جاده رستگاری رهنما و رهبر ساخت .
- و لَقَدْ شَفَى يَوْمَ الْغَدِيرِ مَعَاشِرًا تَلَجَّتْ نُفُوسُهُمْ وَاوَدَى مَعْشَرًا
- به روز «غدیر» قلب مؤمنان شفا بخشید: آبی خنک بر دل‌ها پاشید. جمعی دگر در گرداب بلانگون ساخت .
- قَلَعَتْ بِهٖ اَحْقَادَهُمْ فَمَرَّجِعْ نَفْسًا وَاَمْنًا اَنْهٗ اَنْ تَجْهَرَا
- از این رو کینه‌ها به جوش آمد: آن یک ناله را در سینه فروخورد، رسوا نشود، آن دگر از ناامیدی می‌گفت: اِنَّا لِلّٰهِ .
- يَا رَاكِبًا رَفَقَتْ بِهٖ مُهْرِيَّةٌ اَشْبَتْ لِسَاحْتِهٖ الْهُمُومُ فَاَصْحَرَا
عُجَّ بِالْعَرِيِّ فَاِنَّ فِيهٖ تَاوِيَا جَبَلًا تَطَاطَا فَاَطْمَأَنَّ بِهٖ التَّرِي
- ای سوار تیز تک که سمندت به زیر پار قصان است، غم‌ها درویرانه دلش لانه ساخته، آرامش دل رابه صحرا تاخته...
 - در تپه‌های نجف مقرر گیر، کوهی که چون جودی فروتن شد، از این رولنگرزمین گشت .
 - باشور و اشتیاق درودی نثار کن که تاریکی افق بزدايد و روشنی صبح رخ نمایند .
 - اگر توانستمی . گورستان تابناک آن را خانه خود ساختمی ، باشد که در آن جا به خاک روم .
- این قصیده ۴۸ بیت است و اولین قصیده دیوان شریف مرتضی است که در ۶ جزء
- (۱۴۸) قرآن ناطق

به ترتیب سال مرتب شده، یک نسخه از این دیوان که بر خود ناظم شریف علم الهدی خوانده شده موجود است (۱) ابن شهر آشوب از شریف مرتضی ابیات دیگری در جزء سوم از مناقب خود صفحه ۳۲ ثبت کرده که درباره عید «غدیر» سروده شده، علاقمندان مراجعه کنند .

زندگی‌نامه شاعر

سید مرتضی ، علم الهدی ، ذوالمجدین ، ابوالقاسم : علی بن حسین بن موسی ابن محمد بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی کاظم علیه السلام .

در هر رشته از مراتب فضیلت بنگری ، مقامش ارجمند و والانگری ، به هر پایگاهی که در خاطر خیال بگذرانی ، جولانگاه وسیعی ویژه او بینی: پیشوای فقه پایه گزار اصول ، استاد کلام ، معلم حدیث ، قهرمان جدل، نابغه‌ای در شعر، مقتدائی در لغت بل تمامی علوم عربیت و در تفسیر قرآن مجید، مرجع همگان، کوتاه‌سخن این‌که: گوی سبقت را در میدان همه فضائل و جلوه‌های هنر ربوده است.

این‌ها همه به اضافه نسب پاک و تبار تابناک، افتخار موارث نبوت و یادگارهای مقام ولایت ، به اضافه مساعی جمیله‌ای که در تشیید مبانی دین و مذهب به کار بسته و خدمات ارزنده‌ای که به عالم تشیع تقدیم داشته و این‌هاست که نام ارجمندش را جاوید و آوازه او را پاینده و عالمگیر کرده است .

سید مرتضی ، یگانه دوران، در علوم فراوان، مقام فضلش شناخته همگان، در علم:

۱- از دیوان سید اینک دو نسخه قدیمی وجود دارد که هر دو در کتابخانه جناب آقای فخرالدین نصیری تحت شماره ۳۹۴ و ۳۶۴ آثار شعرا فهرست شده، نسخه اول در ۴۲۲ کتاب شده و با دست مبارک ناظم تصحیح شده، نسخه دوم به خط شیخ حر عاملی در ۱۰۸۸، ظرف ۱۰ شب ضمن مشاغل عادی در اصفهان از روی نسخه‌ای که مزین به اجازه به خط ناظم سید مرتضی بوده و اشعار تا

تاریخ ۴۰۳ در آن ثبت بوده، حدود ۱۰۰/۰۰۰ بیت، کتابت شده است.

قرآن ناطق (۱۴۹)

کلام، فقه، ادب، نحو، شعر، معانی شعر، لغت و غیر این‌ها پیشاپیش دانشمندان. کتاب‌های بسیاری تصنیف کرده و سؤالات فراوانی از بلدان اسلامی به سؤالی گسیل شده که پاسخ آن‌ها را در دفتر و یا رساله‌ای مرقوم داشته، باید به فهرست مؤلفاتش رجوع کرد. (۱)

و ابن خلکان گوید: در علم کلام، ادب و هنر و شعر، پیشوا بود، کتاب‌هایی بر اساس مذهب شیعه تصنیف کرده، در اصول دین گفتاری ویژه دارد، ابن‌سیرین در ذخیره‌اش نام برده و گفته: شریف مرتضی پیشوای ائمه اهل عراق بود، دانشمندان به ساختن پناه بردند و بزرگان از خرمش خوشه برگرفتند، استاد علوم کهن، نکته‌سنج صاحب سخن، آوازه‌اش به هر جا پیچید و اشعارش چون نوگل گلستان بردمید. آثار وجودیش که به یادگار مانده پسندیده در گاه خداوندگار مجید. علاوه بر تألیفات مفیده در دین و تصنیفات رشیه در احکام و آئین که بهترین گواه است بر این که از اصل و تباری با عظمت جدا گشته و از خاندان جلیل و با شخصیتی پای به دوران نهاده. باری نثر نمکین و اشعار نغز و شیرین او فراوان است.

سید مرتضی و رهبری

مسند ریاست دین و دنیا، از جهات مختلف علمی و اجتماعی به سرورمان شریف مرتضی مباهات می‌کرد، از جمله:

۱- وفور علم و دانش که دانشمندان در برابر عظمت و نبوغ او به خضوع و فروتنی سرفرود آوردند حتی در مجلس افاده او، انبوهی از فحول علما و صاحب‌نظران گردمی‌آمدند و از تحقیقات رشیه او فیض یاب می‌شدند، تا آن‌جا که از محضر او، فضیلتی برخاسته‌اند که در رشته‌های مختلف علوم، جزء نوابغ بشمار آیند: جمعی فقیه صاحب‌نظر، گروهی متکلم صاحب‌جدل، انبوهی محقق در

۱- فهرست شیخ طوسی، صفحه ۹۹، خلاصه‌علامه، صفحه ۴۶.

(۱۵۰) قرآن ناطق

علم اصول، برخی شاعر نکته‌پرداز و یا خطیب سخن‌ساز.

از عائدی املاک فراوانش (۱) حقوق و مزایائی برای شاگردان خود مقرر فرموده بود، تا نیازی به کسب و کار نداشته فارغ‌البال، مشغول درس و بحث و مطالعه باشند، از جمله: شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی هر ماهه ۱۲ دینار طلا دریافت می‌کرد و قاضی‌ابن البراج حلبی ۸ دینار و هکذا سایر شاگردان محضرش.

ضمنی‌کی از دهات خود را وقف کرده بود تا عایدی آن به مصرف کاغذ دانشمندان برسد.

گویند: در یکی از سال‌ها، قحطی شدیدی رخ داد، یک نفر یهودی به منظور تحصیل قوت و سدجوع، فکری اندیشید و به مجلس شریف مرتضی آمده اجازه گرفت که قسمتی از علم نجوم را از محضر او استفاده کند، شریف مرتضی درخواست او را اجابت کرد و دستور داد: برای امرار معاش او روزانه وجهی مقرر کردند. مرد یهود، مدتی از درس شریف مرتضی استفاده کرد و از پس چند ماه به دست شریف او به شرف اسلام مشرف گشت. (۲)

شریف مرتضی، برای دولت و ثروت خود شرافت و ارزشی قائل نبود، زیرا مفاخر و مکارم او در حدی بود که جلال و ثروت او را تحت الشعاع گرفته بود، لذا می‌گفت:

و ما حُرْنِي الإِثْلَاقُ وَالثَّرْوَةُ الَّتِي يُدَلُّ بِهَا أَهْلُ الْيَسَارِ ضَلَالُ
أَلَيْسَ يُبْقَى الْمَالُ إِلَّا ضَنَانَةً وَ أَفْقَرُ أَقْوَامًا نَدَى وَ نَوَالُ

إِذَا لَمْ أَنْلِ بِالْمَالِ حَاجَةً مُعْسِرَ حُضُورٍ عَنِ الشُّكْوَى فَمَالِي مَالٌ

- از تنگدستی و اعسار بیم نکنیم، چه دولت و ثروتی که صاحبان نعمت را پابند خواری کند، جز حیرت و سرگشتگی نفزاید.

- جز این است که فقیران از بخل و امساک به دولت رسند و دولتمندان از بخشش و عطا فقیر و تنگدست شوند.

۱- هر ساله ۲۴ هزار دینار عائدی املاک داشت، رک: معجم الادباء، جلد ۱۳، صفحه ۱۵۴.

۲- درجات الرفیعه سید عیخان.

قرآن ناطق (۱۵۱)

۲- شرافت حسب که با مقام نبوت پیوندی اصیل دارد و در اثر همین حسب و افتخار، بعد از مرگ برادرش شریف رضی، خلفای عصر مقام نقیب النقبائی آل ابی طالب را ویژه او ساختند و شما خود می‌دانید که این منصب عظیم، در آن روزگاران تا چه حد عظیم و با اهمیت و باشکوه بود، زیرا در سراسر اقطار عالم، بر عموم آل علی سلطنت و فرمانروایی داشت: قبض و بسط امور، تعلیم و تأدیب، دادرسی و دادخواهی و نظارت بر امور اجتماعی آنان در تمام شئون فردی و اجتماعی به عهده نقیب هر خاندان بود و او نقیب النقباء آل ابی طالب.

۳- ابهت و جلال و جمال و مکانت علمی و اجتماعی او از یک طرف و توأم بودن قدرت و سطوت او با تحقیق و درایت و موشکافی از طرف دیگر، موجب شد که کفالت امر مظالم و پژوهش امور دادرسی و دادخواهی به او محول گردد، در نتیجه بیش از سی سال (۱)، در شرق و غرب عالم اسلامی، نقباء آل ابی طالب، تحت اداره شخص او انجام وظیفه می‌کردند، حجاج با سرپرستی و رهبری او عازم حج می‌شدند و در حرمین شریفین مدینه و مکه از امر و نهی او خارج نبودند و دادرسی مظالم و قضاوت و داوری در مرافعات و مخاصمات به وسیله او اجرا و انجام می‌گرفت.

ولادت، وفات شریف مرتضی

سرورمان شریف مرتضی در رجب سال ۳۵۵ یا به جهان نهاد و در روز یکشنبه ۲۵ ربیع‌الاول سال ۴۳۶ دار فانی را وداع گفت و غروب همان روز در خانه خودش به امانت به خاک رفت، سپس به بارگاه مقدس حسینی منتقل و در کنار پدر و برادرش شریف رضی دفن شد، مقبره مخصوص آنان در حائر شریف حسینی معروف و مشهور بوده است، آن چنان که در عمده‌الطالب و صحاح الاخبار و درجات الرفیعه یاد شده است.

۱- صحاح الاخبار، تألیف سراج الدین رفاعی، صفحه ۶۱. مستدرک ج ۳ صفحه ۵۱۶، نقل از قاضی تنوخی.

(۱۵۲) قرآن ناطق

غدیره قاضی ابن قادوس

غدیره قاضی ابن قادوس

(در گذشته ۵۵۱)

يَا سَيِّدَ الْخُلَفَاءِ طُرًّا بَدُوهِمْ وَالْحُضْرَ :

- ای سالار خلفه یکسر، آن‌ها که حاضراند یا در سفر.

- اگر ساقی حجاج را تکریم و عظمت نهند، توئی ساقی کوثر.

- پیشوای محبوب ، شفیع دوستان به محشر .
- سرور خاندان احمد ، پدر شُبَّیر و شُبَّیر .
- و الحائز القَصَبات فی یومِ الغَدیرِ الأزْهَرِ :
- برنده گوی سبقت در تابنده روز «غدیر» انور . - درهم کوبنده غوغای بدر ، هم‌آورد یهود ، در بنی نضیر و خیبر .

زندگی‌نامه شاعر

قاضی جلال‌الدین، ابوالفتح ، محمود ، ابن قاضی اسماعیل بن حمید، معروف به ابن قادوس ، دِمِیاطِی ، مصری ، از ممتازان ادب پرور ، یکتا سخندان هنرور، در میدان شعر بر همه سرور، در خدمت علویین مصر دبیر انشاء بود و در مسند قضا صدرنشین . میان دانش و ادب جمع آورد و در شمار سخنوران ادیبی درآمد که رساله‌های خلافیه و آداب دیوانیه (دفتری) آنان بابهترین گوهر سخن سرمشق ادب آموزان قرار گرفته است.

* یاقوت حموی در معجم‌الادباء ۴/۶۰ گوید: جماعتی از فضلاء خدمت صالح بن رزیک بودند، سؤالی در علم لغت مطرح نمود، تنها پاسخ صحیح به وسیله قاضی رشید به عرض رسید .

غدیره ملک صالح

(شہید ۵۵۶ - ۴۹۵)

- ای که بر مرکب جهل سواری . حیرت از سربگذار ، معدن رشد و رهیابی در کوفه هویدا است .

قرآن ناطق (۱۵۳)

- آن که خورشید به یمن کرامتش بازگشت تا فضل نماز دریابد و فرشتگان گواه باشند .
- و روز «غدیر» که رسول خدا در جمع حاضران فرمود و دست او را برافراشت:
- هر که را من سرور و سالارم ، این علی سالار و سرور است ، اینم فرمان مؤکد است .
- هر که یاریش وانهد ، خدایش وانهد ، هر که دستیارش شود ، خدایش کمک باد .
- دراز قلعه خیبر بر کند و به دور افکند، با آن که از روزه ناتوان بود،
- لـرزه بر ارکان دژ افکند، یهود را از هراس دل در بر طپید .
- روح الامین در سما فریاد بر کشید : اینک وصی . و اینک احمد پاک گوهر .
- آب فرات سر به طغیان بر آورد ، همگان از بیم هلاک بدو پناه بردند .
- فرمودش : آب خود در کش . ریگ‌های فرات آشکار شد ، از صولت فرمانش .

زندگی‌نامه شاعر

ابوالغارات ، ملک صالح ، یکه سوار مسلمین ، نصیرالدین ، طلایع بن رزیک ابن صالح ارمنی و چنان که در «اعلام» زرکلی آمده ، اصل او از شیعیان عراق است .

از آن جماعتی است که خدای سبحان دین و دنیا را برایشان فراهم آورده افتخار دو سرا نصیبشان گشت : دانشی به حق نافع و سلطنتی داد گرانه . هم فقیهی ممتاز ، آن چنان که در کتاب «خواص عصر فاطمی» یاد شده ، هم ادیبی نکته‌بین و قافیه پرداز ، چونان که در فرهنگ رجال آمده .

در عین حال: وزیری داد گستر که قاهره با سیرت عادل‌اش می‌نازد، ملت مصر در سایه عنایتش می‌بالد، دولت فاطمیان از حسن

تدبیرش در سیاست رعیت و انتشار امنیت و دوام صلح و صفا به استحکام و قدرت می‌فزاید و چونان که زرکلی در «اعلام» گوید: وزیر خود ساخته که در شمار ملوک آید.

(۱۵۴) قرآن ناطق

بالقب «ملک صالح» نامور شد و این لقب باسیره و روش او مطابق آمد، چنان که در تاریخ سراسر عظمتش می‌خوانیم: به حق سوگند که در دانش وافر و ادب فائق، صالح بود، در دادگری و پارسائی صالح بود، در سیاست پسندیده و رعایت رعیت صالح بود، در داد و دهش و بذل و بخشش صالح بود.

هر ساله اموال فراوانی به مشاهد مُشرفه گسیل می‌داشت تا در میان علویین تقسیم شود و همچنان برای اشراف مدینه و مکه، لباس و سایر مایحتاج زندگی می‌فرستاد، حتی الواحی که برای نوشتن کودکان مکتب آنان لازم بود و یا قلم و سایر ادوات کتابت.

ابن اثیر، در تاریخ الکامل ۱۱/۱۰۳ گوید: در این سال (۵۵۶) ماه مبارک رمضان، ملک صالح، وزیر عاصد علوی صاحب مصر مقتول شد.

ملک صالح به سال ۴۹۵ پا به جهان نهاد.

غدیره ابن عودی نیلی

(ح ۵۵۸ - ۴۷۸)

قرن ششم

- ثنا و ستایشم را ویژه رسول و همتایش نمودم و آن اختران تابان که جز آنان درخشش و تابش ندارند:

هُمُ اللَّيْنُ وَالزَّيْتُونُ آلُ مُحَمَّدٍ هُمْ شَجَرُ الطُّوبَى لِمَنْ يَنْفَهُمُ

- تین و زیتون، خاندان محمد است و هم درخت طوبی.

- بهشت عدن همان‌هاست و هم حوض کوثر، لوح و قلم، سقف مرفوع مُعْظَم.

- آنهاست آل عمران، سوره حج و نساء، سوره سبا و ذاریات و هم مریم.

- و نیز - آل طه و یس، سوره هل آتی، نحل و انفال. اگر توانی فهم کرد.

- و هم، آیت کبری، حقیقت رکن و صفا، حج خانه خدا.

- به رستاخیز کشتی نجات‌اند و هم دستاویز استوار که نگسلد.

- جنب الله‌اند در میان خلق. عین الله‌اند در میان مردم.

قرآن ناطق (۱۵۵)

- آل الله‌اند با ارج و ارجمند، بر بلندی‌ها که بر منهج و شریعتشان روانیم.

- آخرین هدف، بالاترین مقام. از قرآن واپرس تا خبرت گوید.

- به رستاخیز، اگر بر حوض کوثر راه‌یابی، از زلال آب حیات سیراب گردی.

- اگر شمع وجودشان نبود، خدای بزرگ نه آسمان و زمین آفریدی و نه حوا و آدم راه زمین گرفتی.

- در زیر سایه‌بان عبا، به مباحله نشستند، دشمن از هراس عذاب لب از سخن بر بست.

- جبریل که زیر عبا جای گرفت، بر میکال مباحات و افتخار گرفت.

- در پهنه گیتی کدامین کس همپایه او تواند بود که سرور ملایک جبرئیل امین خادم او بود.

- کیست که در فضل و رهبری همتای آنان باشد، با آن که معلّم قرآن‌اند.

- پدر، امیرمؤمنان. نیا، پیامبر اکرم هادی مصطفی.

- دین حنیف اسلام را همراه تقوی پایه گذار بودند، به دستور خدا قیام کردند.

- ابراهیم فرزند رسول، خالویشان، فاطمه دخت محمد مادرشان، جعفر طیار که در خلد برین به پرواز درآید، عمویشان.

- به سوی خدا گریزانم از این قوم که بر هلاک و دمار آنان متفق گشتند. و ای از این مصیبت چه گونه همدست شدند.

- از آب زلال دریغ کردند، شطّ فرات ملامال بود. جام مرگشان نوشاندند، زهر و شرنگ بود.

- از خاندان مصطفی قصاص کردند، خونی که علی در بدر و احد ریخت.

- به رسم جاهلیت شوریدند، گویا مسلمان نبودند.

- وحش بیابان حلقه ماتم زد، پرندگان بر فرازشان سایبان برافراشتند.

- عجا. با شمشیر اسلام به خاک هلاکشان نشانند، به خاطر دیانت در خون هموار کردند.

کجاتواندخون حسین را از دامن خود بشویند، نه این است که خیل بنی امیه را بادست خودزین و لجام بستند؟

(۱۵۶) قرآن ناطق

- دانستند که حقّ ولایت با حیدر است، منتهی مظلوم و ستمکش بود.

- ستم کردند، حقّ او را بردند، عقب راندند با آن که پیشوا و سرور بود.

- اعتراف کرد که این بیعت «فله» و تصادف بود، لذا گفت: هر که آن را تجدید کند باید کشت.

- بدین جهت کار بشوری افکند، میان شش نفر که صاحب اختیارش ابن عوف بود.

- هدف این شوری، توطئه قتل علی بود، تنها خدایش نگاهبان بود.

- وگرنه شیر بیشه شجاعت کجا و کفتارهای ترسو. رخشان کجا و اختران کم سو.

- شگفتا! با کدامین سابقه و ارج همتای او شدند، جز او کسی لایق خلافت بود؟

- منتها، مقدرات، بر وفق مرادشان جاری گشت، اراده خدا در آزمایش استوار و متین است.

- با سرگستگی و ضلالت خدای را نافرمان شدند و چونان عاد و جُرهم به هلاکت رسیدند.

- عذرشان به پیشگاه مصطفی چه باشد که به رستاخیز گوید: از چه با علی خیانت کردید؟

- و یا پرسد: از پس من با همتای من چه کردید؟ پاسخ معذرت چه دارید؟

- نه این بود که از شما تعهد گرفتیم؟ از چه به عهد و پیمانش خیانت کردید؟

- فرمان خدا را پشت سر نهادید، از فرمانش سر به در بردید، چه بد کردید.

- خاندان خود را به رهبری شما انتخاب کردم، در سایه آنان، راه هدایت گرفتید؟

- نعل وارونه زدید و بر آنان ستم را ندید، نعمت مرا کفران نمودید.

- با سرکشی و طغیان همواره تیغ کین برافراشتید تا به مراد دل رسیدید.

- گویا بیگانگان روم اند که سپاهتان صلیب را درهم شکنند و پیروز گردد.

- به خونخواهی پدرانتان، فرزندان مرا کشتید، داغ ننگ و عار بر پیشانی خود نهادید.

قرآن ناطق (۱۵۷)

- شما بی پدران، ارث مرا از دخترم دریغ کردید، اما خلافت را دست به دست به ارث بردید.

- گفتید: پیامبر برای فرزندش ارث نمی‌نهد. با این تصوّر، صحیح است که اجنبی وارث او گردد؟
 - مگر ارث داود را سلیمان نبرد؟ یحیی وارث زکریّا نبود؟ از چه سیره انبیاء را شکستید؟
 - اگر سلیمان و یحیی ارث پیامبری بردند، چنان که در مسئله ارث، فتوا دهید.
 - از چه زادگان انبیاء ارث پدر نبردند، هر که نبوت را مدعی شد با معجزه و گواه آمد.
 - گفتید: حجّ تمتع و ازدواج موقت، حرام است. این سخن قرآن است یا از پیش خود به هم بافتید؟
 - زناکاران مورد عفو و اغماض‌اند، آن که ازدواج موقت کند، سنگسار و مقتول.
 - نه آیه قرآن است که فرمود: «فَمَا اِنَّ تَمْتَعْتُمْ بِهِنَّ فَآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ» (بعد از کامیابی از آنان پاداششان پردازید).
 - آیه دیگر نازل شد که حکم آن نسخ کرد؟ یا شما خود حکم آن را نسخ کردید؟
 - گفتم: پیامبران دگر، وصی خود را معرفی کردند، پذیرفتار شدید، اما وصی مرا نافرمان شدید.
 - کردار شما با سیره من ناموافق، فرمان من با فرمان شما مخالف.
 - گفتید: رسول خدا بی‌وصیت درگذشت. وصیت کرد، اما شما نپذیرفتید.
 - نه او فرمود: «هر که به هنگام مرگ، بی‌وصیت ماند، به آئین جاهلیت مرده باشد؟ رسول به آئین جاهلیت نمرده، بلکه شما به دوره جاهلیت بازگشتید.
 - فرمود: پیشوائی بر شما امیر کردم که راهبر شما باشد، اما کبر و سیه کاری پیشه کردید.
 - بارها گفتم و گفتم، او را بر همه امیر و مقدم شناختم و شما خود گواه و شاهد بودید.
- (۱۵۸) قرآن ناطق
- گفتم: منزلت علی منزلت هارون است در خلافت. از چه او را عقب را ندید.
 - چونان که قوم ثمود، در برابر صالح به شقاوت برخاست، راه شقاوت گرفتید، هر کس در گرو اعمال ناهنجار است.
 - فریفته زیور دنیا گشتید، عقل خود از کف نهادید، فریب خوردگان روزی انگشت ندامت به دندان گیرند.
 - نفرین بر آن گروه که در عداوت حیدر هماهنگ و همگام شدند، بد کردند و تبه کار آمدند.
 - بر «یعسوب دین» ستم رانده حق او پامال کردند، پاک مرد آزاده خشم خود فروخورد.
 - به روز «غدیر»، رسول حقّ نص ولایت قرائت کرد، همگان را خطاب فرمود.
 - گفت: از جانب حقّ پیام دارم که فرمانش ابلاغ کنم. اینک زبان بر گشایم:
 - علی، کار گزار امر خلافت است، راه او گیرید که پیشوای شما همو خواهد بود.
 - گفتند: به پیشوایی و حکومتش رضامندیم، سرور و مطاع همواست.
 - آن روز، راه رشد و صلاح را شناختند، فدای آن به راه کوری شتافتند.
 - مصطفی درگذشت. آن یک گفت: علی بر ما سرور و سالار باشد؟ نه به لات و عزی سوگند.
 - جمعی با علی در نزاع شدند، که نه سابقه‌ای داشتند، نه در گروه مسلمانان مقتدا و سرور بودند.
 - بر خوان خلافت خیمه زدند، تا هر چه زودتر نوبت خود دریابند.
 - حدود و سیاسات بناحقّ جاری، فتوای ناروا راندند.
 - این یک سخن آن یک زیر پانهد، آن یک فرمان این یک نقض کند.
 - گویند: اختلاف امت خود رحمت است! از این رو یکی حرام کند دیگری حلال خواند.

- عجا! پروردگار بشر یکتا نباشد؟ یا دین او کامل نبود که با دست اینان راه کمال گیرد؟

قرآن ناطق (۱۵۹)

- خدا را شرع نبی ناپسند آمد، و اینان شرع بهتری پایه نهادند؟

- یا نه. مصطفی، فرمان حقّ به تمامی نگفت، برخی گفت و برخی نهفت؟

- شاید: اینان انبیاء پسین بودند که چون رسول خدا در گذشت، نوبت رسالت آنان گشت.

- گویا: احکام نبی از راه حق به در بود، اینان حق را به نصاب آن باز رساندند.

- عجا! مگر نه قرآن گفت: «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؟ دین شما را کامل

کردم، نعمت هدایت را تمام کردم، رضا و تسلیم را به عنوان دین پذیرفتم. - و فرمود: خدا را اطاعت کنید و هم رسول خدا را و

هر که از رسول او منشور ولایت دارد، تا رستگار شوید.

- از چه حلال خدا را حرام شمردند و حرام خدا را حلال و روا دانستند؟

- تصوّر کردید که خدای قرآن خطا کرد؟ یا رسول او؟ یا جبرئیل امین.

- رسول حقّ درنگذشت، جز آن که خدا دین او کامل کرد. امر خلافت بر امت مبهم نماند.

- منتها کینه‌ها آشکار شد، جور و ستم حاکم گشت.

- نالایق مقدّم شد، لایق رانده شد. خطیب دم در بست، نادان بر منبر رسول بر شد.

تاریخ وفات ابن عودی، معلوم نگشت، البته سال ولادتش ۴۷۸ هجری است، عمادالدین اصفهانی هم در سال ۵۵۴ نزدیک واسط

(همامیه) او را ملاقات کرده است، با در دست داشتن این دو تاریخ، نمی‌توان تصور کرد که بعد از تاریخ ۵۵۴ فراوان زیست کرده

و یا عمرش از سال ۵۵۸ تجاوز کرده باشد، زیرا با این احتمال، سالیان عمرش به هشتاد می‌رسد و این جزء نوادر است، خصوصاً در

این شهر و دیاری که شاعر ما ابوالمعالی می‌زیسته.

غدیریه خطیب خوارزمی (۵۶۸ - ۴۸۴)

غدیریه خطیب خوارزمی

أَلَاهِلْ مِنْ فَتَى كَأَبِي تُرَابِ إِمَامٍ طَاهِرٍ فَوْقَ التُّرَابِ

(۱۶۰) قرآن ناطق

- جوانمردی چون بو تراب کجاست؟ پیشوای پاک گوهر در پهنه گیتی.

- اگر دیدگانم دردمند گردد، از غبار نعلش توتیا ســـــــازم.

- محمد رسول گرامی شهر علم است، امیرمؤمنان باب علم باشد.

- در محراب عبادت گریان، در صحنه پیکار خندان.

- از زر و زیور چشم پوشید، درهم و دینار نیندوخت.

- در پهنه رزمگاه سپاه شیطان تار و مار کرد، چون صاعقه شمشیرش آتش برانگیخت. - علی است که با زیور هدایت

آزین گرفت، از آن پیش که جامه جوانی درپوشد.

- علی است که بت‌های قریش بشکست، آنگاه که بر شانه رسول برآمد.

- علی است که «عمر بن عبدود» را با ضرب شمشیر فروانداخت، ضربتی که اسلام را آباد کرد.

- داستان «براءت» و «غدیرخیم» و «پرچم روز خیبر» نزاع را فیصله بخشد .
 - محمد و علی چون هارون و موسی باشند . این تمثیل از پیامبر بزرگوار است .
 - در مسجد خود، درهای دیگران مسدود کرد، درب خانه علی بازماند .
 - مردمان، یکسر، قشراند ، سرورمان علی مغز باشد .
 - ولایتش - بی شک - مانند قلاده ، برگردن مؤمنین افتاد ، بینی دشمنان برخاک مالید .
 - هرگاه «عمر» در پاسخ مسائل به خطا رفت، علی راه صوابش بنمود .
 - و عمر از ره انصاف گفت: اگر علی نمی بود پاسخ خطایم مرا به هلاکت و تباهی می راند .
 - از این رو فاطمه و سرورمان علی ، با دو فرزندش ، مایه خوشنودی و مسرت خاطراند .
 - هر که خواهد خاندانی را با ستایش برکشد ، من ثناخوان اهل بیت رسولم .
 - اگر مهر آنان مایه ننگ و عار باشد - و هیئات که چنین باشد - من از روزی که
- قرآن ناطق (۱۶۱)

فرزانه گشتم، قرین این ننگ و عارم .

- علی را که پرتو حق و رهبر حق جویان بود ، کشتند . آن که یکتامرد میدان بود .
- زاده اش حسن مجتبی، جوانمرد عرب را کشتند ، به سمّ مذاب کارش ساختند .
- حسین را از آب فرات محروم کردند، با طعن نیزه و شمشیر به خاک و خون کشیدند .
- اگر سخن زینب نبود ، علی سجاد را هم می کشتند ، کودکی خردسال .
- پیشوای عدالت زیدبن علی را بردار کشیدند ، خدا را ز این ستم ناهنجار .
- دختران محمد در تابش خورشید، تشنه لب ، خاندان یزید در سایه قصر و خرگاه .
- خاندان یزید خیمه چرمین به پا کردند ، اصحاب کساء جامه برتن نداشتند . (۱)

زندگی نامه شاعر

حافظ، ابوالمؤید، ابومحمد، موفق بن احمد بن ابی سعید اسحاق بن مؤید مکی حنفی ، معروف به «اخطب خوارزم» .
فقیهی دانشور، حافظی مشهور، صاحب حدیثی با اسناد فراوان ، خطیبی پرآوازه ، آگاه از سیره و تاریخ، شاعر، ادیب،
خطبه‌ها انشاء کرد، سروده‌هایش ثبت دفاتر آمده است.

ولادت و وفات

خوارزمی در حدود سال ۴۸۴ متولد شده و در به قولی تاریخ وفاتش سال ۵۶۷ است ، چنان که در بغیة الوعاه از قفطی نقل شده
و هم در فوائد البهیة از صفدی .

پایان برگزیده جلد هشتم کتاب ترجمه الغدیر

۱- قصیده ۴۶ بیت است ۲۷ بیت آن انتخاب شده، تمام آن در آخر مناقب خوارزمی و قسمتی از آن در مقتل خوارزمی یاد شده و
ابن شهر آشوب در مناقب خود چند بیتی گزین نموده .

(۱۶۲) قرآن ناطق

شروع جلد نهم کتاب ترجمه الغدیر

بررسی برخی از فضایل علی علیه السلام

۱- حدیث برگرداندن خورشید

برای امیرالمؤمنین علیه السلام

در جلد سوم کتاب ترجمه الغدير صفحه ۱۲۶ - ۱۴۱ مقداری از سندهای حدیث «برگرداندن خورشید» برای مولایمان علی علیه السلام با دعای پیامبر اکرم و شرحی بر شواهد صحت آن و گفتار دانشمندان اسلامی در این باره که چهل نقل بوده درج شده است. سُبُكِي در «طبقات الشافعين» جلد ۵ صفحه ۵۱ گفته است: «از جمله کرامات حضرمی که بسیار آن را نقل کرده‌اند این است که: او روزی در سفر به خادمش گفت: به خورشید بگو: در جایش بماند تا ما به منزل برسیم. در صورتی که او در جائی دور از منزلش قرار داشت و غروب نزدیک بود.

خادم به خورشید گفت: فقیه اسماعیل دستور می‌دهد که: در جای توقف کنی، او هم توقف کرد تا آن‌ها به منزل رسیدند. وقتی که به منزل رسیدند به خادم گفت: چرا این زندانی را رها نمی‌کنی؟ خادم به خورشید دستور داد غروب کند و او هم غروب کرد و فوراً شب فرارسید و هوا تاریک شد».

ابن عمار در «شذرات الذهب» جلد ۵، صفحه ۳۶۲ می‌گوید: برای شیخ اسماعیل حضرمی کراماتی است که طبق گفته «مَطَرِيّ» آن کرامات در حد تواتر نقل شده است، تا این که می‌گوید: از جمله آن کرامات این است که تصمیم رفتن به شهر «زَبِيد» را داشت، در بین راه که هنوز فاصله زیادی تا آن‌جا باقی مانده بود، دید خورشید دارد غروب می‌کند و ترسید که پیش از رسیدن به آن‌جا در شهر بسته شود از این رو به خورشید دستور توقف داد تا وارد زَبِيد شد.

منکر «ردّ شمس» برای مرتضی علی آن هم به دستور پیامبر اکرم هستند، در صورتی که آن را برای خادمی به امر اسماعیل حضرمی جاز می‌شمارند!

قرآن ناطق (۱۶۳)

انسان جستجوگر از این داستان می‌تواند چنین نتیجه بگیرد که: اسماعیل حضرمی پیش خدا از پیامبر اکرم و وصیش امیرالمؤمنین برتر و بالاتر است، زیرا برگرداندن خورشید برای علی امری بوده که یا با دعای علی و یا با دعای پیامبر اسلام واقع شده، اما در مورد اسماعیل حضرمی او به خادمش دستور داد که به خورشید فرمان دهد تا بماند آن‌هم توقف کرد. آن‌گاه دستور داد خورشید را از اسارت آزاد نماید، یا خود او دستور توقف خورشید را صادر کرد آن‌هم توقف نمود!

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِيَهُمْ نُورٌ» می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند، لیکن خدایم خواهد مگر این که نورش را تمام نماید. (۱)

۲- نماز هزار رکعت

نماز هزار رکعت

بسیاری نقل کرده‌اند که: هر کدام از مولایمان امیرالمؤمنین و امام حسین و فرزند برومندش زین العابدین علیهم السلام در شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواندند (۲) و این موضوع همواره مورد اعتقاد عمومی و باور همه علماء بوده است تا این که جناب «ابن تیمیّه» قدم به عرصه دانش گذاشت.

او گاهی این عمل نیک را مکروه پنداشته و گفته است: نماز هزار رکعت ارزشی ندارد و کسی که آن را با ارزش بداند نادان است

، زیرا رسول خدا در شب بیش از سیزده رکعت و در روز رکعات معینی نماز نمی‌خوانده چنین نبوده که او تمام شب را
 ۱- (۳۲ / توبه) .

۲- عقدالفرید جلد ۲ ، صفحه ۳۰۹- تاریخ ابن خلکان ، جلد ۱ ، صفحه ۳۵۰- صفه الصفوة تألیف ابن جوزی ، جلد ۲ ، صفحه ۵۶- طبقات ذهبی ، جلد ۱ ، صفحه ۷۱ نقل از امام مالک - تهذیب التهذیب ابن حجر ، جلد ۷ ، صفحه ۳۰۶ نقل از مالک - طبقات شعرانی ، جلد ۱ ، صفحه ۳۷- روض الریاحین یافعی ، صفحه ۵۵- مشارق الانوار حمزوی ، صفحه ۹۲- اسعاف الراغیین تألیف ابن الصَّبَّان در حاشیه المشارق ، صفحه ۱۹۶ و مدارک دیگر .
 (۱۶۴) قرآن ناطق

نماز بخواند و یا تمام روزها را روزه بگیرد .

آن گاه اضافه می‌کند: مداومت بر شب زنده‌داری در تمام شب نه تنها مستحب نیست بلکه مکروه است و این امر همانند دائماً روزه نگهداشتن از سنت آن حضرت نیست.

و گاهی هم گمان کرده که این کار از توانایی آدمی خارج است و گفته است: اگر چنین کاری ممکن باشد علی رضی الله عنه دانای‌تر به سنت پیامبر و شایسته‌تر به پیروی از راهنمایی‌هایش و دورتر از چنین مخالفتی با آن حضرت است در صورتی که در بیست و چهار ساعت هزار رکعت نماز خواندن و به دیگر وظائف نیز پرداختن غیر مقدور خواهد بود ، زیرا آدمی نیازمند به خوراک و خواب و... نیز هست !

و زمانی دیگر فکر می‌کند که : طبعاً چنین عملی با سرعت و عجله صورت می‌گیرد و چنین کاری عاری از خضوع و خشوع و همانند دانه برداشتن کلاغ از زمین خواهد بود و چنین عملی فائده زیادی نخواهد داشت !!

جناب ابن تیمیة آنگاه گفتارش را چنین پایان می‌دهد: شب‌زنده‌داری با تهجد و قرائت همه قرآن در یک رکعت نماز درباره عثمان رضی الله عنه ثابت است، پس شب‌زنده‌داری و تلاوت قرآنش از دیگران آشکارتر است .

پاسخ پندارهای ابن تیمیة

اما گمان کراهت این عمل و مخالفتش با سنت پیامبر و خارج شدنش بدین جهت از فضیلت ، مطلبی است که از نادانی همه جانبه او از شئون عبادات و فقه السنّة و وارونه جلوه دادن حقائق از روی جهالت و یا عمد حکایت می‌کند زیرا سیزده رکعت نماز پیامبر اکرم در شب و رکعاتی در روز چنان که در اخبار بیان شده همان نمازهای شب، شفع ، وتر ، نافله صبح و نوافل نمازهای روزانه است و با مطلق نمازها که

قرآن ناطق (۱۶۵)

استحباب ذاتی دارند و در احادیث زیاد از پیغمبر اکرم به آن ترغیب شده که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود، ارتباطی ندارد :

«الصَّلَاةُ خَيْرٌ مَوْضُوعٍ إِشْتَكَّرَ أَوْ إِسْتَقَلَّ : «نماز بهترین چیز است زیاد خوانده شود یا کم» . (۱)

« نماز بهترین چیز است ، پس هر کس توانائی زیاد خواندنش را دارد کوتاهی نکند» . (۲)

« ای انس اگر توانستی همواره نماز بخوانی بخوان که فرشتگان تا زمانی که نماز می‌خوانی بر تو درود می‌فرستند» . (۳)

« کسی که در شب نمازش زیاد باشد (یا زیاد نماز کند) در روز چهره‌اش نیکو می‌گردد» . (۴)

به طریق صحیح از بخاری و مسلم روایت شده که: پیامبر اکرم آنقدر شب را به عبادت روی پا ایستاد که از پایش خون جاری شد .
 و در «المواهب اللدنیة» آمده: پیامبر اکرم در زمان پیری بعضی از ذکرهای نمازش را نشسته می‌خواند بعد از آن که آنقدر سرپا

عبادت کرده بود که قدم‌هایش ترکیده و خون از آن جاری شده بود .

۱- حافظ ابونعیم در «الحلیة»، جلد ۱، صفحه ۱۶۶ با شش طریق این روایت را نقل کرده است .

۲- طبرانی در «الاوسط» چنان که در «الترغیب و الترہیب»، جلد ۱، صفحه ۱۰۹ و «کشف الخفاء» جلد ۲ صفحه ۳۰ آمده این روایت را نقل کرده است .

۳- مستدرک حاکم، جلد ۲، صفحه ۵۹۷- مجمع الزوائد، جلد ۱، صفحه ۱۶۰- کشف الخفاء علیجونی، جلد ۲، صفحه ۳۰ او گفته است: طبرانی و احمد و ابن حبان و حاکم آن را روایت کرده‌اند و از طریق ابوذر آن را صحیح دانسته است .

۴- سنن ابن ماجه، جلد ۱، صفحه ۴۰۰- تاریخ الخطیب، جلد ۱، صفحه ۳۴۱ و جلد ۷، صفحه ۳۹۰ .

(۱۶۶) قرآن ناطق

و روش جاری میان مسلمین در انجام عباداتی از قبیل: نماز، روزه، حج، قرائت قرآن و دیگر اعمالی که موجب تقرب به خدا می‌شود این بوده که هر کدام طبق توانایشان از آن انجام می‌دادند و هیچ‌گاه اکتفاء به آن عبادات معدوده‌ای که برای رسول خدا شمرده شده نمی‌کردند البته مردم در توانایی مختلفند چنان که خداوند در قرآنش می‌فرماید: «به مقدار توانائیتان از خدا پرهیزید - خداوند کسی را جز به مقدار توانایش تکلیف نمی‌کند» از این روست که می‌بینی:

این یکی هر روز صد رکعت نماز می‌خواند و دیگری دویست رکعت مانند: ابویوسف قاضی و فقیه کوفی متوفی در سال ۱۸۲ هـ .

و بعضی دیگر هر کدام ۳۰۰ رکعت مانند: پیشوای حنبلی‌ها «احمدابن حنبل» متوفی در سال ۲۴۱ . (۱)

خود آنان در شرح حال بسیاری از رجال اهل سنت نقل کرده‌اند که آنان در شبانه‌روز و یا تنها در روز ۱۰۰۰ رکعت نماز می‌خوانده‌اند و این را از فضائل آنان به شمار آورده‌اند و از آن جمله است: ۱- مره ابن شراحیل همدانی متوفی در سال ۷۶ هـ، چنان که گفته شده در هر شبانه‌روز ۱۰۰۰ رکعت نماز می‌خوانده است . (۲)

۲- عبدالرحمان ابن ابان ابن عثمان ابن عفان در هر روز ۱۰۰۰ رکعت نماز می‌خوانده است . (۳)

۳- مصعب ابن ثابت ابن عبدالله ابن زبیر متوفی در سنه ۱۵۷ در هر شبانه‌روز

۱- البدایة و النہایة جلد ۱۳ صفحه ۳۹- تاریخ الشام، جلد ۲، صفحه ۳۶- طبقات الاخیار، جلد ۱ صفحه ۴۷ .

۲- حلیة الاولیاء، جلد ۴، صفحه ۱۶۲- البدایة و النہایة، جلد ۸، صفحه ۷۰ .

۳- انساب البلاذری، جلد ۵، صفحه ۱۲۰- رسائل الجاحظ، صفحه ۹۸ .

قرآن ناطق (۱۶۷)

۱۰۰۰ رکعت نماز می‌خوانده است . (۱)

و ما هم اکنون از یارانمان، کسانی را می‌شناسیم که گاهی در شب و گاهی در شبانه‌روز کمتر از ۷ ساعت، ۱۰۰۰ رکعت نماز همه چیز تمام برخلاف پندار «ابن تیمیة» که می‌پنداشته محال است» می‌خوانند .

بنابراین بجا آوردن ۱۰۰۰ رکعت نماز در شبانه‌روز هیچ‌گاه تمام وقت آن را اشغال نمی‌کند و نیازمند به مصرف تمام وقت و یا نصف آن نیست و چنین کاری مخالف با سنت پیامبر نیز نمی‌باشد، بلکه عین سنت است و عمل علماء و اولیاء نیز آن را تأیید کرده است . پس هر که می‌خواهد از نماز زیاد و یا کم بجا آورد .

علیهذا مداومت بر شب زنده‌داری در تمام شب اگر مستحب نباشد و چنان که ابن تیمیہ پنداشته مکروه و مخالف سنت ثابتہ پیامبر اکرم باشد، چگونه در طی کتاب‌ها از فضائل بزرگان آنان به شمار آمده است؟ و اینک اسامی و چگونگی اعمال بعضی از آنان ذیلاً آورده می‌شود:

۱- سعید ابن مسیب تابعی متوفی در سال ۹۳ هـ چهل سال با وضوئی که در ثلث اول شب می‌گرفته نماز صبح را می‌خوانده است .

(۲)

- ۲- حسن بصری تابعی متوفی ۱۱۰ هـ چهل سال با وضوئی که در ثلث اول شب می گرفته نماز صبح را می خوانده است. (۳)
 - ۳- پیشوای حنفی هانعمان چهل سال نماز صبح را با طهارت نماز عشاء خوانده است.
 - ۴- ابوالحسن اشعری بیست سال نماز صبح را با وضو عشاء می خوانده است. (۴)
 - ۱- الترغیب و الترهیب ، جلد ۴ ، صفحه ۲۲۷ - صفه الصفوة ، جلد ۲ ، صفحه ۹۹ .
 - ۲- صفه الصفوة ، جلد ۲ ، صفحه ۴۴ .
 - ۳- روضة الناظرین ، صفحه ۴ .
 - ۴- طبقات الاخیار ، جلد ۲ ، صفحه ۱۷۲ .
- (۱۶۸) قرآن ناطق

پاسخ دیگر به ابن تیمیه

نکته دیگری که در پاسخ ابن تیمیه باید متذکر بود این است که «سنت» طبق عقیده برادران سنی ما تنها با فعل پیامبر اکرم ثابت نمی شود، بلکه با رفتار هر فردی از افراد مسلمین نیز ثابت خواهد شد. روی این حساب ، چه مانعی دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام کسی باشد که خواندن ۱۰۰۰ رکعت نماز را در یک شبانه روز سنت قرار داده باشد .

چنان که باجی ، سیوطی ، سکتواری و دیگران تصریح کرده اند که: «نخستین کسی که نماز «تراویح» (۱) را سنت قرار داده عمر بن خطاب بوده که در سال چهاردهم هجری چنین کاری را کرده است و او اول کسی است که مردم را بر انجام نماز تراویح گرد آورده و بجا آوردن نوافل با جماعت در ماه رمضان نیز از بدعت های اوست . و نیز نخستین کسی که شارب الخمر را هشتاد تازیانه زده، عمر بن خطاب بوده که نظیر این گونه بدعت ها که بعدا نیکو شمرده شده و مورد پیروی قرار گرفته است .

مگر از پیامبر اسلام به طریق صحیح نیامده است : بر شما باد عمل کردن به سنتم و سنت خلفاء راشدین هدایت یافته؟! (۲)

و اگر رسیده چرا آن را اختصاص به سنت های خلفای منهای علی می دهید و از شمول آن نسبت به سنت های امیرالمؤمنین علیه السلام منع می نمائید!؟

و برای رفع پندارهای ابن تیمیه شیخ محمد عبدالحی حنفی رساله ای نوشته و نام آن را «إِقَامَةُ الْحُجَّهِ عَلَيَّ أَنْ الْإِكْتَارَ فِي التَّعْبُدِ لَيْسَ بِدْعَةٍ» گذارده است و در آن نام عده ای از صحابه و تابعان را که کوشش فراوان در بندگی خدا داشته و عمرشان را در آن راه نهاده اند ذکر می کند .

۱- تراویح نمازهای نافله ای است که در شب های ماه رمضان مستحب است خوانده شود و آن هزار رکعت است .

۲- مستدرک الحاکم ، جلد ۱ ، صفحه ۹۶ .

قرآن ناطق (۱۶۹)

این رساله ، دارای فوائد زیادی است که نمی شود محتوای آن را ناچیز شمرد و در سال ۱۳۱۱ هـ در هند چاپ شده است .

او در صفحه ۱۸ همان رساله می نویسد: «خلاصه مطلب که پیروی از علماء بزرگوار مورد قبول من نیز می باشد این است که: «تمام

شب را به عبادت مشغول بودن و خواندن تمام قرآن در شبانه‌روز ۱ بار یا چند بار و انجام ۱۰۰۰ رکعت نماز، یا بیشتر و امثال اینگونه عبادات نه بدعت است و نه در شرع از آن نهی شده، بلکه عملی نیکو و مطلوب است.

مشکل ذکرها و ختمها

انسان بررسی گر، در طی کتب و قاموس‌ها، اعمال زیاد طاقت‌فرسایی را که بیش از ۱۰۰۰ رکعت نماز وقت را اشغال می‌کند می‌یابد که به افراد معمولی نسبت داده شده و احدی از ابن تیمیّه و دیگران، چنان اعمال را منکر نشده و راویان چنان روایاتی را مورد طعن و انکار قرار نداده‌اند و فلسفه آن بسیار روشن است، زیرا انگیزه‌هایی که ایجاب می‌کرده فضایل ائمه علیهم‌السلام را انکار کنند در آن موارد وجود نداشته است.

و اینک گوشه‌ای از آن اعمال را ذیلاً خاطر نشان می‌کنیم:

۱- عُویمر بن زید ابوالدرداء صحابی متوفی ۳۲ ه در هر روز صد هزار تسبیح می‌گفته است. (۱)

۲- ابوحنیفه، پیشوای حنفی‌ها می‌رفت برای نماز جمعه و پیش از آن بیست رکعت نماز می‌خوانده و قرآن را در آن ختم می‌کرده است. (۲)

۳- عبدالعزیز مقدسی می‌گوید: از روز بلوغم تاکنون حسابم را رسیدم دیدم

۱- شذرات الذهب، جلد ۱، صفحه ۱۷۳.

۲- مناقب ابی حنیفه، تألیف خوارزمی، جلد ۱، صفحه ۲۴۰ - مناقب کردری جلد ۱، صفحه ۲۴۴.

(۱۷۰) قرآن ناطق

لغزش‌هایم بیش از ۳۶ تا نیست و برای هر لغزشی صد هزار مرتبه استغفرالله گفتم و هزار رکعت نماز خواندم که در هر رکعتی یک ختم قرآن نمودم. (۱)

و تو می‌دانی که هزار رکعت نماز شامل هشتاد و سه هزار کلمه است، زیرا رکعت اول نماز از تکبیر الاحرام تا سجده‌تین مجموع کلماتش ۶۹ کلمه می‌شود و هرگاه همین رکعت هزار مرتبه خوانده شود می‌شود ۶۹ هزار کلمه و از رکعت دوم چون تکبیر الاحرام ندارد، هزار کلمه خارج می‌شود پس مجموع کلماتش می‌شود ۶۸ هزار کلمه و هنگامی که کلمات تشهد را طبق مسلک شیعه و سلام را که عبارت است از «السلام علیکم ورحمة الله و برکاته» به آن بیافزاییم می‌شود ۱۵ هزار کلمه در این صورت مجموع کلماتش می‌شود ۸۳ هزار کلمه که ۵۰۵۷ کلمه از مجموع کلمات قرآن بیشتر است.

پس اعمال یاد شده را با هزار رکعت نماز مقایسه کن تا ببینی که چقدر بر آن فزونی دارد؟ اما دوستی نسبت به صاحب او را یاد شده به او اجازه می‌دهد که آن را ممکن بداند، ولی دشمنی با خاندان پیغمبر، موجب می‌شود که آن را غیر ممکن بشمارد!!

و اما آنچه را که ابن تیمیّه در پایان گفتارش آورده از این که: عثمان تمام قرآن را در یک رکعت از نمازش می‌خوانده، مطلبی است که از موضوع بحث خارج بوده، نهایت آن که ابن تیمیّه آن را به خاطر این آورده که مقابله کند فضیلت امام را با فضیلتی از عثمان، غافل از این که اشکالی را که بر نماز ائمه علیهم‌السلام وارد کرده بوده بر عمل عثمان نیز وارد خواهد بود، زیرا اولاً چنین عملی طبق پندار او مخالف با سنت است، چون ثابت نشده که رسول خدا تمام قرآن را در یک رکعت از نماز خوانده باشد.

و ثانياً: چنین عملی از حدامکان خارج است، زیرا کلمات قرآن ۷۷۹۳۴ است و بنا به

۱- صفة الصفوة، جلد ۴، صفحه ۲۱۹.

قرآن ناطق (۱۷۱)

قول عطاء ابن‌یسار ۷۷۴۳۹ کلمه است و در هر صورت این رکعت نماز عثمان یا باید بین مغرب و عشاء واقع شده باشد و یا بعد از عشاء تا صبح و در هر دو صورت خواندن تمام قرآن در یک رکعت نماز غیرممکن خواهد بود .
 و از سوی دیگر ، بخاری و مسلم ، از پیامبر اکرم روایت کرده‌اند که آن حضرت به عبدالله بن عمر فرموده است : « قرآن را در هفت روز بخوان نه بیشتر » و نیز به طریق صحیح از آن حضرت روایت شده : « کسی که قرآن را کمتر از سه روز بخواند از آن چیزی نمی‌فهمد » به علاوه عثمان از زمره کسانی به شمار آمده که در هر هفته یک ختم قرآن می‌کرده است . (۱)
 بخاری در صحیحش از ابی‌هریره و او از رسول خدا نقل کرده که فرموده است : قرآن بر حضرت داود سبک آمد تا جائی که فرمان می‌داد مرکوبش را زین کنند و پیش از زین شدن تمام قرآن را می‌خواند !

و قسطلانی در شرح این حدیث گفته است : گاهی زمان کم دارای برکت زیاد است در نتیجه در آن عمل زیاد واقع می‌شود و این حدیث دلالت می‌کند که خداوند متعال برای هر کسی از بندگان شایسته‌اش که بخواهد زمان را می‌پیچد چنان که مکان را .

زیارت مشاهد مشرفه خاندان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

و دعا و نماز در آن اماکن و توسل و تبرک به آن‌ها

از صدر اسلام تاکنون ، همواره مسلمین قبور انبیاء ، امامان ، اولیاء و بزرگان دین و پیشاپیش همه آن‌ها ، قبر پیامبر بزرگوار اسلام را زیارت می‌کردند و با رفتن به سوی این مشاهد و خواندن نماز و دعا در برابر آن‌ها و تبرک و توسل به آن‌ها ، به خدا تقرب می‌جستند و این کار مورد اتفاق همه فرقه‌های اسلامی بدون کوچک‌ترین اختلافی بوده است ، تا آن که روزگار ابن تیمیه حُرّانی را زائید و او منکر این روش پسندیده که همواره مقدّس و مورد احترام همگان بود ، گردید و آن را مورد هتک و
 ۱- تذکار قرطبی ، صفحه ۷۶- احیاء العلوم ، جلد ۱ ، صفحه ۲۶۱- حزینه‌الاسرار صفحه ۷۷ .

(۱۷۲) قرآن ناطق

توهین قرارداد و با گفتاری دور از منطق و ادب ، به آن حمله کرد و حرکت برای زیارت پیامبر اکرم را حرام شمرد و مسافرت برای این عمل مقدّس را معصیت دانسته فتوی داد: کسی که برای زیارت پیامبر بزرگوار اسلام ، مسافرت کند چون سفرش معصیت است از این رو باید نمازش را تمام بخواند .

وقتی که این نغمه از ناحیه او ساز شد ، بسیاری از دانشمندان و بزرگان اهل سنت علیه او قیام کردند و شدیداً گفتارش را ، مورد انتقاد قراردادند . کتاب‌های ارزنده‌ای علیه او نوشتند (۱) و عقاید نادرست و بدعت‌هایش را مورد نقد و بررسی قراردادند عیوب و دروغ‌هایش را برای همگان آشکار نمودند . (۲)

فقه‌های شام ، فتوائی علیه او صادر کرده و «البرهان بن الفرکاخ الفزاری» در حدود چهل سطر درباره نادرستی عقیده ابن تیمیه بر آن نوشته در آخر کار ، حکم به تکفیر او کرده است و «شهاب بن جهل» نیز با او در این عقیده موافقت کرده و زیر خطش نوشته است : «پروان مالک نیز چنین عقیده دارند» .

آنگاه اظهار نظر فقه‌های شام ، به قاضی القضاة شافعی مذهب مصر «البدربین جماعه» عرضه گردید . او نیز پشت همان ورقه فتوی نوشت : ستایش مخصوص خدا است ، آنچه که در این ورقه آمده پاسخ پرسشی است که در مورد گفته ابن تیمیه شده مبنی بر این که : «زیارت پیامبران و صالحان بدعت است و ... و مسافرت برای زیارت قبور انبیاء جائز نیست» این گفته باطل و مردود است و لذا گروهی از فقه‌های نقل کرده‌اند که : زیارت پیامبر اکرم فضیلت و سنت مورد اتفاق همگان است و شایسته است که این

۱- مانند «شفاء السقام فی زیارة خیر الانام» تألیف تقی‌الدین السبکی و «المقالة المرضیه» تألیف قاضی القضاة طائفه مالکی ، تقی‌الدین ابی‌عبدالله الاخنائی و «نجم المهتدی و رجم المقتدی» تألیف فخرین المعلم الفرشی و «دفع الشبهة» تألیف تقی‌الدین الحصنی .

۲- مانند: «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» تألیف شیخ سلیمان بن عبدالوهاب در رد بر برادرش «محمد بن عبدالوهاب النجدی» و «الفتاویٰ الحدیثه» تألیف ابن حجر و «المواهب اللدنیّه» تألیف قسطلانی .
قرآن ناطق (۱۷۳)

مفتی یاد شده (ابن تیمیّه) از این گونه فتاویٰ عجیب و غریب که پیش ائمه و علماء باطل است ، منع گردد و چنانچه از آن دست نکشد به زندان افکنده شود و برای آن که مردم به او اقتداء نکنند، طرز تفکر غلط او معرفی گردد». و محمد بن ابراهیم سعدالله بن جماعه شافعی آن را نوشت .
و محمد بن جریر انصاری حنفی نیز می گوید: «باید قطعاً او را زندانی کرد» .
و محمد بن ابی بکر مالکی می گوید: و باید چنان او را از انتشار این عقیده بازداشت که به طور کلی این مفسده و دیگر مفسدناشی از آن، از بین برود و احمد بن عمر مقدسی حنبلی نیز چنین گفته است .
این چهار نفر، قاضی القضاة مذاهب چهار گانه مصر، هنگام وقوع این فتنه در سال ۷۲۶ هـ بوده‌اند و در این زمینه به کتاب «دفع الشبه» صفحه ۴۵- ۴۷ مراجعه شود . (۱)

آیا برای او شایسته است برای زیارت آن حضرت در زمان حیات و یا بعد از مرگش، ارزشی قائل نشود و در ملاء عام اعلام کند که زیارت پیامبر اکرم کار بیهوده‌ای است؟!
آیا در میان تمام ملل، این رسم رواج ندارد که زیارت بزرگان را محترم می‌دارند و آن را برای زائر افتخار می‌دانند و به این کار ابراز علاقه می‌کنند؟!

سیره تمام عقلاء عالم از هر ملت و مذهبی ، بر این جاری بوده و در تمام ادوار تاریخ بشریت ، بر این اصل اتفاق داشته تا جائی که همواره ارزش بزرگان دین را با زیارت کردن و تبرک جستن دیگران به آنان اندازه گیری می‌نمودند .
ابوحاتم می گوید: « ابو مسهر عبدالاعلی دمشقی غسانی، متوفی در سال ۲۱۸ هـ وقتی که به سوی مسجد می‌رفت مردم پشت سرهم صف کشیده بر او سلام کرده دستش را می‌بوسیدند» (۲)
شریف ابوجعفر حنبلی ، متوفی در سال ۴۷۶ هـ فقهاء و دیگران بر او وارد می‌شدند
۱- به کتاب «تکملة السیف الصیقل» تألیف شیخ محمد زاهد کوثری صفحه ۱۵۵ مراجعه شود .
۲- تاریخ خطیب بغدادی ، جلد ۱۱ ، صفحه ۳۷ .

(۱۷۴) قرآن ناطق

دست و سرش را می‌بوسیدند . (۱)

الجزری محمد بن محمد ، که در سال ۸۳۲ هـ در شیراز فوت کرد در تشییع جنازه و بوسیدن و لمس کردن آن به عنوان تبرک اشرف و خواص و عوام بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند و چنانچه کسی نمی‌توانست به آن دست یابد کسی که به آن تبرک جسته بود متبرک می‌شد . (۲)

این فرشتگان آسمان‌ها هستند که این قبر شریف را هر روز زیارت می‌کنند ، هیچ‌روزی نیست مگر آن که هفتاد هزار فرشته به زمین نازل می‌شوند و دور قبر پیامبر اکرم را می‌گیرند و بر او درود می‌فرستند. وقتی که شب می‌شود برمی‌گردند ، همانند آنان می‌آیند و کارهایی نظیر آنان انجام می‌دهند تا آن که زمین شکافته شود . (۳)

این مرد ، زیارت قبور و رفتن به سوی آن‌ها و دعاء پیش آن‌ها را ، مایه کفر و ارتداد پیش همه مسلمان‌ها با همه اختلاف مذاهبشان می‌داند و آن را ناشی از غلو در تشیع و قائل بودن به خدائی علی و فرزندانش می‌انگارد و می‌گوید: شیعه علی و فرزندانش را پیامبر می‌دانند که به آن‌ها وحی می‌شود !!

این نوع تهمت‌ها، ناشی از خوی اموی‌گری آن‌ها نسبت به خاندان پیغمبر و روح دشمنی آنان نسبت به شیعه و امامان بزرگوار سرچشمه می‌گیرد و گرنه هیچ‌گاه شیعه علی و فرزندان‌ش را جز بندگان صالح و شایسته خدا نمی‌داند.

ترغیب به زیارت قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

ائمه مذاهب چهارگانه و حافظان احادیث در صحاح و مسانید، روایات زیادی

۱- البدایه و النهایه، جلد ۱۲، صفحه ۱۱۹.

۲- مفتاح السعاده، جلد ۱، صفحه ۳۹۴.

۳- دارمی در سنن جلد ۱، صفحه ۴۴ و قسطلانی در «المواهب اللدینه» و ابن حجر در «الجواهر المنظم» به نقل از دارمی و ابن المبارک و اسماعیل القاضی و بیهقی آن را آورده است.

قرآن ناطق (۱۷۵)

درباره زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام نقل کرده‌اند که پاره‌ای از آن‌ها را در اینجا می‌آوریم:

عبدالله بن عمر به طور مرفوع (۱) از رسول خدا نقل کرده که آن حضرت فرموده است: «مَنْ زَارَ قَبْرِي وَ جَبَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي»: کسی که قبرم را زیارت کند، شفاعتم برای او واجب است.»

این روایت را عده‌ای از حافظان حدیث و ائمه روایات نقل کرده‌اند که از آن جمله است:

۱- محمد بن اسحاق ابوبکر نیشابوری، متوفی در سال ۳۱۱ هـ مشهور به ابن خزیمه در صحیحش.

۲- حافظ ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی، متوفی در سال ۳۸۵ هـ در سنن.

۳- قاضی‌ترین قاضیان ابوالحسن ماوردی، متوفی در سال ۴۵۰ هـ در «الاحکام السلطانیه» صفحه ۱۰۵.

۴- قاضی عیاض مالکی، متوفی در سال ۵۴۴ هـ در «الشفاء».

از علی امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است: «هرکس قبرم را بعد از مرگم زیارت کند، گویا که در حیاتم زیارت کرده و هرکس قبرم را زیارت نکند به من جفا کرده است.» (۲)

این روایت را گروه زیر نقل کرده‌اند:

۱- ابوالحسن یحیی ابن الحسن بن جعفر حسنی، در کتابش «اخبار المدینه».

۲- حافظ ابن عساکر، متوفی در سال ۵۷۱ هـ.

۱- روایت مرفوع به دو معنی گفته می‌شود: (۱) سندش از وسط یا آخر، یکی یا بیشتر ساقط شده باشد با تصریح به لفظ «رُفِعَ» مثل این که گفته شود: کلینی روایت کرده از علی بن ابراهیم و او رسانده است به امام ششم (۲۷) قول یا فعل و یا تقریری که اضافه به معصوم شود مثل اینکه گفته شود: ابوذر از رسول خدا روایت کرده که ... خواه روایت مقطوع یا مرسل باشد خواه تنها (نقل از کتاب «ضیاء الدراریه» صفحه ۲۷).

۲- مَنْ زَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَمَاتِي فَكَأَنَّما زَارَنِي فِي حَيَاتِي وَ مَنْ لَمْ يَزُرْ قَبْرِي فَقَدْ جَفَانِي .

(۱۷۶) قرآن ناطق

۳- تقی‌الدین سُبْکِي، متوفی در سال ۷۵۶ هـ در «شفاء السقام» صفحه ۲۹.

پیامبر اکرم فرموده است: «کسی که بعد از وفاتم زیارت کند و درود بر من بفرستد، ده بار به او پاسخ می‌دهم و ده فرشته او را زیارت می‌کنند و همه بر او درود می‌فرستند و کسی که در خانه‌اش بر من سلام بفرستد خداوند روحم را بر من رد می‌کند تا بر او سلام بفرستم.»

شیخ شعیب حریفیش، متوفی در سال ۸۰۱ ه در «الروض الفائق» جلد ۲، صفحه ۱۳۷ این حدیث را نقل کرده است.

گفتار بزرگان مذاهب چهارگانه

بزرگان مذاهب اربعه در باره زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام، گفتار فراوانی دارند که برخی از آن‌ها را ذیلامی آوریم:

۱- ابو عبدالله حسین بن حسن حلیمی جرجانی شافعی، متوفی در سال ۴۰۳ ه در کتابش «المنهاج فی شعب الایمان» بعد از ذکر مقداری از امور مربوط به تعظیم پیامبر اکرم، گفته است: «اما امروز از بزرگداشت آن حضرت زیارت آن بزرگوار است».

۲- ابوالحسن احمد بن محمد محاملی شافعی، متوفی در سال ۴۲۵ ه در «التجرید» گفته است: «برای حاجی بعد از فراغت از مکه مستحب است قبر پیامبر اکرم را زیارت کند».

۳- قاضی عیاض مالکی، متوفی در سال ۵۴۴ ه در «الشفاء» گفته است: «و زیارت قبر پیامبر اکرم سنت مورد اتفاق همه مسلمین و دارای فضیلت مورد ترغیب است».

آنگاه مقداری از احادیث باب را نقل کرده، سپس اضافه می‌کند که: اسحاق بن ابراهیم فقیه، گفته است: «از چیزهایی که همواره از شأن حاجی بوده زیارت کردن در مدینه و تصمیم بر انجام امور زیر بوده است: نماز خواندن در مسجد پیامبر اکرم و تبرک به دیدن روضه مبارکه و منبر و قبر و محل جلوس و موضع دست‌ها و پاهای پیامبر اکرم و ستونی که به آن تکیه می‌داده و جایی که جبرئیل بر قرآن ناطق (۱۷۷)

وی نازل می‌شد و مشاهده زحمات افرادی از صحابه و پیشوایان اسلام که آن را تعمیر کرده و اعمالی در آن انجام داده‌اند و عبرت گرفتن از همه آن‌ها و ...».

۴- قاضی ابوالعباس احمد سروجی حنفی، متوفی در سال ۷۱۰ ه در «الغایه» می‌گوید: «حاجیان و عمره‌کنندگان وقتی که از مکه مراجعت می‌کنند می‌باید به سوی مدینه به خاطر قبر پیامبر اکرم حرکت کنند، زیرا آن از بهترین اعمال است».

۵- امام ابن‌الحاج محمد بن محمد عبدری قیروانی مالکی، متوفی در سال ۷۳۷ ه در «المدخل» در فصل زیارت قبور جلد ۱، صفحه ۲۵۷ می‌گوید: «توسل به رسول خدا محل پائین گذاشتن بارهای سنگین و ریزش گناهان و خطاها است، زیرا که برکت شفاعت آن حضرت و عظمت آن پیش خدا چنان است که دیگر برای گناه عظمی نمی‌ماند، چون او از همه چیز اعظم است. پس به کسی که او را زیارت کرده است، بشارت ده و کسی که او را زیارت نکرده باید به شفاعتش به خدا پناه ببرد.

خدایا ما را به احترامی که او پیشت دارد از شفاعتش محروم مفرما! آمین یا رَبَّ الْعَالَمینَ و کسی که خلاف این عقیده را داشته باشد او محروم است. آیا او گفته خدا را نشنیده است که فرموده است:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»

«اگر آنان هنگامی که به خود ظلم کرده، پیشت آمده از خدا طلب مغفرت کنند و پیامبر نیز برایشان درخواست بخشش نماید، هر آینه خدا را توبه‌پذیر و بخشنده خواهند یافت» (۱).

پس کسی که در برابر او ایستاد و به خدا توسل جست خدا را توبه‌پذیر و بخشنده خواهد یافت، زیرا خدا منزّه از خلف وعده است در صورتی که خدا وعده داده است

۱- (۶۴ / نساء).

(۱۷۸) قرآن ناطق

توبه کسی را که در برابرش ایستاده و طلب مغفرت کرده است بپذیرد و این حقیقتی است که جز منکر دین و معاند خدا و رسول، در آن شک نمی‌کند پناه می‌بریم به خدا از محرومیت

۶- ابو عبدالله محمد بن عبدالباقی زرقانی مالکی مصری، متوفی در سال ۱۱۲۲ هـ در «شرح المواهب»، جلد ۸ صفحه ۲۹۹ گفته است: در زمان بزرگان از صحابه، زیارت آن حضرت مشهور و معروف بوده است.

هنگامی که عمر بن خطاب با مردم بیت المقدس مصالحه کرد «کعب الاحبار» پیش او آمد و اسلام آورد و اظهار خورسندی کرد و عمر به او گفت: آیا میل داری که با من به مدینه بیایی و قبر پیامبر اسلام را زیارت کرده از آن بهره مند گردی؟ گفت: آری.

۷- بخاری با اسنادش آورده است: کسی که پیش قبرم بر من درود بفرستد، خداوند فرشته‌ای را مأمور می‌کند آن را به من برساند و کار دنیا و آخرتش را کفایت خواهد کرد و من شفیع و شاهدش در قیامت خواهم بود. (۱)

۸- زرقانی در شرح «المواهب» جلد ۸ صفحه ۳۱۷ گفته است: در «منسک» علامه خلیل مثل همین آمده و اضافه نموده که: به او توسل بجوید و از خدا بخواهد که به آبروی محمد علیه السلام خواسته‌اش را برآورد، زیرا او محل فروریختن کوه‌های گناه و سنگینی‌ها است و برکت شفاعتش و بزرگی آن پیش خدا چنان است که هیچ گناهی با آن برابری نمی‌کند و کسی خلاف این عقیده داشته باشد، محرومی است که خدا بصیرتش را برده و دلش را گمراه کرده است. آیا او گفته خدا را: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ...» نشنیده است؟ زرقانی گفته است: شاید مرادش طعنه به ابن تیمیه باشد.

علامه امینی می‌گوید:

۱- خطیب شربینی. در «المغنی» جلد ۱ صفحه ۴۹۴، آن را نقل کرده است.

قرآن ناطق (۱۷۹)

در این باره عده زیادی از ناقلان حدیث و بزرگان اهل سنت به طور وسیع و همه جانبه بحث کرده و گفته‌اند: توسل به پیامبر در هر حال چه قبل از خلقتش و چه بعد از آن، در مدت حیاتش در دنیا و بعد از مرگش در عالم برزخ و بعد از برانگیخته شدن در عرصات و بهشت جائز است و آن را به سه نوع تقسیم کرده‌اند:

۱- طلب حاجت از خدا به وسیله او یا به آبرویش یا به خاطر برگشتن و گفته‌اند که توسل به این معنی در همه حالات یادجائز است.

۲- توسل به او به معنی طلب دعاء از او و گفته‌اند که این نیز در همه حالات یاد شده جائز است.

۳- حاجت را از خود پیامبر اکرم خواستن به این معنی که او قادر است از خدا بخواهد و شفاعت کند و خواسته‌اش برآورده شود که برگشت به قول دوم خواهد کرد، نهایت آن که عبارت طور دیگر است و از این قسم شمرده‌اند این عبارات را: «از تو می‌خواهم که همنشینت در بهشت باشم» و گفته عثمان بن ابی العاص را که: «از بدی حافظه‌ام در مورد قرآن، پیش رسول خدا شکایت کردم» فرمود: «نزدیک بیا عثمان، نزدیک رفتم دست مبارک را روی سینه‌ام نهاد و گفت: «ای شیطان از سینه‌اش خارج شو» بعد از این هرچه را شنیدم در حافظه‌ام ماند.

تَبَرُّكٌ بِهٖ قَبْرِ شَرِيفِ رَسُوْلِ اَكْرَمِ صَلٰى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ

حافظ ابن عساکر، در «التحفة» از طریق طاهر بن یحیی حسینی آورده است که: پدرم از جدم جعفر بن محمد از پدرش از علی رضی الله عنه برایم نقل کرده است: وقتی که رسول خدا را دفن کردند، فاطمه رضی الله عنها کنار قبر ایستاد و مقداری از خاک قبر را برداشت و روی چشمش گذاشت و گریه کرد و این اشعار را می‌خواند:

مَاذَا عَلٰى مَنْ شَمَّ تُرْبَةَ اَحْمَدَ اَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا
صَبَّبْتُ عَلَيَّ مَصَابِيْبُ لَوْ اَنَّهَا صَبَّبَتْ عَلَيَّ الْاَيَّامِ عِدْنَ لِيَا لِيَا

(۱۸۰) قرآن ناطق

«چه باک آن کس را که خاک محمد را بوئیده، هرگز مشک و غالیه‌ها را نبوید؟ مصیبت‌هایی بر من وارد شده که اگر بر روزها وارد می‌شد مبدل به شب تار می‌گردید».

علی علیه‌السلام فرموده است: پس از ۳ روز از دفن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اعرابی‌ای بر ما وارد شد و خود را بر قبر رسول خدا افکند و خاکش را بر سر خود می‌ریخت و می‌گفت: ای رسول خدا! گفتمی و گفتارت را شنیدیم، از خدا حقائق را گرفتی و ما هم از شما گرفتیم و از چیزهایی که بر تو نازل شده، این آیه است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ ...» من ستم کردم و پشت آمدم تا برایم طلب آمرزش کنی. از میان قبر ندائی بلند شد که: گناهت آمرزیده شده است. این حدیث را گروهی نقل کرده‌اند و از آن جمله:

۱- ابوالعباس قسطلانی، متوفی در سال ۹۲۲ ه در المواهب اللدنیة.

۲- شیخ حسن حمزوی مالکی، متوفی در سال ۱۳۰۳ ه در مشارق الانوار، صفحه ۵۷.

۳- از داود بن ابی صالح آمده است که: روزی مروان، کنار قبر رسول خدا آمد دید مردی صورتش (جبهه‌اش) را روی قبر گذاشته است، مروان گردنش را گرفت و گفت: آیا می‌دانی که چه می‌کنی؟ سر برداشت معلوم شد که او ابو ایوب انصاری است و گفت: آری من پیش سنگ نیامده‌ام، پیش رسول خدا آمده‌ام، از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: بر دین گریه نکنید آنگاه که اهلش رهبری آن را دارد، آن گاه گریه کنید که نااهل بر آن ولی باشد.

حاکم در مستدرک، جلد ۴ صفحه ۵۱۵ آن را نقل کرده و او و ذهبی در تلخیصش آن را صحیح دانسته‌اند. علامه امینی می‌گوید:

این حدیث، این آگاهی را به ما می‌دهد که: منع از توسل به قبور طاهره از بدعت‌های امویان و گمراهی‌های آنان از زمان صحابه است و هیچ‌گاه گوش روزگار نشنیده که صحابی‌ای منکر آن باشد، مگر زاده بیت امیه مروان ستمکار که آن را انکار کرده است!

آری از روزی که رسول خدا با بیان شخصیت کاذبه و ماهیت کثیف عموم بنی‌امیه، به ویژه مروان، آبرو و حیثیتشان را از بین برد و کاخ پوشالی احترام اجتماعیشان را

قرآن ناطق (۱۸۱)

واژگون کرد، آنان دشمنی رسول خدا را در دل گرفته و در صدد تلافی برآمدند، در صورتی که او از روی هوی و هوس حرفی نمی‌زند، هر چه می‌گوید از روی الهام وحی الهی است که جبرئیل به او تعلیم داده است: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا - وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ» (۱).

مذمت رسول خدا از بنی‌امیه

بیان رسول خدا در نشان دادن چهره کریه بنی‌امیه و به ویژه بنی‌مروان فراوان است که ذیلاً به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: به طور صحیح از رسول خدا آمده است: «إِذَا بَلَغَتْ بُنُو أُمَّيَّةَ أَرْبَعِينَ اتَّخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ خَوْلًا - وَمَالَ اللَّهِ نَحْلًا - وَكِتَابَ اللَّهِ دَغْلًا» هنگامی که بنی‌امیه به چهل نفر برسند، بندگان خدا را برده و مال خدا را بخشش و کتاب خدا را وسیله سوءاستفاده قرار می‌دهند. و از عایشه به طور صحیح آمده است که رسول خدا فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ أَبَا مَرْوَانَ وَمَرْوَانَ فِي صُلْبِهِ فَمَرْوَانُ فَضُّضٌ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» خدا لعنت کند پدر مروان را که مروان در صلب اوست، پس مروان قطعه‌ای از لعنت خداست.

فقهاء مذاهب چهارگانه، نویسندگان کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه»، جلد ۱، صفحه ۴۲۴ گفته‌اند: «زیارت قبور به خاطر پند گرفتن و به یاد آخرت افتادن مستحب است و روزجمعه و روزقبل وبعدهش (۲) تأکید شده و سزاوار است که زائر مشغول به دعا و تضرع و اعتبار به مردگان و قرائت قرآن برای مرده باشد، زیرا این‌ها به قول صحیح‌تر برای مرده نافع است.

پایان برگزیده جلد نهم کتاب ترجمه الغدیر
۱- ۳ و ۴ و ۵ / نجم .

۲- حنبلی‌ها گفته‌اند: زیارت در روزی غیر روز دیگر تأکید نشده، شافعی‌ها گفته‌اند: از عصر پنجشنبه تا طلوع خورشید روز شنبه مؤکد است و این قول پیش مالکی‌ها راجح است این چنین در حاشیه الفقه علی المذاهب الاربعه آمده است.

(۱۸۲) قرآن ناطق

شروع جلد دهم کتاب ترجمه الغدیر

کند و کاوی در حدیث و چگونگی احادیث مجعوله

سر و صدا پیرامون احادیث شیعه، از کسانی که هرچه به دهانشان می‌آید می‌گویند، زیاد شده و هرکدام راه فاسدی را برگزیده‌اند. «حقا دروغ‌سازان در رجال شیعه و مردم هواپرست به خاطر رسیدن به دنیا و تقرب به اهل آن و یا کینه و دشمنی با حدیث و سنت و طرفدارانش، در میان آنان زیادند، ولی علماء اهل سنت ماهیت آنان را به عالی‌ترین وجه آشکار نموده‌اند!!!»

تا این که می‌گوید: «و در میان رجال اهل سنت، کسی که متهم به دروغ‌سازی به خاطر دنیا و تقرب به اهل آن و کمک کردن به مقاصد شوم و عقائد باطل باشد، وجود ندارد، بلی گاهی در میانشان، افرادی که حافظه خوبی نداشته و یا فراموشی زیاد داشته و یا فریب فریبکاران را خورده باشند وجود دارند که رجال تراجم و جرح و تعدیل، این گونه افراد را معرفی کرده و شناسانده‌اند!!!» بنابراین برماست که خواننده محترم را از حقیقت امر آگاه کنیم و پرده را از راز آنچه که او درباره رجال حدیث قومش ادعا کرده از این که: متهم به وضع و کذب... در میان آن‌ها پیدا نمی‌شود برداریم.

پس جمعی از کسانی را که به عنوان کذاب و دروغ‌ساز شناخته شده‌اند، تاچه رسد آن‌ها که متهم هستند، در این جا می‌آوریم و در برابر پژوهشگر قسمتی از موضوعاتی که جز به خاطر طمع به دنیا و تقرب به اهلش و یا کمک به پیروان عقائد باطله ساخته نشده قرار می‌دهیم و حساب آنچه را که این دست‌های پلید خیانت‌گر به نام پیامبر اکرم و سنتش ساخته‌اند، می‌رسیم تا حقیقت پیشش آشکار گردد و جای سخن برایش باقی نماند، اگر پیرو هوای نفس نباشد که از راه راست منحرف و گمراه گردد.

قرآن ناطق (۱۸۳)

سلسله دروغ‌گویان و حدیث‌سازان

حرف الف

۱- ابان (اباء) بن جعفر ابوسعید بصری کذاب است به نام پیامبر اکرم حدیث ساخته و بیش از ۳۰۰ حدیث به نام ابوحنیفه که هرگز آن‌ها را نگفته بود جعل کرده است. (۱)

۲- احمد بن عبدالله ابوالعزین کادش، متوفی در سال ۵۵۶ ه از کسانی است که به کذب و دروغ‌سازی شهرت دارد. به گفته امثال او احتجاج نمی‌شود کرد و بزرگان درباره او مطالبی گفته‌اند. ابن عساکر گفته است که: ابوالعز بر ایم گفته است: شنیدم که مردی در حق علی حدیثی ساخته و لذا من هم در حق ابوبکر حدیثی ساختم، ترا به خدا آیا کاربندی کردم؟! (۲)

۳- احمد بن محمد بن غالب به اهلی ابوعبدالله، متوفی، در سال ۲۷۵ ه غلام خلیل از بزرگان زهاد در بغداد و

کذاب و دروغ‌ساز بوده است .

امینی می‌گوید: جای بسی شگفتی است، مردی که سیره و شرح حالش چنین است با مرگش بازارهای «مدینه‌السلام» بسته و جنازه‌اش به بصره حمل و در آن‌جا دفن گردید و قبه و بارگاهی روی آن بنا کردند، چنان‌که در تاریخ بغداد و المنتظم ابن جوزی آمده است .

۴- اصبح بن خلیل قرطبی مالکی، متوفی در سال ۲۷۲ هـ حدیثی در ترک بالابردن دست‌ها ساخته و مردم بر دروغش آگاه گردیدند . از احمد بن خالد نقل شده که: او تصمیم بر کذب بر رسول خدا نداشته، تنها نظرش این بوده که: مذهبش را تأیید کند . (۳)

۱- میزان الاعتدال، جلد ۱، صفحه ۱۰- تذکره الموضوعات، صفحه ۱۲۰- اللئالی المصنوعه، جلد ۲، صفحه ۱۳ .

۲- لسان المیزان، جلد ۱، صفحه ۲۱۸ .

۳- لسان المیزان، جلد ۱، صفحه ۴۵۹ .

(۱۸۴) قرآن ناطق

حرف باء

برکه بن محمد حلبی کذاب و حدیث دزد و حدیث‌ساز است . (۱)

حرف جیم

۵- جعفر بن ابان، حدیث می‌ساخته است . (۲)

۶- جعفر بن علی بن سهل، حافظ ابو محمد دوری دقاق، متوفی در سال ۳۳۰ هـ، کذاب و فاسق است . (۳)

حرف حاء

۷- حسن بن شبل کرینی بخاری، شیخ کذاب و از جمله کسانی است که حدیث می‌ساخته است . (۴)

۸- حسن بن واصل کذاب است و گفته شده که فرزند پول است . (۵)

۹- حسین بن محمد برزی، متوفی در سال ۴۲۳ هـ کذاب است و یکی از مشایخ دروغگوی بغداد بوده است . (۶)

۱۰- حماد بن ابن یعلی دیلمی کوفی، شهیر به حماد الزوایه، متوفی در سال ۱۵۵ هـ که مشهور به دروغ در روایت و شعر بوده، اشعاری

می‌ساخته و آن‌ها را به پیشینیان نسبت می‌داده تا جائی که گفته‌اند که او شعر را فاسد کرده است . (۷)

۱- میزان الاعتدال، جلد ۱، صفحه ۱۱۱ .

۲- تذکره الموضوعات، صفحه ۱۱۳ .

۳- تاریخ بغداد، جلد ۷، صفحه ۲۲۳- میزان الاعتدال، جلد ۱، صفحه ۱۹۱ .

۴- میزان الاعتدال، جلد ۱، صفحه ۲۲۹ .

۵- اللئالی المصنوعه، جلد ۲، صفحه ۴۵ .

۶- تاریخ بغداد، جلد ۸، صفحه ۱۰۸- میزان الاعتدال، جلد ۱، صفحه ۲۵۶ .

۷- لسان المیزان، جلد ۲، صفحه ۳۵۲ .

قرآن ناطق (۱۸۵)

حرف خاء

۱۱- خالد بن آدم، کذاب است . (۱)

۱۲- خالد بن عمرو ابوسعید اموی کوفی، از فرزندان سعید بن عاص، کذاب و حدیث‌ساز بوده، احادیث نادرست و ساختگی از شعبه و

دیگران روایت کرده است . (۲)

حرف دال

۱۳- داود بن ابراهیم، قاضی قزوین، متروک الحدیث و دروغگوست. (۳)

۱۴- داود بن عمر نخعی، کذاب است. (۴)

حرف راء و زاء

۱۵- ربیع بن بدر، کذاب است.

۱۶- رتن هندی، شیخ دجال و کذابی که ادعای مصاحبت با رسول خدا را داشته در صورتی که دروغ می‌گفته و گفته شده که او

در سال ۶۳۲ ه فوت کرده است. (۵)

۱۷- زید بن میمون ثقفی فاکهی بصری، کذاب و حدیث‌ساز و سست حدیث‌است. (۶)

حرف سین

۱۸- سالم بن عبدالاعلی، حدیث‌ساز بوده است. (۷)

۱- مجمع الزوائد، جلد ۲، صفحه ۱۶۴.

۲- تاریخ بغداد، جلد ۸، صفحه ۲۹۹، میزان الاعتدال، جلد ۱، صفحه ۲۹۸، تهذیب، جلد ۳، صفحه ۱۰۹.

۳- میزان الاعتدال، جلد ۱، صفحه ۳۱۶- اللئالی المصنوعه، جلد ۲، صفحه ۱۵۹.

۴- میزان الاعتدال، جلد ۱، صفحه ۳۲۲.

۵- میزان الاعتدال، جلد ۱، صفحه ۳۳۶- لسان المیزان، جلد ۲، صفحه ۴۵۰.

۶- میزان الاعتدال، جلد ۱، صفحه ۳۵۹- اللئالی، جلد ۲، صفحه ۵۷- ۹۳.

۷- تذکره الموضوعات، صفحه ۶۲- نصب الرایه، جلد ۴، صفحه ۲۳۸.

(۱۸۶) قرآن ناطق

۱۹- سلیمان بن عمرو ابوداود نخعی، دروغگوترین افراد نسبت به رسول خدا و معروف به حدیث‌سازی بوده گرچه در ظاهر آدم

صالحی بود اما حدیث‌ساز بوده است. خطیب گفته است: در بغداد افرادی بودند که دروغ می‌گفتند و حدیث‌می‌ساختند و از آن

جمله ابوداود نخعی بود.

و حاکم گفته است: من شکی در حدیث‌سازیش با همه عبادت و ظاهرالصلاحیش ندارم و دیگری گفته است: او در عین حال،

از همه مردم شب‌زنده‌دارتر و روزه‌دارتر بوده است. (۱)

حرف شین

۲۰- شاد بن شیر یامیان (۲)، حدیث‌می‌ساخته است. (۳)

۲۱- شاه بن قرح ابوبکر حدیث‌ساز بوده است. (۴)

حرف صاد و ضاد

۲۲- ابوالعلاء صاعد بن حسن ربیع بغدادی لغوی، صاحب کتاب «الفصوص» وارد اندلس شد و کتاب‌ها تألیف نمود و در سال ۴۱۷ ه

فوت کرد. او در مطالبی که نقل می‌کرده متهم به دروغ بوده و لذا مردم کتابش را دور انداختند و هنگامی که برای منصور بن عامر

دروغش آشکار گردید کتاب فصوصش را به دریا افکند، زیرا به او گفته بودند: آن چه که در آن کتاب است دروغ و

بی‌اساس است. (۵)

۱- تاریخ بغداد، جلد ۹، صفحه ۱۵- نصب الرایه، جلد ۱، صفحه ۱۹۱.

۲- در کتب رجال در باره این اسم و اسامی‌ای که بعد از کرمی شود اختلاف‌های زیادی به چشم می‌خورد.

۳- تذکره الموضوعات ، صفحه ۳ .

۴- اللثالی المصنوعه ، جلد ۲ ، صفحه ۲۳۹ .

۵- وفيات الاعيان ، جلد ۱ ، صفحه ۲۸۷ - البدايه و النهايه ، جلد ۱۲ ، صفحه ۲۱ .

قرآن ناطق (۱۸۷)

۲۳- صالح بن حسان بصری کذاب است . (۱)

۲۴- ضحاک بن حمزه منبجی، حدیث می ساخته و تمام حدیث‌هایش از لحاظ متن و یا از لحاظ سند نادرست است . (۲)

حرف طاء و ظاء

۲۵- طلحه بن زید - در لثالی سیوطی یزید آمده که فکر می کند تصحیف شده باشد - ابومسکین الرقی حدیثش جدا نادرست است و

نمی شود با خبرش احتجاج کرد او بد حدیث و حدیث ساز بوده است . (۳)

۲۶- ظبیان بن محمد حَمَصِيّی ، کذاب است و نمی شود با حدیثش احتجاج کرد . (۴)

حرف عین

۲۷- عاصم بن سلیمان ابوشعیب تمیمی بصری، کذاب و متروک الحدیث و حدیث ساز است . (۵)

۲۸- عبدالرحمن بن عبدالله بن عمر حفص عمری ، کذاب ، متروک الحدیث و احادیثش غیرقابل احتجاج است . (۶)

۲۹- عبدالعزیز بن حارث ابوالحسن تمیمی حنبلی ، متوفی در سال ۳۷۱ ه که از رؤسای حنبلی‌ها بوده دو حدیث در سند امام

احمد وضع کرده است .

ابن زرقویه گفته است : اصحاب حدیث این کار را بر حارث انکار کرده و در محضر حاکم این مطلب را علیه او نوشته اند ، دارقطنی

و ابن شاهین و دیگران چنین مطلبی را نوشته اند . (۷)

۱- تذکره الموضوعات ، صفحه ۷ .

۲- میزان الاعتدال ، جلد ۱ ، صفحه ۴۷۰ .

۳- تاریخ شام ، جلد ۷ ، صفحه ۶۵ .

۴- میزان الاعتدال ، جلد ۱ ، صفحه ۴۸۱ .

۵- میزان الاعتدال ، جلد ۲ ، صفحه ۲ - لسان المیزان ، جلد ۳ ، صفحه ۲۱۸ .

۶- نصب الرایه ، جلد ۱ ، صفحه ۶۰ .

۷- تاریخ بغداد ، جلد ۱۰ ، صفحه ۴۶۲ - میزان الاعتدال ، جلد ۲ ، صفحه ۱۳۴ .

(۱۸۸) قرآن ناطق

۳۰- عبدالله بن محمد البلوی ، صاحب رحله شافعی ، کذاب است . (۱)

۳۱- عثمان بن عبدالله مغربی ، حدیث ساز و دروغ گو بوده است . (۲)

۳۲- عمر بن اسماعیل بن مجالد همدانی، کذاب و خبیث و مرد بد و متروک الحدیث دزد بوده است . (۳)

۳۳- عمرو بن خلیف ابوصالح خنای ، که ابن حبان گفته است: او حدیث می ساخته است و از حدیث‌های ساختگیش این است که

ابن عباس گفته است که: رسول خدا فرموده است: وارد بهشت شدم گرگی را در آنجا دیدم و گفتم: آیا در بهشت و گرگ ؟

گرگ در جواب گفت: چون من پسر پاسبان و پلیسی را خورده بودم، ابن عباس گفت: این توفیق به خاطر خوردن پسر پلیسی

نصیب گرگ شده و اگر خود پلیس را می خورده طبعاً در علین جای داده می شد!! (۴)

حرف غین

۳۴- غنیم (غنم) بن سالم یکی از دروغگویان معروف است ثقه و امین نیست ، ابن حبان گفته است: او چیزهای عجیب و ساختگی زیاد روایت کرده است که خوشم نمی‌آید آنها را نقل کنم تا چه رسداحتجاج به آنها و ابن حجر گفته است برای او از انس نسخه ساختگی است. (۵)

۳۵- غیاث بن ابراهیم نخعی کوفی کذاب و خبیث و حدیث‌ساز است .

حرف فاء

۳۶- فضل بن جبار کذاب است. (۶)

۳۷- فضل بن عیسی ، کذاب است. (۷)

۱- البدایة والنهایة ، جلد ۲ ، صفحه ۷۷ .

۲- تذکره الموضوعات ، صفحه ۵۴ - ۵۸ .

۳- تاریخ بغداد، جلد ۱۱، صفحه ۲۰۴ - میزان الاعتدال ، جلد ۲ ، صفحه ۲۵۰ .

۴- تذکره الموضوعات ، صفحه ۴۶ - میزان الاعتدال ، جلد ۲ ، صفحه ۲۸۷ .

۵- میزان الاعتدال، جلد ۲ ، صفحه ۳۲۳ - لسان‌المیزان ، جلد ۴ ، صفحه ۴۲۱ .

۶- مجمع الزوائد ، جلد ۲ ، صفحه ۱۱۲ .

قرآن ناطق (۱۸۹)

حرف قاف

۳۸- قاسم بن ابی سفیان ، محمد ابوالقاسم معمری ، متوفی در سال ۲۲۸ ه خبیث و کذاب بوده است.(۱)

۳۹- قاسم بن عبدالله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب مدنی، کذاب و حدیث ساز بوده است . (۲)

حرف کاف

۴۰- کادح بن رحمه ، کذاب است . (۳)

۴۱- کثیر بن مروان ابو محمد شامی، کذاب و ناکس بوده و در حدیثش دروغ می‌گفته و لذا به آن احتجاج نمی‌شود کرد.(۴)

حرف لام

۴۲- لاحق بن حسین ابو عمرو (بن عمر) مقدسی، متوفی در سال ۴۸۴ ه ادریسی درباره‌اش گفته است : او کذاب و تهمت زننده و از ناحیه ثقات حدیث‌ساز بوده و روایات مرسل را مسند می‌کرده و از کسانی که از آنها چیزی شنیده بوده حدیث می‌کرده و نسخه‌هایی برای مردمی که اسامی‌شان در زمره راویان حدیث، شناخته نشده ساخته است مثل : طرغال و طربال و کرکدن و شعوب و امثال این‌ها و در عصر ما مانند او در کذب و وقاحت با کمی درایت کسی را ندیده و نمی‌شناسیم و با خطش برایم بیش از ۵۰ جزء از حدیثش را نوشته است و البته یادداشت احادیثش برای این بوده که ساختگی‌ها و اسناد مراسیل و مقطوعاتش را بدانم و با این حال

۱- اللئالی المصنوعه ، جلد ۲ ، صفحه ۱۶۷ .

۲- تاریخ بغداد ، جلد ۱۲ ، صفحه ۴۲۵ .

۳- میزان الاعتدال جلد ۲ ، صفحه ۳۳۹ . تهذیب التهذیب ، جلد ۸ ، صفحه ۳۲۰ .

۴- میزان الاعتدال ، جلد ۲ ، صفحه ۳۵۱ - اللئالی ، جلد ۱ ، صفحه ۱۰۶ .

۵- تاریخ بغداد، جلد ۱۲ ، صفحه ۴۸۲ - میزان الاعتدال ، جلد ۲ ، صفحه ۳۵۶ .

(۱۹۰) قرآن ناطق

دیدیم که بعد از مفارقت با ما و خارج شدن از سمرقند احادیث را ساخته است. (۱)

حرف میم

۴۳- مأمون بن احمد سلمی هروی، دجال و حدیث‌ساز بوده مطالب نادرست و فضیحت‌آوری روایت کرده است. (۲)

۴۴- محمد بن ابان رازی، دجال و کذاب و حدیث‌ساز بوده و خوب هم نمی‌توانست بسازد. (۳)

۴۵- محمد بن حسن شیبانی، مصاحب ابی حنیفه، متوفی در سال ۱۸۹ ه که یحیی بن معین و احمد گفته‌اند که او کذاب است. (۴)

۴۶- محمد بن عبدالواحد ابو عمر زاهد، غلام ثعلب، متوفی در سال ۳۴۵ ه که خطیب درباره‌اش گفته است: او چنان بود که اگر مرغی می‌پرید، می‌گفت: ثعلب از ابن اعرابی ما حدیث کرده، آنگاه چیزی در این باره می‌گفت و اما از لحاظ حدیث، جمیع شیوخ ما را دیدیم که حدیث او را توثیق و تصدیق می‌کردند و رئیس الرؤسا، به من گفت: بسیاری از احادیث ابو عمر که مورد استنکار قرار گرفته و در کتب اهل علم، دروغ شمرده شده دیده‌ام. برای او کتابی است به نام «غرائب الحدیث» که آن را بر اساس مسند احمد نوشته و چه نیکو نوشته است و نیز دارای جزوه‌ای است که در آن جمیع احادیثی که در فضائل معاویه روایت شده، گرد آورده است و هر کدام از اشراف و کتاب را که احادیث را بر آن‌ها قرائت می‌کرده ابتدا، از این جزوه آغاز می‌نموده و آن‌ها را نسبت به آن معاف نمی‌داشته است.

ابن نجار گفته است: ابو عمر زاهد، جزوه‌ای در فضائل معاویه تهیه کرده که اکثر

۱- تاریخ بغداد، جلد ۲، صفحه ۳۴۴ و جلد ۱۴ صفحه ۱۰۰.

۲- میزان الاعتدال، جلد ۳، صفحه ۴.

۳- لسان‌المیزان، جلد ۵، صفحه ۳۳.

۴- تاریخ بغداد، جلد ۲، صفحه ۱۸۱.

قرآن ناطق (۱۹۱)

مطالبش نادرست و ساختگی است. (۱)

امینی می‌گوید: ابن نجار، در رأیش، راه انصاف نیموده، بلکه درست همان است که فیروزآبادی در «سفر السعاده» اش و عجلونی در «کشف الخفاء» آورده‌اند که: هیچ حدیث صحیحی در فضیلت معاویه نیامده است. و این جزوه (ابو عمر) خواننده محترم، ارزش گفتار خطیب را که گفته است: «و اما از لحاظ حدیث پس دیدیم...» می‌یابد که چگونه شیوخ ما، مردی را که چنین جزوه‌ای درباره معاویه تهیه کرده است، توثیق و تصدیق می‌کنند؟!

۴۷- مهلب بن ابی صفره ظالم بن سراق ازدی، متوفی در سال ۸۳ ه مکنی به ابوسعید عیبی جز دروغ نداشته است و درباره‌اش گفته شد: هماره دروغ می‌گفته است و او والی خراسان بوده و ۵ سال در آن ولایت داشته است. ابن قتیبه در «المعارف» صفحه ۱۷۵ چنین گفته: ولی ابو عمر صاحب «الاستیعاب» گفته است: او ثقة است و کسی که او را با دروغ عیب گرفته و جهی ندارد، زیرا او در جنگ با خوارج احتیاج به دروغ گفتن داشته و آنان روی خشم و کینه او را به دروغ نسبت داده‌اند. (۲)

امینی می‌گوید: جناب ابو عمر، دروغ گفتن مهلب را با این بیانش تثبیت کرده، نهایت آن که آن را به خاطر نیازی که در جنگ داشته، تجویز کرده است و این همان رأی معاویه است که فتح این باب کرده است!!

حرف نون

۴۸- نافع بن هرمز ابوهرمز جمال، کذاب و حدیث‌ساز است. (۳)

۴۹- نعیم بن حماد ابو عبدالله اعور، یکی از پیشوایان است که در سال ۲۲۸ ه فوت

۱- تاریخ بغداد، جلد ۲، صفحه ۳۵۷- لسان المیزان، جلد ۵، صفحه ۲۶۸.

۲- الاصابه، جلد ۳، صفحه ۵۳۶.

۳- میزان الاعتدال، جلد ۳، صفحه ۲۲۷- تذکره الموضوعات، صفحه ۵۱.

(۱۹۲) قرآن ناطق

کرده است. ازدی گفته است: او در تقویت سنت، حدیث می ساخته و حکایات نادرستی در مذمت نعمان که همه آن‌ها دروغ بوده تنظیم می کرده است. (۱)

۵۰- نوح بن ابی مریم یزید ابو عصمه، متوفی در سال ۱۳۷ هـ شیخ کذاب بوده و همانند معلی بن هلال، در فضائل قرآن وضع نموده است.

حاکم گفته است: او کسی است که احادیث فضائل قرآن ساخته است و احادیث فضیلت سوره‌های قرآن، صد و چهارده حدیث است که همه آن‌ها دروغ می باشد. (۲)

حرف هاء

۵۱- هارون بن حبيب بلخی، کذاب است. (۳)

۵۲- هبة الله بن مبارک بغدادی حنبلی، متوفی در سال ۵۰۹ هـ یکی از حفاظ دروغگو بوده، ولی آفتی در حدیث سازی به شمار می رود که دروغش پیش ائمه حدیث آشکار گردیده است. (۴)

۵۳- هیشم بن عدی طائی متوفی در سال ۲۰۷ هـ کذاب و ناکس است و کنیزش درباره او گفته است: مولا-یم تمام شب را شب زنده داری می کرده وقتی که صبح می شده می نشسته و دروغ می گفته است. (۵)

حرف واو

۵۴- ولید بن عبدالله بن ابی ثور همدانی کوفی، متوفی در سال ۱۷۲ هـ

۱- میزان الاعتدال، جلد ۳، صفحه ۲۴۱- شذرات الذهب، جلد ۲، صفحه ۶۷.

۲- میزان الاعتدال، جلد ۳، صفحه ۱۸۷- اسنی المطالب، صفحه ۲۰- ۱۱۰.

۳- میزان الاعتدال، جلد ۳، صفحه ۲۴۷.

۴- المنتظم، جلد ۹، صفحه ۱۸۳- شذرات الذهب، جلد ۴، صفحه ۲۶.

۵- تاریخ بغداد، جلد ۱۴، صفحه ۵۲- میزان الاعتدال، جلد ۳، صفحه ۲۶۵.

قرآن ناطق (۱۹۳)

نزیل بغداد، کذاب و ناکس است. (۱)

۵۵- وهب بن وهب قاضی ابوالبختری قرشی مدنی، متوفی در سال ۱۹۹ یا ۲۰۰ هـ دروغگوترین افراد، کذاب، خبیث، دجال، دشمن خدا و حدیث ساز بوده است و تمام شب را حدیث می ساخته که سوید بن عمرو بن زبیر، درباره اش چنین گفته است: «ما ابن وهب را هنگامی که برای ما از پیامبر اکرم حدیث می گفته چنان یافتیم که دین و پرهیزگاری را ضایع می کرده، روایاتی که همه اش دروغ و افتراء بوده روایت می کرده است، اف بر وهب و چیزهایی که روایت کرده و گردآورده است.»

ابن عدی گفته است: ابوالبختری، از دروغگویان و حدیث سازان است و در هر حدیثی که روایت می کرده سندهای دروغ برایش می ساخته و به نام ثقات آن‌ها را جا می زده است. (۲)

حرف یاء

۵۶- یحیی بن ابی انیسه جزری رهاوی، متوفی در سال ۱۴۶ هـ کذاب و متروک الحدیث است. (۳)

۵۷- یحیی بن هاشم غسانی سمسار ابوزکریا، کذاب و دجال این امت بوده، حدیث می ساخته و حدیث دزد بوده است. (۴)
 ۵۸- یعلی بن اشدق ابوالهیثم عقیلی حرانی، که در زمان حکومت رشید زنده بوده کذاب و ناکس است. حدیثش نوشته نمی شود، برایش احادیثی وضع کردند، او به آن‌ها حدیث می کرده و نمی دانست، ابن عدی گفته است: از ابی سمر به من رسیده که گفت به یعلی گفتم: عمویت از پیامبر چه شنید؟ گفت: جامع سفیان و

۱- تاریخ بغداد، جلد ۳، صفحه ۲۷۱-الاصابه، جلد ۲، صفحه ۱۵۹.

۲- تاریخ بغداد، جلد ۱۳، صفحه ۴۵۴-میزان الاعتدال، جلد ۳، صفحه ۲۷۸.

۳- میزان الاعتدال، جلد ۳، صفحه ۲۸۳-اللئالی، جلد ۲، صفحه ۱۵-۱۴۵.

۴- تاریخ بغداد، جلد ۱۴، صفحه ۱۶۴-تذکره الموضوعات، صفحه ۵۷-۱۰۱-۱۰۴-۱۱۰.

(۱۹۴) قرآن ناطق

موطأ مالک و چیزی از فوائد را.

حدیث سازی

این‌ها که بر شمر دیم، قطره‌ای از دریا و مشتی از خروار بود که شاید خواننده محترم آن را زیاد و بزرگ بداند. غافل از این که، وضع حدیث و کذب بر رسول خدا و ثقات از صحابه و تابعان، پیش بسیاری از علماء اهل سنت، منافاتی با زهد و پرهیزگاری ندارد بلکه آن را شعار صالحان و عامل تقرب به سوی خدا می دانند! و این جا است که یحیی بن سعید قطان گفته است: «صالحان را در چیزی دروغ‌گوتر از آن‌ها در حدیث ندیدیم» (۱) و نیز از او نقل شده که: «دروغ را در کسی بیشتر از آن که منسوب به خیر و زهد است ندیدم» (۲).

و قرطبی در «التذکار» صفحه ۱۵۵ گفته است: «التفاتی به آن احادیث دروغ و اخبار نادرستی که حدیث‌سازان درباره فضیلت سوره‌های قرآن و دیگر اعمال، ساخته‌اند نباید کرد، زیرا آن‌ها چنین عملی را به عنوان قصد قربت و پاداش آخرتی انجام داده‌اند که از این راه، مردم را ترغیب به اعمال نیک نمایند، چنان که از ابی عصمه نوح بن ابی مریم مِزُوزِی و محمد بن عکاشه کرمانی و احمد بن عبدالله جویباری و دیگران روایت شده است.

به ابی عصمه گفته شد: از کجا از عِکْرَمِیَه، از ابن عباس، در فضیلت یکایک سوره‌ها مطالب نقل کرده‌ای؟ او در جواب گفت: من دیدم مردم از قرآن اعراض کرده و سرگرم به فقه ابی حنیفه و مغازی محمد بن اسحاق شده‌اند، از این رو، این روایات را به عنوان عمل خداپسندانه ساختم!

باز قُطُوبِی در صفحه ۱۵۶ همان کتاب چنین ادامه می دهد: حاکم و دیگر از شیوخ

۱- مقدمه صحیح مسلم.

۲- اللئالی المصنوعه سیوطی، جلد ۲، در خاتمه کتاب.

قرآن ناطق (۱۹۵)

محدثین، آورده‌اند: به مردی از زهاد که اقدام به وضع حدیث، در فضیلت قرآن و سوره‌های آن نموده بود، گفته شد: چرا چنین کردی؟ او در جواب گفت: دیدم مردم، از قرآن کناره گرفته‌اند خواستم بدین وسیله آنان را، به آن ترغیب نمایم. آن گاه به او گفته شد: پس با گفته رسول خدا: «کسی که از روی عمد بر من دروغ بگوید جایگاهش آتش خواهد بود» چه کردی؟ در جواب گفت من بر خود او نگفتم بلکه به نفعش حدیث ساختم!!

و او در بر حذر داشتن مردم از حدیث‌سازی گفته است: و بزرگ‌ترین آن‌ها از لحاظ ضرر کسانی هستند که منسوب به زهد بودند،

ولی به خیال این که حدیث‌سازی کار خوبی است اقدام به آن نموده‌اند و مردم نیز به خاطر اطمینانی که به آن‌ها داشته‌اند ساخته‌های آنان را پذیرفته‌اند، آنان گمراه بودند و دیگران را نیز گمراه کردند. بنابراین، گویا دروغ و تهمت و گفتار نادرست از کارهای زشت نبوده و در آن کوچک‌ترین منقصتی وجود نداشته و با فضائل نفسانی و کرامت انسانی منافاتی ندارد!!

روایات در مدح ابوحنیفه

مردمی را می‌بینی که روایاتی را در مناقب ابی‌حنیفه، به نام رسول خدا می‌سازند از قبیل روایت: «به زودی بعد از من مردی می‌آید که نامش نعمان بن ثابت و کنیه‌اش ابوحنیفه است که دین خدا و ستم را با دست‌هایش زنده خواهد کرد». (۱) و روایت: «در هر قرنی از امت پیشروانی هستند، و ابوحنیفه پیشرو زمان خویش است» که خوارزمی در کتابش «مناقب ابی‌حنیفه» جلد ۱، صفحه ۱۶ با همین لفظ آن را آورده است و در جامع مسانید ابی‌حنیفه جلد ۱، صفحه ۱۸ این‌طور است: و ۱- خطیب بغدادی در تاریخش، جلد ۲، صفحه ۲۸۹، از طریق محمد بن یزید مستملی کذاب و حدیث‌ساز آن‌را آورده و گفته است: آن ساختگی و باطل است.

(۱۹۶) قرآن ناطق

«ابوحنیفه پیشرو این امت است».

سند این روایت از ناحیه ابن‌الهیعه، متوفی در سال ۱۷۴ ه از رسول خدا، از طریق حامد بن آدم کذاب، که جوزجانی و ابن‌عدی او را تکذیب کرده‌اند، رسیده است در صورتی که احمد سلیمانی او را در زمره کسانی که، مشهور به حدیث‌سازی هستند شمرده و ابن‌معین گفته است: او کذاب است، خدا لعنتش کند.

گفتاری در مذمت ابوحنیفه

و در برابر این حدیث‌سازان و گزاف‌گویان، افرادی به مقابله برخاسته، امامشان را مورد طعن و لعن و حمله و تکذیب قرار داده‌اند که متأسفانه مقام، گنجایش آن را ندارد که فرازهای مهم آن را ذکر نمائیم، تاچه رسد به همه آنچه را که در این‌باره آگاهی داریم، در این جا بیاوریم و تنها به گوشه‌ای از آن اظهار نظرها اکتفاء می‌کنیم:

عبدالبر (۱) گفته است: از کسانی که ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، (صاحب صحیح) در کتابش به عنوان ضعیف و متروکین مورد طعن قرار داده ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی است.

نعیم بن حماد گفته است: یحیی بن سعید و معاذ، از سفیان ثوری شنیده‌اند که می‌گفت: گفته شده: ابوحنیفه دو بار از کفر توبه داده شد. (۲)

و نعیم از فزاری نقل کرده است که: پیش سفیان بن عیینه بودم، خبر آوردند که ابوحنیفه مرده است. او گفت: خدا لعنتش کند که ریسمان اسلام را گسسته است و در اسلام، فرزندی بدتر از او پدید نیامده است. این چیزی است که بخاری آن را ذکر کرده است.

و احمد بن حنبل گفته است: ابوحنیفه دروغ می‌گفته و سزاوار است که از

۱- «الانتفاء فی فضائل الثلاثة الأئمة الفقهاء»: مالک و شافعی و ابی‌حنیفه، صفحه ۱۴۹.

۲- خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱۳، صفحه ۳۷۹ - ۳۸۴ توبه دادن ابی‌حنیفه را از کفر از جمع کثیری آورده و از شریک حکایت کرده که گفته است: این مطالب را از اندرونش دانستم.

قرآن ناطق (۱۹۷)

اصحاب ابی حنیفه چیزی روایت نشود. (۱)

گفتاری درباره دیگر پیشوایان اهل سنت

و از احمد بن حسن ترمذی، آمده است که: در روضه مبارکه بودم، چرم گرفت، رسول خدا تشریف آورد، به سویش شتافتم و عرض کردم: یا رسول الله، اختلاف در دین زیاد شده، درباره رأی ابی حنیفه چه می‌فرمائید؟ فرمود: اف بر او دستش شکسته باد. عرض کردم: درباره رأی مالک چه می‌فرمائید؟ دستش را بالا برد و پائین آورد و فرمود: رسید و خطا کرد، گفتم: درباره رأی شافعی چه می‌فرمائید؟ پدرم فدای پسر عمم، که ستم را احیاء کرد! (۲)

و نیز او گفته است: رسول خدا را در خواب دیدم، گفتم: یا رسول الله، آیا اختلافی که در میان مردم است نمی‌بینی؟ فرمود: اختلاف در چی؟ گفتم: اختلاف درباره ابوحنیفه و مالک و شافعی. فرمود: اما ابوحنیفه که نمی‌شناسمش و اما مالک که دانش را نوشته است و اما شافعی پس از من است و به سوی من. (۳)

و می‌بینی، که پیر و داغ ابی حنیفه، برای تقرب به امامش از طریق ابوهیرره، به نام رسول خدا چنین می‌سازد: «به زودی در امتم مردی پیدا می‌شود که نامش ابوحنیفه است و او چراغ امتم هست و به زودی در امتم مردی پیدا می‌شود که نامش محمد بن ادریس است، فتنه او بر امتم بیش از فتنه ابلیس است و در تعبیر دیگر: «فتنه‌اش زیانبارتر است بر امتم از ابلیس». (۴)

و مالکی‌ها، پندارهای دیگری را می‌آورند و روایتی را که بعضی، به نام رسول

۱- تاریخ بغداد، جلد ۷، صفحه ۱۷.

۲- تاریخ بغداد، جلد ۶، صفحه ۶۹.

۳- تاریخ بغداد، جلد ۴، صفحه ۲۳۱.

۴- خطیب در تاریخش، جلد ۵، صفحه ۳۰۹ این حدیث را آورده و آن را از بدترین چیزهایی که بورقی محمد بن سعید کذاب، متوفی در سال ۳۱۸ هـ بر ثقات وضع کرده شمرده است و عجلونی در کشف الخفاء، جلد ۱، صفحه ۳۳ و سیوطی در لئالی، جلد ۱، صفحه ۲۳۷ نیز، آن را از موضوعات دانسته است.

(۱۹۸) قرآن ناطق

خدا ساخته‌اند، روایت می‌کنند: «اگر مردم، تمام کره زمین را بگردند اعلم از عالم مدینه نمی‌یابند» (۱) و آن را تطبیق بر مالک بن انس می‌نمایند.

فهرست احادیث ساختگی و دگرگون شده

انسان پژوهشگر، می‌تواند از آن احادیث ساختگی و دگرگون شده که در سلسله دروغ‌گویان آمده، فهرستی اتخاذ و از این رهگذر، به حساب دیگر این نوع احادیث که در مواضع مختلف کتب و مسانید اهل سنت پراکنده است، آگاهی حاصل نماید، اگرچه تمام بلکه قسمت عمده آن را نمی‌تواند بشناسد، زیرا کتابی که اسامی حدیث‌سازان و ساخته‌ها و بافته‌هایشان را نوشته و محصور کرده باشد در دست نیست و آنچه که در شرح حال عده کمی از آن جمعیت زیاد، یافت شده از گوشه و کنار تاریخ است که دست تصادف برای ما حفظ کرده است.

و اینک فهرست گروهی از آن حدیث‌سازان و بافته‌هایشان، ذیلاً آورده می‌شود:

ابوسعید ابان بن جعفر، بیش از ۳۰۰ حدیث ساخته است.

ابوعلی احمد جویباری و دو فرزند او عکاشه و تمیم، بیش از ۱۰/۰۰۰ حدیث ساخته‌اند.

احمد بن محمد قیسی، که شاید به نام پیشوایان، بیش از ۳۰/۰۰۰ حدیث ساخته است. احمد بن محمد باهلی، احادیث موضوعه‌اش، بیش از ۴۰۰ ساخته است.

احمد بن محمد مروز، به نام افراد مورد اعتماد، بیش از ۱۰/۰۰۰ حدیث پائین و بالا کرده است. احمد ابوسهل حنفی، احادیث دروغش ۵۰۰ است.

۱- ابن الحوت، در اسنی المطالب صفحه ۱۴ آن را از موضوعات شمرده و گفته است: تنها از مالکی‌ها آن را شنیده‌ام و در جائی ندیده‌ام.

قرآن ناطق (۱۹۹)

بشر بن حسین اصفهانی، دارای نسخه ساختگی است که در آن ۱۵۰ حدیث است.

بشر بن عون، دارای نسخه ساختگی است که در حدود ۱۰۰ دارد.

جعفر بن زبیر به نام رسول خدا ۴۰۰ حدیث وضع کرده است.

حارث بن اسامه، احادیث ساختگی در حدود ۳۰ حدیث بوده است.

حسن عدوی، بیش از ۱۰۰۰ حدیث ساختگی روایت کرده است.

حکم بن عبدالله ابوسلمه، در حدود ۵۰ حدیث ساخته است.

دینار حبشی، از انس، در حدود ۱۰۰ ساخته است. (۱)

زید بن حسن ۴۰ حدیث ساخته است.

زید بن رفاعه ابوالخیر، دارای ۴۰ حدیث است.

سلیمان بن عیسی ۲۰ و چند حدیث ساخته است.

شیخ بن ابی خالد بصری ۴۰۰ حدیث ساخته است. صالح بن احمد قیراطی، شاید بیش از ۱۰/۰۰۰ حدیث پائین و بالا کرده باشد.

عبدالرحمن بن داود، دارای ۴۰ حدیث ساختگی است.

عبدالرحیم فاریابی، بیش از ۵۰۰ حدیث ساخته است.

عبدالعزیز، ساخته‌ها و دگرگون کرده‌هایش ۱۰۰ حدیث است.

عبدالکریم بن ابی العوجاء ۴۰۰۰ حدیث ساخته است.

عبدالله قزوینی، به نام شافعی، در حدود ۲۰۰ حدیث ساخته است.

عبدالله قدامی، به نام مالک، بیش از ۱۵۰ حدیث پائین و بالا کرده است. (۲)

عبدالله روحی، بیش از ۱۰۰ حدیث ساختگی روایت کرده است.

عبدالمنعم بیش از ۲۰۰ حدیث دروغ روایت کرده است.

عثمان بن مقسم، از روایات ناشنیده‌ای که پیش‌شبان داشته ۲۵/۰۰۰ حدیث بوده است.

۱- ابن عدی گفته است: می‌تواند از او بیست هزار حدیث که همه آن‌ها دروغ است روایت کند.

۲- لسان المیزان، جلد ۳، صفحه ۳۳۶.

(۲۰۰) قرآن ناطق

عمر بن شاکر، دارای ۲۰ نسخه محفوظه است.

محمد بن عبدالرحمن بیلمانی ۲۰۰ حدیث دروغ، روایت کرده است.

محمد بن یونس کدیمی، بیش از ۱۰۰۰ حدیث ساخته است.

محمد بن عمر واقدی ۰۰۰/۳۰ حدیث که اصل ندارد روایت کرده است .

مُعَلِّی (۱) بن عبدالرحمن واسطی ۹۰ حدیث وضع کرده است .

میسره بن عبد ربّه بصری ۴۰ حدیث ساخته است. نوح بن ابی مریم، در فضیلت سوره‌ها ۱۱۴ حدیث ساخته است .

هشام بن عمار ۴۰۰ حدیث دروغ روایت کرده است.

مجموع احادیث ساختگی و دگرگون شده اینان ۶۸۴/۹۸ حدیث خواهد بود و به آن اضافه کنید ، احادیثی را که از افراد

زیر دورانداخته شده:

عباد بصری ۰۰۰/۶۰ حدیث

عمر بن هارون ۰۰۰/۷۰ حدیث

عبدالله رازی ۰۰۰/۱۰ حدیث

ابن زباله ۰۰۰/۱۰۰ حدیث

محمد بن حمید ۰۰۰/۵۰ حدیث

نصر ۰۰۰/۲۰ حدیث

که مجموع احادیث این عده ۶۸۴/۴۰۸ خواهد شد.

و برای شخص بحث کننده، مخفی نخواهد بود که این عدد، نسبت به آن همه احادیث ساختگی، که دست‌های جنایتکارانه

ساخته‌اند ، بسیار ناچیز خواهد بود. (۲)

۱- در بعضی از مصادر، به جای آن «یعلی» ضبط شده است .

۲- تفصیل آنچه که در این فهرست آمده، در شرح حال رجال آن در سلسله دروغ‌گویان بیان شده است .

قرآن ناطق (۲۰۱)

مشکل ثقه و ثقات

اینها که گفته شد ، مربوط به کسانی است که پیش عامه به آنها و گفتار و حدیثشان اعتمادی نیست . و اما کسی که به نظر آنها

مورد اعتماد است تازه خود مشکل بسیار مهم و غیرقابل حلّ دیگری است که خواننده محترم را در بهت و حیرت قرار می‌دهد و آن

اینکه منظور از ثقه و رأی مورد اعتماد چیست ؟ از کجا حاصل می‌شود و چه خصلتی با آن مناقض است ؟

بیا با من تا تاریخ جمعی از کسانی که تصریح به ثقه بودن آنها شده (در صورتی که اثری از اعتماد در آنها دیده

نمی‌شود) بخوانیم ، مانند:

۱- زیاد بن ابیه ، کسی که آن همه جرائم و جنایات مهم را در تاریخ مرتکب شده ، خلیفه بن خیاط او را از زهاد شمرده و احمد بن

صالح ، او را متهم به کذب نمی‌داند .

۲- عمر بن سعد بن ابی وقاص ، قاتل امام حسین علیه السلام که عجلای او را ثقه و مورد اعتماد می‌داند .

۳- عمران بن حطان، رئیس خوارج، صاحب شعر معروف ، درباره ابن ملجم مرادی :

يَا ضَرْبَهُ مِنْ تَقِيٍّ مَا أَرَادَ بِهَا إِلَّا لِيُبَلِّغَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ رِضْوَانَا

إِنِّي لَأَذْكُرُهُ حِينَا فَأَحْسِبُهُ أَوْ فِي الْبُرْيَةِ عِنْدَ اللَّهِ مِزَانَا

« ای ضربتی که از پرهیزکاری صادر شده و از آن جز رسیدن به رضوان و خشنودی خدا نظری نداشته است ، من هر گاه که آن را

یاد می‌آورم فکر می‌کنم که او پیش خدا از لحاظ پاداش از همه مردم پرپاداش تر است » .

چنین فردی را عجلای توثیق کرده و بخاری از رجال صحیحش قرار داده و از او حدیث نقل کرده است .
 حذیر بن عثمان کسی که در مسجد نماز می‌خواند و از آن خارج نمی‌شد تا هر روز هفتاد بار علی را لعن کند . اسماعیل بن عیاش می‌گوید : با حریر از مصر تا مکه رفیق راه شدم ، او در بین راه علی را سب و لعن می‌کرد و به من می‌گفت : این که مردم از رسول خدا روایت کرده‌اند که به علی فرموده است : « تو نسبت به من به منزله هارون (۲۰۲) قرآن ناطق

نسبت به موسی هستی » درست است اما شنونده خطا کرده است ، گفتم : چطور ؟ گفت : بیان رسول خدا چنین بوده : « تو نسبت به من به منزله قارون نسبت به موسی هستی » گفتم : از کی چنین روایت می‌کنی ؟ گفت : از ولید ابن عبدالملک شنیدم که آن را روی منبر چنین روایت می‌کرد . (۱) بخاری و ابو داود و ترمذی و دیگران به حدیث چنین شخصی احتجاج کرده‌اند و در ریاض النضره جلد ۲ صفحه ۲۱۶ آمده است که او ثقه و مورد اعتماد است و لیکن علی را دشمن داشته خدا دشمنش باد .

احادیثی که به نام رسول خدا ساخته‌اند

ما ، در این جا تصمیم داریم : نمونه‌هایی از چیزهایی که دست‌های این دروغ‌گویان و حدیث‌سازان یادشده ، یا امثالشان در باب فضائل دروغین ساخته‌اند یاد آور شویم :

۱- از ابن عباس آمده که رسول خدا فرموده است : «هیچ درختی در بهشت نیست مگر آنکه روی برگهایشان نوشته شده : خدایی جز خدای یکتا نیست ، محمد رسول خدا است ، ابوبکر صدیق است ، عمر فاروق است و عثمان صاحب دو نور است» .
 این حدیث از ساخته‌های علی بن رقی است که طبرانی آن را آورده و گفته است : ساختگی است و علی بن جمیل ، حدیث ساز است و تنها اوست که این حدیث را نقل کرده و معروف بن ابی معروف بلخی آن را دزدیده و عبدالعزیز بن عمرو خراسانی ، مرد گمنامی است و ابونعیم آن را از طریق علی بن جمیل آورده و ختلی در دیباج آن را از طریق عبدالعزیز بن عمرو خراسانی ، چنان‌که در میزان الاعتدال آمده روایت کرده است .

از زید بن ثابت آمده که رسول خدا فرموده است : نخستین کسی که از این امت کتابش به دست راستش داده می‌شود عمر بن خطاب است و برایش نوری است همانند نور خورشید ، گفته شده : پس ابوبکر کجا است؟ فرمود : فرشتگان او را به بهشت هدیه کرده‌اند .

۱- تاریخ ابن عساکر جلد ۴ صفحه ۱۱۵ - تاریخ خطیب جلد ۸ صفحه ۲۶۸ .

قرآن ناطق (۲۰۳)

خطیب از طریق عمر بن ابراهیم کردی کذاب ، آن را آورده و گفته است : متهم به کذب عمر است و سیوطی در لثالی جلد ۱ صفحه ۱۵۶ آن را از احادیث ساختگی شمرده است .

از انس به طور مرفوع از رسول خدا آمده است : هنگامی که به آسمان برده شدم به جبرئیل گفتم : آیا برای امتم حساب است ؟ گفت : همه امت‌هایت دارای حسابند جز ابوبکر وقتی که قیامت باشد گفته می‌شود : ای ابوبکر داخل بهشت شو ، او می‌گوید : داخل نمی‌شوم تا آن‌که هر کس مرا در دنیا دوست می‌داشته داخل شود .

خطیب در تاریخ بغداد جلد ۲ صفحه ۱۱۸ و جلد ۸ صفحه ۳۶۷ آن را آورده و گفته است : این حدیث دروغ است و ذهبی در میزانش جلد ۳ صفحه ۳۶ آن را تکذیب کرده است .

این احادیث صدگانه‌ای (۱) که در باب مناقب خلفاء و دیگران نقل کردیم ، نمونه‌هایی از احادیث ساختگی است که ما از آن‌ها آگاه شدیم و گرنه این نوع احادیث جدا زیادند و عدد آن‌ها به هزاران می‌رسد و در جزء دوم از کتاب : «ریاض الانس» چندبرابر

آنچه که ذکر شده وجود دارد که در صحاح و مسانید از آن‌ها یافت نمی‌شود.

احادیث ساختگی در مورد خلافت

مهم‌ترین موضوعی که دست‌های هوی و هوس با آن بازی کرده و احساسات گمراه کننده آن را بازیچه قرار داده، موضوع «خلافت» در سنت و حدیث است که عامه در آن باره به نام خدا و امین وحی و پیامبر پاکش احادیث دروغی ساخته و صاحبان ۱- در ترجمه الغدیر جلد ۱۰، صد نمونه ذکر شده که بخشی از آن‌ها در این کتاب انتخاب شده است. «مؤلف» (۲۰۴) قرآن ناطق

تألیفات گمراه کننده به خاطر پوشاندن حق و وارونه جلوه دادن حقیقت، و بی‌خبر نگاهداشتن مردم جاهل، آن‌ها را پخش کرده‌اند در صورتی که به خوبی می‌دانستند که آن احادیث ساختگی است و با مبادی اسلام پیش همه فرقه‌ها مخالف است. و با هیچ‌یک از مذاهب اسلامی موافقت ندارد، بلکه لازمه آن اجتماع امت اسلامی برخطا است (و حال آنکه به عقیده آن‌ها امت اسلامی بر خطا اجتماع نمی‌کنند).

زیرا امت اسلام یا معتقد به نص درباره خلافت علی امیرالمؤمنین است (چنانکه شیعه معتقد است) و یا خلافت را از رهگذر انتخاب و عدم نص می‌شناسد و فرقی میان هیچ یک از افراد آن نمی‌گذارد (چنانکه عامه معتقد است). بنابراین امت اسلامی در دور انداختن این نصوص و اعراض کردن از آن، اجتماع برخطا کرده‌اند. و اینک نمونه‌هایی از آن احادیث دروغین را که ما بر آن‌ها آگاهی یافته‌ایم ذیلاً می‌آوریم:

۱- از انس بن مالک آمده است که: رسول خدا وارد بوستانی شد، ناگهان کسی آمد و در زد، رسول خدا فرمود: انس برخیز و در را برایش باز کن و به او بشارت بهشت و خلافت بعد از من را بده. گفتم: ای رسول خدا به او خبر دهم. فرمود: خبر بده، ناگهان ابوبکر را دم درب دیدم و گفتم: به تو بشارت بهشت و خلافت بعد از رسول خدا را می‌دهم. سپس کس دیگری آمد و در زد، رسول خدا فرمود: برو در را باز کن و به او بشارت بهشت و خلافت بعد از ابی‌بکر را بده گفتم: ای رسول خدا به او خبر دهم. فرمود: خبر بده، رفتم دیدم عمر است گفتم: به تو بشارت بهشت و خلافت بعد از ابوبکر را می‌دهم. سپس کس دیگری آمد و در زد، رسول خدا فرمود: انس بلند شو در را برایش باز کن و به بهشت و خلافت بعد از عمر بشارتش ده و اینکه کشته خواهد شد، انس می‌گوید: رفتم دیدم: عثمان است گفتم: به تو بشارت بهشت و خلافت بعد از عمر را می‌دهم و اینکه کشته خواهی شد. او خدمت رسول خدا شرفیاب شد و به او عرض کرد: برای چه ای رسول خدا؟ به خدا قسم بعد از بیعت با شما نه آواز خواندم و نه آرزوی چیزی کردم و نه عورتم را با دست راست مس نمودم. فرمود: مطلب همان است که گفته شد.

قرآن ناطق (۲۰۵)

این حدیث از ساخته‌های صقر بن عبدالرحمن ابی‌بهر کذاب است.

خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۹ صفحه ۳۳۹ از علی بن مدینی حکایت کرده که از او درباره این حدیث سؤال شد، در جواب گفت: این حدیث دروغ و ساختگی است و ذهبی آن را در «میزان الاعتدال» جلد ۱ صفحه ۴۶۷ آورده و گفته است: این حدیث دروغ است.

و ابن حجر در «لسان المیزان» جلد ۳ صفحه ۱۹۲ از علی مدینی حکایت کرده که او گفته است: این حدیث ساختگی است. و در صفحه ۱۹۳ گفته است: اگر این حدیث صحیح بوده عمر خلافت را در شوری قرار نمی‌داد و رسماً خلافت را به عثمان اختصاص می‌داد.

به طور مرفوع از رسول خدا آمده است که: جبرئیل گفت «ابوبکر وزیر تو در زمان حیات و جانشینت بعد از وفات تو است» این حدیث، از ساخته‌های ابی‌هارون اسماعیل بن محمد فلسطینی است. از علی امیرالمؤمنین بطور مرفوع آمده است: «ای علی سه بار از خدا خواستم که ترا مقدم بدارد، اما قبول نکرد مگر آنکه ابوبکر را مقدم فرمود».

خطیب در تاریخش جلد ۱۱ صفحه ۲۱۳ آن را با سند نادرست آورده و طبق عادتش از عیب آن سکوت کرده است. و ذهبی در میزان الاعتدال جلد ۲ صفحه ۲۲۲ آن را از طریق خطیب از ابی جحیفه آورده و گفته است: این خبر باطل است. ۲- از انس از علی بن ابیطالب علیه السلام آمده که گفته است: رسول خدا به من فرمود: خداوند به من امر فرمود که ابوبکر را پدر و عمر را مشیر و عثمان را آقا و ترا ای علی داماد خود قرار دهم خداوند برای شما چهار نفر در «ام الکتاب» اخذ میثاق فرموده و دوست ندارد شما را مگر مؤمن پرهیزگار و دشمن ندارد شما را مگر منافق بدکار، شما جانشینان نبوت و پیمان‌های ذمه‌ام و حجت‌م بر امت‌م می‌باشید.

(۲۰۶) قرآن ناطق

ابن عساکر در تاریخش جلد ۴، صفحه ۲۸۶ و جلد ۷، صفحه ۲۸۶ و خطیب بغدادی در تاریخش، جلد ۹، صفحه ۳۴۵ آن را با سند خود آورده‌اند و خطیب گفته است: این حدیث جدا نادرست است فکر نمی‌کنم جز ضراربن سهل و غباغبی، کس دیگر آن را روایت کرده باشد در صورتی که هر دو نفر آن‌ها مجهولند. و ذهبی، در میزان الاعتدال جلد ۱، صفحه ۴۷۲ آن را ذکر کرده، سپس گفته است: این خبر باطل است و معلوم نیست که این حیوانک (ضراربن سهل) کیست!؟

این غرض‌ورزی‌ها و سر و صدا برای چیست؟

آری «ما برای او در این الواح، از هر چیزی پندی نوشتیم و همه چیز را توضیح دادیم تا هر کس که هلاک می‌شود و یا زنده می‌ماند روی دلیل آشکار باشد و ما برای آن‌ها کتابی آوردیم که براساس علم تفصیلش دادیم تا برای مؤمنان هدایت و رحمت باشد و به آن‌ها حقایق آشکاری ارائه دادیم و اختلاف آن‌ها بعد از دانائی و به جهت ستمکاری خواهد بود که پروردگارت روز قیامت درباره آن‌چه که در آن اختلاف کرده‌اند حکم خواهد فرمود، بنابراین ترا بر آئین حق قرار دادیم، پس از آن پیروی کن و از هواهای کسانی که نمی‌دانند پیروی مکن، مباد آنهایی که به آن ایمان ندارند و از هواهایشان پیروی کرده و سقوط نموده‌اند، ترا از پیروی آن بازدارند، درود بر کسی که از حق پیروی نماید» (۱).

نظر حفاظ و علماء اهل سنت درباره حدیث‌سازان

حافظ جلال‌الدین سیوطی در «تحذیر الخواص» صفحه ۲۱ گفته است: «فکر نمی‌کنم کسی از اهل سنت درباره کفر مرتکب گناهان کبیره فتوی داده باشد، مگر

۱- عباراتی که در میان گیومه نقل شده همه اقتباس از آیات قرآن بوده که ما ترجمه آن‌ها را آورده‌ایم.

قرآن ناطق (۲۰۷)

شیخ ابومحمد جوینی (۱) از اصحاب ما پدر امام‌الحرمین (۲) درباره دروغ بر پیامبر اکرم گفته است: کسی که تعمّد دروغ بر رسول خدا داشته باشد کافر است و از ملت اسلام بیرون است.

و در این فتوی بعضی دیگر مانند: امام ناصرالدین ابن منیر که از پیشوایان مالکی‌ها است از او پیروی کرده‌اند و این حکم دلالت

می‌کند که کذب بر رسول خدا از بزرگ‌ترین کبائر است، زیرا هیچ کدام از کبائر پیش هیچ فردی از اهل سنت، ایجاب نمی‌کند که مرتکب شونده آن کافر باشد مگر همین تعمد بر کذب بر رسول خدا.»

وضوح حال محدثان و حفاظ و مؤرخان و سیره‌نویسان که از دیرباز، این احادیث دروغ را به نام پیامبر بزرگوار اسلام، در کتب و مؤلفاتشان آورده‌اند، از روایتی که خطیب از قول رسول خدا آورده و ابن جوزی آن را صحیح دانسته معلوم شود و آن روایت این است: مَنْ رَوَى مِنِّي حَدِيثًا وَهُوَ يَرِي أَنَّهُ كَذِبٌ فَهُوَ أَحَدُ الْكَذَّابِينَ: هر کس از من حدیثی را کو می‌داند دروغ است، روایت کند او یکی از دروغگویان است. (۳)

و قرآن مجید نیز در این باره می‌فرماید: وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ وَإِنَّا لَنَنصِرَنَّكَ يَا مُحَمَّدٌ إِنَّ مِنْكُم مُّكَذِّبِينَ: اگر پیغمبر بعضی گفتگوها را به ما نسبت می‌داد او را به شدت می‌گرفتیم و شاهر گش را می‌بریدیم و هیچ‌یک از شما حائل او نمی‌شدید که قرآن‌پندی برای پرهیز کاران است و مامی‌دانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگانید. (۴)

این حفاظ و مؤرخان با این که به حقیقت این دروغ‌های ساخته شده عالم بودند،

۱- او امام شافعیان عبدالله بن یوسف است که در سال ۳۳۸ ه فوت کرده است او در فقه اصول و ادب تبحر داشته است و جوین قریه‌ای است در نواحی نیشابور.

۲- ابوالمعالی عبدالملک ابن شیخ ابی محمد متوفی در سال ۴۷۸.

۳- تاریخ بغداد، جلد ۴، صفحه ۱۶۱ - المنتظم، جلد ۸، صفحه ۲۶۸.

۴- سوره‌الحاقه آیات ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸.

(۲۰۸) قرآن ناطق

آن را به رسول خدا نسبت دادند «آنان از پیش گمراه بودند و بسیاری از مردم را نیز گمراه کردند و از رسیدن به راه راست بازماندند، ستمگرتر از آن که دروغی بنام خدا بسازد کیست؟ آنان به پیشگاه خدا عرضه خواهند شد و شاهدان گویند: همین کسانی که به پروردگارشان دروغ بستند، ای لعنت خدا بر ستمگران باد.» (۱)

آیا فکر می‌کنید که آنان در این دروغ گفتن‌هایشان جاهل بوده و تعمد نداشته‌اند چنان که قرآن مجید می‌گوید: «و نیست برای آنان دانشی، و از روی کوری و کری دروغ گفتند و می‌پندارید که برحقند و برخی از آنان بیسوادند و از کتاب جز آرزوهایی نمی‌دانند و نیستند آنان جز اهل پندار، پس چه کسی ستمگرتر از آن است که به خدا از روی دروغ افترا می‌زند تا مردم را از بی‌دانشی گمراه کننده، خداوند مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند، پس وای بر آن‌ها از آن‌چه که دست‌هایشان نوشته و وای بر آن‌ها که کسب کرده‌اند.»

غدیر سرایان قرن ششم

قطب‌الدین راوندی

قطب‌الدین راوندی متوفی در سال ۵۷۳ ه اشعاری درباره غدیر خم سروده که عبارات زیر ترجمه قسمتی از آن است:

«فرزندان زهرا، پدران یتیمانند که هرگاه مخاطب (جاهلان) قرار گیرند می‌گویند: درود بر شما.»

آن‌ها دلیل‌های خدا بر مردمند، هر کس بدی آنان را می‌خواهد گناه کار است. آنان روزها را روزه‌دار و شب‌ها را شب‌زنده‌دارند. هنگامی که همه جا را بلا فرا گرفت، هر کدام آنان زره (و پناهگاه) محکمی هستند.

۱- سوره هود، آیه ۱۸.

قرآن ناطق (۲۰۹)

فراموش کردند آنچه که دذ غدیر خَم گذشته بود، در نتیجه به خاطر شقاوتشان مقام آنان (از نظر ظاهری) پائین آمد. لعنت خدا بر بنی امیه که خون حسین علیه السلام را ریختند، گویا که او جوجه کم ارزشی بود!!
بر دودمان پیامبر همه روزه درود خدا باد تا زمانی که صبح می دمد و خورشید طلوع می کند. (۱)

شخصیت و شرح حال راوندی

قطب الدین ابوالحسن سعد (۲) بن هبه الله بن حسین بن عیسی راوندی یکی از پیشوایان علمای شیعه، چشمی از چشم های این طائفه و از اساتید بی نظیر فقه و حدیث و از نوابغ علم و ادب است، هیچ گونه عیبی در آثار فراوانش و تیرگی در فضائل و مساعی جمیله و خدمات دینی و اعمال نیکو و کتب ارزنده اش وجود ندارد.

ذکر خیر و تعریف و تمجید فراوانش در کتاب های زیر به چشم می خورد: فهرست شیخ منتخب الدین - معالم العلماء - أمل الآمل - لسان المیزان جلد ۴، صفحه ۴۸ - ریاض العماء - اجازة بزرگ سماهیجی - ریاض الجنه در روضه چهارم - لؤلؤ البحرین - منتهی المقال، جلد ۲، صفحه ۲۲ - الکنی و الالقاب، جلد ۳، صفحه ۵۸.

شعراء غدیر در قرن هفتم

ابوالحسن المنصور بالله

او که در سال ۵۶۱ ه متولد شده و در سال ۶۱۴ ه فوت کرده است نیز درباره «غدیر خَم» اشعاری دارد که برخی از آن ها ذیلاً نقل می شود:

بَنِي عَمَّنَا أَنَّ يَوْمَ الْغَدِيرِ يَشْهَدُ لِلْفَارِسِ الْمَعْلَمِ
أَبُونَا عَلِيٌّ وَصِيُّ الرَّسُولِ وَمَنْ خَصَّهُ بِاللَّوَا الْأَعْظَمِ

۱- این ابیات در مستدرک الوسائل، جلد ۳، صفحه ۴۸۹ و در بعضی از کتب ادبی موجود است.

۲- در بسیاری از مدارک موثق «سعید» آمده است.

(۲۱۰) قرآن ناطق

« پسر عموهای ما، روز «غدیر» برای انسان دانا گواه خوبی است.

پدر ما علی وصی رسول خدا است، او کسی است که پیامبر اکرم او را به «پرچم بزرگ» اختصاص داده است.

احترام شما از راه انتساب با اوست، ولی ما از گوشت و خون اوئیم.

اگرچه همه ما از هاشمیم، اما کوهان شتر کجا و کف پایش کجا؟

اگر شما همانند ستارگان آسمانید ما ماه ستارگانیم.

شخصیت المنصور بالله

او امام المنصور بالله عبدالله بن حمزه بن سلیمان بن حمزه بن علی بن حمزه هاشم بن حسن بن عبدالرحمن بن یحیی بن ابی محمد بن عبدالله بن حسین ابن ترجمان الدین قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم طباطبا بن حسن بن حسن ابن علی بن ابیطالب علیه السلام

است .

او یکی از امامان زیدیه در کشور یمن بود که شرافت خانوادگی را با بزرگی ذاتی جمع کرده بود، او در عین آن که از خانواده بسیار بزرگ و از دودمان علی علیه السلام بوده دارای دانش فراوان و فضائل فوق العاده زیاد نیز بوده است . او شمشیر و قلم، علم و عمل ، ادب و فرهنگ رادر یک جا جمع کرده تا جائی که یکی از امامان زیدیه در یمن شده بود. او در فقه و نگارش و شعر سرآمد اقران خود بوده تا آن جا که صاحب حدائق و نسبه او را شاعرترین پیشوایان زیدیه به حساب آورده‌اند . او دارای حافظه عجیبی بود که جمال‌الدین عمران بن حسن از بعضی از کسانی که معروف به حافظه قوی بوده‌اند نقل می کند که گفته است: « من صد هزار بیت شعر حفظ دارم و فلانی (اسم یکی از ادباء را برد) نیز همانند من است اما حافظه ما در برابر امام منصور بالله بسیار ناچیز است » .

کمال‌الدین شافعی

(متوفی در سال ۶۵۲)

او نیز اشعاری درباره «غدیر خم» سروده که ترجمه برخی از آن‌ها چنین است :

قرآن ناطق (۲۱۱)

« گوش فراده تا آیات وحی را که در مدح امامی که خدا او را مخصوص به هدایت کرده است بشنوی :

در سوره آل عمران آیه مباحله است که با فرستادن آن بعضی از مزایایش را شمرده است .

و در سوره احزاب، حامیم ، تحریم و هل اتی گواه صادقی است که خدا در آن‌ها علی را ستوده و تطهیرش کرده است .

کاری که علی کرد و انگشتی که او در حال رکوع به سائل داد، شخصیت انسانی او را به ثبوت رسانید و او را مورد عنایت خاص الهی قرارداد .

و در آیه نجوی که جز او کسی به این فیض عظمی نائل نگردید ، ارزش و شخصیت او آشکار گردید و به او چنان قرب و منزلت بخشید که دارای مقام ارجمند و تقوای الهی گردید .

و خداوند او را در کَنَف لطف و محبت پیامبرش بزرگ کرد و از تربیت و الطاف عمیمش بهره‌مندش گردانید واز مکارم اخلاقی که بدان وسیله راه هدایت را بدو می آموخت ، به طرز خاصی بهره‌مندش فرمود، بالنتیجه او را برادر خود قرارداد .

« رسول خدا فاطمه زهرا را به ازدواج او در آورد و افزود که تو از منی و او را برادر خود قرار داد .»

و در روز «غدیر خم» او را مفتخر فرمود که : هرکسی که من مولای اویم تو نیز مولای او هستی و اگر در افتخارات زندگی جز داستان خبیر نبود، تنها همان او را کفایت می کرد .

شرح حال این شاعر ؟

ابوسالم کمال‌الدین محمد بن طلحه بن محمد بن حسن قرشی عدوی نصیبینی شافعی مُفتی ، امام در فقه شافعی بوده و در حدیث و اصول و مسائل خلافت و ادبیات و نگارش مهارت داشته و در قضاوت و خطابه بر همه مقدم بوده و در زهد و پارسائی شهرت داشته است .

پایان برگزیده جلد دهم کتاب ترجمه الغدیر

(۲۱۲) قرآن ناطق

شروع جلد یازدهم کتاب ترجمه الغدیر

غدیر سرایان قرن هشتم

امام شیبانی شافعی

مولود (۷۰۳)

متوفای (۷۷۷)

شهادت می‌دهم به یکتایی خدا که پروردگاری جز او نیست از قدیم پایدار شد به ابدیت و یگانگی، اوست اول ظاهر بدون اول و آخر کسی که باقی می‌ماند همیشه و به‌طور ابدیت خواهد بود. شنوا بینا دانا متکلم تواناست برمی‌گرداند جن و انس را چنانچه ایجاد کرده بود. فراموش نکن داماد پیامبر و پسرعموی او را که دریائی از علوم و راهنما و رهبر بود، و فدا کرد پیامبر خدا را حقیقه به جان خودش در شبی که در فراش و جای پیامبر چون شیر خوابید، و کسی که مولا و آقای او پیامبر است پس علی علیه‌السلام برای او به راستی مولا و یاور شد، و فراموش نکن باقی اصحاب اهل بیت و انصار و پیروان او را که بر راه هدایت‌اند، و تمام آن‌ها را خدا درود بر ایشان فرستاده و نیز پیامبر درود گفته و تأکید نموده است، این ابیات را ما انتخاب کردیم از قصیده بزرگ هزار بیت که چاپ شده از امام ابی‌عبدالله محمد شیبانی شافعی که صاحب (کشف الظنون) برای او یاد کرده و جمعی از بزرگان شافعی آن را شرح کرده‌اند که از ایشان است. نجم‌الدین محمد عبدالله اذرعی عجلونی شافعی متوفای سال ۸۷۶ فارغ شده قرآن ناطق (۲۱۳)

از شرح آن ۱۱ ماه رجب سال ۸۵۹ و آن را موسوم به بدیع المعانی در شرح شیبانی نموده و آن اول شرحی است که بر آن تألیف شده است.

زندگی‌نامه شاعر

محمد بن احمد بن ابی‌بکر بن عرام بن ابراهیم یاسین بن ابی‌القاسم بن محمد ربیع شیبانی اسوانی اسکندرنی شافعی تقی‌الدین ابو عبدالله امام محدث و فقیه مفتی در هیجدهم شوال ۷۰۳ به دنیا آمده است. (۷۰)

شمس‌الدین مالکی

متوفای (۷۸۰)

و به راستی که علی علیه‌السلام شمشیر پیامبر و یار نام‌آور او برای شرافت ساخته شده بود، و داماد پیامبر برگزیده و پسر عموی او پدر حسن و حسین که دارای تمام آقائی‌ها بودند، و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود من شهر علم و علی درب آن است پس در را قصد کن و از در نزد من آئید. و کسی که من مولای اویم «علی» مولای اوست و مولای خود را قصد کن محبت آقایت تورا ارشادمی‌کند، هر آینه به تحقیق که دنیا را سه طلاقه کرده و هر جا که آن را دید که آمده به دنیا می‌گفت: دور شو،

اشاره کرده شمس‌الدین مالکی در این شعرش به پاره‌ای از مناقب مولای ما امیرالمؤمنین علیه‌السلام از آنچه که پیشوایان قوم و حافظین حدیثشان در کتب صحیح و مسندشان به طریقشان از پیامبر بزرگ صلی‌الله‌علیه‌وآله به شرح زیر نقل کرده‌اند:

از جمله حدیث «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، مِنْ شَهْرِ عِلْمِ عَلِيٍّ فِي ذَلِكَ الشَّهْرِ» .

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنِّي مَدِينَةٌ مِنَ الْعِلْمِ وَهُوَ الْبَابُ وَالْبَابُ فَاقْضِدْ

(۲۱۴) قرآن ناطق

و پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت که من شهری از علمم و علی درب آن شهر است پس در را قصد کن ،

۱- حافظ ابو عیسی محمد ترمذی فوت شده ۲۷۹ در جامع صحیحش نقل کرده .

۲- حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی ۳۱۰ در تهذیب آثار و آن را صحیح دانسته و بسیاری از بزرگان قوم از او حکایت کرده‌اند .

۳- حافظ ابو محمد عبدالله بن محمد بن عثمان معروف بابن سقاء واسطی فوت شده ۱۷۳ ابن مغزلی در مناقبش از او روایت کرده .

۴- حافظ ابو لیث نصر بن محمد سمرقندی حنفی فوت شده ۳۷۹ چنانچه در کتاب مجالس خود یاد کرده .

۵- حافظ ابو عمر و یوسف عبدالله پسر عبدالله قرطبی فوت شده ۴۶۳ در استیعاب، جلد ۲، صفحه ۴۶۱.

۶- حافظ عزالدین عبدالعزیز معروف به ابن فهد هاشمی مکی شافعی متوفای ۹۲۲ اشعاری که به آن مدح می‌کند امیرالمؤمنین علیه‌السلام را اشاره کرده و آن این است .

شیر جنگل‌ها و شیر دورکننده و کسی که به شمشیر او سیاهی و تاریکی‌های نادانی و شرک برطرف شد .

داماد پیامبر برادر او و درب علوم و دانش او قاضی‌ترین صحابه پیامبر و صاحب شمائل و اخلاق کریمانه بود .

۷- حافظ شیخ عبدالرزق تاج‌العارفین مناوی شافعی متوفای ۱۰۳۱ یاد کرده آنرا در (فیض‌القدیر) شرح‌الجامع‌الصغیر و در (التیسیر) شرح‌الجامع‌الصغیر و در اولی گوید:

پس به راستی که محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله مدینه جامعه برای معانی تمام دیانات است و مدینه و شهر چاره‌ای از در ندارد. پس خبر داد که درب آن علی که خدا او را سرفراز کند می‌باشد پس کسی که راه او را پیش گیرد و برود داخل آن شهر شده و هرکس که خطا کند و از راه او نرود راه هدایت را اشتباه رفته و خطا کرده .

قرآن ناطق (۲۱۵)

لفظ حدیث

۱- از حرث و عاصم از علی علیه‌السلام از پیامبر که فرمود خداوند آفرید مرا و علی را از درختی من اصل و ریشه آن درختم و علی شاخه آن و حسن و حسین میوه آن و شیعه برگ آن است . پس بیرون نمی‌آید از پاک مگر پاک .

وَأَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا .

و من شهر علمم و علی دروازه آن است پس کسی که قصد آن شهر را نماید باید از دروازه آن وارد شود .

آثار کمیاب در دانش عمر

عقیده خلیفه درباره کسی که آب ندارد

امام مسلم در صحیح خود در باب تیمم به چهار طریق از عبدالرحمن بن انبزی نقل کرده که مردی آمد نزد عمر: پس گفت من

جنب شدم و آب نیافتم. عمر گفت: نماز نخوان. پس عمار گفت ای پیشوای مؤمنین آیا یادت می‌آید وقتی که من و تو در یک شیخون و حمله بر دشمن بودیم پس جنب شدیم و آب نیافتیم پس اما تو نماز نخواندی و اما من خود را به خاک مالیده و نماز خواندم.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود کافی است تو را البته که دو کف دستت را بر زمین زده و سپس فوت کنی آن گاه به آن مسح کنی صورت و دو دستت را. پس عمر گفت: ای عمار به ترس از خدا عمار گفت: اگر خواستی من حدیث نمی‌کنم آن را.

و در عبارتی: عمار گفت ای پیشوای مؤمنین، اگر خواستی چون خدا بر گردن من از تو حقی قرار داده این که آن را به هیچ کس بازگو نکنم و یاد نکرد.

سنن ابی داود جلد ۱، صفحه ۵۳ - سنن ابن ماجه، جلد ۱، صفحه ۲۰ - مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۲۶۵ - سنن نسائی جلد ۱، صفحه ۵۹ - سنن بیهقی، جلد ۱، صفحه ۲۰۹.

(۲۱۶) قرآن ناطق

تحریف و دروغ سازی

این حدیث را بخاری در کتاب صحیح خود، جلد ۱، صفحه ۴۵، در باب تیمم نقل کرده آیا فوت کرد در هر دو کف و در باب‌های بعد از آن جز آن که او خوشش آمده که آن را تحریف کند برای حفظ مقام خلیفه پس حذف کرده از آن پاسخ - عمر - را که نماز نخوان، یا، اما من پس نماز نمی‌خوانم.

امینی گوید: در این جا چیز بزرگی است امثال این سخنان یاوه و باطل و بحث‌های بیهوده و پوچ که آماده کرده‌اند برای کور کردن ساده لوحان از خوانندگان از آن چه که در تاریخ صحیح است ای کاش می‌دانستم چه چیز ایشان را از گفته عمر غافل نموده که گفت: لا - تُصَلِّ - أو: اَمَّا اَنَا فَلَمْ اُكُنْ لِالصَّلَاةِ - نماز نخوان یا - اَمَّا بِنَدِهِ پس نیستم که نماز بخوانم (یعنی نماز نمی‌خوانم) این را می‌گفت در حالی که او رهبر و پیشوای مسلمین بود و مسئله جدآ آسان و مورد ابتلاء همه مردم است و چه چیز ایشان را غافل نموده از سخن او به عمار: اَتَّقِ اللَّهَ يَا عَمَّارُ، بترس ای عمار و از نماز نخواندن او روزی که جنب شده بود در آن شیخون و حمله کردن بعد از آن که اسلام برای مردم آب و خاک (دو طهور) را آورد و چه چیز ایشان را غافل نموده از نادانی او به آیه تیمم (۱) و کلمه قرآن کریم و چگونه ایشان غافل شده‌اند از چشم پوشی عمر از تعلیم و آموختن پیغمبر صلی الله علیه و آله عمار را به کیفیت تیمم چه چیز ایشان را غافل نموده از این بدبختی بزرگ و مشغول داشته آن‌ها را به عمار و سخن و، بلی (الْحُبُّ يُعْمَى وَيُصِمُّ) دوستی آدمی را کر و کور می‌کند و مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمَى فَهَوَّ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمَى وَ اَضَلُّ سَبِيْلًا: و کسی که در این جهان نابینا و کور باشد پس او در آخرت و روز قیامت نابینا و گمراه‌تر خواهد بود.

(۲)

عمر حکم شک‌ها را نمی‌داند

امام حنبلی‌ها احمد در مسندش جلد ۱، صفحه ۱۹۲ نقل کرده از مکحول که

۱- « اَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوْا مَاءً فَتَيَمَّمُوْا صَعِيْدًا طَيِّبًا » (۴۳ / نساء)، (۹ / مائده)، اگر با زن‌هایتان آمیزش کردید و آب نیافتید (که غسل کنید) پس با خاک پاک تیمم نمائید.

قرآن ناطق (۲۱۷)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه یکی از شما نماز گذارد پس در نمازش شک نمود، پس اگر در یکی دو تا شک کند آن را رکعت اول قرار دهد و اگر در دو و سه شک کند پس آن را دوّم قرار دهد و هرگاه در سه و چهار شک کند آن را سوم قرار دهد تا آن که وهم و خیال در زیاد باشد سپس دو سجده کند پیش از آن که سلام دهد سپس سلام دهد. محمد بن اسحق گوید: و حسین بن عبدالله به من گفت: آیا آن را اسناد داد برای تو پس گفتم: نه، پس گفت: لکن او حدیث کرد مرا که کُریب مولای ابن عباس او را از ابن عباس حدیث کرده گوید: نشسته بودم کنار عمر بن خطاب پس گفت: ای پسر عباس هرگاه برای مرد اشتباهی شد در نمازش پس ندانست آیا زیاد کرده یا کم، گفتم: ای امیر مؤمنین نمی دانم نشنیده‌ای در این مسئله چیزی را پس عمر گفت: قسم به خدا نمی دانم و در لفظ بیهقی است: نه به خدا قسم از پیامبر صلی الله علیه و آله در این مسئله چیزی نشنیده‌ام. پس ما در این میان بودیم که عبدالرحمن بن عوف آمد پس گفت: چیست این که شما مذاکره می کنید. پس عمر به او گفت: ما صحبت می کردیم که مردی شک می کند در نمازش چه کند. پس او گفت: شنیدم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می فرمود این حدیث را.

آیا تعجب نمی کنی از خلیفه‌ای که حکم شکّیات نمازش را نمی شناسد و حال آن که در شب و روز ۵ نوبت مبتلاء به آن است و اهتمام به امر آن نداشت تا آن که از رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن سؤال کند تا آن که کارش به جایی برسد که از جوانی بپرسد که من نمی دانم چه کار می کرد او در این حال اگر شک می کرد در نمازی که امامت کرده مؤمنین را و طبیعت حال حکم می کند به واقع شدن این برای هر کسی در عمرش و اگر چه چند دفعه هم باشد و من در بهت و حیرت از حکم قطعی با علمیت مردی که این مقدار دانش اوست و این است وسعت اطلاع او بر احکام.

(۳)

نادانی خلیفه به کتاب خدا

(۲۱۸) قرآن ناطق

دو حافظ حدیث ابن ابی حاتم و بیهقی از دُیْلِی نقل کرده‌اند که زنی را آورده‌اند پیش عمر بن خطاب که شش ماه زائیده بود پس مصمم شد که او را سنگسار کند. (۱)

پس این خبر به گوش علی علیه السلام رسید: پس فرمود: بر این زن حدی نیست. پس عمر کسی را فرستاد خدمت آن حضرت و سؤال کرد چرا رجم و سنگسار نشود پس فرمود: خداوند تعالی فرماید: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ . أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» (۲) مادرها باید فرزندان‌شان را دو سال کامل شیر دهند و فرمود: «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (۳) و حمل (آبستنی) او و شیرخواری او سی ماه است.

پس شش ماه دوره آبستنی و دو سال هم دوران شیرخواری پس این سی ماه می شود پس عمر او را رها ساخت. و در تعبیر و لفظ نیشابوری و حافظ گنجی است پس عمر او را تصدیق نموده و گفت: لَوْلَا عَلِيُّ لَهْلَكَ عُمَرُ. و اگر علی نبود هر آینه عمر هلاک شده بود و در لفظ سبط ابن جوزی: پس عمر دست از آن زن برداشت و گفت «اللَّهُمَّ لَا تُبْقِنِي لِمُعْضَةٍ لَيْسَ لَهَا ابْنٌ ابِيطَالِبٍ» بار خدا مرا باقی نگذارد در مشکلی که در آن پسر ابی طالب نباشد.

شگفت‌ترین شگفتی‌ها در قضاوت عمد

حافظین حدیث از بعجه بن عبدالله جُهَنِّي نقل کرده‌اند که گفت: مردی از ما تزویج کرد زنی از جُهَنِّيّه را پس آن زن چون شش ماه از زناشویش گذشت زائید پس شوهرش پیش عثمان رفت و جریان را گفت پس فرمان داد عثمان که او را سنگسار کند

۱- زیرا تصوّر می‌کردند او با مرد دیگری زنا کرده و سه ماهه آبستن بوده و شش ماه پس از ازدواجش به جای ۹ ماه بچه‌دار شده است و مستوجب حدّ زنا می‌باشد. (مؤلف برگزیده الغدیر).

۲- (۲۳۳/ بقره).

۳- (۱۴/ احقاف).

قرآن ناطق (۲۱۹)

پس این خبر به علی علیه‌السلام رسید پس آمدند و فرمود: چه می‌کنی حدّی و رجمی بر این زن نیست خداوند تعالی فرماید: وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا، وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ پس شیر دادن ۲۴ ماه و حمل هم ۶ ماه پس عثمان گفت: قسم به خدا که من نفهمیده بودم این را پس عثمان امر کرد آن را برگردانند پس دیدند که آن بیچاره را سنگسار کرده‌اند و از سخنان آن زن به خواهرش این بود که گفته بود ای خواهر عزیز من غمگین مباش که به خدا قسم هیچ کس جز شوهرم عورت مرا ندیده و دست به من نزده است گوید: پس آن طفل بزرگ شد پس آن مرد اقرار کرد که این بچه و فرزند من است و شبیه‌ترین مردم هم به او بود گوید: پس دیدم آن مرد را که نسبت ناروا به زن خود داده بودم تمام اعضاء بدنش پاره‌پاره شد و بر خوابگاهش می‌ریخت. (۱)

آیا ننگ نیست که مردمی جای خالی پیامبر بزرگوار را اشغال کنند که این مقام آن‌هاست در قضاوت و داوری آیا این از عدالت است که مسلط شود بر جان‌ها و ناموس‌ها و خون‌های مردم مردانی که این است مقدار اطلاعات علمی ایشان. آیا از انصاف است که واگذارند نوامیس اسلامیه و روش آئین امت و اختیار مسلمین را به دست خلیفه‌هایی که این رفتار ایشان است. مگر نه خداوند فرماید: « وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ » (۲). پروردگار تو آنچه بخواهد می‌آفریند و آن کس را که بخواهد برمی‌گزیند نیست برای ایشان که کسی را اختیار کنند منزّه و بالاتر است از آن‌چه را که شرک می‌ورزند: « وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُونَ » (۳)

نبودی پیش ایشان وقتی که اجماع و اتفاق کردند کارشان را و ایشان مکر و خدعه می‌کردند « فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ » (۴) پس چشیدند پایان بد کارشان را و

۱- مالک در کتاب مؤطأ، جلد ۲، صفحه ۱۷۶ نقل کرده و بیهقی در سنین کبری، جلد ۷، صفحه ۴۴۲ و ابو عمر در کتاب (العلم) صفحه ۱۵۰.

۲- (۶۸/ قصص).

۳- (۱۰۳/ یوسف).

۴- (۵/ تغابن).

(۲۲۰) قرآن ناطق

برای ایشان است عذاب دردناک.

(۴)

«كُلُّ النَّاسِ آفَقَهُ مِنْ عُمَرَ»

همه مردم از عمر داناترند

از مسروق بن اجدع گوید: عمر بن خطاب بر منبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌بالا رفت سپس گفت: ای مردم چه اندازه زیاد می‌کنید در مهر زنانان و حال آن که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و اصحاب او صدق و مهریه در بینشان چهارصد درهم و کمتر از

آن بود و اگر زیاد کردن در مهر نزد خدا پرهیزگاری یا بزرگواری بود پیغمبر و اصحابش پیشی می‌گرفتند به سوی آن پس من البتّه حدّ می‌زنم آنچه که زیاد کند مردی در صدق زنی بر چهارصد درهم یا محدود به چهارصد درهم می‌کنم، گفت این جمله را و از منبر به زیر آمد پس زنی از قریش بر او اعتراض کرد و گفت: ای پیشوای مسلمین مردم را منع کردی که زیاد کنند در مهریه زن‌ها از چهارصد درهم گفت: آری. پس گفت: آیا نشنیدی آنچه خدا در قرآن نازل کرده گفت: و چه آیه‌ایست این، پس گفت: آیا نشنیدی خدا می‌فرماید: «وَأَتَيْتُمُ إِخْدَاهُنَّ قِنطَارًا» (۱). گوید: پس عمر گفت: بارخدا یا ببخش «كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ» همه مردم داناترند از عمر سپس برگشت و رفت بالای منبر پس گفت: آی مردم من شمارا منع کردم از این که زیاد کنید در مهر و صدق زنانان بر چهارصد درهم پس هر کس بخواهد که از مالش بدهد، یا، پس کسی که خوشش می‌آید و دوست دارد که زیاد کند و هر مقداری که می‌خواهد بدهد پس مانعی نیست بکند. (۲)

(۵)

قضاوت عمر درباره زن دیوانه زناکار

از ابن عباس روایت شده که گفت: زن دیوانه‌ای را آورند پیش عمر که زنا داده بود
 ۱- (۲۰ / نساء) و مال فراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته‌اید.
 ۲- ابو یعلی در مسند کبیرش نقل کرده و سعید بن منصور در سننش و محاملی در امالیش و ابن جوزی در سیره عمر، صفحه ۱۲۹.
 قرآن ناطق (۲۲۱)

پس درباره آن با چند نفر مشورت کرد و دستور سنگسار کردن آن را داد پس علی که رضوان خدا بر او باد گذر به آن زن نمود فرمود: کار این زن بیچاره چیست؟ گفتند: این زن دیوانه فلان قبیله است که زنا داده و عمر فرمان داده که سنگسار شود. پس گفت: او را برگردانید سپس آمدند پیش عمر و گفتند: ای پیشوای مسلمین آیا ندانستی آیا یاد نداری که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قلم تکلیف از ۳ طایفه برداشته شده ۱- از طفل تا بالغ شود ۲- از خواب تا بیدار گردد ۳- از دیوانه تا عاقل شود و این دیوانه فلان قبیله است شاید این زنائی که مرتکب شده در حال دیوانگی بوده پس او را آزاد گذارد و عمر شروع کرد به الله اکبر گفتن.

مدارک این داستان

ابوداود نقل کرده آن را در سنن خودش به چند طریق، جلد ۲، صفحه ۲۲۷ و ابن ماجه در سننش، جلد ۲، صفحه ۲۲۷ و حاکم در مستدرک، جلد ۲، صفحه ۵۹ و جلد ۴ صفحه ۳۸۹ و آن را صحیح دانسته و بیهقی در سنن الکبری، جلد ۸ صفحه ۲۶۴ به چندین طریق.
 (۶)

نادانی خلیفه به مفاد کلمات

۱- عمر بن خطاب از مردی پرسید تو چطور می‌گفت: از مردمی هستم که فتنه را دوست دارد و حق را مکروه و بر چیز ندیده گواهی می‌دهد، پس دستور داد که او را زندانی کنند پس علی علیه السلام فرمان داد او را برگردانند و فرمود: مال و فرزند را دوست دارد و خداوند تعالی می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (۱) جز این نیست که اموال و فرزندان شما فتنه و آزمایش است برای شما و مرگ را مکروه دارد و حال آن

۱- (۲۸ / انفال) و (۱۵ / تغابن).

(۲۲۲) قرآن ناطق

که آن حق است و شهادت می‌دهد که محمّد پیامبر خداست و او را ندیده پس عمر ... دستور داد او را آزاد کنند و گفت «اللّٰهُ يَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (۱)(۲)

۲- از حُدَيْفَةُ بنِ يَمَانِ روایت شده که گفت با عمر بن خطاب ملاقات کرد پس عمر گفت به او پسر یمان چگونه صبح نمودی، پس گفت: می‌خواهی چطور صبح کنم، به خدا قسم صبح کردم در حالی که حق را مکروه دارم و فتنه را دوست و شهادت می‌دهم به چیزی که ندیده‌ام آن را و نگه‌می‌دارم غیر آفریده را و بدون وضو نماز می‌خوانم و برای من در روی زمین چیزی است که برای خدا در آسمان نیست. پس عمر خشمگین شد برای سخنان حذیفه و فوراً برگشت و حال آن که کار مستعجلی داشت و تصمیم گرفت که حذیفه را برای این گفتارش اذیت کند پس در همان میان که در راه بود، بر علی بن ابیطالب علیه‌السلام گذشت پس علی علیه‌السلام آثار خشم و غضب در چهره او مشاهده کرد فرمود: ای عمر چه امری تو را خشمگین نموده، گفت: برخورد کردم حذیفه بن یمان را پس به او گفتم چگونه صبح کردی؟ گفت: صبح کردم در حالی که از حق خوشم نمی‌آید فرمود: راست گفت مرگ را ناخوش دارد و آن حق است گفت: می‌گوید: فتنه را دوست دارم، فرمود: راست گفت مال و فرزند را دوست دارد و خداوند تعالی می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» گفت یا می‌گوید و شهادت می‌دهم به چیزی که ندیده‌ام. فرمود: راست می‌گوید: شهادت به یکنابایی خدا و مرگ و بعث و قیامت و بهشت و جهنم و صراط می‌دهد و هیچ کدام آن‌ها را ندیده. پس گفت: ای علی می‌گوید که من حفظ می‌کنم غیر آفریده را فرمود: راست می‌گوید حفظ می‌کند کتاب خدای تعالی را و او مخلوق نیست (۳) گفت: و می‌گوید من بدون وضو نماز می‌خوانم فرمود:

۱- (۱۲۴ / انعام).

۲- (الطریق الحکمیة) ابن قیم جوزیه صفحه ۴۶.

۳- این جمله از خرافاتی است که یاران مذهب باطل در حدیث دستبرد زده و آن را اختراع نموده‌اند (درباره مخلوق بودن قرآن).

قرآن ناطق (۲۲۳)

راست می‌گوید، صلوات می‌فرستد بر پسرعمویم رسول خدا بدون وضو و صلوات بر او بدون وضو جایز است پس گفت: ای ابوالحسن چیز بزرگ‌تر از همه اینها گوید فرمود: چی آن گفت: گوید که من در روی زمین چیزی دارم که خدا در آسمان ندارد فرمود: راست گفت زیرا او زن و فرزند دارد و خداوند منزّه و عالیست از داشتن زن و فرزند. پس عمر گفت: نزدیک بود که پسر خطاب هلاک شود اگر علی بن ابیطالب نبود.

حافظ گنجی در کفایه صفحه ۹۶ نقل کرده و گفته: که من گفتم این ثابت است پیش اهل نقل بسیاری از تاریخ‌نگاران آن را یاد کرده‌اند و ابن صَبَّاحِ مالکی در فصول المهمه، صفحه ۱۸.

مدارک این قضیه

(۱) تفسیر قُرْطُبِيّ، جلد ۱۴، صفحه ۲۷۷ (۲) تفسیر کشاف، جلد ۲، صفحه ۴۴۵، تفسیر سیوطی، جلد ۵، صفحه ۲۲۹.

(۷)

عقیده خلیفه در میرات

ابن مسعود ثقفی گوید: حاضر بودم پیش عمر بن خطاب ... که شرکت داد برادران پدر و مادری را با برادران مادری در ثلث. پس

مردی به او گفت: تو در اول این سال به غیر این قضاوت کردی گفت: چگونه قضاوت کردم گفت: ثلث را برای برادران مادری قراردادی و برای برادران پدر و مادری چیزی قراردادی گفت: این بنا بر آنچه ما حکم کردیم و آن هم بنا بر آنچه ما حکم نمودیم و در لفظی: این بر آنچه ما امروز قضاوت کردیم و آن بر آنچه ما در دیروز قضاوت نمودیم .

بیهقی آن را در سنن کبری جلد ۶، صفحه ۲۵۵، به چند طریق نقل کرده و دارمی در سننش، جلد ۱، صفحه ۱۵۴ بطور اختصار و ابو عمر در «العلم»، صفحه ۱۳۹ .

(۲۲۴) قرآن ناطق

امینی گوید: مثل آن که احکام قضاوت‌ها دورمی‌زند محور آنچه از رأی خلیفه صادر شود چه با شریعت درست آید یا درست نیاید و مثل آن که خلیفه برایش هست که حکم کند به آنچه که می‌خواهد و در این جا حکمی نیست که پیروی شود و قانونی نیست که در اسلام شایع و مشهور باشد .

(۸)

«لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ»

اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک بود

زنی را آوردند نزد عمر که آبستن بود و اقرار کرد به زنا پس عمر فرمان داد که او را سنگسار کنند پس علی علیه السلام برخورد کرد به او و فرمود: این زن را چه می‌شود، گفتند عمر دستور داده او را سنگسار کنند . پس علی علیه السلام او را برگردانید و فرمود: این تسلط و حکومت تو است بر او و امّیا حکومت و سلطه‌ای نیست برای تو بر طفلی که در شکم دارد و شاید تو او را شکنجه دادی یا ترسانیدی گفت: آری شکنجه‌اش دادم فرمود: آیا نشنیدی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حدی نیست برای کسی که بعد از شکنجه اقرار کند که او را (دست‌بند زده یا با کابل بزنند) یا در زندان مجرّد و تک‌سلولی و غیره حبس کنند یا تهدید کنند که اگر نگوئی چنین و چنان خواهم کرد . پس اقراری برای او نیست (و اقرار او ارزش و اعتباری ندارد) پس عمر او را آزاد ساخت سپس گفت: عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ يَلْدُنَّ عَلِيًّا بَيْنَ ابِيطَالِبٍ لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَمَكَ عُمَرُ : بانوان عاجز و نازا هستند که مانند علی بن ابیطالب بزنند. اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک شده بود.

مدارک این قضیه

الریاض النضره، جلد ۲، صفحه ۱۹۶ - ذخایر العقبی، صفحه ۸۰، مطالب السئول، صفحه ۱۳، مناقب خوارزمی صفحه ۴۸، اربعین فخر رازی صفحه ۴۶۶ .

قرآن ناطق (۲۲۵)

(۹)

حکایت تجسس و شبگردی عمر

از عمر بن خطاب نقل شده که او شبی شبگردی می‌کرد پس به خانه‌ای گذشت و صدایی از آن شنید پس مشکوک شد و از دیوار بالا رفت پس مردی را دید در کنار زنی با ظرف مشروبی . پس گفت: ای دشمن خدا آیا خیال کردی که خدا تو را می‌پوشاند و تو بر معصیت او هستی پس مرد گفت: ای پیشوای مسلمین خیال نکن اگر من یک گناه و خطا کردم تو مسلماً سه گناه کردی : ۱- خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَجَسَّسُوا» (۱) و تفتیش نکنید و تو جاسوسی کردی و فرمود ۲- «وَأَتُوا النِّبُوتَ مِنْ أَوْبَاهِهَا» (۲) خانه‌ها را از

دره‌ایش وارد شوید و تو از دیوار بالا آمدی و فرمود ۳- «اِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَيِّئُوا» (۳) هرگاه داخل خانه‌ای شدید سلام کنید و تو سلام نکردی پس گفت: آیا پیش تو خیری هست اگر من از تو صرف نظر کنم گفت: آری به خدا قسم دیگر بر نمی‌گردم. پس گفت: برو که من از تو گذشتم.

مدارک این قضیه

الریاض النضره، جلد ۲، صفحه ۴۶- شرح النهج ابن ابی‌الحدید، جلد ۱، صفحه ۶۱ و جلد ۳ صفحه ۶۹- الدر المنثور، جلد ۶، صفحه ۹۳- الفتوحات الاسلامیه، جلد ۲، صفحه ۴۷۷.

۱- (۴۹ / حجرات).

۲- (۱۸۹ / بقره).

۳- (۶۱ / نور).

(۲۲۶) قرآن ناطق

(۱۰)

خلیفه بدون دلیل جوانی را تازیانه زد

ابن عساکر از عکرمه بن خالد نقل کرده که گفت: پسری از عمر بن خطاب داخل بر او شد و او خود را به صورت مردها در آورده و لباس خوبی پوشیده بود پس عمر او را زد با تازیانه‌اش تا به گریه درآمد. پس حفصه به او گفت برای چه او را زدی، گفت: دیدم که مغرور به خود شده پس دوست داشتم که او را کوچک کنم در پیش خودش.

و لطیف‌تر از این قصه جارود بزرگ ربیع است و ابن جوزی نقل کرده آن را گوید: که عمر نشسته بود و تازیانه هم با او بود و مردم در اطرافش نشسته بودند که جارود عامری آمد پس مردی گفت: این بزرگ قبیله ربیع است، پس عمر و اطرافیانش و جارود شنیدند، پس چون نزدیک عمر رسید او را با تازیانه‌اش زد. پس گفت: چیست مرا برای تو ای امیر المؤمنین، گفت: چیست برای من و برای تو که شنیدم او گفت این بزرگ ربیع است گفت: و من هم شنیدم، پس چی، گفت: ترسیدم این که تو با مردم آمیزش کنی و بگوئید: که این امیر است و در عبارت دیگر، ترسیدم که در دلت از آن چیزی وارد شود، پس دوست داشتم که نفست را سرکوب کنم. (۱)

(۱۱)

رأی خلیفه در تحقق بلوغ

از سلیمان بن یسار نقل شده که جوانی آوردند نزد عمر که دزدی کرده بود پس فرمان داد تا او را وجب کنند پس وجب کردند از شش وجب یک بند انگشت کوتاه بود

۱- سیره عمر ابن جوزی، صفحه ۱۷۸، شرح ابن ابی‌الحدید، جلد ۳، صفحه ۱۱۲، کنز العمال، جلد ۲، صفحه ۱۶۷.

قرآن ناطق (۲۲۷)

او را ول کردند. (۱)

امینی (قدس الله روحه) گوید: آنچه را که از شریعت در تحقق بلوغ ثابت شده آن احتلام است که ثابت شده به حدیث صحیح قول

آن حضرت درباره کسانی که از او رفع قلم شده و الْغُلَامُ حَتَّى يَحْتَلِمَ ، و پس تا آن که محتلم شود یا موی (زهار) در عانه و زیر نافش روئیده باشد آنچنان موی عانه‌ای که ثابت شده به صحاح یا سَنَنِی که محدود شده چنانچه در صحیح عبدالله بن عمر است و علامت چهارمی برای آن نیست که حدّ شایع و معمول باشد و اما مساحت به‌وجب پس آن از فقه خلیفه و فقط از بدعت‌های او است .
پایان برگزیده جلد یازدهم کتاب ترجمه الغدیر

۱- ابن ابی شیبہ نقل کرده و عبدالرزاق و مُسَدَّد و ابن‌المُنَدَّر در اوسط آورده چنانچه در کنز‌العُمَال ، جلد ۳ ، صفحه ۱۱۶ ، یاد شده است.

(۲۲۸) قرآن ناطق

شروع جلد دوازدهم کتاب ترجمه الغدیر

عقیده خلیفه در دو متعه (متعه حجّ و متعه نساء)

۱- از ابی رجاء نقل شده که گوید: عمران بن حصین گفت آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امر فرمود ما را به آن سپس نازل نشد آیه‌ای که نسخ کند آیه متعه حجّ را و نهی کرد از آن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تا از دنیا رفت. مردی برای خودش بعدا گفت آنچه می‌خواست (۱) و در بعضی از نسخه‌های صحیح بخاری است که محمّد یعنی بخاری گفت: می‌گویند که او عمر بود . قسطلانی در ارشاد گوید چون که او بود که از آن نهی می‌کرد و ابن‌کثیر آن را در تفسیرش جلد ۱ ، صفحه ۲۳۳ یاد کرده از بخاری . پس گفت: آن کیست که بخاری گفته او را که تصریح کرده به آن که عمر بود که مردم را از حجّ تمتّع نهی می‌کرد .

۲- از ابن سیرین : نقل شده که از او سؤال از متعه عمره به حجّ شد گفت: آن را عمر بن خطاب و عثمان بن عفان مکروه داشتند، پس اگر علمی باشد آن دو از من اعلم و داناترند و اگر رأی و عقیده باشد پس رأی آنها از من بالاتر است ، ابو‌عمر آن را در جامع بیان‌العلم ، جلد ۲ ، صفحه ۳۱ و در مختصر آن صفحه ۱۱۱ نقل کرده است .

ابو سیف قاضی در کتاب‌الآثار صفحه ۹۷ روایت کرده از ابوحنیفه از حمّاد از ابراهیم از عمر بن خطاب که او در آن بین که در عرفات ایستاده بود ناگاه مردی را دید که از سرش طیب و چیز خوش بوئی می‌چکد ، پس عمر به او گفت : آیا مُحْرَمِ نیستی وای بر تو پس گفت: آری ای امیرالمؤمنین گفت: چرا می‌بینم تو را که از سرت طیب و عطر می‌چکد و حال آن که محرم ژولیده موی و خاک‌آلود است ، گفت من تهلیل و تلبیه

۱- صحیح مسلم ، جلد ۱ ، صفحه ۴۷۴ و قُرْطُبِی نقل کرده آن را به این لفظ در تفسیرش جلد ۲ ، صفحه ۳۶۵ .
قرآن ناطق (۲۲۹)

گفتم برای عمره مفرده و وارد مکه شدم و با من عیالم بود پس از عمره‌ام فارغ شدم تا آن که عصر روز ترویبه شد تهلیل و تلبیه برای حجّ گفتم، گفت پس عمر دید : که دیروز از زنش و عطر متمتع و کامیاب شده ، پس عمر در این موقع نهی از متعه کرد و گفت: به خدا قسم که خیال می‌کنید آزاد بگذارم بین شما و متعه را شما با زنانتان زیر درخت بید عرفه با آنها آمیزش و جماع کنید سپس بروید به قصد حجّ .

متعه نساء از دیدگاه عمر

۱- از سلیمان بن یسار از ام عبدالله دختر ابی خثیمه نقل شده که مردی از شام آمد و وارد بر او شد پس گفت : که عزوبت سخت فشار آورده بر من پس یک زن برایم بیاور تا از او متمتع و کامیاب شوم (به صیغه کردن آن) .

گفت پس او را بر زنی هدایت و راهنمایی کردم پس با او ازدواج کرد و چند نفر از مردان عادل را بر این زناشویی شاهد گرفت، پس آنچه خدا مقدر کرده و خواسته بود که بماند ماند. سپس بیرون رفت پس عمر بن خطاب از این قضیه باخبر شد و فرستاد به سوی من و پرسید آیا این قضیه که به من رسیده راست است گفتم: آری، گفت: پس هرگاه آمد مرا خبر کن.

پس چون آن مرد آمد من عمر را خبر کردم پس فرستاد عقب او و گفت: چه موجب شد بر این که تو این کار را کردی، گفت: من در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و چنین کردم و آن حضرت ما را نهی نکرد تا آن که خدا او را برد، پس از آن با ابی بکر بودیم او هم ما را منع نکرد تا از دنیا رفت، آن گاه با تو پس نرسید به ما درباره آن نهی و منعی، پس عمر گفت: اما قسم به آن کسی که جانم در دست اوست اگر پیش تر مطلع از نهی من شده بودی هر آینه تو را سنگسار می کردم بیان کنی تا آن که زناشویی از زنا کردن شناخته شود.

(کنز العمال، جلد ۸، صفحه ۲۹۴، از طریق طبری).

(۲۳۰) قرآن ناطق

۲- از عمران بن حصین گفت: نازل شد آیه متعه (صیغه) در کتاب خدای تعالی و بعد از آن آیه‌ای نازل نیامد که آن را نسخ و باطل کند پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد ما را به متعه کردن و ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و صیغه می کردیم و او از دنیا رفت و ما را نهی از آن نکرد، بعد از آن مردی روی هوای خودش آنچه خواست گفت. (۱)

۳- عمر ... بود که می گفت: قسم به خدا نیاورند مردی را نزد من که متعه را روا و جایز بداند مگر آن که او را سنگسار کنم. (۲)

۴- از ابی نضره روایت شده گوید: که من نزد جابر بن عبدالله بسم قولم شخصی پیش او آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر اختلاف دارند در متعه، پس جابر گفت ما هر دو را انجام دادیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله سپس عمر ما را از آن دو نهی کرد پس ما آن را تکرار نکردیم. (۳)

صیغه کردن زن و زناشویی موقت

اشاره

آنچه از سخنان عمر ظاهر می شود این است که او متعه را مانند زنا و بی عفتی محسوب داشته.

متعه در قرآن مجید

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَأَوْهُنَّ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا» (۴) پس آن چه را که متعه کردید از ایشان

۱- صحیح مسلم، جلد ۱، صفحه ۴۷۴ - مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۴۲۸، سنن نسائی، جلد ۵، صفحه ۱۴۹.

۲- سبط بن جوزی آن را در مرآه الزمان یاد کرده است.

۳- صحیح مسلم، جلد ۱، صفحه ۳۹۵ - سنن بیهقی، جلد ۷، صفحه ۲۰۶.

۴- (۲۴ / نساء).

قرآن ناطق (۲۳۱)

پس بدهید به ایشان مهرهایشان را که فرض کرده شده و نیست گناهی بر شما در آنچه به آن راضی شدید به آن از بعد مهریه واجب به درستی که خداوند دانای درست کردار است.

۱- احمد امام حنبلی‌ها در مسندش جلد ۴، صفحه ۴۳۶ با سندهایی که تمام رجال و راویان آن مورد وثوق و اعتمادند از عمران بن

حصین نقل کرده گوید: آیه متعه در کتاب خدای تبارک و تعالی نازل شده و ما به آن عمل کردیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله پس آیه‌ای نازل نشد که آن را نسخ کند و پیامبر صلی الله علیه و آله هم نهی نفرمود تا از دنیا رفت.

۲- حافظ ابو محمد بَعُوّی شافعی متوفای ۵۱۰ در تفسیرش حاشیه تفسیر خازن، جلد ۱، صفحه ۴۲۳ گوید: حسن و مجاهد گویند: که آیه درباره نکاح صحیح است و دیگران گفته‌اند: آن نکاح متعه است تا آنجا که گوید: عموم اهل علم معتقدند (۱) که نکاح متعه حرام است و آیه نسخ شده است و ابن عباس رضی الله عنهما معتقد بود که آیه محکم و رخصت داده در نکاح متعه، سپس روایت کرده حدیث ابی نضره یاد شده را به لفظ طبری.

سه چیزی که عمر آن‌ها را حرام کرد

قوشچی متوفای ۸۷۹ در شرح تجرید در مبحث امامت یاد کرده که عمر بر بالای منبر گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ ثَلَاثٌ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآنَا أَنْهَى عَنْهُنَّ وَأَحْرَمْتُهُنَّ وَأَعَاقِبُ عَلَيْهِنَّ: مُتْعَةُ النِّسَاءِ وَمُتْعَةُ الْحَجِّ وَحَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»، سه چیز در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله معمول بود و من از آن‌ها نهی می‌کنم و هر کس مرتکب شود او را شکنجه و مجازات بر آن می‌کنم
 ۱- متعه و صیغه کردن زنان ۲- متعه حج ۳- گفتن حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ. سپس آقای قوشچی از طرف عمر عذرخواهی کرده، به قول خودش: این مطلب از چیزهایی نیست که موجب بدگویی و مذمت عمر شود زیرا
 ۱- از آنچه قبلاً بیان کردیم معلوم می‌شود عدم صحت این نسبت دروغین به عموم اهل علم.
 (۲۳۲) قرآن ناطق

که مخالفت مجتهد با غیر او در مسائل اجتهادیه بدعت نیست.

فرض کنیم که نیرومند و قهرمانی در علم برابر می‌پندارد پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله را به یکی از امتش و قرار می‌دهد هر یک از آن دو را مجتهد و حال آنکه آن‌چه را که پیامبر امین می‌گوید آن عین و متن چیزی است که در لوح محفوظ ثبت شده و نیست آن مگر وحی الهام غیبی که به او می‌شود او را شدید القوی تعلیم نموده پس کجاست آن از اجتهادی که عبارت از ردّ فرع بر اصل به کار انداختن ظنّ و گمان در طریق استنباط و این که جایز از مخالفت اجتهادیه آن وقتی است که مجتهدی با مجتهدی مثل خودش برابر هم قرار بگیرند نه کسی که اجتهاد کند برابر نص و خبر صریح روشن و فتوا و رأی دهد در مقابل تصریحات شرعیه از قول شارع و عمل او.

خلیفه و مسائل سلطان روم

احمد، امام حنبلی‌ها، در باب فضائل نقل کرده گوید: حدیث کرد ما را عبدالله قواریری حدیث کرد ما را مؤمل از یحیی بن سعید از ابن مسیب گفت: عمر بن خطاب بود که می‌گفت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو حَسَنِ» پناه می‌برم از مشکله‌ای که ابو حسن علی علیه السلام در آن نباشد، ابن مسیب گوید: و برای این قول سببی؟ است و آن این است که، پادشاه روم نامه‌ای به عمر نوشت و از او مسائلی پرسید پس عمر آن مسائل را برای صحابه گفت پس جوابی برای آن‌ها نیافت، پس آن‌ها را بر امیرالمؤمنین علیه السلام معروض داشت پس آن حضرت در سریع‌ترین اوقات بهترین پاسخ‌ها را داد.

مسائل ملک روم

ابن مسیب گوید: سلطان روم به عمر نوشت: از قیصر پادشاه بَنِي الْأَصْفَرِ به عمر خلیفه مؤمنین، مسلمین، اما بعد، پس من به تحقیق که می‌پرسم از تو مسائلی را پس مرا از آن خبر بده.

قرآن ناطق (۲۳۳)

- ۱- آن چیست که خدا خلق نکرده آن را؟
- ۲- و آن چیست که خدا نمی‌داند آن را؟
- ۳- و آن چیست که نزد خدا نیست؟
- ۴- و آن چیست که تمامش دهانست؟
- ۵- و آن چیست که تمامش پاست؟
- ۶- و آن چیست که تمامش چشم است؟
- ۷- و آن چیست که تمامش بال است؟
- ۸- خبر بده از مردی که برایش فامیل نیست؟
- ۹- خبر بده از چهار چیزی که رحم و شکمی آنها را برنداشته؟ (۱)
- ۱۰- و از چیزی که نفس می‌کشد ولی روح در آن نیست؟
- ۱۱- و از صوت ناقوس که چه می‌گوید؟
- ۱۲- و از حرکت کننده‌ای که یکبار حرکت کرد؟
- ۱۳- و از درختی که سواره صدسال در سایه‌اش می‌رود و تمام نمی‌شود مثلش در دنیا چیست؟
- ۱۴- و از مکانی که یکبار بیشتر خورشید بر آن نتابید؟
- ۱۵- و از درختی که بدون آب روئید؟
- ۱۶- و از اهل بهشت که می‌خورند و می‌نوشند و برایشان مدفوعی از بول و غایط نیست مثلشان در دنیا چیست؟
- ۱۷- و از سفره گسترده بهشتی که در آن قدح‌هایی است و در هر قدح انواعی رنگارنگ از غذا است که مخلوط به هم نمی‌شوند مثلشان در دنیا چیست؟
- ۱۸- و از حوریه و کنیزی که از سببی در بهشت بیرون می‌آید و چیزی از آن کم نمی‌شود؟
- ۱۹- و از کنیزی که در دنیا برای دو مرد است ولی در آخرت برای یک مرد؟
- ۱- منظور این است که از طریق زایمان به دنیا نیامده باشد.

قرآن ناطق (۲۳۴)

۲۰- و از کلیدهای بهشتی که آن چیست؟

پس علی علیه السلام نامه را خواند و فوراً پشت آن نوشت:

جواب نامه فیصر روم و مسائل او

بسم الله الرحمن الرحيم

امّا بعد، که من مطلع و آگاه شدم از نامه تو ای پادشاه و من پاسخ تو را می‌دهم به کمک و نیرو و برکت خدا و برکت پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله .

۱- اما چیزی که خدای تعالی آن را نیافریده ، آن قرآن است چون که کلام خدا و صفت اوست و همین طور کتاب‌های نازل شده و خدای سبحان قدیم است و همچنین صفات او .

۲- و اما چیزی که خدا نمی‌داند پس قول شماست که می‌گوئید برای او فرزند و همسر و شریک است ، نیست خدا که فرزندی

اختیار کند و با او خدائی نیست ، زائیده نشده و نمی‌زاید (لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلَدْ) .

۳- و اما چیزی که پیش خدا نیست ظلم و ستم است ، نیست پروردگار تو ستم کننده بر بندگانش .

۴- و اما آنچه تمامش دهان است آن آتش است که هر چه از هر طرف در او افکنده شود می‌خورد .

۵- و اما آنچه تمامش پاست : آب است .

۶- و اما آنچه تمامش چشم است : خورشید است .

۷- و اما آنچه تمامش بال است : باد است .

۸- و اما آنچه فامیلی برایش نیست: حضرت آدم علیه‌السلام .

۹- و آن که شکمی آن‌ها را برنداشت : چهار چیز است :

۱- عصای موسی ، ۲- قوچ ابراهیم ۳- آدم ۴- حواء .

۱۰- و اما آن که نفس می‌کشد بدون روح آن صبح است

قرآن ناطق (۲۳۵)

برای گفته خدای وَالصَّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ .

۱۱- و اما ناقوس : پس آن می‌گوید « طَقًا طَقًا ، حَقًّا حَقًّا ، مَهَلًا مَهَلًا ، عَدَلًا عَدَلًا ، صِدْقًا صِدْقًا ، اِنَّ الدُّنْيَا قَدْ عَرَّتْنَا وَاَسْرِيَتْهُنَا تَمَضَى الدُّنْيَا قَرْنَا مَا مِنْ يَوْمٍ يَمَضَى عَنَا اِلَّا اَوْهَى مِنَّا رُكْنَا اِنَّ الْمَوْتَ قَدْ اَخْبَرْنَا اِنَّا نَرَحُلُ فَاَسْتَوْطْنَا » . به درستی که دنیا ما را فریب داد و بازی داد دنیا قرن قرن می‌گذرد هیچ روزی از ما نمی‌گذرد جز این که رکنی از ما را سست و خراب می‌کند به راستی که مرگ ما را خبر داده که ما خواهیم رفت پس ما دل بسته و وطن نمودیم .

۱۲- و اما حرکت کننده : پس طور سینا هنگامی که بنی اسرائیل عصیان نمودند و بین آن و زمین مقدسه چند شبانه‌روز فاصله بود پس خدا قطعه‌ای از آن را کند و برای آن دو بال از نور قرار داد پس روی سر آن‌ها نگاه داشت و این است قول خدای تعالی : « وَ اِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَانَهُ ظِلُّهُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ » (۱)

و زمانی که ما بلند کردیم کوه را بالای سرایشان مثل آن که آن سایبانی بود و گمان کردند که آن برایشان فرود آید، و بنی اسرائیل را فرمود : اگر ایمان نیاورید آن را بر شما فرود آورم پس چون توبه آوردند به جای خودش برگردانید .

۱۳- و اما درختی که سواره در سایه‌اش صدسال می‌رود . آن درخت طوبی و آن سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى در آسمان هفتم است به سوی آن منتهی می‌شود اعمال بنی آدم و آن از درخت‌های بهشتی است در بهشت قصری و خانه‌ای نیست مگر آن که در آن شاخه‌ای از شاخه‌های آن است و نظیرش در دنیا خورشید است که اصلش یکی است و نورش در همه جاست .

۱۴- و اما مکانی که نتابید بر آن آفتاب مگر یک مرتبه : پس آن زمین دریا بود وقتی که خدا آن را شکافت پس خدا آن را شکافت برای موسی علیه‌السلام و آب بلند شد مانند کوه‌ها و زمین خشکیده به تابش آفتاب بر آن سپس آب برگشت به جای خودش .

۱۵- و اما درختی که بدون آب روئیده شد پس آن درخت یونس بود و این معجزه‌ای برای او بود برای قول خدای تعالی : « وَ اَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَّقُطِينٍ » (۲)

و ما رویاندم بر او درختی از کدو .

۱- (۱۷۰ / اعراف) .

۲- (۱۴۸ / صافات) .

(۲۳۶) قرآن ناطق

۱۶- و اما غذای اهل بهشت پس مثل آن‌ها در دنیا جنین و طفل در رحم مادر است که او تغذیه می‌کند از طریق بندناف و

ابدا بول و غایط و مدفوعی ندارد .

۱۷- و اما انواع غذاهائی که در یک ظرف است پس ماندش در دنیا تخم پرندگان است که در آن دو رنگ سفید و زرد است و مخلوط و آمیخته به هم نمی‌شود .

۱۸- و اما جاریه از سبب بیرون می‌آید پس نظیرش در دنیا کرم است که از سبب بیرون می‌آید و سبب تغییر نمی‌کند .

۱۹- و اما جاریه و کنیزی که بین دو نفر است پس آن درخت خرمائی است که در دنیا برای مؤمنی مثل من و برای کافری مانند تو است، ولی در آخرت آن فقط مال من است نه تو برای آن که آن در بهشت است و تو داخل آن نخواهی شد .

۲۰- و اما کلیدهای بهشت : پس لا إلهَ إلاَّ اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ است .

ابن مسیب گوید : پس چون قیصر روم نامه را خواند گفت : این جواب صادر نشده مگر از خانه نبوت و پیامبری ، آن گاه پرسید از جواب‌دهنده ، پس به او گفتند که این جواب پسر عمّ محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است ، پس به آن حضرت نوشت ، سَلَامٌ عَلَیْكَ ، اما بعد : پس من مطلع شدم بر جواب تو و دانستم که تو از خاندان نبوت و معدن رسالت و موصوف به شجاعت و علمی و علاقه دارم که برای من روشن کنی مذهب و روش خودتان را و روحی که در کتاب شما خدا یاد کرده در قولش « وَ یَسْأَلُوْنَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی » (۱) و از تو درباره روح سؤال می‌کنند بگو روح از امر پروردگار من است ، پس امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او نوشت ، اما بعد: پس روح نکته لطیفه و لُئِمَّه (۲) شریفه‌ای است از صنعت آفریدگار و قدرت ایجاد کننده‌اش آن را از خزائن ملکش بیرون آورده و در ملکش ساکن گردانیده پس آن در نزد او برای تو وسیله است و برای او نزد تو امانت ، پس هر گاه گرفتی مالت را که نزد اوست می‌گیرد مال خودش را که پیش تو است والسلام . (۳)

پایان برگزیده جلد دوازدهم کتاب ترجمه الغدیر

۱- (۸۷ / اسراء) .

۲- بخش روشن هر چیز را لُئِمَّه می‌گویند .

۳- زَيْنُ الْقَيْتِي در شرح سوره هل آتی حافظ عاصمی ، و تَذَكْرَةُ خَوَاصِّ الْأُمَّةِ سَبْطُ ابْنِ جَوْزِي حَنْفِي ، صفحه ۸۷ .

قرآن ناطق (۲۳۷)

شروع جلد سیزدهم کتاب ترجمه الغدیر

غدیریه سرایان در سده نهم

حافظ بُزْجِي حَلِي

آن آفتاب است ؟ یا فروغ آن آرامگاه می‌درخشد؟

آن مشک است ؟ یا بوی خوش جانشین پیامبر به ما می‌رسد ؟

آن دریای بخشش است ؟ یا گلزاری که نمونه راهبری را در خویش گنجانده ؟

و آدم است یا نوح که راز خداوند نگاهبان همه و توانا بود ؟

داود است ؟ یا پیامبر پس از او - سلیمان - ؟

هارون است ؟ یا موسی - با چوبدستی او - یا مسیح ؟

آیا این برگزیده - ستوده‌ترین پیامبران - احمد است یا جانشین او - علی - ؟ که در دودمان هاشم و اسمعیل پرورش

یافته ؟

سپهر سرفرازی را گرد بر گرفته و در تاریکی همچون ماه دو هفته می درخشد و - در میان مردم - به آفتاب و به آسمان‌هایی از زیبایی می ماند .

دوست دوست خدایا بگو راز راز او

و پیکر پدیده‌ای که روان آفریدگان است

روز غدیر ، گواه گفتاری در برگزیدن او بود

و ستایش خداوند از او - در یادآور نامه‌ای آشکار (قرآن) - هویداست .

پیشوائی که اگر آدمی مهر او را در دل پرورد و در بازگشت پس از مرگ بیارد

کفه نیکی‌هایش خواهد چربید

او را پیروانی است که همچون اختران می درخشند.

و میان همه جهانیان هویدا هستند

چون به گفتگو نشینند، سخن راست را در لابلای گفته‌هایی باید جست که از دهان آنان برآید - به یاری آن - روشنائی ،

آشکار و زبان شیوا ، گویا می گردد .

(۲۳۸) قرآن ناطق

اگر - در آئین خویش - به کشمکش زد و خورد برخاستند .

دشمن رانده شده - که چابک و چالاک هم هست - روی برمی گرداند .

ای درفش راهنمائی! درودی از دل درست بر تو باد که همچنان در آیند و روند باشد.

زندگی‌نامه این سراینده

استاد حافظ رضی‌الدین رجب پس محمد پسر رجب بُرْسَیّ حَلّی است از دانشوران عارف مشرب امامی و از فقیهانی که در

دانش‌هایی چند دست داشته با آن برتری آشکارش در هنر حدیث و پیشروی در ادبیات و سخن‌سرائی‌های نیکو و چیرگی در دانش

حروف (۱) و رازهای آن و بیرون کشیدن سودهایش - از این روی می‌بینی نوشته‌هایش سرشار از پژوهش‌ها و موشکافی‌ها . در

عرفان و حروف روش‌های ویژه‌ای برگزیده و هم در دوستی پیشوایان کیش ما - درود برایشان - شناخته - در همه جا - به تندروری

نمی‌انجامد و پایگاه پیام‌آوری هم نیست چنان‌چه از سرور ما - فرمانروای گروندگان درود بر او باد - گزارش کرده‌اند که گفت: « از

گزارش گوئی درباره ما پرهیزید ، بگوئید ما بندگانی هستیم که پروردگار داریم و در برتری ما هرگونه خواهید به سخن پردازید»

(۲) و پیشوای راستگو امام صادق درود بر او باد گفت: « برای ما پروردگاری بشناسید که به سوی او بازمی‌گردیم و درباره ما -

گفت: « برای ما پروردگاری بشناسید که به سوی او بازمی‌گردیم و درباره ما - هرگونه خواهید - به سخن پردازید » و هم وی که

درود بر او باد گفت: « ما را از آفریدگان بشمارید و

۱- باور داشتن به ویژگی‌های جادویی در حروف الفبا و اعداد و نیز به سود و زیان‌های نهفته و خداداد در آن‌ها دو دانش «حروف»

و اعداد را پدیدآورده و دسته‌ای از صوفیان را که در پیوندزدن میان آموزش‌های خود با زمینه‌های نامبرده پافشاری بیشتری داشته‌اند

حروفیان می‌خوانند و گویا حافظ برسی نیز از آنان به شمار می‌رود .

۲- «خصال = منش‌ها» شیخ صدوق.

قرآن ناطق (۲۳۹)

هرگونه خواهید درباره ما سخن برانید که به آن‌جا که باید نخواهید رسید . (۱)

گزاف‌گویی‌ها درباره ابوبکر

کاری بس دشوار نیست که مرز برتری‌های هریک از یاران پیامبر را که بخواهیم، بشناسیم زیرا تاریخ‌ها با همه پریشان‌گویی و آشفتگی‌هایی که به خود دیده‌اند و با همه بافته‌هایی که دست‌های گنهکاران و بزه‌پیشگان در آن جای داده‌اند. با همه این‌ها می‌توان نشانه‌ای از درستی‌ها را در آن بازجست زیرا کسی که با بینائی به ارزیابی در آن پردازد، آب گوارا را از کف روی آن بازمی‌شناسد.

از میان کارهایی که بی‌هیچ‌چون و چرا باید انجام داد یکی هم نگرشی است در زندگی‌نامه مردان برجسته اسلام - چه گذشتگان و چه جانشینان - آن هم با دیده بزرگداشت و نه با چشم بدبینی - به ویژه در پیرامون کسانی که در میان دین‌داران به جانشینی راستین پیامبر شناخته شده‌اند.

یار غار پیامبر بزرگ و یگانه کس از نخستین گروه پیشگامان که در کوچیدن به مدینه همراه او رفته است باید وی را بزرگ و ارجمند بدانیم و تبه‌کاری آشکاری است که آن چه را به راستی از وی است از او دریغ ورزیم و در مرزبندی سرمایه روانی‌اش کوتاهی کرده داوری دادگرانه‌ای ننمائیم و فرمانبردار گرایش‌های خویش گردیم.

ما نمی‌خواهیم در پیرامون جانشینی پیامبر به سخن پردازیم و در زمینه این که چگونه به انجام رسید؟ چگونه گردید؟ چگونه برپا شد؟ و چگونه راه خود را دنبال کرد؟ و آیا رأی‌گیری آزادانه‌ای در کار بود؟ و آیا سفارش‌های بزرگ‌ترین آئین‌گذاران به کار بسته شد؟ یا خواسته‌ها و هوس‌ها بود که در آن روز با زورگویی فرمان می‌راند، می‌گرفت و می‌تاخت، به فراز و نشیب می‌برد، می‌گشود و گره می‌زد، می‌شکست و استواری می‌بخشید و می‌بست و بازمی‌کرد؟

۱- «بصائر الدرجات = بینائی‌ها درباره پایگاه‌ها» نوشته صفار.

(۲۴۰) قرآن ناطق

ما نمی‌خواهیم در پیرامون همه این‌ها به گفتگو پردازیم آن هم پس از آن که جهانیان داستان سقیفه را که مردمی از جاهای پراکنده در آن گردآمده بودند شنیده‌اند و گزارش آن رستاخیز سترک را آویزه گوش گردانیده‌اند همان کشمکش بزرگ میان مهاجران و انصار را که سخن قرآن - درباره آن - راست در آمد: « هنگامی که آن پیش‌آمد رخ داد - که در روی دادن آن دروغی نیست و بالابرنده و به زیر کشنده است ... ». (۱)

چه می‌توانم گفت؟ پژوهشگران، تاریخ را در برابر خود نهند، و بررسی کنند که چگونه هرکسی از توده مردم در آن روز، رهایی و رستگاری را در آن می‌دید که با هیچ‌کدام از دسته‌های گوناگون همدست نشود و از این که به ناگهان در آشوب‌های سوزان درآید خودداری کند، آن چه در دل او می‌گذشت بیمناکش می‌ساخت که اگر راه کشمکش برود و در برابر گروهی با گروه دیگر همداستان گردد سرش برباد خواهد رفت، به ویژه پس از آن که - با دو چشم خود - شمشیری آهیخته را دیده و - با دو گوشش - فریاد مردی درشت‌گفتار را شنیده بود که هر کس می‌گفت برانگیخته خدا در گذشته وی را از کشته‌شدن می‌هرسانید و می‌گفت: از هیچ‌کس نشنوم که بگوید فرستاده خدا را مرگ دریافته و گرنه او را به تیغ می‌زنم. یا می‌گفت: هر که بگوید او مرده سرش را با شمشیر برخواهم داشت، جز این نیست که او به آسمان بالا رفته است. (۲)

«بانگ می‌زند هر کس بگوید پیامبر برگزیده جان داده کله او را با شمشیر برخواهم داشت». (۳)

و پس از آن که هریک از مردم با گوشه چشم، دیگری را نگریستند، بگومگوها و زد

۱- (۱ تا ۳ / واقعه).

۲- «تاریخ طبری»، جلد ۳، صفحه ۱۹۸ - «شرح ابن‌ابی‌الحدید»، جلد ۱، صفحه ۱۲۸.

۳- از چکامه‌ای که سخن سرای نیل - حافظ ابراهیم - در ستایش عمر گفته .

قرآن ناطق (۲۴۱)

و خوردها کردند و آن دو پیرمرد برخاسته و پیش از آن که اندیشه هیچ کس دیگر را بپرسند هر کدام جانشینی پیامبر را به آغوش آن یکی می‌افکنند . که گفتی کار را - از آغاز تا پایان - نهانی سرانجام داده‌اند ، این به دوستش می‌گوید : « دستت را بگشای تا به نشان جانشینی پیامبر ، دست فرمانبری به تو دهم » او هم می‌گوید « نه ! بلکه تو باید چنین کنی » و هریک از آن دو خواهد دست همراهش را بگشاید و او را سرپرست مردم بشناساند ابو عبیده جراح - گورکن مدینه نیز با آنان است و جارچی‌شان شده و آن پاک‌ترین مرد ، که پیامبر سفارش‌هایش را با او کرده همراه با خاندان راهنمای او و دودمان هاشمی سرشان به بزرگ‌ترین پیامبران گرم است که کالبد بی‌جان او را با جامه مرگ در برابر خویش می‌بینند ، خانواده او در خانه را بر وی بسته‌اند و یاران او - که درود و آفرین خدا بر وی و تبارش - وی را با خانواده‌اش تنها گذاشته و از به خاک سپردنش روی گردانیده‌اند تا سه روز پیکر او بر زمین ماند یا از روز دوشنبه تا روز چهارشنبه یا شب آن که خانواده‌اش او را به خاک سپردند و جز نزدیکان وی هیچ کس نبود شبانه یا در پایان شب او را به خاک سپردند و مردم آگاهی نیافتند تا نیمه‌شب که در خانه‌هایشان بودند آواز بیل‌هایی را شنیدند که آرامگاه پیامبر را با آن هموار می‌نمودند .

و آن دو پیرمرد نیز در به خاک سپردن او - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - نبودند . (۱) اصحاب سقیفه پناهندگان به سرای پیامبر - زنه‌ار گاه توده و پایگاه امید و آبروی آن یا خانه فاطمه و علی ، درود خدا بر آن دو را بیم می‌دهند و به هراس می‌افکنند (۲) و ابوبکر ، عمر پسر خطاب را به سوی ایشان فرستاده و گوید : اگر از پذیرفتن ما سرباز زدند با ایشان نبرد کن و عمر آتش می‌آرد تا خانه را بر آنان

۱- بر بنیاد آنچه در «کنز العمال = گنجینه کارگزاران» ، جلد ۳ ، صفحه ۱۴۰ - آمده ، این فراز را ابن‌شیه گزارش کرده .

۲- «تاریخ طبری» ، جلد ۳ ، صفحه ۲۱۰ - «شرح ابن‌ابی‌الحدید» ، جلد ۱ ، صفحه ۵۸ .

(۲۴۲) قرآن ناطق

بسوزاند . فاطمه وی را دیده و می‌گوید : پسر خطاب ! آمده‌ای خانه ما را بسوزانی ؟ پاسخ می‌دهد: آری مگر در راهی که مردم افتاده‌اند شما نیز بیفتید .

و پس از آن که می‌بیند وابستگان یک دسته سیاسی ، به سرای خاندان وحی تاخته و به خانه فاطمه ریخته‌اند و جلودار ایشان نیز پس از آن که هیزم خواسته فریادهای بلندی برداشته است که : به خدا سوگند خانه را بر شما خواهم سوزاند مگر بیرون بیائید و دست فرمانبری بدهید . یا: « باید بیرون بیائید و دست فرمانبرداری بدهید و گرنه خانه را با هر که در آن است می‌سوزانم » به او می‌گویند فاطمه در آن است ! پاسخ می‌دهد : باشد !

و پس از آن که ناله و شیون بانوئی اندوهگین و دلخسته یا همان جگر گوشه پیامبر برگزیده را می‌شنود که از پرده به درآمده می‌گرید و با بلندترین آواز خویش آوا در می‌دهد : « پدر ! ای برانگیخته خدا ! پس از تو از دست پسر خطاب و پسر ابی‌قحافه ، چه‌ها کشیدیم » . (۱)

و پس از آن که همورا می‌بیند که فریاد می‌کشد و شیون می‌کند و همراه با زنان هاشمی آوا در می‌دهد: ابوبکر! چه زود بر خاندان پیامبر تاخت بر دید و به تاراجشان پرداختید ! به خدا سوگند با عمر سخن نخواهم گفت تا خدای را دیدار کنم «شرح ابن‌ابی‌الحدید» ، جلد ۱ ، صفحه ۱۳۴ و جلد ۲ ، صفحه ۱۹ .

و پس از آن که می‌بیند پیکره پاکی و بزرگواری - فرمانروای گروندگان - را دستگیر و همچون شتری که چوب در بینی‌اش کرده‌اند تا مهار شود به سوی خود می‌کشند (۲) می‌برند و با درشتی می‌رانند و مردم گردآمده‌اند و می‌نگرند ، به او می‌گویند دست

فرمانبری ده! و می‌گوید: اگر ندهم چه؟ پاسخ می‌شود: در آن هنگام

۱- «الْأُمَّةُ وَالسِّيَاسَةُ»، جلد ۱، صفحه ۱۳ «أَعْلَامُ النِّسَاءِ» جلد ۳، صفحه ۱۲۰۶ «الامام علی» از عبدالفتاح عبدالمقصود، جلد ۱، صفحه ۲۲۵.

۲- «العقدُ الفَریدُ»، جلد ۲، صفحه ۲۸۵- «صُبْحُ الْأَعْشَى»، جلد ۱، صفحه ۲۲۸.

قرآن ناطق (۲۴۳)

- به همان خدای که جز او خدایی نیست - گردنت را می‌زنیم می‌گوید: بر این بنیاد بنده خدا و برادر برانگیخته‌اش را خواهید کشت. (۱)

در پیرامون آن گونه جانشینی از پیامبر چه می‌توان گفت؟

آن هم پس از آن که بوبکر و عمر، پسر خطاب، آن را کار و رویدادی ناگهانی و بی‌اندیشه شمردند همانند آنچه نادانان پیش از اسلام می‌کردند که خدا مردم را از بدی آن نگاه داشت.

و پس از آن که عمر دستور داد تا هرکس مانند آن بار از مردم دست فرمانبری گیرد بکشندش.

و پس از آن که به پسر عباس گفت: علی در میان شما البته به راستی برای این کار سزاوارتر از من و بوبکر بود. (۲)

و پس از آن که گفت: به خدا آنچه ما با او کردیم نه از سردشمنی بلکه از این روی بود که دیدیم جوان است و گمان بردیم تازیان و قرشیان برای سختی‌هایی که از او دیده‌اند از پیرامونش می‌پراکنند. و پس از آن که پسر عباس به وی پاسخ داد: برانگیخته خدا او را می‌فرستاد که با یلان ایشان دست و پنجه نرم کند و برای جوانی‌اش وی را از کار بازنمی‌داشت، اکنون تو و دوستت خرده می‌گیرید که سالش کم است؟ (۳)

و پس از آن که علی - خدا روی او را گرامی بدارد - شبانه بیرون شده فاطمه دختر برانگیخته خدا - درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش - را سوار ستور کرده به انجمن‌های انصار (یاوران پیامبر) می‌برد و از آنان یاری می‌خواست و ایشان می‌گفتند: ای دختر فرستاده خدا! کار گذشته و ما به این مرد دست فرمانبری داده‌ایم،

۱- «العقد الفَریدُ»، جلد ۲، صفحه ۲۸۵- «صَبْحُ الْأَعْشَى»، جلد ۱، صفحه ۲۲۸.

۲- «شرح ابن ابی‌الحدید»، جلد ۱، صفحه ۱۳۴-

۳- «کنز العمال»، جلد ۶، صفحه ۳۹۱.

قرآن ناطق (۲۴۴)

اگر عموزاده و شوهر تو بر ابوبکر پیشدستی می‌کرد و جلوتر از او به سراغ ما می‌آمد، با کسی دیگر دست نمی‌دادیم و علی علیه‌السلام می‌گوید: آیا من برانگیخته خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به خاک نسپرده در خانه‌اش رها کنم و برای کشمکش بر سر فرمانروائی بیرون شوم؟ و فاطمه گفت: علی به جز آنچه سزاوار او بود نکرد و آنان کاری کردند که بازخواست و شمار آن با خدا است. (۱)

منش‌ها و مایه‌های روانی ابوبکر

درباره پیش از مسلمانی‌اش سخنی بر زبان نمی‌رانیم زیرا اسلام، روزگار پیش از خود را ندیده می‌گیرد و بر این بنیاد، کاری نداریم که عکرمه - خدای برتر از پندار از وی خشنود باد - گفته: بوبکر - خدا از وی خشنود باد - با اَبی پسر خَلَف و دیگر بت‌پرستان قماربازی می‌کرد و این پیش از آن بود که قماربازی ناروا شناخته شود و این گزارش را امام شعرائی نیز در نگارش خود «کشف الغمَّة - اندوزه زدایی، جلد ۲، صفحه ۱۵۴» آورده است.

و فاکهی در « کتاب مکه - مکه نامه » با زنجیره خود از ابولقْمُوص آورده که ابوبکر - پیش از اسلام در روزگار نادانی - (۲) باده گساری کرد . این باده گساری در سالی روی داد که پیامبر مکه را گرفت و این هنگام از هجرت او به مدینه هشت سال می گذشت ، بزم آن در خانه بوطلحه زید پسر سهل برپا شد و پیاله گردانی با آنس بود چنانچه در « صحیح بخاری » بخش تفسیر آیه خمر از سوره مائده - آمده - نیز در « صحیح مسلم » بخش اشربه (نوشیدنی‌ها) باب ناروا بودن باده گساری و سیوطی ۱- «الامامة و السياسة» ، جلد ۱ ، صفحه ۱۲ و «شرح ابن ابی الحدید» ، جلد ۱ ، صفحه ۱۳۱ و جلد ۲ ، صفحه ۵ .

۲- این فراز را که میان دو تیره نهادیم - با دستکاری در گزارش - به آن افزودند و دنباله گزارش نیز دروغ بودن این فراز را روشن می کند و به زودی خوانندگان را بر تاریخ درستی که این پیشامد در آن رخ داده آگاه می سازیم .

قرآن ناطق (۲۴۵)

در « الدر المنثور = گوهرهای پراکنده ، جلد ۲ ، صفحه ۳۲۱ » گوید این گزارش را عبد پسر حمید و ابویعلی و ابن منذر و ابوالشیخ و ابن مردویه از انس آورده اند .

احمد نیز در مسند خود، جلد ۳، صفحه ۱۸۱ و ۲۲۷، آن را گزارش کرده ، همچنین طبری در تفسیر خود جلد ۷ ، صفحه ۲۴ ، و بیهقی در « السنن الکبری = بزرگ ترین آئین نامه ها » جلد ۷، صفحه ۲۸۷، ۲۹۰ و ابن کثیر در تفسیر خود، جلد ۲ ، صفحه ۹۳ و ۹۴ .

چنانچه از زبان مَعْمَر و قَتَادَةَ گزارش شده کسانی که در آن بزم بوده اند به یازده مرد می رسند که ابن حجر در « فَتْحُ الْبَارِی » ، جلد ۱۰ ، صفحه ۳۰ نام ده کس از آنان را آورده و می گوید : « می توانیم ده تن از آنان را به شرح زیر نام ببریم » :

- ۱- بوبکر پسر بوقحانه که در آن روز ۵۸ ساله بوده .
- ۲- عُمَر پسر خَطَّاب که در آن روز ۴۵ ساله بوده .
- ۳- بوعبیده جراح که در آن روز ۴۸ ساله بوده .
- ۴- بو طلحه زید پسر سهل که میزبان بوده و ۴۴ سال داشته زیرا ابن جوزی در «الصفوة» ، جلد ۱، صفحه ۱۹۱ گوید: در سال ۳۴ پس از هجرت در هفتادسالگی درگذشت .

۵- سهیل پسر بیضاء که یکسال پس از رویداد در سالخوردگی درگذشت .

۶- ابی پسر کعب .

۷- ابودجانه سَمَاک پسر خَوْشَه .

۸- ابوالیوب انصاری .

۹- ابوبکر پسر شُعْبُوب .

۱۰- انس پسر مالک که در بزم ایشان پیاله گردانی می کرده و آن روز بر اساس درست ترین گزارش ها ، ۱۸ سال داشته و در گزارش درست مسلم آمده (بنگرید به بخش ناروا بودن باده گساری در باب نوشیدنی ها و به سنن بیهقی ، جلد ۸ ، صفحه ۲۹) که انس گفت من کوچک ترین آنان بودم و ایستاده پیمانان در دستشان می نهادم .

ابوبکر در روزگار مسلمانی

از «بوبکر» در روزگار مسلمانی نیز نه دانش آشکاری سراغ داریم و نه پیشگامی

(۲۴۶) قرآن ناطق

برای نبرد و تلاش در راه خدا و نه نمایی از خوی های پسندیده و نه سرسپردگی به کار خداپرستی و نه استواری بر یک بنیاد گرایشی .

از دانش آشکارش در روشننگری قرآن بشنوید که چیز به دردخوری در این زمینه از وی نرسیده. آری آورده‌اند که او نیز با دوستش - عمر پسر خطاب - در ندانستن آب (۱) برابر بود، با آن که هر تازی رگ و ریشه‌داری - حتی تازیان چادر نشین - آن را می‌دانستند و ابو عبیده از ابراهیم تیمی گزارش کرده که از ابوبکر درباره این سخن خدای پرسشی کردند که «فَاكِهَةٌ وَآبَا» گفت کدام آسمان بر سر من سایه می‌افکند و کدام زمین مرا برمی‌دارد اگر چیزی که نمی‌دانم درست است درباره نامه خداوندی بر زبان آرم؟

قُرْطُبِيّ سخن وی را به این گونه آورده: کدام آسمان مرا در سایه خویش می‌گیرد و کدام زمین مرا برمی‌دارد و کجا بروم و چه کنم اگر در پیرامون حرفی از نامه خداوند سخنی بر زبان بیارم که او، بزرگ و برتر از پندار است، به جز آن را خواسته بگوید؟ این گزارش را قُرْطُبِيّ در تفسیر خود، جلد ۱، صفحه ۲۹، آورده، نیز ابن تیمه در «مقدمه اصول التفسیر = پیشگفتار شالوده‌های روشننگری قرآن، صفحه ۳۰، زمخشری در «الکشاف = پرده‌برداری‌ها، جلد ۳، صفحه ۲۵۳.

کَلَالَةُ (برادر و خواهر تنی یا پدری)

باز می‌بینیم که خلیفه در نشناختن واژه کَلَالَةُ که در آیه تابستانی (۲) سوره نساء فرود آمده با دوستش هم‌رنگ است: از تو درباره کلاله پرسش می‌کنند بگو

۱- این واژه در سوره عبس است همان‌جا که گوید: پس در زمین دانه و انگور رویانیدیم و گیاهانی که هرچه بدروند باز بروید و نیز درخت زیتون و خرما و باغ‌هایی پر از درختان کهن و گونه‌گونه میوه‌ها و (آب) علف‌ها و چراگاه‌ها. (بنگرید به سوره ۸۰ آیه ۲۷ تا ۳۱).

۲- این نام را از آن روی بر آیه یاد شده نهاده‌اند که در تابستان فرود آمده است.

قرآن ناطق (۲۴۷)

خداوند چنین فرمان می‌دهد که اگر کسی بمیرد و فرزندی نداشته باشد ولی وی را خواهری باشد پس نیمی از آنچه برجای نهاده از آن او است تا پایان آیه. پیشوایان حدیث با زنجیرهایی درست که میانجیان آن مردانی شایسته پشت گرمی‌اند از شَعْبِيّ گزارش کرده‌اند که گفت: بوبکر - خدا از وی خشنود باد - را از کَلَالَةُ پرسیدند و او گفت: من با اندیشه خود در این زمینه سخن می‌رانم اگر درست باشد از خدا است و گرنه از من است و از اهریمن و خداوند و برانگیخته او از آن بیزارند، چنان می‌بینم که کلاله بستگان بیرون از میان فرزندان و پدر باشند و پس از آن چون عمر - خداوند از وی خشنود باد - به جانشینی پیامبر نشست گفت: من از خدا شرم دارم که ابوبکر چیزی بگوید و نپذیرم.

امینی گوید: این برداشت دوم او است ولی نخست بر آن بوده که کلاله تنها بستگانی هستند که فرزند نباشند و در این نگرش نیز عمر پسر خطاب با وی همداستان بود سپس هر دو به برداشتی که بیشتر شنیدی گرویدند (۱) آن‌گاه هر کدام راه جداگانه‌ای رفتند، پسر عباس گفت من بازپسین کسی بودم که با عمر پسر خطاب به سخن پرداختم و او گفت من و بوبکر درباره کلاله برداشتی ناساز با هم داشتیم و سخن همان است که من گفته‌ام.

من نمی‌دانم آن احتیاط کاری که خلیفه بر خویشتن بایسته شناخته بود آن هم با سختی و تندی‌ای که از گفتن معنی آبّ بازایستاد - اکنون کجا گریخته؟ و کدام آسمان سایه بر سرش افکند و کدام زمین او را دربر گرفت و کجا رفت و چه کرد که در این‌جا در زمینه کیش خداوند سخنی گفت که درستی آن را از گمراه کننده بودنش بازمی‌شناخت و نمی‌دانست آیا از خداست یا از خودش و یا از اهریمن؟ و چگونه آیه تابستانی بر او پوشیده ماند؟ با آن که براساس آنچه در جلد ۶، صفحه ۱۲۷ از چاپ دوم کتاب ترجمه الغدیر ذکر شده، پیامبر درود و آفرین خدا بر بر وی و خاندانش،

۱- «تفسیر» ابن کثیر، جلد ۱، صفحه ۵۹۵.

(۲۴۸) قرآن ناطق

همان فراز را برای شناختن کلاله بس می‌شمرد و باز چگونه این سخن، از خدای برتر از پندار، از دیده وی پنهان ماند که: اگر نمی‌دانستید از کسانی که کتاب خدا (قرآن) را می‌شناسند برسید؟ (۱) و چرا نپرسید و نیاموخت و روی به کسانی نیورد که نامه یادآور خدا را می‌شناختند با آن که خواه ناخواه می‌دانست آنان چه کسانی هستند.

مجتهدان بزهار

مجتهدان بزهار

آری این دستورهایی که برداشت‌های ویژه، پشتوانه آن است نیاز به آن دارد که کسی در برابر خدا و برانگیخته او به گستاخی پردازد و آن هم برای هیچ کس دست نمی‌دهد و ناگزیر ویژه گروهی خواهد بود و نه برای همگان که پنداری اجتهاد (تلاش برای پی‌بردن به دستورهای خدا) در نزد این گروه برابر با همین شیوه بوده است نه این که فرمان‌های یادشده را از راهنماهای گسترده و جداگانه آن، نامه خدا و برنامه پیامبر، به درآرند و از این جا است که می‌پندارند کسانی همچون:

عبدالرحمن پسر ملجم کشنده سرورما فرمانروای گروندگان. (۲)

و ابوالغادیة کشنده یار بزرگوار پیامبر عَمَّار پسر یاسر، درود خد بر او، (۳) و معاویه پسر ابوسفیان کشنده هزاران از پاکان و بی‌گناهان. (۴)

و عمرو پسر نابغه، عاصی پسر عاصی (بزهار پسر گنهکار)، (۵)

و خالد پسر ولید که بیدادگرانه مالک را کشت و با همسرش پلیدکاری کرد. (۶)

۱- «السُّنَنُ الْكُبْرَى»، جلد ۶، صفحه ۲۲۴.

۲- برگردید به جلد دوم از برگردان پارسی کتاب الغدیر، صفحه ۲۶۱.

۳- برگردید به جلد دوم از برگردان پارسی کتاب الغدیر، صفحه ۲۶۹.

۴- «الفصل، جدایی» از ابن حزم، جلد ۴، صفحه ۸۹، و «تاریخ ابن کثیر»، جلد ۷، صفحه ۲۷۹.

۵- «تاریخ ابن کثیر»، جلد ۷، صفحه ۲۸۳.

۶- «تاریخ ابن کثیر»، جلد ۶، صفحه ۲۲۳.

قرآن ناطق (۲۴۹)

و طلحه و زبیر (۱) شورش کنندگان بر پیشوای راستین، که پیشوایی او هم با گزینش مردم و هم با دستور پیامبر استوار گردیده. و یزید (۲) باده‌گسار و تبه‌کار که نامه زندگی‌اش پر از برگ‌های سیاه و سراسر آن تیره‌ترین روزها است برای مردمان. مجتهدان‌اند که در راه کیش خداوند به تلاش برخاسته‌اند و در آن برداشت‌های ناساز با دستور اسلام و با راه درست، به گونه‌ای روشنگری از سخن خدا پشت گرم بوده و برای ستم‌های کین توزانه‌شان شایسته بسی پاداش‌های نیکویند. ابن حجر در «اصابه» می‌نویسد، جلد ۴، صفحه ۱۵۱، «گمان بر آن است که یاران پیامبر در همه آن جنگ و کشمکش‌ها با یکدیگر به گونه‌ای روشنگری از سخن خدا پشتگرم بوده‌اند و چون هر کس اجتهاد کند و در راه کیش خدا به تلاش برخیزد اگرچه به راه نادرست افتد پاداش نیکو می‌گیرد و هنگامی که این برداشت درباره تک‌تک از انبوه مردم به استواری پذیرفته آید پذیرش آن درباره یاران پیامبر بسی سزاوارتر است.»

برانگیخته خدا، درود و آفرین خدا بر وی و خاندانش، چه راست گفت که: آسیب کیش ما از سوی سه کس است: دانشمند تبه کار، پیشوای بیدادگر و تلاش کننده و مجتهد نادان. (۳)

بررسی احادیثی که ابوبکر نقل کرده است

ابن کثیر پس از تلاش های سخت، حدیث های بوبکر را در ۷۲ شماره فراهم کرده و نام کتاب خود را «مُشْنَدُ الصِّدِّیقِ» نامیده. (۴) و هم گویند که ابوبکر ۱۴۲ حدیث گزارش کرده که بخاری و مسلم در باز گوگری ۶ حدیث از آن میان همداستانند چنانچه یازده تا از آنها را نیز تنها بخاری

۱- «التمهید» از باقلانی، صفحه ۲۳۲.

۲- «تاریخ ابن کثیر»، جلد ۸، صفحه ۲۲۳.

۳- «کنز العمال»، جلد ۵، صفحه ۲۱۲.

۴- «تاریخ الخلفاء»، از سیوطی، صفحه ۶۲.

(۲۵۰) قرآن ناطق

گزارش کرده و یکی را تنها مسلم. (۱)

و پژوهشگران را می رسد که در زنجیره یا در زمینه و مایه بسیاری از آن حدیث ها به چون و چرا نشینند چرا که پاره ای از آن میان را حدیث نمی توان شمرد بلکه سخنی است که خود ابوبکر بر زبان آورده مانند این گفتار وی: پیامبر خدا در کار جنگ به مشورت پرداخت.

یا نظیر این گفتاری وی: برانگیخته خدا، درود و آفرین خدا بر وی، شتری به بوجهل ارمغان داد

و پاره ای دیگر از آن میان رانیز در هنگام داوری باید ساختگی شمرد، زیرا یا با کتاب خداوند و برنامه پیامبر ناسازگار است یا خرد و منطق و طبیعت، دروغ بودن آن را درمی یابد، همچون این سخنان که از زبان وی بر فرستاده خدا بسته اند:

۱- اگر من در میان شما برانگیخته نمی شدم البته عمر برانگیخته می شد.

۲- خورشید بر هیچ مردی بهتر از عمر نتایید.

۳- اگر زندگان بر مرده بگریند آب جوشان دوزخ بر وی ریخته می شود.

۴- داغی دوزخ بر پیروان من بیش از گرمای گرمابه نیست.

بررسی اولین حدیث جعلی در فضیلت عمر (۲)

فراز نخست از احادیث مذکور زنجیره های چندی دارد که هیچ کدام درست نیست، زنجیره نخستین از پسر عَبدی است و بعضی میانجیان گزارش آن عبارتند از:

زکریا پسر یحیای و کار یکی از بزرگ ترین دروغ پردازان است که سرگذشت وی در میان دروغ پردازان در جلد ۵، صفحه ۲۳۰ از چاپ دوم ترجمه الغدیر ذکر شده است.

بررسی دومین حدیث جعلی در فضیلت عمر (۳)

که آن را حاکم در «مستدرک»، جلد ۳، صفحه ۹۰ با میانجیان خود آورده است، از

۱- «شرح ریاض الصالحین، روشنگری بوستان های شایستگان» از صدیقی، جلد ۲، صفحه ۲۳.

۲- اگر من در میان شما برانگیخته نمی شدم البته عمر برانگیخته می شد .

۳- خورشید بر هیچ مردی بهتر از عمر نتابید .

قرآن ناطق (۲۵۱)

زبان عبدالله پسر داود واسطی خرمافروش و او از عبدالرحمن برادرزاده محمد پسر مُنْکَدِر و او از جابر - خدا از وی خوشنود باد - که گفت : یک روز عمر پسر خطاب به ابوبکر راست رو - خدا از آن دو خوشنود باد - گفت : ای بهترین مردم درود و آفرین خدا بر وی - شنیدم می گفت آفتاب بر هیچ کس بهتر از عمر نتابید .

ذهبی در « تلخیص المستدرک » دنباله این گزارش را گرفته و گفته : می گویم این عبدالله را که میانجی را میانجی گزارش است نکوهیده می شمارند و در پیرامون عبدالرحمن نیز سخن ها است و این حدیث به بافته ها می ماند . و در المیزان « میزان الاعتدال » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۲۳ می نویسد : این گزارش را عبدالله پسر داود خرمافروش گزارش کرده و او از کسانی است که با کیش بد و ناشایست نابود شده و عبدالرحمن برادرزاده محمد مُنْکَدِر نیز شناخته نیست و از حدیث وی پیروی نباید کرد و تَوَمِدِی گفته : زنجیره او بی پایه است .

بررسی سومین حدیث جعلی در فضیلت عمر (۱)

که ناپسند بودن آن نیز هویدا است زیرا با کتاب خداوند ناسازگار است که می گوید : بار گناه هیچ کس را بر دوش دیگری نهند . (۲)

گذشته از آن که با دادگری خداوند ناسازگار است زیرا اگر هم پنداشتیم که این گریه نارواست باز شکنجه کردن کسی برای گناهی که دیگری انجام داده دور از آئین دادگری خداوندی است و خرده های درست آن را نپذیرفته هر دانایی گوینده این سخن را در خور سرزنش می شمارد . بسی برتر است خداوند از آن چه ایشان می گویند . (۳)

۱- اگر زندگان بر مرده بگریند ، آب جوشان دوزخ بر وی ریخته می شود .

۲- سوره ۶ ، آیه ۱۶۴ و سوره ۱۷ آیه ۱۵ و سوره ۳۵ آیه ۱۸ .

۳- سوره ۱۷ ، آیه ۴۳ .

(۲۵۲) قرآن ناطق

بررسی چهارمین حدیث جعلی در فضیلت عمر (۱)

که این نیز بیش از هر چیز به دروغ های بی خردان یا کسانی می ماند که بخواهند کار خدای پاک ، را که چنان سترک است ، خرد نمایند یا ساده دلان توده را بفرینند که خود را در دامن گناهان پرتاب کنند به پندار این که سوزش سرسخت دوزخ ، که خدای سختگیر و دادخواه ستمدیدگان برای همه بزهکاران برافروخته ، به مسلمانان آسیبی نمی رساند و تنها برای مردمان پیشین و کسانی از توده کنونی است که اسلام را گردن نگرفته اند و تو اگر اندیشه کنی در آتش سوزان خداوند که شرار آن در دل ها زبانه می کشد (۲) و هیزمش از تن مردم است و از سنگ (۳) و آن هم روزی که در آتش دوزخ گداخته شوند و پیشانی و پهلویشان را به آن داغ کنند (۴) و آن هنگام که دوزخ را سخت بیفروزند (۵) و دوزخ برای بینندگان آشکار شود (۶) و شراره های بیافکنند که هر زبانه اش به یک کاخ می ماند و به شتران زردموی (۷) و هرگز و با هیچ بها از آن نرهند که آتش دوزخ بر آنان دامن می کشد و سر و چهره و اندام را یکسره می سوزاند (۸) همان روز که آنان را به رودر آتش کشند که هان ! اکنون شکنجه دوزخ را بچشید (۹) و چه می دانی دوزخ چیست ! شرار آن هیچ چیزی را برجا نمی گذارد و رها نمی کند ، بر آدمیان روی می نماید و نوزده تن

کار گزار آنند (۱۰) گویند چه چیز شما را به دوزخ درافکند؟ پاسخ دهند ما از نماز گزاران نبودیم و مستمندان را خوراک ندادیم و کسانی را که بایهودگی به سر می برند همراهی کردیم (۱۱)

۱- داغی دوزخ بر پیروان من بیش از گرمای گرمابه نیست .

۲- سوره ۱۰۴، آیه ۶ و ۷ .

۳- سوره ۲، آیه ۲۴ و سوره ۶۶، آیه ۶ .

۴- سوره ۹، آیه ۳۵ .

۵- سوره ۸۱ / آیه ۱۲ .

۶- سوره ۷۹، آیه ۳۶ .

۷- سوره ۷۷، آیه ۳۳ و ۳۲ .

۸- سوره ۷۰، آیه ۱۶ و ۱۵ .

۹- سوره ۵۴، آیه ۴۸ .

۱۰- سوره ۷۴، آیه ۲۷ تا ۳۰ .

۱۱- سوره ۷۴، آیه ۴۲ تا ۴۵ .

قرآن ناطق (۲۵۳)

و به همه راستی درخت زقوم دوزخ خوراک گنه کاران است که در شکم هایشان چون مس در آتش گداخته می جوشد ، آن سان که آب ، بر روی آتش ، جوشان است .

جانشینی پیامبر از دیدگاه اهل تسنن

پندار ایشان جانشین پیامبر هر کسی است که بر مردم چیرگی یافته دست دزد را ببرد و آدمکش را به کیفر برساند و مرزها را پاسداری کند و آسایش همگان را نگاهدارد و برنامه‌هایی از این دست و اگر هم تبهکاری پیشه کرد نمی توان او را برکنار ساخت چنانچه برای رفتار زشتی هم که آشکار انجام دهد نباید خرده‌ای بر او گرفت ، نادانی او را کژی و کاستی نشاید شمرد و لغزش هایش سزاوار کیفر نیست ، نیازی به یافتن هیچیک از منش های بزرگوارانه در او نداریم ، در همه جا باید به او خوشنودی داد و هیچ سرزنشی نباید کرد .

فرمانبرداری از امام هر چند تبهکار باشد

باقلانی در « تمهید صفحه ۱۸۶ » می نویسد : توده کسانی که خدا را با ویژگی هایی همچون آدمیان می شناسند و به حدیث ها پشتگرمند گویند امام از سمت خود برکنار نمی شود هر چند تبهکاری و ستمگری کند ، چه دارایی های مردم را با زور بر باید یا آسیبی به پیکر ایشان برساند یا جان بی گناهان را بستاند و آنچه را از این و آن است تباہ ساخته کیفرها را روان نگرداند که به هیچ روی نباید بر او شورید ، بلکه شایسته است او را انذار گویند و بیم دهند و اگر دستوری ناساز با فرمان خداوند داد به جا نیاورند . این برداشت را بر شالوده سخنانی بسیار و پی در پی استوار داشته اند که از پیامبر ، درود و آفرین خدا بر وی ، و از یاران او رسید که باید از امامان فرمانبرداری کرد هر چند بیدادگری نمایند و دارائی ها را بر بایند و ویژه خود شناسند که به راستی پیامبر ، درود بر وی ، فرمود : بشنوید و فرمان برید هر چند در برابر برده ای دست و گوش بریده باشید ، یا در برابر بنده ای حبشی و پشت سر هر

(۲۵۴) قرآن ناطق

نیکوکار نماز بگزارید و گزارش کرده‌اند که گفت: فرمانبردار ایشان باش هر چند دارائی‌ات را بخورند و بر پشتت بکوبند، تا هنگامی که نماز را برپا می‌دارند از آنان فرمان برید و به همین گونه گزارش‌های بسیاری در این زمینه رسیده که همه را در نگارش خود «اَكْفَارُ الْمُتَأَوَّلِينَ» یاد کرده‌ایم که هر کس در آن بنگرد، با خواست خدا، از هر پاسخی بی‌نیاز خواهد بود.

امینی گوید: و این هم نمونه‌ای از آن گزارش‌های بسیار که باقلانی سربسته انگشت بر آن‌ها نهاده و همه می‌رساند که باید فرمانبردار امامان بود هر چند بیدادگر باشند و همه دارایی‌ها را ویژه خود گردانیده دیگران را بهره ندهند و نیز این که اگر امام تبه‌کار شد برکنار نمی‌شود.

همچنین از زبان حدیقه پسر یمان آورده‌اند که: برانگیخته خدا را پرسیدم ما در دامن بدی‌ها می‌زیستیم تا خداوند، نیکویی را فرو فرستاد و اکنون ما در پناه آنیم، آیا پس از این نیکی باز هم بدی در کار هست؟ گفت: آری، گفتم: آیا پس از آن نیکویی بدی در کار است؟ گفت: آری، گفتم: چگونه می‌شود؟ گفت: پس از من امامانی خواهند آمد که با راهبری من راه نمی‌یابند و بر شیوه من کار نمی‌کنند و به زودی مردانی در میان ایشان می‌ایستند که دل‌های آنان دل‌های اهریمنان است در پیکر آدمیان. گفتم ای برانگیخته خدا! اگر آن روزگار را دیدم چه کنم؟ پاسخ داد: فرمانروا را فرمان می‌بری و سخن وی را آویزه گوش می‌گردانی و اگر دارائی را گرفت و پیکرت را درهم کوبید باز هم بشنو و فرمان بیر.

«صحیح مسلم» جلد ۲، صفحه ۱۱۹ و «سنن بیهقی» جلد ۸، صفحه ۱۵۷.

امینی گوید: پس عایشه و طلحه و زبیر و پیروان ایشان که پیمان شکستند و از کیش راستین به درشدند با چه دست‌آویزی بر سرور ما فرمانروای گروندگان حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام شوریدند؟ گرفتیم که او، دروهای خدا بر وی، کشندگان عثمان را پناه داده و آئین‌های کیفری را به انجام نرسانده بود، که از این سخن به خدا پناه می‌بریم، ولی آنان چرا این حدیث‌هایی را به کار

قرآن ناطق (۲۵۵)

ن بستند که، در دیده توده بیچاره، آئین‌نامه‌هایی روشن و نمایاننده کیش خدا است؟

پیمان امامت چگونه بسته می‌شود

قاضی عَضُد ایجی در «مواقف» می‌نویسد: خواست سوم درباره این که پیمان امامت با چه چیز استوار می‌شود، استواری آن یا بر اساس دستور و سخن آشکاری است که از پیامبر یا از امام پیشین برسد که در این برداشت همه همداستانند و نیز اگر کسانی از مردم که کارشان گره‌گشایی و پیوند زدن گسیخته‌ها است دست فرمانبری به کسی دهند پذیرفتی می‌نماید هر چند شیعه سرناسازگاری دارند و ما را می‌رسد که در برابر ایشان امامت بوبکر، خدا از وی خشنود باد، را شالوده روشنگری سازیم که با همین گونه دست فرمانبری دادن استواری یافته‌است.

و هم نوشته: چون آشکار شد که با گزینش و دست فرمانبری دادن می‌توان امام را برگماشت پس بدان که این دو کار نیازمند آن نیست که همه همداستان گردند. زیرا نه خرد و نه دستورهای آئین ما چنین چیزی را بایسته نمی‌شمارد بلکه یک یا دو تن از کسانی که کارشان گره‌گشایی و پیوند زدن گسیخته‌ها است برای این برنامه بسنده‌اند زیرا می‌دانیم یاران پیامبر، با آن سرسختی که در کیش خود داشتند، همین اندازه را بسنده می‌شمرند چنانچه پیمان فرمانروایی بوبکر را عمر بست و پیمان فرمانروایی عثمان را عبدالرحمن پسر عوف و نیازی به این ندیدند که همگانی که در مدینه‌اند انجمن کنند، چه رسد به این که همه مسلمانان همداستان گردند و کسی هم این را برایشان ناپسند نیانگاشت و تاکنون نیز همیشه دفتر روزگار به همین گونه ورق خورده است.

قرطبی در «تفسیر» خود، جلد ۱، صفحه ۲۳۰ می‌نویسد: اگر یک تن از کسانی که به کار گره‌گشایی و پیوند زدن گسیخته‌ها می‌پردازند پیمان امام را ببندد، کار استوار (۲۵۶) قرآن ناطق

می‌گردد دیگران نیز باید از او پیروی کنند و این با برداشت برخی از مردم نمی‌سازد که گویند «پیمان امامت تنها هنگامی بسته می‌شود که گروهی از کسانی که به کار گره‌گشایی و پیوند زدن گسیخته‌ها می‌پردازند دست به هم دهند»، برای استوار ساختن برداشت خود کار عمر، خدا از وی خوشنود باد، را شالوده پاسخ می‌آوریم که یک تنه برای بوبکر پیمان بست و دست فرمانبری به او داد و کسی از یاران پیامبر هم این کار را ناپسند نیانگاشت و تازه این هم پیمانی است و باید همچون دیگر پیمان‌ها برای بستن آن نیاز به شماره ویژه‌ای از مردم نباشد، پیشوای ما ابوالمعالی گفته: کسی که تنها با دست دادن یک تن نیز پیمان امامت به سود وی بسته شود کارش استواری یافته و روا نیست که از کاربرکنار گردد، مگر در کار آئین به نوگرایی ناروا پردازد و دگرگونی پدید آرد، گفت: و در این برداشت همه همداستانند. پایان

امینی گوید: اگر این قبیل استدلال‌ها را مبنی قرار دهیم پس چه بگوئیم درباره عبدالله، پسر عمر و اسامه پسر زید و سعد ابو وقاص و ابوموسی اشعری و ابومسعود انصاری و حسان پسر ثابت و مغیره پسر شعبه و محمد پسر مسلمه و برخی دیگر از کسانی که از سوی عثمان کار گزار صدقات و سمت‌هایی به جز آن بودند و با آن که توده مسلمانان دست فرمانبری به سرور ما فرمانروای گروندگان دادند آنان روی از او بگردانیدند. چگونه دامن آنان را پاک نمائیم و چه بهانه‌ای به سود آنان بیاوریم که از همراهی با او در جنگ‌هایش خودداری کردند و میان یاران پیامبر به این گونه شناخته گردیده و چون از دست فرمانبری دادن به علی سرباز زده و گوشه‌ای گرفتند گوشه‌گیران (معتزله) نامیده شدند. (۱)

پایان برگزیده جلد سیزدهم کتاب ترجمه الغدير

۱- «مستدرک» از حاکم، جلد ۳، صفحه ۱۱۵.

قرآن ناطق (۲۵۷)

شروع جلد چهاردهم ترجمه الغدير

پرسش یک یهودی از ابوبکر

از زبان انس پسر مالک آورده‌اند که گفت: پس از درگذشت پیک خدا، درود خدا بر وی و خاندانش، یک یهودی بیامد و توده، او را به بوبکر راه نمودند تا در برابر وی ایستاد و گفت می‌خواهم در زمینه‌هایی از تو پرسش کنم که هیچ کس پاسخ آن را نداند مگر پیامبر یا کسی که به دستور وی برای انجام سفارش‌هایش برگماشته باشد. بوبکر گفت: هر چه می‌خواهی پرس یهودی گفت: مرا آگاهی ده آن چیست که خدا ندارد و چیست که در آستان خدا نیست و چیست که خداوند نمی‌شناسد؟ بوبکر گفت: ای جهود! این پرسش‌ها از کسانی است که خود را از پیروان آئین می‌نمایند و در نهان دشمن آتند. پس بوبکر و مسلمانان، خدا از آن دو خوشنود باد، بر آن شدند که آسیبی به یهودی رسانند پسر عباس، خدا از آن دو خوشنود باد، گفت: با این مرد دادگرانه رفتار نکردید بوبکر گفت: بربیدش به نزد علی، خدا از وی خوشنود باد، تا پاسخ او را بدهد زیرا من به راستی از پیک خداوند، درود خدا بر وی و خاندانش، شنیدم درباره علی پسر ابوطالب به این گونه خدای را خواند: «خدایا دل او را راه‌نمای و زبان او را استوار دار» گفت که: پس بوبکر و کسانی که در آن جا بودند برخاستند تا نزد علی پسر ابوطالب شدند و دستوری خواستند تا بر وی درآیند آنگاه بوبکر گفت: ابوالحسن! این جهود، پرسش‌های کسانی را به نزد من آورده که خود را از پیروان آئین می‌نمایند و در

نهان دشمن آنند، علی گفت: یهودی! چه می‌گوئی؟ گفت: من در زمینه‌هایی از تو پرسش می‌کنم که هیچ‌کس پاسخ آن نداند مگر پیامبر یا کسی که به دستور وی برای انجام سفارش‌هایش برگماشته شده گفت: بگوی، یهودی همان پرسش‌ها را بازگو کرد و علی، خدا از وی خشنود باد، گفت: آنچه را خداوند نمی‌شناسد، درستی سخن شماست، ای گروه یهود! که می‌گوئید:

(۲۵۸) قرآن ناطق

«عزیز پسر خدا است» (۱) با این که خداوند فرزندی برای خود نمی‌شناسد. این هم که می‌گوئی: «مرا از آن چه در آستان خدا نیست آگاه کن» بدان که در آستان او ستمی بر بندگان نیست و این که می‌گوئی «مرا از آن چه خدا ندارد آگاه کن» بدان که او همتا و انباز ندارد یهودی گفت: گواهی می‌دهم که به راستی خداوندی جز خدای یگانه نیست و محمد برانگیخته خدا است و البته تو کسی هستی که پیک خداوند، درود خدا بر وی و خاندانش، برای انجام سفارش‌هایش پس از مرگ برگماشته است. بوبکر و مسلمانان به علی، درود بر او، گفتند: ای دورکننده رنج‌ها! «المجتبی» از ابن درید صفحه ۳۵.

دلیری ابوبکر

از این خلیفه پیش از مسلمانی‌اش نمونه‌ای در دست نداریم که دلاوری او را برساند و گرچه در نبردهای بسیاری که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داشت او نیز حضور یافت باز هم نه نشانه‌ای از دلیری او در آن سراغ توان کرد و نه نشان استقامتی که بر صفحه تاریخ جاودان بماند و نه گامی کوتاه در آن نبردگاه‌های خونین که نماینده گوشه‌ای از این موضوع مهم باشد، آری او نیز همچون دوستش عمرین خطاب در رویداد خیبر از روبرو شدن و دست و پنجه نرم کردن با مَرَحَب یهودی گریخت. علی و پسرش گفته‌اند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوبکر را به خیبر فرستاد و او شکست خورد و با همراهان برگشت فردا عمر را به همین مهم فرستاد او نیز شکست خورد و برگشت چراکه هم او یارانش را ترسو یافته بود و هم یارانش او را.

روایت فوق را چنان که در مجمع‌الزوائد ۹-۱۲۴ می‌خوانیم طبرانی و بزار آورده‌اند و رجال اسناد بزار از رجال صحیح است مگر محمد بن عبدالرحمن که صدوق شمرده شده، شکست یافتن آن دو در روز خیبر را قاضی عضد ایجی نیز در موافق آورده و شارحان وی نیز جز اعتراف به آن راهی نیافته‌اند (شرح مواقف ۳:۲۷۶) و چنانچه در صفحه ۴۸۳ مطالع می‌خوانیم قاضی بیضاوی هم در طوابع الانوار آن را آورده است.

۱- سوره ۹، آیه ۳۰.

قرآن ناطق (۲۵۹)

آنچه از گریختن آن دو در آن روز پرده برمی‌دارد سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است پس از گریختنشان، فردا علم جنگ را به کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش او را دوست می‌دارند خدا به دست او (ما را) به پیروزی می‌رساند و گریزها هم نیست و در عبارت دیگر: سوگند به آن که روی محمد را گرامی داشت آن را به مردی خواهم داد که نگریزد و در عبارتی، به پشت بر نمی‌گردد. (۱)

فاطمه (س) خشمگین بر ابوبکر در گذشت

بخاری در باب واجب گردیدن خمس، جلد ۵، صفحه ۵، از زبان عایشه آورده است که فاطمه (ع) دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از مرگ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از بوبکر صدیق درخواست کرد که سهم الارث وی را از غنیمت‌هایی که خدا به رسول خود بخشیده و پس از او بر جای مانده بود به وی بدهد بوبکر به او گفت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: ما ارث نمی‌گذاریم و هرچه از ما بماند صدقه است پس فاطمه دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خشم گرفت و از ابوبکر دوری گزید و

همچنان از وی دوری گزیده بود تا درگذشت .

و هم در بخش غزوات باب غزوه خیبر جلد ۶ ، صفحه ۱۹۶ ، از زبان عایشه آورده که فاطمه ... تا آن جا که گفته : بوبکر سرباز زد از این که چیزی از آن را به فاطمه دهد پس فاطمه از این جهت بر بوبکر خشم گرفت و از او دوری گزید و با وی سخن نگفت تا درگذشت و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله شش ماه زنده ماند و چون درگذشت شوهرش علی او را شبانه به خاک سپرد و خود بر او نماز گزارد و بوبکر را خبر نکرد .

«از روی چه انگیزه‌ای باید شبانه به خاک سپرده شود» . جگر گوشه پیامبر

۱- صحیح بخاری، جلد ۶، صفحه ۱۹۱ - صحیح مسلم، جلد ۲، صفحه ۳۲۴ - طبقات ابن سعد، صفحه ۶۱۸.

(۲۶۰) قرآن ناطق

برگزیده؟ و چرا باید نشانی از آرامگاه او نماند؟»

خشم وی بدان جا رسید که سفارش کرد او را شبانه در خاک کنند و هیچ کس بر او در نیاید و بوبکر بر وی نماز نکند پس شبانه او را به خاک سپردند و ابوبکر از آن آگاهی نیافت و علی خود بر او نماز گزارد و همراه با اسماء بنت عمیس او را غسل داد . (۱)

پوزش خواهی خلیفه از زهرا

همه این گزارش‌های یاد شده و پاره‌ای دیگر از گزارش‌ها ، تمام دلایلی است بر دروغ بودن گزارش کسانی که بی هیچ پروایی از نادرستی سخن خویش روایتی آفریده و به شعبی بسته‌اند که گفت چون بیماری فاطمه سخت شد بوبکر به نزد وی آمد و اجازه ورود خواست علی به وی گفت اینک ابوبکر در آستان در ایستاده و اجازه ورود می‌خواهد اگر خواهی به او اجازه ده گفت آیا تو این کار را دوست تر می‌داری ؟ گفت: آری. پس او داخل شد و از وی عذرخواست و با وی سخن گفت تا از او راضی شد .

این گزارش در برابر آن خبرهای صحیح چه ارزشی دارد ؟ با توجه به این که هیچ نشانی از آن‌ها در هیچ یک از جوامع حدیث و مسندهای حافظان یافت نمی‌شود . آخر از کجا و از زبان چه کسی این خبر به اوزاعی متوفی ۱۵۷ رسیده و شعبی متوفی میان سال‌های ۱۰۴ تا ۱۱۰ نیز که بدون زنجیره پیوسته‌ای آن را گزارش کرده ، دانسته نیست آن را از که گرفته و خلاصه که بوده است که این خبر را به این مرد الهام کرده . آری مؤید گزارش‌های آشکار و صحیحی که نخست آوردیم ، نوشته‌های ابن قتیبه و جاحظ است که اولی می‌نویسد: عمر به بوبکر گفت برویم نزد فاطمه زیرا ما او را به خشم آوردیم پس هر دو رفتند و از فاطمه اجازه ورود خواستند او اجازه نداد پس به نزد علی شدند و با او گفتگو کردند تا آن دو را به خانه فاطمه راه داد و چون نزد او نشستند روی خویش را به سوی دیوار برگرداند پس بر وی سلام کردند جواب سلام

۱- طبقات ابن سعد، رسائل جاحظ ، صفحه ۳۰۰ ، حلیه الاولیاء ۲/۴۳ .

قرآن ناطق (۲۶۱)

به ایشان نداد پس بوبکر به سخن پرداخت و گفت ای حبیب رسول خدا به خدا خویشان رسول خدا نزد من از خویشان خودم محبوب‌ترند و تو در نزد من از دخترم عایشه محبوب‌تری و من دوست می‌داشتم که روزی که پدرت درگذشت من مرده بودم و پس از او نمی‌ماندم آیا گمان داری من با آن که ترا می‌شناسم و از فضیلت و شرف تو آگاهم تو را از رسیدن به حق خویش و به سهم الارث از رسول خدا جلوگیری می‌کنم ؟ جز این نبوده که من از پدرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌گفت ما ارث نمی‌گذاریم آنچه از ما به جا ماند صدقه است فاطمه گفت : مرا آگاه کنید بینم که اگر حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای شما باز گویم آن را می‌شناسید و به آن عمل می‌کنید ؟ گفتند : آری ، گفت : شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا از رسول خدا

صلی الله علیه و آله نشنیدید که می گوید خشنودی فاطمه از خشنودی من است و خشم فاطمه از خشم من ، پس هر که دخترم فاطمه را دوست داشت مرا دوست داشته و هر که فاطمه را به خشم آورد مرا به خشم آورده ؟ گفتند : آری ما این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم گفت : پس من خدا و فرشتگان او را گواه می گیرم که شما مرا به خشم آوردید و خشنود نداشتید و من هر گاه پیامبر را بینم شکایت شما را به او خواهم کرد ابوبکر گفت : ای فاطمه من به خدای تعالی پناه می برم از خشم او و خشم تو . پس ابوبکر چنان سخت به گریه و زاری افتاد که نزدیک بود جانش به در رود زهرا می گفت به خدا در هر نمازی که بگرام بر تو نفرین می فرستم ، سپس ابوبکر گریان بیرون شد مردم گرد او را گرفتند و او ایشان را گفت هر مردی با دلخوشی به خانواده اش ، شب را در آغوش همسر خود به سر می برد و مرا با نگرانی هایی که دارم رها می کنی ، مرا نیازی به بیعت شما نیست بیعت خود را با من ندیده گیرید . (۱)

پایان برگزیده جلد چهاردهم کتاب ترجمه الغدير

۱- الأُمَّة و السیاسة ۱/۱۴ ، اعلام النساء ۳/۱۲۱۴ .

(۲۶۲) قرآن ناطق

بوبکر و شبی که در آن شکاف کوه گذراند

بو نعیم سپاهانی در «حلیه الاولیاء» ۱/۲۲ از زبان عبدالله - پسر محمد پسر جعفر - و او از محمد - پسر عباس پسر ایوب - و او از احمد - پسر محمد پسر حبیب مؤدب - و او از ابومعاویه و او از هلال - پسر عبدالرحمان - و او از ابومعاذ - عطاء پسر ابومیمونه - آورده است که انس پسر مالک گفت چون شبی که می باید به آن شکاف کوه پناه برند رسید بوبکر گفت : ای برانگیخته خدا ! بگذار تا من بیش از تو در آیم تا اگر ماری چیزی باشد پیش از تو به من رسد او گفت : در آئی پس بوبکر به درون رفت و با هر دو دست جستجو می کرد و هر جا سوراخی می دید جامه اش را می آورد و می درید و آن را در سوراخ فرومی کرد تا همه جامه اش را بر سر این کار گذاشت و هنوز یک سوراخ مانده بود پس پشت خود را بدانجا نهاد و برانگیخته خدا (ص) به درون آمد ، (انس گفت :) چون بامداد شد پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت ابوبکر جامه ات کو ؟ او گزارش کار خود را برای وی بازگفت پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست برداشت و گفت : بارخدا یا ! در روز رستاخیز بوبکر را با من و در پایگاه من بگذار پس خدای برتر از پندار ، نهانی به او رساند که خداوند آن چه را می خواستی پذیرفت .

و در گزارش محب طبری که زنجیره پیوسته ندارد در الرياض النضره ۱/۶۵ آمده است که ابوبکر درون آن شکاف کوه شد و هر سوراخی که دید انگشت خود را در آن فروبرد تا به سوراخ بزرگی که پای خود را تا ران در آن فروبرد سپس گفت : ای برانگیخته خدا به درون آئی که جا را برای تو نیکو آماده کرده ام .

و ابوبکر آن شب را با پریشانی از زخم یک مار به سربرد و چون بامداد شد برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله به او گفت : ابوبکر ! این چیست ؟ - تنش باد کرده بود - پس گفت ای برانگیخته خدا ! زخم مار است . برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله به او گفت : چرا مرا آگاه نکردی ؟ بوبکر گفت : خوش نداشتم که پریشانم گردانم پس برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله دست خود را بر تن بوبکر گذراند تا دردی که در آن بود از میان رفت که گفتمی گریه بود و باز شد .

امینی گوید : پژوهشگران را می رسد که از چندین چشم انداز در این گزارش ها

قرآن ناطق (۲۶۳)

بنگرند یکی با شناختن میانجیان حدیث که از روزی که ساخته شده زنجیره گزارشی آن پیوسته نبوده و چه در نگاشته های خیلی کهن و چه در نوشته های آیندگان نشان هماره با زنجیره ای گسسته باز گو شده - یا گسسته از یک سوی مانند زنجیره حاکم و بو نعیم یا

از هر دو سوی مانند گزارش ابن هشام - و خیلی شگفت‌انگیز است که گرچه پیش آمده‌های این داستان را بیش از دو تن - برانگیخته خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و بوبکر - کسی ندیده و گزارش آن نیز نخستین بار تنها باید از زبان ایشان بازگو شود با این همه هیچ‌یک از گزارش‌ها از زبان یکی از آن دو بازگو نشده و در هیچ‌یک از زنجیره‌ها یادی از ایشان نمی‌بینیم با آن که نام بردن از چنین گزارشگرانی - آن هم در مانند چنین گزارش‌هایی - انگیزه‌های یکی دو تا نیست و به دلایل بسیار باید یادآوری شوند تا برای همیشه آن گزارش‌ها بازگو شوند و پیایی بر زبان‌ها بگذرند زیرا که در آن، نشانه‌ها و درفش‌های پیامبری است و گذشته از آن، نشانه‌ای بر بزرگواری و شگفت‌کاری بوبکر.

در بررسی این گزارش نکات زیر قابل تأمل است

آن گاه بوبکر پای خود را تا رانش در آن لانه فرو کرد و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به درون آمد و دید او نشسته است و تکان نمی‌خورد و خود خواست بخوابد و سر گرمی خویش را در دامن او نهاد، چرا پیامبر از یار همراهش نپرسید که این چه شگفت کاری و چه ناجور نشستی است که از آن بر نمی‌خیزی؟ و آیا با این که از نزدیک وی را می‌دید او می‌توانست همه این‌ها را از یار همراهش پنهان دارد؟

چه مار گزیده‌ای بوده؟ و چه شکیبائی و چابکی‌ای داشته؟ و چه چشم‌انداز هراس‌آوری است که پای مرد - آن هم بی‌هیچ پوششی - تا ران در لانه باشد و سر پیامبر بزرگ در دامن او، مارهای گوناگون از این جا و آن جا او را بگزند و نیش بزنند، نه مار گزیده مانده همه مار گزیده‌ها به خود پیچد که تکانی به پا یا به پشتش بدهد و آن گزندگان جایی بیابند و از او دور شوند نه ناله‌ای سردهد و نه آه و فغانی از او

(۲۶۴) قرآن ناطق

شنیده شود، اشک‌هایش چنان سرازیر گردد که پیامبر که دیده‌اش خواب می‌رود و دلش خواب نمی‌رود بیدار شود و یار همراه خود را که برای همراهی با خویش برگزیده از نیش مارها برهاند.

آیا از روی دادگری و فرزاندگی و خردمندی است که خداوند پیامبرش را از همه آن دردسرها رهائی بخشد و در دمی چند، پی در پی نشانه‌های توانائی خود را در پاسداری از او بنماید و هنگامی که از برابر بت پرستان قریش می‌گذرد او را از چشم ایشان پوشیده بدارد و در روی او بر آن در آن شکاف کوه درختی برویاند - تا او در پناه آن از ایشان پنهان باشد، سپس نیز دو کبوتر رام نشدنی بر دهانه شکاف کوه بنهد و با فرمان او، که کارش برتر از پندار است، عنکبوت بر در آن شکاف کوه تار بتند (۱) با همه این‌ها آیا می‌شود یار همراه او را که او به دستور خودش وی را برگرفته و در دوستی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جانفشانی کرده و با پیش افتادن در آن شکاف کوه - خویش را در پرتگاه افکنده و سپر او شده، آیا می‌شود که او را واگذارد؟ نه در برابر نیش مارها او را نگاه دارد و نه در آن حالی که همه دل‌ها را می‌سوزد و جگرها را کباب می‌کند بر وی مهربانی نماید؟ از یک سوی برانگیخته خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وی را می‌نگرد و می‌گوید: اندوه مخور که به راستی خدا با ما است و از یک سوی نیز آن بیچاره می‌گرید و اشک‌هایش سرازیر است.

و آیا بوبکر نمی‌دانست خداوندی که دستور هجرت را به پیامبرش داده و او را به درون شکاف آن کوه برده و به همان گونه که چشمان درندگان دو پا را از دیدن او بازداشت و چنگال‌های آن گروه نادان را از رسیدن به او کوتاه نمود به همان سان نیز با توانایی خویش - و بی آن که نیاز به جانفشانی بوبکر باشد او را از نیش مارها به دور می‌دارد؟

و آیا باور نداشت یار همراهش که خود داشت جانش را در راه او می‌داد اگر از درد

قرآن ناطق (۲۶۵)

او آگاه شود یا همچون عیسی با یک دست کشیدن یا با خواندن خدای و خواستن از وی او را رهائی می‌بخشد؟ پس این همه گزارش‌هایی که درباره او داده‌اند چه معنایی داشته؟

آری دوستی، اینان را تا آنجا کور و کر می‌کند که برای گزافه‌گوئی در برترخوانی‌ها، گزارش‌هایی به این ناچیزی و بی‌ارزشی بیافرینند.

نگاهی به دارایی ابوبکر

آری این اندازه ما را می‌رسد که نگاهی بیفکنیم به دارائی‌ای که به بوبکر بخشیده شده! و آن گاه با دادن آن به برانگیخته خدا، با دست وی، پیامبر و کیش‌ها و همه مسلمانان را زیر بار منت وی برده‌اند! همان دارائی بیرون از شماری که یک میلیون اوقیه (۱) برای وی فراهم کرد چنانچه در گزارش نسائی (۲) می‌خوانیم که عایشه گفت: من به دارایی پدرم که در روزگار نادانی، پیش از اسلام، یک میلیون اوقیه بود نازیدم و بالیدم، درخانه او سیصد و شصت تخت می‌چیدند و بر روی هر تخت روپوشی گران، که هر کدام به هزار دینار زر می‌ارزید، می‌افکندند و این را از شیخ محمد زین‌العابدین بگری هم شنیدی و آن گاه نیک می‌دانی که این همه پیرایه خواه‌ناخواه چیزهای دیگری هم همراه دارد از کالاهای نیازخانه و جامه‌های گران‌بها و پشتی‌ها و آوندها و زیراندازها، که بهای آن‌ها نیز از همان اندازه کمتر نباید باشد، و نیز نوکران و کارگزارانی که چنان دستگاهی می‌خواهد و کوشک‌ها و بالاخانه‌های بلند و آن چه که جزو ملزومات این همه توانگری است از اسبان و شتران و گوسفندان و گاوان و کشتزارها و زمین و سرا.

۱- اوقیه ۴۰ درهم نقره را گویند (اوقیه واحد وزن است که معادل وزن ۴۰ درهم نقره است و هر ۲۰۰ درهم نقره معادل ۱۰۵ مثقال معمولی می‌باشد).

۲- میزان الاعتدال ۲/۳۴۱، تهذیب التهذیب ۸/۳۲۵.

(۲۶۶) قرآن ناطق

من نمی‌دانم کدام زمین فراخی بوده که این همه را در خود جای می‌داده؟ با این که در آن روزگار هیچ‌یک از پادشاهان جهان به این اندازه دارا نبودند! و آیا آن همه تخت‌ها را در یک بالاخانه چیده بودند؟ چه بالاخانه بزرگی بوده! که پهناوری‌اش زمینه نبرد گاه‌ها و پهنه بیابان‌ها را شرمنده می‌کرده! و تازه چه خانه بزرگی بوده که این، یکی از بالاخانه‌هایش به شمار می‌رفته! و خوب باید دید چه روزی بوبکر باری داده و پذیرایی می‌کرده که مردان بزرگ به مهمانی او آیند و بر آن تخت‌ها بنشینند؟ و چرا ما از دهان هیچ‌کدام از تاریخ‌نگاران و سرگذشت‌نویسان، کمترین سخنی درباره چنان روزی نمی‌شنویم؟ مگر زبان کسانی را که آن جا می‌نشسته‌اند داغ می‌کردند تا کسی داستان آن را بازگو نکند؟ و گرنه سرشت رویداد، بایسته آن است که آن انجمن بزرگ که میزبان همه کوشش خود را در آراستن آن به کار بسته هر هفته یا دست کم بگو هرماه یا کم‌کم هر سال یا از این هم کمتر در همه زندگی‌اش یک بار آن را برپا کرده، بایستی گزارش‌هایی داشته باشد که تاریخ، یادآوری آن را فراموش نکند و تاریخ‌نگاران، رها کردن آن را روینند، با همه این‌ها هیچ‌گونه سخنی درباره آن نمی‌یابی تا، پس از گذشت صدها سال از زندگی روزگار عبیدی را می‌بینی که در گوشی پچ‌پچ می‌کند و از بیم روشن شدن دروغش از آشکار کردن آن سر باز می‌زند.

باید پرسید کدام پیشه و کار و هنر و کدام سرچشمه درآمد بوده که آن مرد به یاری‌اش بتواند هزارهزار اوقیه پول به دست آرد؟ مگر نه آن روزگار هنگام تنگدستی قریش بوده و به گونه‌ای که دختر پاک و راستگوی پیامبر در آن سخنرانی‌اش به بوبکر و دار و دسته او می‌گوید: نوشابه شما آبی بود که از بس در آن غوطه خورده و بول کرده و سرگین انداخته بودند تیره شده بود و

خوراكتان برگ درختان و ... تا خداوند با دست پیامبر اکرم شما را رهائی بخشید . (۱)

۱- بلاغات النساء ، صفحه ۱۳ ، اعلام النساء ۳/۱۲۰۸ .

قرآن ناطق (۲۶۷)

گزاف گوئی در برترهای عثمان

عثمان پسر عفان پسر ابوالعاص پسر امیه خلیفه اموی نژاد است . پیش از آغاز به شماره کردن برتری‌های او باید بدانیم که دانش وی درچه پایه بوده و از سرمایه‌های روانی برتر تاچه اندازه بهره داشته و پرهیزگاری‌اش به کجا رسیده و گرویدن او به آئین راستین چه پایگاهی برای او فراهم آورده زیرا با پیش چشم داشتن این‌ها است که نگاه شما به برتری‌های او نگاهی از سردانایی به چستی او و آن‌ها خواهد بود.

داوری عثمان درباره زنی که شش ماهه زائید

پاسداران گزارش‌ها آورده‌اند که بعجه پسر عبدالله جُهَنی گفت مردی از ما ، زنی از خاندان جُهَینه را به همسری گرفت و زن پس از شش ماه فرزندی آورد . شوهرش به نزد عثمان شد و گزارش رویداد را بازگو کرد او دستور داد زن را سنگسار کنند، علی علیه‌السلام که ، از چون و چند کار ، آگاهی یافت به نزد وی شد و گفت چه می‌کنی چنین دستوری بر او روا نیست زیرا خدای بزرگ و برتر از پندار گوید: بارداری و شیرخوارگی کودک بر روی هم سی ماه می‌شود (۱) و هم گوید: مادران ، فرزندانشان را دو سال ، بی‌کم و کاست ، شیر می‌دهند (۲) ، پس روزگار شیرخوارگی بیست و چهار ماه می‌شود و بارداری هم ممکن است در شش ماه پایان پذیرد . عثمان گفت : به خدا سوگند این را نمی‌دانستم آن‌گاه عثمان گفت : تا آن زن را برگردانند که کار گذشته بود و سنگسارش کرده بودند و پیش از آن نیز به خواهرش گفته بود :

خواهرکم ! اندوه مخور که به خداوند سوگند دست هیچ‌کس به جز او ، شوهرم ، به دامن من نرسیده . گزارشگر گفت : پس از آن ، کودک به روزگار جوانی رسید و مرد نیز بودن او را از پشت خویش گواهی کرد و خود همانندترین مردم بود به او و باز گفت: مرد را دیدم که پس از آن پاره‌پاره اندام‌هایش بر روی بستر می‌ریخت .

۱- با بهره‌گیری از سوره احقاف ، آیه ۱۵ .

۲- (۲۳۳ / بقره) .

(۲۶۸) قرآن ناطق

گزارش بالا- را به گونه‌ای که در جلد ۶ ، صفحه ۹۴ از چاپ دوم دیدیم ، مالک و ابن‌منذر و ابن‌ابی‌حاتم و بیهقی و ابوعمر و ابن‌کثیر و ابن‌دیب و عینی و سیوطی آورده‌اند .

امینی گوید : اگر به شگفت می‌آئی جا دارد زیرا که می‌بینی پیشوای مسلمانان چنان فرازهایی را از کتاب خدا نمی‌شناسد که در جاهای گوناگون به آن نیازمند می‌باشد و آن‌گاه این نادانی او کار را به جایی می‌کشاند که زنی پاک دامن از گروندگان به آئین راستین را دستگیر کند ، داغ روسپی‌گری بر او بچسباند و آبروی او را پیش چشم همگان و میان همه پیروان کیش وی بریزد .

چرا چون دید پاسخ یک پرسش را نمی‌داند با کسی از یاران پیامبر گفتگو نکرد و از او نپرسد آن چه را نمی‌داند تا دریابد و گناه آدمکشی و رسواگری را بر خود نخرد ؟ چرا به یاد نیاورد که مشابه این رویداد بارها در روزگار عمر پیش آمد و او خواست زنانی را که شش ماه پس از شوهر کردن زائیده بودند سنگسار کند و چنان چه در جلد ۶ ، صفحه ۹۳ تا ۹۵ از چاپ دوم ترجمه الغدیر

گذشت، حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و ابن عباس از این کار جلوگیری کردند . فرض کنیم که او آن دو آیه گرامی را هم فراموش کرده و آن چه را نیز در روزگار عمر پیش آمده بود از یاد برده با این همه ، باز هم معلوم نیست که با چه اطمینان قلبی به خود اجازه داد تا دستور دهد آن زن بدبخت را سنگسار کنند؟ آیا پشتوانه داوری اش کتاب خدا بوده؟ در کدام فرازش؟ یا آئین نامه پیامبر؟ کو گزارشگرش؟ یا برداشت‌ها و سنجش‌های پیش خود؟ که چگونه به این برداشت رسیده و چه سان به سنجش پرداخته؟ اگر هم دستوری خودسرانه داده که زنده باد دستوردهنده! و آفرین بر این دستور! و هورا برای این گونه جانشینی پیامبر و این جانشین! آری این است بالاترین رهبری که خاندان اموی پرورش داده و گواراترین میوه‌ای که از آن درخت چیده شده است .

قرآن ناطق (۲۶۹)

عثمان نماز را در سفر شکسته نمی خواند

بخاری و مسلم آورده‌اند که عبدالله پسر عمر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز را با ما در منی دو رکعتی خواند، و به همین گونه پس از او ابوبکر و پس از ابوبکر عمر و نیز عثمان در آغاز فرمانروائی اش . اما بعدها عثمان آن را چهار رکعتی می خواند و پسر عمر نیز چون با پیش نماز نماز می گزارد چهار رکعت می خواند و چون به تنهایی نماز می گزارد دو رکعتی می خواند (۱) گزارش ابن حزم در المحلی ۴/۲۰۷ به این گونه است: راستی این که پسر عمر چون در منی با پیش نماز نماز می گزارد چهار رکعت می خواند و پس از بازگشت به خانه اش همان نماز را دوباره دو رکعتی می خواند .

و در کتو ۴/۲۴۰ از زبان دارقطنی می شنویم که ابن جریج گفت: حمید ضمری به ابن عباس گفت: من هنگامی که در سفر هستم نماز را شکسته بخوانم یا نه؟ پس پسر عباس گفت: تو آن را شکسته نمی خوانی و چهار رکعتی می خوانی ولی برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله با دل آسوده و بی آن که از هیچ کس جز خدا پروائی داشته باشد بیرون شد و تا هنگام بازگشت نماز را دو رکعتی خواند پس از او ابوبکر بی آن که از هیچ کس جز خدا پروائی داشته باشد بیرون شد و تا هنگام بازگشت، نماز را دو رکعتی خواند پس از او عمر با دل آسوده بی آن که از هیچ کس جز خدا پروائی داشته باشد بیرون شد و تا هنگام بازگشت، نماز را دو رکعتی خواند، پس از او عثمان نیز در دو سوم یا پاره‌ای از روزگار فرمانروائی اش به همین گونه رفتار کرد و سپس آن را چهار رکعتی خواند و همین را امویان دست آویز گرفتند . ابن جریج گفت: گزارش به من چنان رسید که او در منی از شکسته خواندن نماز سرباز زد و بس، از این روی که یکی از تازیان چادر نشین در پرستشگاه خیف در منی او را آواز داد و گفت: ای فرمانروای گروندگان! از آن نخستین سال که دیدم تو نماز را دو رکعتی خواندی من همیشه آن را دو رکعتی خوانده‌ام پس عثمان بترسید که مردم نادان گمان برند نماز همیشه دو رکعت است

۱- صحیح بخاری ۲/۱۵۴، صحیح مسلم ۲/۲۶۰، مسند احمد ۲/۲۴۸، سنن بیهقی ۳/۱۲۶ .

(۲۷۰) قرآن ناطق

پس در منی از شکسته خواندن آن سرباز زد .

طبری در تاریخ خود و دیگران آورده‌اند که در سال ۲۹ عثمان با مردم به دیدار خانه خدا رفت و در منی سرافراده‌ای برپا کرد و این نخستین سرافراده‌ای بود که عثمان در منی برپا کرد و از شکسته خواندن نماز در آن جا و در عرفه خودداری نمود. واقعی با زنجیره خود گزارش کرده که پسر عباس گفت: نخستین انگیزه‌ای که مردم را با مردم در منی دو رکعتی خواند تا ششمین سال فرمانروایی اش دیگر از شکسته خواندن آن سرباز زد. گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بر او خرده گرفتند و کسانی که می خواستند در پیرامون او به سخن پردازند به گفتگو برخاستند تا در میان کسانی که به نزد او شدند علی هم آمد و گفت: به خدا

سوگند نه پیش آمد تازه‌ای روی داده و نه پیمانی از گذشته در دست است، نه پیامبرت صلی الله علیه و آله را به یادداری که در مسافرت نماز را دو رکعتی بخواند و پس از او بوبکر و سپس عمر و تو خود در آغاز فرمانروائی‌ات بر همین شیوه بودی. من نمی‌دانم این نوآوری به کجا برمی‌گردد؟ گفت: اندیشه‌ای است که خود پذیرفته‌ام.

نگاهی به برداشت خلیفه

امینی گوید: برداشت عثمان نه با هیچ‌گونه روشنگری، استوار می‌گردید و نه با کتاب خدا و آئین‌نامه پیامبر و هیچ پاسخی هم برای کارش نداشت جز همان سه بهانه‌ای که، در برابر خرده‌گیران سپر خود نموده بود که ذیلاً شرح داده می‌شود:

ابن حجر در فتح الباری ۲/۴۵۶ می‌نویسد: احمد و بیهقی از گزارش عثمان آورده‌اند که چون او در منی نماز را چهار رکعت خواند مردم بر او خرده گرفتند و او گفت: من چون به مکه آمدم در آن جا زن گرفتم و راستی این که من شنیدم برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: «هر کس در شهری زن بگیرد نماز او همچون نماز مردم آن شهر است» سپس گوید: این گزارش درست نیست و در زنجیره میانجیان آن به کسی برمی‌خوریم که سخنش شایسته پشت گرمی نمی‌نماید و برای نپذیرفتن آن همین بس که پیامبر صلی الله علیه و آله با زانش به سفر می‌رفت و نماز را شکسته می‌خواند.

قرآن ناطق (۲۷۱)

آری این پیشوایان، می‌خواهند به هر بهائی شده آبروی خلیفه را نگاه دارند هر چند با دادن دستورهایی که با آن چه خدا فرورستاده ناساز باشد.

این هم که بهانه آورده من در طائف دارائی‌ای دارم پذیرفته نیست چون آن مرد از مردم مکه بوده و از آن جا کوچ کرده نه از مردم طائف و میان او و طائف چند روز راه است و تازه اگر گرفتیم که او در مکه یا در خود منی و عرفات، که در آن دو جا نماز را شکسته نمی‌خواند، زمینی داشت بازهم داشتن زمین در یک جا انگیزه نمی‌شود که دستور به شکسته خواندن نماز از گردن مسافر برداشته شود مگر بخواهد در آن جا ماندگار شود چنانچه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که هنگام گرفتن مکه با او بودند نماز را شکسته خواندند و به همین گونه در دیدارشان از خانه خدا به همراه بوبکر، با آن که گروهی از ایشان در مکه یک یا چند خانه و نیز نزدیکانی داشتند، چنانچه شافعی گزارش کرده و در کتاب‌الامم ۱/۱۶۵ می‌نویسد یاران برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله که هنگام گرفتن مکه با او بودند هم آن بار نماز را شکسته خواندند و هم در دیدار پس از آن از خانه خدا و هم در دیدار پس از آن که به همراه بوبکر انجام گرفت، با آن که گروهی از ایشان در مکه یک خانه یا بیشتر و نیز نزدیکانی داشتند و از آن میان بوبکر خانه‌ای و نزدیکانی در مکه داشت و عمر نیز در مکه خانه‌های بسیاری داشت و عثمان هم در مکه خانه و نزدیکانی داشت و هیچ کس از ایشان را نمی‌شناسم که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور گرفته باشد نماز را شکسته نخواند یا از پیش خود نماز را شکسته نخواند یا پس از برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله که به مکه می‌آید نماز را شکسته نخواند بلکه آن چه از زبان ایشان از گفتار او برای ما به جای مانده می‌رساند که در آن جا نیز باید نماز را شکسته خواند، (سخنان بالا را بیهقی نیز در سنن خود ۳/۱۵۳ یاد کرده است).

درباره این بهانه نیز: «من می‌ترسم کسانی از مرد یمن که به دیدار خانه خدا آمده‌اند، و نیز درشت‌خویانی که در دستورهای کیش خود ورزیدگی ندارند بگویند نماز برای کسی هم که در شهر خود باشد دو رکعت است و اینک پیشوای مسلمانان، آن را به این گونه می‌خواند». باید گفت اگر چنین ترسی بجا بود در روزگار پیامبر که مردم تازه مسلمان شده بودند، سزاوارتر بود که چنین ترسی خود او صلی الله علیه و آله را از شکسته خواندن نماز بازدارد زیرا آن هنگام دستورهای بیشتری به گوش‌ها نخورده بود، همچنین در روزگار بوبکر و عمر این ترس بیشتر جا داشت، با این همه،

قرآن ناطق (۲۷۲)

برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله و نیز آن دو تن که در پی او رفتند (ابوبکر و عمر)، این ترس را بجا ندانستند و بر بنیاد آن کار نکرده و به همین بسنده نمودند که چگونگی نماز خواندن را برای هر کسی، چه در میهن خودش و چه در جای دیگر، بازگو کنند چنانچه خود پیامبر صلی الله علیه و آله روزهایی که در مکه بود نماز را دو رکعتی می خواند و سپس می گفت: ای مردم مکه! شما خود نماز را شکسته نخوانید زیرا ما مسافریم یا می گفت: ای مردم شهر! شما چهار رکعت بخوانید زیرا ما در سفریم (۱) پس کار پیامبر بهانه‌ای را که خلیفه برای خود تراشیده بود از دست او می گیرد مگر چه می شد که وی نیز همچنان گام در جای گام پیامبر صلی الله علیه و آله می نهاد و آن چه را شیوه همیشگی او صلی الله علیه و آله در سفرهایش بود رها نمی کرد و چرا با آن روشنگری رسا از پیروی او سرباز زد؟ مگر زبان گویندگان لال یا گوش شنوندگان کر بود که او نخواست همان برنامه گذشته را در آموختن فرمان خدا پیاده کند؟ و تازه آیا باید نادانان را آموزش داد یا برای نادانی ایشان یک دستور پابرجا را دگرگون ساخت؟

گذشته از آن که اگر خلیفه می خواست با کار خود بی سر و پاها را از چگونگی نماز برای کسی که مسافر نیست آگاه کند با این کار، ایشان را به گمراهی دیگری دچار می ساخت و به این گمان ناروا می افکند که مسافران هم باید چهار رکعت بخوانند و برای آموزش دادن بایستی بر دستوری که از آئین رسیده پایدار ماند و آن گاه به روشنفکری پرداخت، چنانچه برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله نیز، به همان گونه که گذشت، در مکه برنامه اش همین بود و عمر چون به مکه می آمد نماز را دو رکعتی می خواند و سپس می گفت ای مردم مکه! شما نماز را شکسته نخوانید زیرا ما گروهی مسافرینیم و مانند همین گزارش را بیهقی نیز درباره بوبکر آورده است، (سنن بیهقی ۳/۱۲۶، ۱۵۷، المحلی از ابن حزم ۵/۱۸، موطأ از مالک ۱/۱۲۶).

گفتار پیامبر درباره نماز مسافر

۱- عمر پسر خطاب آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت نماز مسافر دو رکعتی است تا آن گاه که به نزد خانواده اش برگردد یا بمیرد. احکام القرآن از حصاص ۲/۳۱۰ نیمروز
 ۱- سنن بیهقی ۳/۱۳۶، ۱۵۷، سنن ابو داود ۱/۱۹۱.

قرآن ناطق (۲۷۳)

را در مکه دو رکعتی خواند و چون روی بگردانید گفت ای مردم مکه! ما گروهی مسافریم هرکدام از شما که میهنش در این شهر است نماز را شکسته نخواند پس مردم آن شهر نماز خود را شکسته نخواندند.

۲- آورده اند که انس پسر مالک گفت: ما با برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله از مکه به سوی مدینه بیرون شدیم و او نمازها را دو رکعتی دو رکعتی می خواند تا به مدینه بازگشتیم.

صحیح بخاری ۲/۱۵۳، صحیح مسلم ۱/۲۶۰، مسند احمد ۳/۱۹۰، سنن بیهقی ۳/۱۳۶ و ۱۴۵.

۳- آورده اند که حفص پسر عمر گفت: انس پسر مالک ما را، که ما چهل مرد از انصار بودیم، به سوی شام به دیدار عبدالملک به راه انداخت تا در آمدی برای ما دست و پا کند و چون بازگشت و ما در راه گشاده‌ای که برای گذشتن شتران است بودیم نماز نیمروز را با ما دو رکعتی خواند سپس به درون سرپرده خود رفت و مردم برخاسته دو رکعت دیگر نیز به آن دو رکعت افزودند و او گفت: خدا زشت گرداند این چهره‌ها را! که به خدا سوگند نه در مرز برنامه پیامبر کار می کنند و نه دستوری که داده شده می پذیرند. گواهی می دهم که البته شنیدم برانگیخته خدا صلی الله علیه و آله می گفت: به راستی گروهی در کیش خود دوراندیشی و ژرف‌نگری می کنند و چنان از کیش به درمی روند که تیر از چله کمان.

گزارش بالا را احمد در مسند ۳/۱۵۹ آورده و هیشمی نیز در مجمع ۲/۱۵۵ یاد کرده است.

خلیفه، آئین‌های کفیری را پایمال می‌کند

بلاذری در الانساب ۵/۳۳ از راه محمد پسر سعد از زبان ابواسحاق همدانی آورده است که ولید پسر عقیبه باده‌گساری کرد و مست شد پس بامدادان بر مردم پیش‌نمازی کرده دو رکعت نماز گزارد (۱) آن‌گاه روی به ایشان کرد و گفت: برایتان بیشتر بخوانم؟ گفتند: نه! به راستی که ما نمازمان را بگزاردیم، پس از این‌ها ابوزینب با جُنْدَب پسر زهیر ازدی بر وی درآمدند و دیدند مست است پس انگشتی او را از دستش به در کردند و او از بس مست بود چگونگی را درنیافت ...

۱- الانساب و صحیح مسلم .

(۲۷۴) قرآن ناطق

ابواسحاق گفت: مسروق به من گزارش داد که او چون به نماز ایستاد از جایش دور نشد تا آن‌چه را نوشیده بود بالا آورد پس چهار تن: ابو زینب، جندب پسر زهیر، ابوحبیبه غفاری، صعب پسر جُثامه، برای گفتگو درباره او با عثمان بیرون شدند و عثمان را از آن‌چه وی کرده بود آگاه ساختند پس عبدالرحمن پسر عوف گفت: او را چه شده؟ آیا دیوانه گردیده؟ گفتند: نه، مست کرده. گزارشگر گفت: پس عثمان ایشان را بیم داد و در هراس افکند و به جندب گفت: تو دیدی که برادرم باده‌گساری می‌کرد؟ گفت: نه. پناه به خدا من گواهی می‌دهم که او را دیدم مست بود و آن‌چه را خورده بود از درون برمی‌گرداند و من انگشتی او را از دستش برگرفتم و او از بس مست بود چگونگی را درنیافت.

ابواسحاق گفت: پس گواهان به نزد عایشه شدند و او را از آن‌چه میان ایشان و عثمان گذشته بود آگاه کردند و هم از این که عثمان ایشان را رانده پس عایشه آواز در داد. راستی که عثمان آئین‌های کفیری را پایمال کرده و گواهان را بیم داده است. واقدی گوید: برخی گفته‌اند که عثمان کسانی از گواهان را تازیانه زد پس ایشان به نزد علی شده از این رفتار گله‌مندی نمودند پس او به نزدیک عثمان رفت و گفت: آئین‌های کفیری را پایمال گردانیدی و گروهی را که به زیان برادرت گواهی دادند کتک زدی و فرمان را زیر و رو نمودی با آن که عمر گفت: امویان و به ویژه خاندان ابومعیط را بر گردن مردم سوار مکن. پرسید: می‌گویی چه کنم؟ گفت: چنان‌چه من می‌بینم باید او را از کار برکنار نمایی و سرپرستی هیچ‌یک از کارهای مسلمانان را به او نسپاری و گواهان را بازجویی کنی اگر کسانی نیستند که گمان بد به ایشان رود و از سر کینه‌توزی دروغ بگویند برادرت را به کفیری که بایسته است می‌رسانی.

پایان برگزیده جلد پانزدهم کتاب ترجمه الغدير

قرآن ناطق (۲۷۵)

شروع جلد شانزدهم کتاب ترجمه الغدير

عثمان برای خود و کسانی چراگاه خصوصی قرار می‌دهد

اسلام علفزارها و چمن‌هائی را که بر اثر آب باران روئیده و مالک خصوصی ندارد حق همه مسلمانان شناخته که به صورت مساوی و به گونه‌ای که در همه مباحات اصلیه، از میانه‌های بیابان و کناره‌های خشکی‌ها، معمول است از آن بهره‌مند شوند چهارپایانشان را از گوسفند و اسب و شتر در آن بچرانند و نه هیچ کس مزاحم دیگری شود و نه برای خود چراگاه اختصاصی قرار دهد و دیگران را از آن محروم سازد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: مسلمانان در ۳ چیز شریک‌اند: مرغزار و آب و آتش.

و گفت: ۳ چیز است که مردم را از آن نباید محروم کرد: آب و مرغزار و آتش.

و گفت: زیادی آب را نباید منع کرد تا به وسیله آن، استفاده از مرغزار ممنوع گردد و به عبارتی: زیادی آب را منع نکنید تا به

وسيله آن از زيادتی مرغزار منع نمائيد و به عبارتی : هرکس زيادتی آب را منع کند تا به وسيله آن از زيادتی مرغزار منع کند خدا در روز قيامت لطف خود را از او منع می‌نماید (۱) آری در روزگار جاهلیت گردن کلفت‌ها هر قطعه‌ای از زمین را که خوش می‌داشتند برای چارپایان و شتران خود قرق می‌کردند و با آن که خود در استفاده از دیگر مرغزارها با مردم شریک بودند نمی‌گذاشتند در استفاده از آن مرغزارهای قرق شده کسی شریکشان شود و این از نمونه‌های زورگویی رایج در آن روزگار بود و پ...RS.....صلی الله علیه و آله همراه با جارو کردن دیگر عادات گردنکشان و سنت‌های زورگویان این رسم را نیز برانداخت و گفت :

هیچ چراگاهی نیست مگر برای خدا و رسول. (۲)

۱- این احادیث را در صحیح بخاری ۳/۱۱۰ و الاموال از بوعبید صفحه ۲۹۶ و سنن بوداود ۲/۱۰۱ و سنن ابن ماجه ۲/۹۴ می‌توان یافت .

۲- صحیح بخاری ، ۳/۱۱۳ ، الاموال از بوعبید صفحه ۲۹۴ ، کتاب‌الام از شافعی ۳/۲۰۷ و در دو کتاب اخیر به گسترده‌گی در پیرامون این مسئله بحث شده است .

(۲۷۶) قرآن ناطق

و شافعی در تفسیر این حدیث می‌نویسد : « در روزگار جاهلیت چون کسی از گردن کلفت‌های عرب در شهری فرودمی آمد سگی را به پارس وامی داشت و آن‌گاه تا هر جا را که صدای سگ می‌رفت چراگاه اختصاصی برای مخصوصان خود قرار می‌داد و هیچ کس را نمی‌گذاشت در استفاده از آن با او شریک شود و چارپایان خود را در آن بچرانند با این که در استفاده از دیگر چراگاه‌های آن حوالی خود با دیگران شریک می‌شد... پس پیامبر صلی الله علیه و آله منع کرد از این که چنان‌چه در روزگار جاهلیت عمل می‌شد کسی چراگاه اختصاصی اختیار کند و دیگران را از آن محروم سازد . »

سپس گوید : این که پیامبر گفت : « مگر برای خدا و رسول او » مقصود آن است که مگر چراگاه اختصاصی را برای اسبان و شتران مسلمانان قرار دهند که برای جهاد در راه خدا در کار سواری و باربری از آن استفاده می‌شود یا برای شترانی که متعلق به بیت‌المال است و به صورت زکات از مردم گرفته شده ، چنان‌چه عمر منطقه نقیع را برای شترانی که به عنوان صدقه از مردم می‌گیرند و نیز اسبانی اختصاص داد که برای جهاد در راه خدا آماده می‌داشتند .

این قانون در میان مسلمانان مورد اتفاق بود تا عثمان به خلافت رسید و چنان‌چه در انساب بلاذری ۵/۳۷ و سیره حلبی ۲/۸۷ آمده ، به جای چراگاه برای شترانی که به صورت مالیات گرفته می‌شد، برای خود چراگاهی برگزید ، یا چنان‌چه در روایت واقدی آمده برای خود و حکم بن ابی‌العاص ، یا هم برای خود و هم برای او و هم برای همه امویان چنان‌چه در شرح ابن ابی‌الحدید ۱/۶۷ آمده که می‌نویسد : عثمان چارپایان همه مسلمانان را از استفاده از چراگاه پیرامون مدینه محروم ساخت مگر آن‌چه که متعلق به بنی‌امیه بود و در صفحه ۲۳۵ آورده است که واقدی گفت : عثمان ربه و شرف و نقیع را قرق کرده بود و در چراگاه هیچ شتری و اسبی گام نمی‌نهاد و تا بازپسین روزگار ، منطقه شرف را چراگاه اختصاصی شتران حکم بن ابی‌العاص و

قرآن ناطق (۲۷۷)

شتران خودش گردانیده بود ، که شتران خودش هزار شتر بود و منطقه ربه را نیز چراگاه اختصاصی شترانی گردانید که به صورت زکات گرفته می‌شد و منطقه نقیع را چراگاه اختصاصی گردانید برای اسب‌های جنگاوران اسلام و اسب‌های خودش و اسب‌های بنی‌امیه (پایان) .

آری این هم از جمله کارهایی بود که مسلمانان بر عثمان عیب شمردند و عایشه نیز آن را از کارهایی شمرد که بر وی انتقاد کردند و گفت : و ما او را سرزنش کردیم برای فلان کار و برای آن که مرغزارها را چراگاه اختصاصی خود گردانید و با عصا و تازیانه به کتک زدن این و آن پرداخت ، پس قصد او کردند تا او را مانند پیرهن تری که آبش را با فشردن دور کنند در هم فشردند . (۱)

کار خلیفه در تعیین چراگاه اختصاصی، بازگشت و نو کردن عادات جاهلیت نخستین بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آن‌ها را نابود کرده و مسلمانان را در چراگاه‌ها شریک گردانیده بود و می‌گفت: سه کس اند که خدا دشمن می‌داردشان و از آن میان یکی هم کسی را شمرده که سنت جاهلیت را در اسلام بنهد (۲)، بر این مرد حق آن بود که پیش از قرق کردن چراگاه‌ها و به جای جلوگیری از استفاده مردم از آن‌ها، حریم اسلام را بپاید و از دستبرد به قوانین آن جلوگیری کند و آنچه را پیامبر صلی الله علیه و آله آورده شیوه‌ای شایسته پیروی شمارد و سنت جاهلیت را زنده نکند و بداند که سنت الهی را تغییر پذیر نخواهی یافت ولی چه کنیم که او ...

عثمان، فدک را تیول مروان می‌گرداند

ابن قتیبه در المعارف صفحه ۸۴ و ابوالفدا در تاریخ ۱/۱۶۸ تیول دادن فدک را که

۱- برگردید به فائق زمخشری ۲/۱۱۷، نه‌ایه ابن اثیر ۱/۲۹۸، ۴/۱۲۱ لسان العرب ۸/۳۶۳، ۱۸/۲۱۷، تاج العروس ۱۰/۹۹.

۲- بهجه النفوس از حافظ ابن ابی جمره از دی ۴/۱۹۷.

(۲۷۸) قرآن ناطق

صدقه پیامبر برای فقرا بود، به مروان از جمله موضوعاتی شمرده‌اند که مردم بر عثمان ایراد گرفتند. ابوالفدا می‌نویسد: فدک، صدقه پیامبر بود که فاطمه به عنوان ارث آن را مطالبه کرد و بوبکر روایت کرد که پیغمبر گفته: «ما گروه‌های پیامبران ارث نمی‌گذاریم و آنچه بر جای می‌گذاریم صدقه است» ولی بعدها عثمان آن را به تیول مروان بن حکم داد و همچنان فدک در دست مروان و فرزندان او بود تا عمر بن عبدالعزیز بر سرکار آمد و آن را از دست خاندانش گرفته به حالت صدقه بودن برگرداند. و ابن ابی الحدید در شرح خود ۱/۶۷ می‌نویسد: عثمان فدک را تیول مروان گردانید با آن که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه علیها السلام یک بار به عنوان میراث و یک بار به عنوان هبه شدن آن به وی، آن را مطالبه کرد و از دادن آن به او سرباز زدند.

امینی گوید: من نمی‌دانم کنه این تیول دادن و حقیقت این کار چه بوده زیرا اگر فدک، غنیمتی برای همه مسلمانان بوده، چنان که بوبکر مدعی شد، پس چه علت داشت که آن را خاص مروان گردانند و اگر از حقوق ارثی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، چنانچه هم صدیقه پاک در خطبه‌هایش بر این امر استدلال کرد و هم پس از او امامان راهنما از عترت پاک پیامبر و پیشاپیش همگی بزرگ ایشان امیر مؤمنان، در این صورت نیز مروان از ایشان نبوده و خلیفه حق بگذار و برادر در آن نداشته و اگر هم بخششی از پیامبر به جگر گوشه بی‌گناه و پاکدامنش بوده، چنان که هم خود آن بانو مدعی آن بود و هم امیر مؤمنان و دو فرزندشان و نیز ام‌ایمن که پیامبر، بهشتی بودن او را گواهی کرده، گواهی دادند و شهادت ایشان به گونه‌ای رد شد که مورد پسند خدا و رسولش نبود و اگر شهادت کسانی که آیه تطهیر درباره ایشان فرود آمده رد شود پس دیگر به چه چیز می‌توان اطمینان کرد و چه دلیلی را مورد اتکاء می‌توان گرفت.

و به هر حال که اگر فدک بخششی از پیامبر به فاطمه بود پس به مروان چه ارتباطی داشت و عثمان چه قدرتی بر آن می‌توانست داشته باشد تا آن را تیول کسی گرداند. راستی را که خلفای سه‌گانه تصمیمات ضد و نقیضی را در مورد فدک به

قرآن ناطق (۲۷۹)

مرحله اجرا گذاردند، ابوبکر آن را از اهل بیت گرفت و عمر آن را به ایشان بازگردانید و عثمان آن را به تیول مروان داد و از معاویه به بعد هم که روزگار زورگویان می‌بود این بازی ادامه داشت و گرفته و پس داده می‌شد و به طوری که در جلد ۱۴ صفحه ۴۵ تا ۵۰ از برگردان پارسی غدیر ذکر شده است هریک از ایشان مطابق دلخواه و هوس خویش تصمیمی را درباره آن

عملی می‌کرد و در هیچ‌یک از اعصار به روایت بوبکر عمل نشد و اگرچه گروهی که پیرامون او حاضر بودند بر شنیدن آن چه وی از پیامبر روایت کرد با او سازش نمودند و به ساخت و پاخت برخاستند، ولی کسانی که پس از وی آمدند با کارهایشان و با تصمیمات رنگارنگ و یک بام و دو هوایی که درباره فدک گرفتند عملاً آن روایت را باطل قلمداد کردند.

برداشت عثمان درباره اموال و صدقات

تصمیمی که خلیفه درباره فدک عملی کرد نسبت به برنامه کلی او درباره اموال، از غنائم جنگی و صدقات و مالیات‌ها، تازگی و شگفتی نداشت، زیرا او درباره همه آن‌ها و درباره کسانی که حق استفاده از آن را دارند عقیده خود سرانه‌ای داشت و بر آن بود که مال مال خدا است و چون خود راسرپرست مسلمانان می‌پنداشت به خود حق می‌داد که آن اموال را برای هر مصرفی خواست بگذارد و هر تصمیمی را که میلش کشید درباره آن عملی کند و این بود که به گفته امیر مؤمنان: برخاسته میان خوردنگاه و جای بیرون دادنش خودپسندانه به خرامیدن پرداخت و فرزندان نیاکانش نیز با او به پاخاسته دارائی خدا را چنان می‌خوردند که شتران گیاه بهاری را. (۱)

آری با اموالی صله رحم می‌کرد! که همه مسلمانان در استفاده از آن برابر بودند و هر یک از افراد جامعه متدین، از خواهندگان و محرومان، حقی مشخص در آن داشتند و در آئین حق و قانون مقدس اسلام روانیست که هیچ کس را از بهره خود محروم سازند و بدون رضایت او حقی را به دیگری دهند.

۱- نهج البلاغه ۱/۳۵.

(۲۸۰) قرآن ناطق

آورده‌اند که پیامبر درباره مصرف اموال غنائم گفت یک پنجم آن از خداست و چهارپنجم از لشگریان و هیچ فردی از ایشان در استفاده از آن بر دیگری مقدم نیست و تیری را که (در جنگ) از پهلوی خود بیرون می‌آوری، تواز برادر مسلمانان به آن سزاوارتر نیستی. (۱)

و خود حضرت صلی الله علیه و آله چون به غنیمتی دست می‌یافت همان روز آن را تقسیم می‌کرد، متأهل‌ها را دو سهم می‌داد و مجردها را یک سهم. (۲)

و سنت ثابت درباره صدقات آن است که مردم هر اجتماعی تا وقتی در میان‌شان یک نیازمند هست به استفاده از صدقات خویش سزاوارترند و کارگزاری و سرپرستی صدقات، برای باجگیری و سرازیر کردن باج‌ها به پایتخت خلیفه نیست بلکه برای آن است که اموال از توانگران گرفته شود و به هزینه تهی‌دستان هم محلّه با ایشان برسد. پیامبر آن گاه که معاذ را به یمن فرستاد تا مردم آن جا را به اسلام و نماز دعوت کند از جمله سفارش‌هایش به او این بود که: چون آن (نماز و اسلام) را پذیرفتند به ایشان بگو: خداوند بر شما واجب کرده است که زکات اموال شما از توانگرانتان گرفته و به تهی‌دستانتان داده شود. (۳)

و این هم از نامه امیرالمؤمنین به قثم پسر عباس در هنگامی که وی از سوی حضرت کارگزار مکه بوده: و بنگر در آن چه از مال خدا نزد تو گرد آمده و آن را به هزینه کسانی از عیال‌مندان و گرسنگان که پیرامونت هستند برسان به طوری که آن را به کسانی که به راستی تهی‌دست و بی‌چیز باشند رسانده باشی و آن چه از آن زیاد آید نزدما فرست تا آن را میان کسانی که نزد ما هستند تقسیم کنیم نهج البلاغه ۲/۱۲۸.

۱- سنن بیهقی ۶/۳۲۴، ۳۳۶.

۲- سنن بوداود ۲/۲۵، مسند احمد ۶/۲۹، سنن بیهقی ۶/۳۴۶.

۳- صحیح بخاری ۳/۲۱۵، الاموال از بو عبید صفحه ۵۸۰، ۵۹۵، ۶۱۲، المحلی ۶/۱۴۶.

قرآن ناطق (۲۸۱)

این هم از سخنان او است که: قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و اموال بر چهار قسم بود: اموال مسلمانان که آن را مطابق قوانین ارث (پس از مرگ ایشان) میان وارثان تقسیم کرده است، غنائم و خراج که آن میان مستحقانش قسمت کرده است و خمس که خداوند آن را در جای خود نهاده و صدقات که خداوند آن را در جای خود نهاده برگردید.

و پیش از همه این‌ها شیوه خداوندی درباره اموال در آیاتی چند از قرآن آمده مثل:

۱- و بدانید که آن چه از چیزی غنیمت بردید پس یک پنجم آن از خدا است و از رسول و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و در راه‌ماندگان (۴۱ / انفال).

۲- صدقات فقط برای مستمندان و تهی‌دستان و کارگزاران آن است و برای کسانی از نامسلمانان که دل ایشان با گرفتن آن نرم شود و نیز برای آزادی بندگان و دادن وام به وامداران و صرف در راه خدا و یاری به درماندگان در سفر، قانونی است از سوی خدا و خدا دانا و فرزانه است (۵۹ / توبه).

۳- از آن چه خداوند از مال ایشان نصیب خویش کرد، اسبی و شتری بر آن نتاختید ولی خداوند پیغمبران خویش را به هر که خواهد مسلط کند و خدا بر هر چیز توانا است. هر چه خدا از اموال مردم این دهکده‌ها نصیب پیغمبر خویش کرد از آن خدا و پیغمبر و خویشاوندان وی و یتیمان و تهی‌دستان و در راه‌ماندگان است (۶/۷، حشر).

این سنت خدا است و سنت پیامبرش ولی عثمان آن چه را در قرآن عزیز بوده فراموش کرده و با قانونی که پیامبر اکرم درباره اموال آورده به مخالفت برخاسته و از روش گذشتگانش روی برتافته و از جاده عدل و انصاف دور شده و فرزندان خاندان فرومایه‌اش را پیش انداخته، همان میوه‌های شجره ملعونه‌ای را که نامشان در قرآن آمده و همان مردان تباه‌کار و هرزه و میگسار و بدسگال را.

آری اینان را عثمان از بزرگان نیکوکار ملت و از افراد صحابه پیامبر برتر می‌شمرد و از مال مسلمانان به یکایک از خویشانش میلیون میلیون پاره‌های زر و سیم می‌بخشید، بدون آن که هیچ حساب و کتابی را نگهدارد و ایشان را بر همه افراد

(۲۸۲) قرآن ناطق

دیگر، هر که باشند و هر قدر به پیغمبر نزدیک باشند، مقدم می‌داشت و هیچ کس هم جرأت نمی‌کرد به کار امر به معروف و نهی از منکر پردازد چرا که به چشم خود می‌دیدند با کسانی که به این دو کار واجب برمی‌خیزند با چه روش سنگدلانه‌ای رفتار می‌کند و چه پرده‌داری‌ها و تبعیدها و چه کتک‌ها با آن شلاقش که از شلاق عمر هم سخت‌تر بود و به دنبال آن هم تازیانه و چوبدستی او می‌آمد و اینک نمونه‌ای چند از برنامه‌ای که خلیفه درباره اموال پیاده کرد.

بذل و بخشش‌های خلیفه به حکم بن ابی العاص

صدقات قضاغه را به عمویش حکم بن ابی العاص، رانده شده پیامبر واگذار و این پس از آن بود که او را به خود نزدیک کرد و به خویش چسباند. روزی که گام در مدینه نهاد پیراهنی کهنه و پاره و تکه‌تکه برتن داشت و کارش راندن بزها بود، مردم که نخست این همه فلاکت را درحال او و همراهانش نگریسته بودند پس از لحظه‌ای چند که او به درون خانه خلیفه شد و بیرون آمد دیدندش که پیراهنی از خز برتن دارد و عبای اشراف را دربر (تاریخ یعقوبی ۲/۴۱) و بلاذری در الانساب ۵/۲۸، به گزارش از ابن عباس می‌نویسد: از جمله انتقادهایی که به عثمان شد در مورد حکم بن ابی العاص بود که او را به کارگزاری صدقات قضاغه (۱) برگماشت و مبلغ آن را که ۳۰۰/۰۰۰ درهم رسید چون به نزد او آورد به خودش بخشید.

حکم! و چه می‌دانی حکم چیست؟!!

کارش اخته‌گری بود و گوسفندان را اخته می‌کرد (۲) در مکه در همسایگی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌زیست و از همان‌ها بود

که کار را بر وی سخت کرده بودند و به گفته ابن هشام در سیره خود، ۲/۲۵ از بسیاری آزارهایی که به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رساند

۱- تیره‌ای از مردم یمن که این عنوان نام جدشان بود.

۲- حیاة الحیوان از دمیری ۱/۱۹۴ .

قرآن ناطق (۲۸۳)

همانند بولهب شمرده می‌شد و طبرانی از داستان عبدالرحمن سخن می‌گفت: او با حرکات چشمش به توهین می‌پرداخت پس پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید و گفت: به همین گونه بمان! و پس از آن همیشه چشمش پرش داشت تا مرد.

و در گزارش مالک بن دینار: پیامبر صلی الله علیه و آله به حکم بگذشت و حکم شروع کرد به مسخره کردن پیامبر صلی الله علیه و آله با حرکات انگشتش. پس پیامبر او را دید و گفت: خدایا او را به لرزش و ارتعاش دچار کن پس در همان جا دچار لرزش و ارتعاش گردید و حلبی می‌افزاید: و ابتلایش به این بیماری پس از آن بود که یک ماه بیهوش افتاده بود. (۱) گزارش بالا از طریق ابن حافظان: طبرانی، بیهقی، حاکم نقل شده است.

و بلاذری در الانساب ۵/۲۷ می‌نویسد: حکم بن ابی العاص در جاهلیت همسایه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پس از ظهور اسلام بیش از همه همسایگان دگر، او را آزار می‌رساند، پس از فتح مکه، به مدینه آمد و در دین او طعن و تردید داشتند، پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله راه می‌افتاد و با تکان دادن دهان و بینی تقلید درمی‌آورد و چون او به نماز می‌ایستاد وی هم پشت سرش می‌ایستاد و با حرکات انگشتان مسخره بازی درمی‌آورد و به همان گونه در حالت ارتعاش ماند و به جون مبتلا شد و یک روز که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه یکی از زنانش بود او دزدیده نگاه می‌کرد و چون رسول وی را بشناخت با نیزه‌ای کوچک بیرون شد و گفت: کیست که این قورباغه ملعون را از سوی من جواب بدهد؟ سپس گفت:

به خدا که او و خاندانش نباید با من در یک جا باشند پس همه‌شان را به طائف تبعید کرد و چون رسول در گذشت عثمان به شفاعت از ایشان با ابوبکر سخن گفت و خواست که بازشان گرداند او نپذیرفت و گفت: من رانده‌شدگان رسول صلی الله علیه و آله را پناه نمی‌دهم سپس که عمر خلافت یافت با او نیز درباره ایشان به سخن پرداخت و او نیز

۱- الاصابة ۱/۳۴۵، ۳۴۶، السیره الحلییه ۱/۳۳۷، الفائق از زمخشری ۲/۳۰۵، تاج العروس ۶/۳۵.

(۲۸۴) قرآن ناطق

پاسخی مانند بوبکر داد و چون عثمان به خلافت رسید ایشان را به مدینه درآورد و گفت: من درباره ایشان با رسول سخن گفته و از او خواسته بودم که بازشان گرداند و او به من وعده داده بود که به ایشان اجازه بازگشت دهد ولی پیش از اجازه در گذشت، پس مسلمانان از این که ایشان را به مدینه وارد کرده بود زبان به نکوهش گشودند.

و آورده است که سعید بن مسیب گفت: عثمان خطبه خواند و دستور داد کبوترها را سربزند و گفت: در خانه‌های شما کبوتر زیاد شده و سنگ پرانی نیز زیاد گردیده و چیزی از آن نیز به ما خورده، یکی از مردم گفت: رانده‌شده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را پناه می‌دهد و آن گاه می‌گوید کبوترها را بکشید.

بذل و بخشش‌های عثمان به مروان

خلیفه به عموزاده و شوهر دخترش ام‌ابان که مروان بن حکم بن ابوالعاص باشد یک پنجم از همه غنائم افریقا را که (۵۰۰/۰۰۰) دینار طلا می‌شد بخشید و در همین باره است که عبدالرحمن بن حنبل کندی خطاب به خلیفه می‌گوید:

- با سخت‌ترین گونه‌ای که به توان، به خدا سوگند یاد می‌کنم

که خدا هیچ کاری را مهمل رها نکرده است .
ولی تو برای ما آشوبی آفریدی
تا برای تو (به وسیله تو؟) آزموده شویم یا تو خود آزموده شوی
آن لعنتی را خواندی و به خود نزدیک کردی
و این با روش گذشتگان مخالف بود
و - با ستمکاری در حقّ بندگان - خمس ایشان را
به مروان بخشیدی و چراگاه اختصاصی درست کردی .

ابن قتیبه در المعارف صفحه ۸۴ و ابوالفدا در تاریخ ۱/۱۶۸ ، گزارشی به گونه بالا دارند و بلاذری در الانساب ۵/۳۸ شعرهایی شبیه شعرهای بالا را آورده .

قرآن ناطق (۲۸۵)

مروان و چه مروانی

حاکم در مستدرک ۴/۴۷۹ از طریق عبدالرحمن بن عوف روایتی آورده و حکم به صحت آن کرده که به موجب آن : در مدینه برای هیچ کس فرزندی زائیده نمی شد مگر آن را به نزد پیامبر می آوردند پس چون مروان بن حکم را بر او در آوردند گفت : او قورباغه پسر قورباغه ، لعنتی پسر لعنتی است .

گزارش بالا- را هم دمیری در حیاة الحیوان ۲/۳۹۹ آورده است و هم ابن حجر در صواعق صفحه ۱۰۸ و هم حلبی در سیره ۱/۳۷۷ و شاید معاویه نیز با اشاره به همان گزارش است که به مروان می گوید : بچه قورباغه ! تو آن جا نبودی ، که این سخن را ابن ابی الحدید از وی نقل کرده است : ۲/۵۶ .

اکنون با من به سراغ خلیفه برویم و پیایی برسیم که این قورباغه لعنت شده در صلب پدرش و پس از آن را به چه مجوزی پناه داده و کار صدقات را به وی سپرده و در مصالح توده به مشورت با وی اعتماد کرده ؟ و چرا او را منشی خود گرفته و به خویش چسبانده تا بر خود وی چیره گردد (۱) با آن که هم سخنان پیامبر بزرگ درباره وی پیش چشمش بود و هم آن رسوائی ها و نادرستی هایی که وی به بار آورد و با آن که خلیفه باید مؤمنان شایسته را پیش اندازد و بزرگ بدارد تا کارهای نیک ایشان را سپاس بگذارد نه این که با مردم لابلالی و دیوانه‌ای مانند مروان هم بزم گردد که باید در برابر کارهای ناپسندشان ترشروی و نکوهش پیشه کرد زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : هر کس کار ناپسندی ببیند اگر بتواند باید آن را با دستش دگرگون سازد و اگر نتواند با زبانش و اگر با زبان هم نتواند با دلش و این سست ترین مراتب ایمان است (۲) و امیر مؤمنان گفت : کمترین مراحل نهی از منکر آن است که تبه کاران را با روئی ترش دیدار کنی .

۱- به گواهی بو عمر در «استیعاب» و ابن اثیر در اسد الغابه ۴/۳۴۸ .

۲- برگردید به برگردان پارسی غدیر جلد ۱۵ ، صفحه ۲۷۱ .

(۲۸۶) قرآن ناطق

گرفتیم که خلیفه ، اجتهاد و تأویل نموده و به خطا افتاده ولی آخر این همه اغماض و سهل انگاری در برابر مروان چرا ؟ چرا کسی را که باید بیرون کرد به خود می چسباند و کسی را که شایسته است براند پناه می دهد و کسی را که سزاوار متهم داشتن است امین می شمارد و کسی را که بایستی محروم ساخت بالا-ترین عطاها را از مال مسلمانان می بخشد و کسی را که باید دستش از مستمری های مسلمانان کوتاه باشد بر آن مستمری ها چیره می گرداند .

من چیزی از دلائل خلیفه برای این کارهایش سردر نمی‌آورم و شاید او عذری داشته باشد و تو سرزنشش می‌کنی!، ولی این هست که مسلمانان روزگار خودش که از نزدیک به امور آشنا بودند و در حقایق تأمل و تعمق نموده و با نظر دقیق در آن می‌نگریستند او را معذور نداشتند و آخر چگونه معذورش دارند با آن که در برابر خود آیه قرآن را می‌بینند که: بدانید که هرچه را غنیمت بردید از چیزی، پس پنج یک آن از آن خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و تنگدستان و در راه‌ماندگان است، اگر به خدا ایمان آورده‌اید، مگر نه این است که دادن آن پنج یک به مروان لعنتی موجب بیرون شدن از دستور قرآن است؟ و مگر عثمان خود همان کس نبود که همراه با جُبَیر مَطْعَم بن مطعم با رسول به گفتگو پرداخت که برای خاندان او هم سهمی از خمس تعیین کند و او پذیرفت و تصریح کرد که فرزندان عبدالشمس (جد عثمان) و نوفلیان بهره‌ای از خمس ندارند.

جُبَیر بن مَطْعَم گوید: چون پیامبر سهم خویشاوندان خود را میان هاشمیان و مطلبیان (۱) بخش کرد من و عثمان به نزد او شدیم و من گفتم: ای رسول این هاشمیان برتری‌شان انکار بردار نیست زیرا تو در میان ایشان هستی و خداوند تو را از ایشان قرارداده ولی آیا تو برآنی که مطلبیان سهم ببرند و ما نبریم؟ با آن که ما و ایشان در یک مرتبه قرارداریم گفت: ایشان نه در جاهلیت و نه در مسلمانی از من جدا

۱- جد ایشان مُطَلَب برادر پدر و مادری هاشم است و مادر آن دو عاتکه دختر مَرّه بوده است.

قرآن ناطق (۲۸۷)

نشوند یا: از من جدا نشدند و جز این نیست که هاشمیان و مطلبیان یک چیزند، سپس انگشتان خود را در یکدیگر کرد، رسول از آن خمس نه چیزی میان نوفلیان بخش کرد و نه میان زادگان عبدالشمس، با آن که آن را میان هاشمیان و مطلبیان تقسیم کرد. (۱) چه گران است بر خدا و رسول او که سهم خویشان رسول را به لعنت شده و طرد شده او بدهند با آن که پیامبر او و خاندانش را از خمس محروم داشته است.

خلیفه چه عذری داشت که خود را از دستور کتاب خدا و سنت پیامبر کنار کشید و چرا خویشان خود، زادگان شجره‌ای را که در قرآن بر ایشان لعنت شده، برتر از نزدیکان پیامبر شمرد که خدا در قرآن دوستی‌شان را واجب شناخته؟ من نمی‌دانم و خدا از پس و پشت آنان حسابگر است.

بخش عثمان به ولید از مال مسلمانان

خلیفه به برادر مادری‌اش، ولید بن عُقْبَة بن ابی مُعِیط بن ابی عمرو بن اُمَیّه، آن چه را به وسیله عبدالله بن مسعود از بیت‌المال مسلمین وام گرفته بود بخشید بلاذری در الانساب ۵/۳۰ می‌نویسد: چون ولید به کوفه آمد ابن مسعود را کارگزار بیت‌المال یافت و از او مالی قرض خواست، که این کار را والیان می‌کردند و سپس آن چه را گرفته بودند پس می‌دادند، عبدالله نیز آن چه خواسته بود به وی قرض داد و سپس از وی خواست که آن را پردازد ولید در این باره با عثمان مکاتبه کرد و عثمان به عبدالله بن مسعود نوشت: تو خزانه‌دار مایی و بس. پس برای آن چه ولید از اموال ستانده کاری به وی نداشته باش، ابن مسعود کلیدها را بیفکند و گفت من گمان می‌کردم که خزانه‌دار مسلمانانم اما اگر قرار شود خزانه‌دار شما باشم مرا نیازی به آن نیست و پس از افکندن کلیدهای بیت‌المال، در کوفه ماندگار شد.

۱- صحیح بخاری ۵/۲۸، الاموال از بوعبید صفحه ۳۳۱، سنن بیهقی ۶/۳۴۰ و ۳۴۲، سنن بوداود ۲/۳۱، مسند احمد ۴/۸۱، المحلی ۷/۳۲۸.

(۲۸۸) قرآن ناطق

عبدالله بن سنان گفت: ولید در کوفه بود و ابن مسعود نیز کارگزاری بیت‌المال در کوفه را داشت یک بار ما در مسجد بودیم که

ابن مسعود به سوی ما بیرون شد و گفت: «ای کوفیان! یک شبه صد هزار سکه از بیت‌المال شما گم شد که نه درباره آن نوشته‌ای از خلیفه به من رسیده و نه در مورد آن برائت‌نامه‌ای برای من فرستاده». این سخن را ولید به عثمان نوشت و او ابن مسعود را از کار بیت‌المال برداشت. العقد الفرید ۲/۲۷۲.

ولید و پدرش

پدرش عقیبه، از همسایگان پیامبر بود که بیش از همه در آزار رساندن به او کوشش داشت. ابن سعد به اسناد از طریق هشام بن عروه و او از پدرش و او از عایشه آورده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: من میان دو تا از بدترین همسایه‌ها خانه داشتم یکی بولهب و دیگری عقبه، سرگین‌های درون شکنبه حیوانات را می‌آوردند و درب خانه من می‌ریختند تا آن جا که ایشان آن چه را دور می‌ریختند می‌آوردند و در خانه من می‌ریختند. (۱)

این پدر بود و با چه پسری!

اما ولید کسی است که به زبان وحی آشکار تبه کار خوانده شده، زناکار بوده و بزهکار و همیشه مست و دائم‌الخمر که دستورهای دین را با پرده‌داری‌هایش لگدکوب کرده و جلوی چشم همه با تازیانه‌هایی که خورده پرده‌اش دریده شده. درباره او از قرآن توضیح بخواه که: «اگر تبه کاری خبری برای شما آورد درباره آن تحقیق کنید» (۲) زیرا کسانی که در زمینه تأویل قرآن دانشی دارند چنانچه در جلد ۱۵ ترجمه الغدیر گذشت اجماع کرده‌اند که این آیه درباره او فرود آمده است.

۱- طبقات ابن سعد ۱/۱۸۶ چاپ مصر.

۲- (۶ / حجات).

قرآن ناطق (۲۸۹)

و نیز از محراب مسجد کوفه توضیح بخواه که آن روز از سرمستی در آن جا قی کرد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و با صدای بلند به خواندن این تصنیف پرداخت:

دل به رباب (دلدار) آویخت

و آن هم پس از پیرشدن هر دو.

و سپس گفت: بیشتر برایتان بخوانم؟ پس ابن مسعود او را با لنگه کفشش بزد و نماز گزاران از هرسو به او ریگک پرتاب کردند تا به خانه خویش درآمد و ریگک‌ها نیز از پی‌اش روان، که در جلد ۱۵ برگردان پارسی الغدیر مفصلاً آورده شده است.

و نیز اگر می‌خواهی، از خلیفه عثمان بپرس که او را شایسته دانسته و سرپرستی صدقات تَغْلِیبِیَان و سپس فرمانروایی کوفه را به او سپرده و او را بر احکام دین و نوامیس مسلمانان و تهذیب مردم و دعوت ایشان به دین یگانه‌پرستی امین شمرده و بدهی او به بیت‌المال مسلمانان را بخشیده و ذمه‌اش را از مالی که از فقرا بر گردن وی بوده بری ساخته آیا در آئین پاک ما می‌توان چنین مردی را این همه چیرگی و نیرومندی بخشید؟ من پاسخی برای این سؤال ندارم و شاید نزد خلیفه چیزی بیابی که کار او را موجه جلوه دهد یا نزد ابن حجر که پس از اقرار به صحت آن چه ما گفتیم و این که: از طریق راویان مورد اطمینان رسیده است، پاسخی تراشیده که معلوم نیست چه از آن به دست آید زیرا در تهذیب التهذیب ۱۱/۱۴۴ می‌نویسد: ثابت است که وی از اصحاب رسول بوده و گناهای هم کرده که کار آن با خدا است و درست آن است که سخنی از آن‌ها نرود (پایان).

ولی ما خاموشی را درست نمی‌دانیم آن هم پس از آن که قرآن کریم خاموشی نگزیده و در دو جا او را فاسق نامیده، مگر کسی که مؤمن است مانند کسی است که تبه کار است؟ برابر نیستند و ما هرچه را هم که میان او و خدا است به سکوت برگزار کنیم ولی

دیگر روا نیست مترتب شدن و نشدن آثار عدالت را هم بر او با سکوت برگزار کنیم و از جایز بودن یا نبودن روایت از زبان او سخنی بر زبان نرانیم چرا که در قرآن به نام فاسق یاد شده و با تبه کاری‌هایی که آشکارا کرده به پرده‌داری‌ها (۲۹۰) قرآن ناطق

برخاسته و از مرزهایی که قوانین خدایی نهاده بوده تجاوز کرده و کسانی که از مرزهای قوانین خدا تجاوز کنند از ستمگرانند .

بخشش عثمان به ابوسفیان

به گفته ابن‌ابی‌الحدید در شرح خود ۱/۶۷، در همان روز که خلیفه دستور داد ۱۰۰/۱۰۰ درهم از بیت‌المال را به مروان بدهند ۲۰۰/۰۰۰ درهم نیز از بیت‌المال به ابوسفیان بخشید .

امینی گوید: برای بوسفیان که شایسته محروم داشتن از همه نیکویی‌ها است هیچ موجبی نمی‌بینم که این بخشش کلان از بیت‌المال مسلمانان را روا بشمارد زیرا او، چنان‌که در استیعاب به خامه بو عمر به نقل از گروهی آمده، از همان آغاز مسلمانی‌اش پناه‌گاهی بود برای منافقان و در جاهلیت نیز او را نسبت به زندقه می‌دادند روز یَزْمُوك (سپاه روم که حمله می‌آوردند) می‌گفت: بیائید ای شاهزادگان رومی! و چون زیر گزارش این سخن را از پسر خویش شنید گفت: خدا بکشدهش که جز نفاق راهی نمی‌رود آیا ما برای او از شاهزادگان رومی بهتر نیستیم. علی نیز به او گفت: تو همیشه دشمن اسلام و اهل اسلام بوده‌ای .

این بود شخصیت بوسفیان به هنگام کفر و مسلمانی‌اش که تا بازپسین دم از زندگی‌اش تغییری در آن راه نیافت. با این وصف آیا به اندازه یک ذرة‌المثقال هم او را در اموال مسلمانان ذیحق می‌توان دانست، تا چه رسد به آن هزارها، ولی چه باید کرد که انتساب او به امویان، به خلیفه اجازه داد که او را به بخشش‌های کلان از اموال مسلمانان مخصوص گرداند، با سنت پیامبر بسازد یا نه .

قرآن ناطق (۲۹۱)

سیاه‌ای از بخشش‌های عثمان و گنج‌های آبادان شده به برکت او

دینار طلا نام صاحبان

۵۰۰/۰۰۰ مروان

۱۰۰/۰۰۰ ابن ابی سرح

۲۰۰/۰۰۰ طلحه

۲/۵۶۰/۰۰۰ عبدالرحمن

۵۰۰/۰۰۰ یعلی بن امیه

۱۰۰/۰۰۰ زید بن ثابت

۱۵۰/۰۰۰ خود خلیفه (عثمان)

۲۰۰/۰۰۰ خود خلیفه (عثمان)

۴/۳۱۰/۰۰۰ جمع چهارمیلیون و سیصد و ده هزار دینار طلا

بخوان و فراموش مکن گفتار امیرمؤمنان را درباره عثمان: میان خورد نگاه و جای بیرون دادنش خودپسندانه به خرامیدن پرداخت و فرزندان نیاکانش نیز با او به پا خاسته دارایی خدا را چنان می‌خوردند که شتر گیاه بهاری را .

و نیز این سخن او را که اندکی بعد بیاید : هان؟! هر زمینی که عثمان به تیول داده و هر مالی از دارائی خدا بخشیده به بیت‌المال برمی‌گردد .
(۲۹۲) قرآن ناطق

سیاهه دیگری از بخش‌های عثمان و کنج‌های آبادان شده به برکت او

درهم نام صاحبان
 ۰۰۰/۳۰۰ حکم
 ۰۰۰/۰۲۰/۲ خانواده حکم
 ۰۰۰/۳۰۰ حارث
 ۰۰۰/۱۰۰ سعید
 ۰۰۰/۱۰۰ ولید
 ۰۰۰/۳۰۰ عبدالله
 ۰۰۰/۶۰۰ عبدالله
 ۰۰۰/۲۰۰ بوسفیان
 ۰۰۰/۱۰۰ مروان
 ۰۰۰/۲۰۰/۲ طلحه
 ۰۰۰/۰۰۰/۳۰ طلحه
 ۰۰۰/۸۰۰/۵۹ زیبر
 ۰۰۰/۲۵۰ ابن‌ابی‌وقاص
 ۰۰۰/۵۰۰/۳۰ خودخلیفه عثمان

۰۰۰/۷۷۰/۱۲۶ جمع صدویست و شش میلیون و هفتصد و هفتاد هزار درهم

این جا فقط می‌ماند که از خلیفه پرسیم چرا این همه امتیازات رابه نامبردگان و نیز کسانی نظیر ایشان از جلوداراننش اختصاص داده ؟ آیا جهان برای ایشان آفریده شده ؟ یا قانون دین دستور داده بود از رسانیدن پاداش‌ها و دادن حقوق به شایستگان و نیکان امت محمّد ، همچون ابوذر غفاری و عمّار بن یاسر و عبدالله بن مسعود و امثال ایشان، جلوگیری شود و برایشان واجب باشد که با دشواری‌ها و سختی‌ها دست به گریبان باشند و از گرفتاری‌ها رنج ببرند و قانون قرآن ناطق (۲۹۳)

محرومیت، بر عموم ایشان فرمان براند یکی تبعید شود و دیگری کتک بخورد و آن دیگر مورد اهانت قرار گیرد و این سرورشان امیرمؤمنان است که می‌گوید : امویان از میراث محمّد و غنائمی که به برکت آن حضرت رسیده چنان اندک‌اندک به من می‌دهند که گویا می‌خواهند شیری به بچه شتر هنگام دوشیدن مادرش بدهند . (۱)
 آیا جود عبارتست از آن که فرد آن چه را مال خودش و مایملک شخصی است بدهد یا به گونه‌ای که خلیفه رفتار می‌کرد از کیسه دیگران بذل و بخشش کند ؟ کاش کسی را می‌یافتم که این پرسش مرا پاسخ بدهد زیرا خود خلیفه را نیافتم تا از وی سؤال کنم و شاید که اگر هم از خودش می‌پرسیدم تازیانه‌اش بر پاسخش پیشی می‌گرفت .

عثمان ابوذر را به ربنده تبعید می‌کند

بلاذری روایت کرده که چون عثمان، بخشش‌های آن‌چنانی را در حق مروان بن حکم روا داشت و به حارث بن حکم بن ابی‌العاص ۳۰۰/۰۰۰ درهم و به زید بن ثابت انصاری ۱۰۰/۰۰۰ درهم بداد ابوذر می‌گفت: تهیه‌کنندگان گنج‌ها را مژده بده به کیفری دردناک و نیز این آیه را می‌خواند: و کسانی که زر و سیم را تل‌انبار می‌کنند و در راه خدا به مصرف نمی‌رسانند نوید ده ایشان را به کیفری دردناک (۲) مروان این سخنان را به عثمان رساند و برده خود را به سوی ابوذر فرستاد که از این سخنان که به گوش من می‌رسد دست بکش او گفت آیا عثمان مرا از خواندن کتاب خدا و از نکوهش کسی که دستور او را رها کرده منع می‌کند به خدا که اگر خشنودی خدا را با خشم عثمان به دست آرم نزد من بهتر و محبوب‌تر است از این که با خشنود ساختن عثمان خدا را به خشم آرم، عثمان از این سخن بر سر خشم آمد و آن را در دل نگاه داشت و شکیبایی و خودداری نمود تا روزی گفت: آیا امام را روا است که چیزی از مال مسلمانان برگیرد و چون توانگر شد پردازد؟ کعب‌الاحبار گفت: عیبی ندارد ابوذر گفت: ای فرزند دو یهودی تو دین ما را به ما می‌آموزی؟ عثمان گفت: چه انگیزه‌ای

۱- نهج البلاغه ۱/۱۲۶ .

۲- (۳۴ / توبه) .

(۲۹۴) قرآن ناطق

آزار تو را بسیار گردانیده و علیه یاران من برانگیخته؟ به واحد نظامی‌ات ملحق شو و واحد نظامی‌اش در شام بود و آن هنگام مطابق معمول برای حج آمده بود و از عثمان اجازه خواست که در جوار قبر پیامبر بماند و او به وی اجازه داد و این که واحد نظامی‌اش در شام بود علتی جز این نداشت که چون دید ساختمان‌ها تا ناحیه سلع رسیده به عثمان گفت: من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم می‌گفت: «چون ساختمان‌ها تا ناحیه سلع رسد، چاره، گریز است» اینک به من اجازه ده تا به شام روم و آن جا جهاد کنم او به وی اجازه داد و ابوذر کارهایی را که معاویه می‌کرد ناپسندیده می‌شمرد و معاویه ۳۰۰ دینار طلا برای او فرستاد و او گفت: اگر این‌ها از سهمیه حقوق امسال است که از دادن آن خودداری کرده بودید، آن را می‌پذیرم و اگر جایزه و بخششی است مرا نیازی به آن نیست و حبیب بن مسلمه فهری دویست دینار طلا برای وی فرستاد و او گفت: آیا نزد تو هیچ کس خوارتر از من نبود که این مال را برای من فرستادی؟ پس آن را برگرداند .

معاویه قصر خضراء (کاخ سبز) را که در دمشق بساخت، ابوذر به او گفت: اگر این از مال خداست که خیانت کرده‌ای و اگر از مال خودت است که اسراف است معاویه خاموش ماند و ابوذر می‌گفت: به خدا کارهایی شده که نیک نمی‌شناسم و به خدا سوگند که این‌ها در کتاب خدا و سنت پیامبرش نیست و به خدا حقی را می‌بینم که خاموش می‌شود و باطلی را که زنده می‌شود و راستگویی را که تکذیب می‌شود و سنتی را که از پرهیزگاری به دور است . حبیب بن مسلمه به معاویه گفت: ابوذر شام را بر تو تباه خواهد کرد اگر شما نیازی به آن‌جا دارید اهل آن را دریابید معاویه در این‌باره با عثمان مکاتبه کرد و عثمان به معاویه نوشت: جُنْدَب (نام ابوذر در زمان جاهلیت) را بر ناهموارترین ستورها سوار کن و او را از راهی دشوار بفرست . معاویه او را با کسی فرستاد که شبانه روز ستورش را براند و چون ابوذر به مدینه آمد می‌گفت: کودکان را به کار می‌گماری و چراگاه اختصاصی درست می‌کنی و فرزندان آزاد شده‌ها را به خود نزدیک می‌کنی عثمان به نزد او فرستاد که به هر سرزمینی خواهی ملحق شو . گفت به مکه گفت نه گفت پس بیت‌المقدس گفت نه گفت پس به

قرآن ناطق (۲۹۵)

بصره یا کوفه گفت نه من تو را می‌فرستم به ربنده، پس او را به آن جا فرستاد و همچنان در آن جا بود تا درگذشت .

سخن امیر مؤمنان هنگامی که ابوذر را به سوی ربنده بیرون کردند

ای ابوذر! تو برای خدا خشم گرفتی پس به همان کسی امیدوار باش که برای او خشم گرفتی، این گروه از تو بر دنیای خویش ترسیدند و تو از ایشان بر دینت ترسیدی، پس آن چه را از تو بر آن می‌ترسند در دست ایشان رها کن و برای حفظ آن چه از ایشان بر آن می‌ترسی بگریز که چه بسیار نیازمندند ایشان به آن چه ایشان را از دستبرد به آن منع کردی (که همان دین تو است) و چه بسیار بی‌نیازی تو از آن چه ایشان تو را از دسترسی به آن بازداشتند (که همان دنیا است) و فردا خواهی دانست که چه کس سود برده و چه کس بیشتر رشک برده و اگر آسمان‌ها و زمین بر بنده‌ای بسته باشد و سپس از نافرمانی خدا پرهیزد خداوند راه رهایی از آن دو را برای او قرار می‌دهد. جز به حق انس مگیر و جز از باطل به وحشت میا که اگر تو دنیای ایشان را می‌پذیرفتی تو را دوست می‌داشتند و اگر چیزی از آن برای خود جدامی کردی تو را در امان می‌داشتند (۱).

ابن‌ابی‌الحدید در شرح ۲/۳۷۵ تا ۳۸۷ داستان ابوذر را به گسترده‌گی آورده و آن را مشهور و تأیید شده می‌داند و این هم عین سخنانش:

پیشامد ابوذر و تبعید او به ربنده یکی از رویدادهائی است که موجب نکوهش عثمان گردید و این کلام را ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری در کتاب سقیفه از عبدالرزاق از پدرش از عکرمیه از ابن عباس نقل کرده که گفت: چون ابوذر به ربنده تبعید شد عثمان دستور داد میان مردم جار زدند که هیچ کس نه با ابوذر سخن گوید و نه او را بدرقه کند به مروان بن حکم نیز دستور داد که او را بیرون ببرد او نیز بیرونش برد همه مردم نیز از وی پرهیز کردند مگر علی و برادرش عقیل و حسن و

۱- نهج البلاغه ۱/۲۴۷.

(۲۹۶) قرآن ناطق

حسین و عمّار. که ایشان با وی بیرون شده بدرقه‌اش کردند و حسن با ابوذر به سخن پرداخت و مروان به او گفت. هان حسن! مگر نمی‌دانی که امیر مؤمنان از گفتگو با این مرد منع کرده اگر نمی‌دانی بدان. علی به مروان حمله کرد و با تازیانه‌اش میان دو گوش شتر وی کوفت و گفت دور شو خدا تورا به آتش اندازد مروان خشمگین به سوی عثمان برگشت و گزارش کار را به او داد و او نیز بر علی خشمگین شد. ابوذر بایستاد و آن گروه با وی وداع کرده و دُکوان مولای ام هانی دختر ابوطالب نیز که با ایشان بود و حافظه‌ای نیرومند داشت سخنان ایشان را هنگام بدرود به خاطر سپرد علی گفت:

ابوذر! تو برای خدا خشم گرفتی و این دسته از تو بر دنیای خویش ترسیدند و تو از ایشان بر دین خود ترسیدی تو را با کین تیزی‌های خویش بیازمودند و به دشت بی‌آب و گیاه تبعید کردند به خدا اگر آسمان‌ها و زمین بر بنده‌ای بسته باشد و سپس از نافرمانی خدا پرهیزد خداوند راه گریزی از آن برای وی قرار می‌دهد. ای ابوذر! جز با حق انس مگیر و جز از باطل وحشت مکن. سپس به همراهانش گفت: عمویتان را بدرود کنید و به عقیل گفت: برادرت را بدرود کن عقیل به سخن پرداخت و گفت ای ابوذر چه بگوئیم تو می‌دانی که ما دوست داریم و تو نیز ما را دوست داری پس تقوی پیشه کن که تقوی رستگاری است و شکیباباش که شکیبایی بزرگواری است و بدان که اگر شکیبایی بر تو گران آید از بی‌تابی است و ... سپس حسن و حسین علیهم‌السلام به سخن پرداختند. در پایان ابوذر خدا بیامرز که پیری بزرگ بود بگریست و گفت: ای خاندان رحمت! خدا شما را بیامرز شما را که می‌دیدم با دیدن شما به یاد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌افتادم مرا در مدینه به جز شما کسی نبود که دلم به او آرام گیرد یا برایش اندوه بخورم همان گونه که بودن من در شام بر معاویه گران می‌آمد و خوش نداشت که در یکی از دو شهر (۱) با برادر یا پسر خاله‌اش همسایه باشم و کار مردم را در فرمانبری از او تباه کنم پس مرا به شهری فرستاد که نه یاوروری در آن دارم و نه پشتیبانی، به جز خدا، که جز خدا نیز

۱- مقصودش مصر و بصره است زیرا فرماندار مصر عبدالله بن سعد بن ابی سرح برادر شیری عثمان بود و فرماندار بصره نیز پسردایی

عثمان عبدالله بن عامر.

قرآن ناطق (۲۹۷)

هیچ یآوری نخواهم و با خدا هیچ هراسی ندارم .

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: بدان آن چه بیشتر سرگذشت نویسان و دانشمندان اخبار برآند این است که عثمان ابوذر را نخست به شام تبعید کرد و چون معاویه از وی شکایت کرد وی را به مدینه خواست و سپس از مدینه به ربنده تبعید کرد زیرا او در مدینه نیز به همان گونه رفتار می‌کرد که در شام معمولش بود و اصل این پیشامد آن بود که چون عثمان خزانه‌های اموال را به مروان بن حکم و جز او بخشید و چیزی از آن را نیز ویژه‌زید بن ثابت گردانید ابوذر میان مردم و در راه‌ها و خیابان‌ها می‌گفت: گردآرندگان گنج‌ها را مژده ده به کیفری دردناک . این سخن را با صدائی بلند می‌خواند و این آیت بر زبان می‌راند و کسانی که زر و سیم را تل انبار می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند بشارت ده ایشان را به کیفری دردناک . این خبر را بارها به عثمان رسانیدند او خاموش ماند تا سپس یکی از غلامانش را به نزد او فرستاد که کاری را که خبرش به من رسیده ترک کن ابوذر گفت : آیا عثمان مرا منع می‌کند که آیات قرآن خدا را بخوانم و ایراد آن کس را که دستور خدا را ترک کرده بگویم ؟ به خدا اگر با خشمگین ساختن عثمان ، خدا را خشنود گردانم نزد من محبوب‌تر و بهتر است تا با خشمگین کردن خدا، عثمان را خشنود گردانم . عثمان از این سخن در خشم شد و آن را نگاه داشت و شکیبایی و خودداری نمود تا یک روز که مردم پیرامونش بودند گفت : آیا امام می‌تواند چیزی از بیت‌المال وام بگیرد و چون توانگر شد بپردازد ؟ کعب‌الاحبار گفت ایرادی ندارد ابوذر گفت : ای زاده یهودیان ! تو به ما دین ما را می‌آموزی؟ پس عثمان گفت چه بسیار به من گزند می‌رسانی و به یاران من می‌آویزی . به شام رو پس او را به آن جا تبعید کرد و ابوذر در آن جا نیز کارهایی را که معاویه می‌کرد نکوهش می‌نمود تا یک روز معاویه سیصد دینار زر برای او فرستاد و ابوذر به پیک وی گفت : اگر این‌ها از حقوق من است که امسال از آن محروم داشته‌اید می‌پذیرم و اگر عَطِیَّةُ است مرا نیازی به آن نیست و آن را به وی برگردانید. سپس معاویه کاخ سبز را در دمشق بساخت و ابوذر گفت : معاویه ! اگر این کاخ را از مال خدا ساخته‌ای خیانت کرده‌ای و اگر از مال خودت است که اسراف است و ابوذر در شام می‌گفت : به خدا کارهایی پدید آمده که نیکو نمی‌دانم و به خدا سوگند که این‌ها نه بر

(۲۹۸) قرآن ناطق

پایه کتاب خدا است نه بر بنیاد سنت رسولش و به خدا من می‌بینم نور حقی خاموش می‌شود و باطلی زنده و راستگویی تکذیب می‌شود و گزینشی که بر پایه تقوی نیست و نیک‌مردی که به زیان او همه چیز را به خود اختصاص دهند پس حبیب بن مسلمه فهری به معاویه گفت : ابوذر شام را بر شما تباه کرده اگر نیازی به آن دارید مردم آن را دریابید ...

حدیث دانش ابوذر

ابن سعد در طبقات کبری ۵/۱۷۰ چاپ لیدن از طریق زاذان آورده است که از علی درباره بوذر پرسیدند گفت : چنان دانشی را در خود گرفتم که دیگران از نگهداری آن ناتوان شدند در رسیدن به مقامات عالی در دینش حریص بود و در از دست‌دادن دین خود سخت دریغ می‌ورزید . در تحصیل علم حرص داشت بسیار می‌پرسید گاهی پاسخ او داده می‌شد و گاهی نه و چندان ظرف دانش خویش پرکرد که لبریز گردید .

بوعمر می‌نویسد : گروهی از یاران رسول از او روایت کرده‌اند و از پیمان‌های دانش بود که در پارسایی و پرهیزگاری و حق‌گویی به پایگاه برتر رسید از علی درباره بوذر پرسش کردند و او گفت : وی مردی است که دانشی را در دل نگاهداشت که مردم از حفظ آن ناتوان شدند سپس آن را در خویش حمل کرد به گونه‌ای که چیزی از آن از دست وی به در نرفت (استیعاب ۱/۸۳ ،

(۲/۶۶۴).

حدیث راستگویی و پارسایی بوذر را با عبارات مختلفه ابن سعد، ترمذی، ابن ماجه، احمد، ابن ابی شیبه، ابن جریر، ابو عمر، بونعیم، بَعُوّی، حاکم، ابن عساکر، طبرانی و ابن جوزی آورده‌اند.

پایان برگزیده جلد شانزدهم کتاب ترجمه الغدير

قرآن ناطق (۲۹۹)

شروع جلد هفدهم ترجمه الغدير

رفتار عثمان با عمار یاسر

بِأُذْرِيّ در انساب الاشراف می‌نویسد: «در خزانه عمومی در مدینه کیسه‌ای آکنده از جواهرات و زیورآلات بود. عثمان مقداری از آن را برداشت تا یکی از افراد خانواده‌اش خود را با آن بیاراید. پس مردم او را در این مورد به باد انتقاد گرفتند و سخنان تند به او گفتند به طوری که او را به خشم آوردند تا در نطقی گفت: از این غنائم (یا اموال عمومی) هر قدر احتیاج داشته باشیم برمی‌داریم گرچه عده‌ای را خوش نیاید. در این هنگام، علی علیه‌السلام به او گفت: بنابراین از این کارت جلوگیری خواهد شد و نمی‌گذارم دست به آن‌ها دراز کنی و عمار یاسر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که من نخستین کسی باشم که آن را خوش ندارد. عثمان گفت: در برابر من ای پسر زن ... گستاخی می‌کنی؟ او را بگیرید. عمار را دستگیر کردند. عثمان (به دارالخلافة) وارد شد دستور داد او را آورند و بنا کرد به زدن او تا بیهوش شد. آن‌گاه او را بیرون بردند تا به منزل «ام سلمه» همسر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رساندند. از نماز ظهر و عصر و مغرب باز ماند. وقتی به هوش آمد وضو گرفته نماز گزارد و گفت: خدا را شکر که اولین روزی نیست که در راه خدا آزار و شکنجه می‌بینم.

بخش دیگری از تَخَلَّفات عثمان

«ابن قُتَيْبَه» (۱) می‌نویسد: آورده‌اند که جمعی از یاران پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گرد آمده نامه‌ای نوشتند و در آن کارهایی را که عثمان برخلاف سنت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و رویه دو صحابیش (یعنی ابوبکر و عمر) کرده بود برشمردند، از جمله این‌ها را:

۱- ابن قُتَيْبَه دینوری (۲۰۶ - ۲۶۷ هـ) مورخ مشهور، مهم‌ترین کتابش «الامامه و السیاسة» «عیون الاخبار» و «ادب الکاتب» است.

(۳۰۰) قرآن ناطق

۱- خمس (یا مالیات) آفریقا (ی اسلامی) را که حقّ خدا و سهم پیامبرش و سهم خویشاوندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و یتیمان و بیچارگان بوده به «مروان» بخشیده است.

۲- اسراف و ریخت و پاش‌هایی که در کارهای ساختمانی کرده و هفت ساختمانی که در مدینه کرده بود و خانه‌ای برای عائله (زنش) دختران و خویشانش ساخته بود یکایک را ذکر کرده بودند.

۳- کاخ‌هایی که مروان در «ذی خَسْب» ساخته و درآمد خمس را که حقّ خدا و پیامبر او است (و باید در رضای آن‌ها صرف شود و در مواردی که قرآن یاد کرده است) صرف آن کرده بود.

۴- کارهای دولتی و مقام استانداری را همیشه به خویشاوندان و پسر عموهای اموی خود می‌سپرد که همه جوان و کم سن و سال بودند و نه مصاحبت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رادرك کرده بودند و نه تجربه و لیاقتی داشتند.

۵- عمل ولیدبن عُقْبَه استاندار کوفه که در حال مستی نماز صبح را چهار رکعت می‌خواند و بعد رو کرد به مردم که اگر بخواهید

یک رکعت زیادتر بخوانم می‌خوانم!

۶- این که عثمان قانون اسلام را در مورد ولید اجرا نکرده یعنی او را حدّ نزده و اجرای حکم را به تأخیر انداخته بود.

۷- مهاجران و انصار را به کارهای دولتی و هیچ کاری نمی‌گماشت و با آنان مشورت نمی‌کرد و به جای این که از آراء آنان استفاده کند به رأی خود عمل می‌کرد (استبداد).

۸- مراتع اطراف مدینه را قزق کرده بود.

۹- قطعاتی از املاک دولتی و خواریبار و مستمری‌هایی از خزانه عمومی به عده‌ای از اهالی مدینه می‌داد که نه افتخار مصاحبت و شاگردی پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند و نه در جهاد خارجی و یا در دفاع شرکت می‌نمودند.

۱۰- این که به جای خَیْزُران، تازیانه را که دردآورتر (و شاید موهن) بود به کار می‌بست و او اولین کسی بود که با تازیانه بر پشت مردم زد. در حالی که خلیفه سابق با «دِرّه» و «خَیْزُران» می‌زد.

قرآن ناطق (۳۰۱)

سپس همدستان شدند که نامه را به دست عثمان برسانند. از کسانی که در نوشتن نامه حضور داشتند عمار یاسر بود و مقداد بن اسود و جملگی ۱۰ نفر می‌شدند. وقتی بیرون آمدند تا نامه را به دست عثمان برسانند و نامه در دست عمار یاسر بود، یکایک عقب کشیدند تا عمار تنها ماند و رفت تا رسید به خانه عثمان. اجازه ورود خواست و اجازه یافت و روزی بارانی بود. وقتی وارد شد مروان بن حکم و خویشان اموی عثمان نشسته بودند. نامه را به عثمان داده و او آن را خواند. پرسید: تو این نامه را نوشته‌ای؟ گفت: بله پرسید: چه کسانی با تو بودند؟ گفت: عده‌ای بودند که از ترس تو یکایک پراکنده شدند. پرسید که بودند؟ گفت: اسم هایشان را به تو خواهم گفت. عثمان گفت: چرا از آن میان تو جرأت این کار را به خود دادی؟ در این وقت مروان گفت: ای امیر المؤمنین! این بنده سیاه (یعنی عمار یاسر) مردم را در مخالفت با تو دلیر ساخته است و اگر او را بکشی کسانی را که پشت سر او هستند ضربه زده‌ای. عثمان گفت: او را بزنید. او را کتک زدند و عثمان با آن‌ها در کتک زدن شرکت کرد تا شکمش را بشکافتند و بیهوش گشت. او را کشیده بیرون خانه انداختند. آن گاه «ام سلمه» همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستور داد او را به خانه‌اش آوردند. بنی مغیره که هم پیمان عمار بودند در این مورد خشمگین شدند. به همین سبب، وقتی عثمان برای نماز ظهر بیرون آمد هشام بن ولید بن مغیره جلوش را گرفته گفت: به خدا قسم اگر عمار بر اثر این کتک بمیرد یکی از مردان مهم بنی امیه را خواهم کشت. عثمان گفت: این حدّ تو نیست. سپس عثمان به مسجد درآمد و در آن جا علی علیه السلام را دید که نشسته به حال بیماری و سرش را بسته است. گفت: به خدا ای ابوالحسن! نمی‌دانم مشتاق مرگ هستم یا مشتاق زندگیت. به خدا قسم اگر بمیری دوست ندارم که پس از تو برای دیگری زنده بمانم، زیرا کسی را نمی‌یابم که بتواند جای تو را بگیرد و اگر زنده بمانی هیچ گردنکشی را نمی‌بینم که تو را نردبان و وسیله نافرمانی و همدست خود نساخته و تو را پشت و پناه خویش نداشته باشد به

قرآن ناطق (۳۰۲)

طوری که هیچ چیز مرا از کیفر دادن او باز نمی‌دارد جز مقامی که در نظر تو دارد یا نسبتی که تو با او داری. (منظورش ابوذر و عمار و سایر مخالفین وی بود) رابطه من با تو به رابطه پسر عاق شده با پدرش می‌ماند که اگر بمیرد غمناک می‌شود و اگر بماند او را عاق می‌کند. پس یا آشتی باشد تا با هم در صلح و صفا زندگی کنیم یا جنگ باشد تا با هم بستیزیم. مرا وسط آسمان و زمین معلق و بلا-تکلیف نگذار! تو به خدا قسم اگر مرا بکشی بهتر از من نخواهی یافت و اگر تو را بکشم کسی که جای تو را بگیرد نخواهم یافت و کسی که فتنه را آغاز کند هرگز به زمامداری این امت نخواهد رسید. علی علیه السلام گفت: آنچه بر زبان آوردی جوابی دارد ولی الان سرگرم درد خویشم. بنابراین سخنی را با تو می‌گویم که آن بنده صالح خدا گفت: در این صورت شکیبایی پسندیده‌ای بایسته است و در برابر آنچه بر زبان می‌آوردید از خدا باید کمک خواست. مروان گفت: بنابراین به خدا قسم ما (در

این راه و در حفظ حکومت اموی) نیزه‌هایمان را به شکستن می‌دهیم و شمشیرهایمان را به خوردشدن و هر که پس از ما مصدر کار شود خیری از آن نخواهد دید. عثمان به او پرخاش کرد: ساکت شو! این کارها به تو نرسیده! (۱)

عمار در قرآن

چنین بود پگاه و شامگاه فرخنده حیات عمار. روزگار حیاتش را پروردگار حکیم در آیاتی چند از قرآن مجید به شرح زیر ستوده است:

آیه اول در فضیلت عمار

« آیا کسی که سراسر شب دست‌ها را به دعا برداشته و در سجده و در نماز است و از آخرت بیمناک ... » (۲)

۱- الامامه و السیاسة ۱/۲۹.

۲- (۹ / زمر).

قرآن ناطق (۳۰۳)

ابن سعد در «طبقات الکبری» (۱) و ابن مردویه و ابن عساکر از ابن عباس روایت کرده‌اند که این آیه درباره عمار یاسر نازل شده است.

زمخشری در تفسیرش می‌نویسد که این آیه در حق عمار و ابوحنیفه بن مغیره مخزومی نازل شده است. (۲)

قزطیبی در تفسیرش از «مقاتل» روایت می‌کند که کسی که سراسر شب دعا برداشته ... عمار یاسر است. (۳)

خازن در تفسیرش می‌نویسد: این آیه درباره ابن مسعود و عمار و سلمان (فارسی) فرود آمده است (۴) و همین را خطیب شربینی در تفسیرش آورده است. (۵) شوکانی در تفسیرش روایتی را که ابن سعد و ابن مردویه و ابن عساکر آورده‌اند می‌آورد (۶) و آلوسی در تفسیرش همان را ذکر کرده می‌افزاید که جویری از ابن عباس روایت می‌کند که این آیه درباره عمار و ابن مسعود و سالم برده آزاد شده ابوحنیفه نازل گشته است. از عکرمه روایت شده که فقط در حق عمار نازل شده و از «مقاتل» روایت شده که مقصود از کسی که سراسر شب دعا برداشته عمار است و صهیب و ابن مسعود و ابوذر (۷). بیشتر آنچه را که آلوسی ذکر کرده از «دُرُّ الْمَثُور» گرفته است (۸).

آیه دوم در فضیلت عمار

« کسانی را که روز و شام پروردگارشان را می‌خوانند و رضایش را می‌جویند از خود مران، هیچ حسابی از آن‌ها بر عهده تو نیست » (۹).

۱- ۳/۱۷۸ چاپ لیدن.

۲- ۳/۲۲.

۳- ۱۵/۲۳۹.

۴- ۳/۵۳.

۵- ۳/۴۱۰.

۶- ۴/۴۴۲.

۷- ۲۳/۲۴۷.

۸- ۵/۳۲۳.

۹- (۵۲ / انعام).

(۳۰۴) قرآن ناطق

ابن ماجه در تفسیر این آیه شریفه روایتی آورده که می‌گوید: درباره عمار و صهیب و بلال و خباب نازل شده است. (۱)

آیه سوم در فضیلت عمار

«... جز کسی که مجبور می‌شود و در آن حال دلش با ایمان مطمئن و مستحکم باشد.»

گروهی از حافظان قرآن گفته‌اند که این آیه کریمه در حق عمار نازل شده است. ابو عمر در «استیعاب» می‌نویسد: این حقیقتی است که همه مفسران بر آن اتفاق یافته‌اند. قُطُوبِی می‌نویسد: به گفته مفسران این آیه درباره عمار نازل شده است. بالاخره ابن حجر در «اصابه» می‌نویسد: همه متفقند که این آیه درباره عمار نازل شده است.

ابن عباس می‌گوید: «این آیه درباره عمار نازل گشته و جریان از این قرار بوده است که مشرکان او و پدرش یاسر و مادرش سمیه را همراه صهیب و بلال و خباب و سالم گرفته بودند. سمیه را میان دو ستور بسته بودند و بانیزه بر قسمت جلو بدنش می‌زدند و می‌گفتند: تو به خاطر مردها مسلمان شده‌ای. در نتیجه این شکنجه به قتل رسید و همسرش یاسر نیز کشته شد و آن دو نخستین شهدای اسلامند. اما عمار آن‌چه رامشکران می‌خواستند به اجبار و تحت فشار بر زبان آورد. به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر دادند که عمار کفر گفته است. فرمود: نه، هرگز، عمار سراپا آکنده از ایمان است و ایمان را با گوشت و خونس در آمیخته است. عمار گریان نزد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالی که اشک از چشمانش می‌سترد به او فرمود: اگر دوباره این کار را تکرار کردند تو هم آنچه را گفتمی باز گو. پس خداوند متعال این آیه را

۱- رجوع کنید به: تفسیر طبری ۷/۱۲۷ و ۱۲۸ - تفسیر قُطُوبِی ۱۶/۴۳۲ - تفسیر بَیضاوی ۱/۳۸۰ - تفسیر زمخشری ۱/۴۵۳ - تفسیر رازی ۴/۵۰.

قرآن ناطق (۳۰۵)

نازل گردانید.»

تمجید و ستایش‌های پیامبر گرامی درباره عمار یاسر

سخنانی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در ستایش و تمجید عمار رسیده فراوان است. اینک گوه‌ری چند از خرمن:

۱- عبدالله بن عباس از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌کند که فرمود: عمار از سر تا قدمش آکنده از ایمان است و ایمان به گوشت و خونس آمیخته است. (۱)

۲- ابن عساکر از طریق علی علیه‌السلام از پیامبر اکرم روایت می‌کند که فرمود: عمار خدا از سر تا قدمش را به ایمان آمیخته است و ایمان را به گوشت و خونس آمیخته است، حق (اسلام) به هر سو بگراید او به همان سوی خواهد گرائید و برای آتش روا نباشد که چیزی از پیکرش را در گیرد. (۲)

هرگاه در اعمال و رفتار عثمان دقت کنیم درمی‌یابیم که برای هیچ‌یک از مردان بزرگ و صالح و خیرخواه ملت اسلامی ارزش و احترامی قائل نبوده است، حتی بارها نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام جسارت روا داشته است و دیدیم که به مولای متقیان می‌گوید: تو بیش از او مستحق تبعیدی یا می‌گویی: هیچ گردنکشی نیست که تو را نردبان و وسیله مخالفت نساخته و تو را پشت و پناه خویش ننموده باشد و مقصودش از گردنکشان ابوذر و عمار و امثال ایشان است و امام علیه‌السلام را وسیله و همدست و پشت و پناه گردنکشان می‌شمارد و این بهتانی عظیم و نابخشودنی است در حق امام و مولای مؤمنان و اصحاب عظیم‌الشأنی چون ابوذر و عمار.

گوئی هیچ‌گاه مصاحب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده و هرگز سخنان آن حضرت را که بارها در حقّ علی علیه السلام فرموده نشنیده است، آن تمجیدها و تقدیرها را که در حضور

۱- رجوع کنید به: حلیه الاولیاء ۱/۱۳۹ - تفسیر زمخشری ۲/۱۷۶ - تفسیر بیضاوی ۱/۶۸۳ - بهجة المحافل ۱/۹۴ .

۲- کنز العمال ۶/۱۸۳ .

(۳۰۶) قرآن ناطق

اصحابش یا در انجمن و اجتماع آنان و در حوادث و جنگ‌های گوناگون بر زبان مبارکش جاری ساخته است یا پنداری، فداکاری‌های آن قهرمان دلیر را در سخت‌ترین و تاریک‌ترین موقعیت‌های حساس اسلام به چشم ندیده و ندیده که وقتی همه یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از برابر دشمن گریخته‌اند یک تنه ایستاده و در دفاع از آئین مقدّس اسلام و رهبرش جان فشانده است و آن دم که همه اسلام و پیامبرش را وا گذاشته‌اند او به هولناک‌ترین پاسداری کمر بسته و در این راه جز به خدا و حفظ آئینش به هیچ چیز دیگری نیندیشیده است .

گروهی مدّعیند که خلیفه حافظ قرآن بوده و گاه در نماز شب همه قرآن را در یک رکعت می‌خوانده است . اگر این ادعا راست هم باشد، می‌پرسم آیا در این قرائت‌ها هیچ به آیه تطهیر برنخورده و ندانسته که مولای متّقیان یکی از آن ۵ تن است که آیه شریفه بدان اشارت می‌ورزد؟ یا به آیه مباهله برنخورده، که دلالت بر این دارد که علی علیه السلام به منزله جان و خود پیامبر صلی الله علیه و آله است؟ چگونه به این آیات توجه نموده و به آیات شریفه دیگری که در حقّ مولای ما علی است و عبدالله بن عباس، که علامه امت اسلام لقب یافته، آن‌ها را به سیصد آیه بالغ شمرده است؟! یا از توجه به معانی آن‌ها غفلت داشته است؟ یا از پرخوانی عقلش از التفات به معانی گرانقدر آیات بازمانده است؟! یا می‌فهمیده که چه می‌خواند اما ...؟!

من نمی‌دانم ابن حجر و ابن کثیر و امثال آن‌ها که حرف‌ها و کارهای ناروای عثمان را در مورد ابوذر و ابن مسعود و مالک اشتر این‌طور توجیه می‌کنند که آزادی بیان آنان سبب می‌شد که ابهت و شکوه خلافت از بین برود و کسر شأنی برای خلیفه پیش آید حرف‌های زشت و ناروای عثمان را نسبت به مولای متّقیان چگونه توجیه توانند کرد؟! این‌ها که انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منکر ابوذر و عمار و ابن مسعود را مایه کسر شأن خلیفه می‌شمارند و ندیده می‌گیرند که صلاح امت و ماهیت اسلامی و رویه حکومت بسته به انجام این وظیفه مقدّس اسلامی است آیا در مورد جسارت‌های عثمان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز وابستگی کورکورانه و تعصّب

قرآن ناطق (۳۰۷)

جاهلی و ادارشان می‌سازد که همان توجیهاات گستاخانه را تکرار نمایند؟! از ماندن علی علیه السلام در مدینه چه مفسده‌ای به بار می‌آید و در تبعید امام کدام مصلحت عمومی اسلامی نهفته بوده است؟! مگر علی علیه السلام خود عین صلاح و مصلحت محض نیست؟! مگر مصالح عمومی و فردی را کسی جز او تشخیص می‌داد و یا پاسداری می‌کرد؟! ابهت و شکوهی که با اقامت و وجود امیرالمؤمنین علی علیه السلام آن مظهر فضیلت و پاکی و دانش و صلاح و اصلاح و ایمان، زائل شود زوال و عدمش به ز وجود است. به خدا قسم اگر مدافعان متعصّب عثمان می‌توانستند برای تبرئه او ساحت مقدّس امام علی علیه السلام را به همان بهتان‌ها که در حقّ ابوذر و عمار و ابن مسعود روا داشتند می‌آلودند، اما نتوانستند

حقیقت این است که عثمان اگر گوش به نصایح خیرخواهانه و راهنمایی‌های مصلحت‌آمیز امام علیه السلام سپرده بود نه به پرتگاه گمراهی و ستم و جنایت می‌افتاد و نه از ابهت و شکوه خلافت می‌کاست و هم خود معزز و شکوهمند می‌بود و هم امت اسلام، ولی چه فایده ...!

خدای حکیم و مقتدر از درون و برون هر کس آگاه است و مسلم است که پاره‌ای افراد، دنیا دوستند و برای کسب لذائذ و

بهره‌های دنیوی به هر جنایت و گناه و توجیه غرض آلود و ناروا دست می‌آلایند، ولی باید دانست که صحنه سهمگین رستاخیز و دادگاه عدل الهی در انتظار است.

پایان برگزیده جلد هفدهم ترجمه الغدير

(۳۰۸) قرآن ناطق

شروع جلد هجدهم ترجمه الغدير

ایام محاصره عثمان

ایام محاصره عثمان

تمام آنچه در آن کشمکش‌ها رخ داده و همه آنچه در اثنای گفتگو و مباحثات بر زبان رفته از شعار گرفته تا سؤال و جواب، حکایت از صلاح و تقوی و راست‌روی آن مردم می‌کند و بر این دلالت که آنها، مخالفان عثمان و سیاست و رویه‌اش فقط به خاطر خدا و برای این که دیده‌اند به قوانین و تعالیمش عمل نمی‌شود برآشفته و خشمگین گشته‌اند و هیچ تقاضا و دعوتی جز این نداشته‌اند که به حکم الهی عمل و رفتار شود و تنها برای این هدف قیام کرده‌اند که کژی‌های پدیدآمده در حکومت و نظام جامعه و روابط عمومی را بزایند و به راستی آئین باز آرند، موضع مخالفی را که در برابر حکومت عثمان اتخاذ کرده‌اند هرگز به این غرض نبود، که به استناداری یا حکومت برسند یا پولی به چنگ آرند، به همین سبب هرگاه می‌دیده‌اند عثمان دست از بدعت‌هایش برگرفته به تقاضاهای حقّه آنان می‌گراید خشنود گشته از او اعلام رضایت می‌نموده‌اند و چون مشاهده کرده‌اند که از خلاف کاری و انحرافاتش دست نمی‌کشد و بر ادامه آنها لجاجت به خرج می‌دهد و پیمان‌هایی را که دائر بر بازگشت به قرآن و سنت می‌بندد پی‌درپی زیرپایمی‌گذارد و یقین کرده‌اند که از گناه دست‌بردار نیست وظیفه خویش دیده‌اند که مخالفت با او و رویه‌اش را ادامه دهند و نهی از منکر و امر به معروف را در عالی‌ترین و مهم‌ترین شکل آن به‌طور وسیع و در مقیاس جامعه همچنان پیشه خویش گردانند و در زدودن منکرات عمومی و سیاسی که اساس دولت و ملت را به تباهی و انحراف آلوده بکشند و چندان در این طریق حقّ کوشیده‌اند تا سرانجام آن قیام عمومی رخ داده است.

آن جماعت هرگاه قصد و نیتی جز این می‌داشتند و خواستار چیزی جز این می‌بودند هرگز امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بخشی از آنان را که اهل مصر بودند چنان ستایش نمی‌کرد و مورد تمجید قرار نمی‌داد و در نامه‌اش به مردم مصر نمی‌گفت: «به

قرآن ناطق (۳۰۹)

مردمی که برای خدا و آن‌گاه که در زمین (یا کشور) اش مورد نافرمانی قرار گرفت و حقّش ندیده و پایمال گشت برآشفتند ...» (۱) و نیز در فرهنگ اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و کتبی که در شرح حالشان به نگارش آمده آن همه مدح و ثنا در حقّشان صورت نمی‌گرفت آن هم پس از موضع‌گیری خصمانه و تندی که در برابر عثمان داشته‌اند و شرکت مجذّانه در سرنگونی و قتلش. حتی اگر از کسی کارهایی بسیار کوچک‌تر و سهل‌تر از آنچه از انقلابیون و مخالفان عثمان در حقّ او سرزده در حقّ یک فرد عادی از مسلمانان سربزند جنایتی بخشایش‌ناپذیر شمرده می‌شود و گناهی ناموجه و عذرناپذیر و مرتکب آن به سیاهچال خواری و بیقدری و محکومیت فرومی‌افتد و هیچ احترام و قدری برایش نمی‌ماند و هیچ کس او را به چیزی نمی‌شمارد، ولی می‌بینیم در مورد کسانی که علیه عثمان شوریده‌اند چنین نشده بلکه عزّت و قدر و شکوهشان را حفظ کرده‌اند.

دومین مطلبی که از این روایات تاریخی استنباط می‌گردد این است که عثمان جرم‌هایی مرتکب شده بود و مسلمانان آنها را مورد انتقاد و نکوهش قرار داده نهی از منکر می‌کرده‌اند و او خودش اعتراف به ارتکاب آنها کرده و این که جرم و خلاف قانون اسلام و

گناه است. به همین ملاحظه توبه هم می‌نموده و قول می‌داده که از جرائم و تخلفات دست بکشد و چیزی نمی‌گذشته که توبه‌اش را می‌شکسته و دوباره خلاف کاریش را از سر می‌گرفته است. نمی‌دانم در کدامیک از دو حال است می‌گفته و طبق اراده و قصدش عمل می‌کرده است؟ آیا در آن حال که اقرار به ارتکاب خلاف کاری و بدعت می‌نموده و اظهار توبه می‌کرده است یا آن‌گاه که مروان او را بازیچه ساخته و می‌داشته‌اند تا به منبر بالا رفته بگوید: این جماعت از مصریان، خبرهایی از امام و زمامدارشان به آن‌ها رسیده بود ولی وقتی فهمیدند نادرست و بی‌اساس بوده به دیارشان بازگشتند؟

۱- نهج البلاغه، نامه حضرت علی علیه‌السلام به مردم مصر.

(۳۱۰) قرآن ناطق

سومین مطلبی که به دست می‌آید این است که او پیمان‌ها و تعهدنامه‌های مؤکد و ضمانت‌دار بسته دائر بر این که دست از رویه خلاف اسلامش برداشته و آنچه را مورد انتقاد و نهی قرار داده‌اند ترک نماید و این تعهدات در فرمان‌هایی که به استان‌های مختلف نوشته و به دست شورشیان سپرده به دست آمده است و این هنگامی و در شرایطی بوده که استان‌ها و شهرهای کشور چنان که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده برآشفته‌اند و سپس این تعهدات و پیمان‌نامه‌ها را نقض کرده و عملاً زیرپا نهاده است، پیمان‌هایی را که اجرائش را از طرف او در برابر مردم و مخالفان و شخصیت‌هایی چون مولا علی بن ابیطالب علیه‌السلام و محمد بن مسلمه صحابی عظیم‌الشأن تضمین کرده‌اند و جمعی بسیار از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به عنوان شاهد امضایش نموده‌اند. بنابراین، عثمان با نقض پیمان‌هایی که در این خصوص بسته نشان داده است که ایفای به عهد و پیمان و انجام التزامات و تعهدات را واجب نمی‌دانسته و تضمین و کفالت را حرمت نمی‌داشته و برای شخصیت‌هایی که در برابر مردم ضامن او می‌شده‌اند تا از آتش خشم و کيفر خلق برهانندش و مجالی برای بازگشت به قانون اسلام برایش فراهم آورند احترام و مقامی قائل نبوده است و نقض عهد را گناه و جرم و حرام نمی‌شمرده است و شاید برای همه این جنایات و رسوائی‌ها بهانه و توجیه و تأویلی ساخته بوده است. در هر صورت، شک نیست که مسلمانان و در طلیعه آنان اصحاب «عادل و راسترو» آن بهانه و توجیهاات و تأویلات را به چیزی نشمرده و اعتنایی به آن ننموده‌اند و به کار خود در بازآوردن حال حاکم و حکومت و جامعه به سامان اسلام آن‌قدر استمرار بخشیده‌اند تا به مقصود حقشان رسیده‌اند.

مطلب چهارم این که در عهدنامه‌ای که در محاصره اول نوشته ملتزم گشته که به قرآن و سنت عمل کند و دست از آنچه تا آن وقت مرتکب گشته بردارد و با این کار به مخالفت و معارضه کسانی که از بدعت‌ها و خلاف کاری‌هایش ناراحت و خشمگین بوده‌اند خاتمه دهد. همین التزام با مضمونی که در عهدنامه دارد می‌رساند که وی

قرآن ناطق (۳۱۱)

پیش از آن در حکومت و اداره از قرآن و سنت منحرف بوده است و در پستی هر حاکم همین بس که در کارش از قرآن و سنت منحرف و برکنار گشته باشد.

پنجم این که مطرود پسر مطرود، یا چنان که پیامبر راسترو و پاک فرموده: قورباغه پسر قورباغه و ملعون ملعون زاده. مروان بن حکم آنقدر در روحیه عثمان نفوذ داشته و وی چندان تحت تأثیر آن بوده که مروان به قول مولا- امیرالمؤمنین علیه‌السلام دین و عقل عثمان را ربوده و دزدیده و او را به صورت شتر مهار گشته‌ای در آورده و به هر سوی که خواسته کشانده است و منجمله بارها به نقض عهد و ادا داشته و به زیرپا نهادن تعهدات مؤکد و تضمین دار و با این عمل او را به پرتگاه گمراهی و گناه درانداخته است.

از عثمان شگفت باید بود که چطور گوش هوش به وسوسه چنین موجود پلیدی سپرده و عنان خویش به دست مروانی داده که می‌دانسته ذره‌ای از دین و ایمان بهره ندارد و نه از راستگویی و امانت و چیزی می‌دانسته که همه بدبختی‌ها را او و دار و دسته‌اش بر سر او در آورده‌اند و کارش را به آن‌جا کشانده‌اند و یقین داشته که او را به چاه مشکلات و بحران درانداخته و بیرونش نمی‌آورند،

این‌ها همه را می‌دانسته و در عین حالی که خود را در چنگال حوادث و بحران گرفتار می‌دید و اجلس را نزدیک، بازگویی و اختیارش را از چنگ مروان بیرون نکشیده تا آنچه بر سرش بیاید بر سرش آمده است.

شگفت‌تر این که عثمان با همه بی‌ارادگی و تأثیر پذیریش به هیچ‌وجه تحت تأثیر نصیحت‌ها و راهنمایی‌های حکیمانه مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عده کثیری از اصحاب راسترو و پاکدامن، که با تمام قدرتشان در هدایت و ارشادش می‌کوشیده‌اند، قرار نگرفته و استدلالات محکم و راهنمایی‌های مشفقانه آنان را نشنیده گرفته است. با این که می‌دانسته آنان دلسوز او هستند و در ارشادش پا از وظیفه امر به معروف و نهی از منکر فرامی‌نهند و جز خیر و صلاح او و امت نمی‌خواهند و او را به کاری دعوت می‌کنند که متضمن نجات او و سعادت امت اسلامی است.

(۳۱۲) قرآن ناطق

نامه‌هایی که عثمان در دوره محاصره نوشته است (۱)

طبری می‌نویسد: «علّت این که مردم مصر بعد از روانه شدن به سوی دیارشان به مدینه و به طرف عثمان باز گشتند این بود که به نوکر عثمان برخوردند که بر شتری از آن او سوار بود و نامه‌ای برای استاندار مصر همراه داشت به این مضمون که عده‌ای از آنان را بکشد و جمعی را به دار آویزد. وقتی پیش عثمان آمدند پرسیدند: این نوکر تو است؟ گفت: بله، نوکر من است، اما بی‌اطلاع من به راه افتاده است. پرسیدند: شتر تو است؟ گفت: آن را بی‌اجازه‌ام برگرفته است. گفتند: مهر تو است؟ گفت: آن را به پای نامه زده‌اند.

عبدالرحمن بن عدیس هنگامی که مصریان به مدینه برگشتند چنین سروده است: از بلبیس (شهری در ده فرسخی قاهره از سوی شام) و آبادی‌های مصر توده‌های انبوهی از مردم روی آورده‌اند و همه خواستار و در پی این هستند که حقّ خدا را (و حقّی را که به موجب قانون خدا دارند) از ولید بگیرند.

و از عثمان و از سعید. خدایا! ما را در حالی بازگردان که حقّ خویش گرفته و به مقصود رسیده باشیم.

عثمان چون دید که چه بر سرش آمده و چگونه مردم از هر سو بر او شوریده و همدستان گشته‌اند به معاویه بن ابی‌سفیان که در شام بود چنین نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از سپاس و ستایش پروردگار... مردم مدینه کافر گشته‌اند و سر از فرمانم پیچیده و پیمان بیعت را گسسته‌اند. بنابراین هر که از جنگجویان شامی که نزد تو هست بر هر دستوری که یافت می‌شود به سوی من روانه ساز.

وقتی نامه به دست معاویه رسید آن را نگاهداشت و مایل نبود با اصحاب پیامبر

۱- الامه و السياسة ۲/۳۲، ۳۳- انساب الاشراف ۵/۷۱، ۷۲- تاریخ طبری ۵/۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹.

قرآن ناطق (۳۱۳)

خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، که می‌دانست علیه عثمان همدستانند مخالفت نماید. عثمان چون دید معاویه تأخیر می‌کند به یزید بن اسد کُوز و به مردم شام نامه فرستاده آن‌ها را به یاری خویش برانگیخت و حقّ خویش را به یادشان داد و از خلفا یاد کرد و از دستوراتی که خدا درباره اطاعت از فرمانروایان و خیرخواهی آنان داده است و به آن‌ها وعده داده که اطرافیان خود را فقط از آن‌ها و نه از دیگر اقوام و بلاد انتخاب خواهد کرد و سربازان را نیز از ایشان برخواهد گزید، همچنین خوبی‌هایی را که به آن‌ها کرده بود شرح داد و در آخر نوشت که اگر کمک می‌کنید خیلی عجله نمائید زیرا که مخالفانم سخت گرفته‌اند و در انجام کار خویش عجله دارند.

چون نامه عثمان در اجتماع آنان بر خوانده گشت یزید بن اسد بن کُزب بَجَلّی برخاسته پس از سپاس و ستایش خداوند از عثمان یاد کرد و حقّی را که بر گردن آنان داشت مهم و عظیم شمرد و آنان را به یاری او برانگیخت و گفت برای حمایتش به طرف مدینه روانه شوند. عده کثیری از نظر و دستورش پیروی نموده همراهش به یاری عثمان شتافتند. اما وقتی به «وادی القری» (در راه شام به مدینه و از توابع مدینه) رسیدند خبر رسید که عثمان، رضی الله عنه، کشته شده است، پس برگشتند.

نامه عثمان به اهالی شام

ابن قتیبه می نویسد: «به اهالی شام عموماً و به معاویه و اهالی دمشق مخصوصاً نامه‌ای بدین مضمون نگاشت: پس از سپاس و ستایش پروردگار... من در میان مردمی هستم که در میانشان دیرپائیده‌ام و برای کشتنم شتاب می‌ورزند و مرا مخیر کرده‌اند بین این که مرا برستوری بنشانند (و تبعید کنند) یا خلعت (خلافت) را که خدا بر تنم آراسته از پیکر خویش فرواندازم یا به خاطر آن‌ها که به خطا کشته‌ام قصاص شوم در حالی که هر که متصدی حکومت باشد گاه به درستی عمل می‌کند و گاه حکمی به‌خطا از او سر می‌زند. بنابراین به دادم برسید، به دادم برسید. جز من فرمانروایی ندارید. پس عجله کنید و عجله کن‌ای معاویه! و خودت را برسان و به دادم برس! و می‌دانم که به دادم نخواهی رسید!»

(۳۱۴) قرآن ناطق

نگاهی به نامه‌های عثمان

این نامه‌ها چیزهایی دربردارد که برای برانگیختن عواطف مسلمانان و عکس‌العمل آنان علیه نویسنده‌اش کفایت می‌کند و اگر کسی هیچ سوءسابقه‌ای نداشته و فقط همین چیزها را نوشته مسلمانان علیه او خواهند شورید و تا او را به کیفر مناسب و مسلم نرسانند از پانخواهند نشست. از نوشته‌هایش یکی این حرف است درباره مهاجران و انصار، که مردم مدینه را تشکیل می‌دادند:

«مردم مدینه کافر گشته‌اند و سر از فرمانم پیچیده و پیمان بیعت را گسسته‌اند».

و این حرفش درباره ایشان:

آن‌ها قبائل مشرک و جنگجویی را می‌مانند که در جنگ معروف احزاب به ما یورش آوردند یا آن‌ها را که در احد به ما حمله‌ور گشتند.

مقصودش مهاجران و انصار است. اصحاب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که همه اهل سنت متفقند بر این که آنان اشخاصی عادل و راسترو بوده‌اند و چندان در این نظر اصرار ورزیده و فرارفته‌اند که بیش از آن امکان ندارد و تا امروز به هر سخنی که از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده باشد استناد و استشهاد و استدلال می‌کنند و هر سخن و عمل ایشان را در مسائل و احکام دینی حجت می‌شمارند و در آن طراز و پایه می‌دانند که سنت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. این اعتماد و اتکا از آن جهت است که به ایمان ایشان باور داشته و از عدالت و راستروی آنان کاملاً مطمئن هستند و معتقدند که هر قدمی برداشته‌اند در پرتو هدایتی بوده است که از روش مسلم پیامبر گرامی تابیده است و درست در همان راه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رفته‌اند و هر چه انجام داده‌اند به استناد گفتار و کردار آن حضرت بوده است. حال آیا برای کسی که چنین ایمان و عقیده‌ای درباره اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد ناگوارتر و گران‌تر از این چیزی هست که به آنان چنین دشنامی بدهند و چنین تهمتی بزنند و بگویند آنان مثل قبائل مشرک و جنگجویی

قرآن ناطق (۳۱۵)

هستند که به اسلام و پیامبرش حمله آوردند و آنان کافر گشته‌اند؟! آیا چیزی هست که بیش از این حرمت و شکوه آنان را بیالاید و برای ایشان اهانت آورتر از این باشد؟ کسانی که چنین عقیده‌ای درباره اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله دارند اگر از این حرف‌ها و ناسزاهای عثمان بخشم نیابند و بر او نیاشوبند باید گفت عاطفه و احساس دینی ندارند و از حماسه اسلامی بی‌بهره‌اند و ذره‌ای شهامت اصولی و غیرت و حس دفاع از حق و حقیقت در وجودشان نیست و از خیلی از زندگی‌ها و چیزهای ارزنده تهیدست و بی‌نصیبند. به همین سبب بود که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی از این نامه‌های عثمان اطلاع یافتند بر مخالفت و ضدیت خویش افزودند و عرصه را بر او تنگ ساختند.

وانگهی در نامه‌اش شکایت از این دارد که مهاجران و انصار، که همان مردم مدینه‌اند، سر از فرمانش پیچیده‌اند. در حالی که می‌دانیم مسلمانان فقط موظفند گذشته از خدا و پیامبر، از امامی فرمان برند که به قرآن و سنت رفتار می‌کند و کسانی که بر عثمان شوریده و همداستان شده بودند و همه اصحاب اتفاق نظر داشتند در این که عثمان مطابق قرآن و سنت عمل نمی‌کند و از آن‌ها منحرف گشته است. در این صورت موظف به چه فرمانبرداری بی‌بده‌اند؟ و شکایت از کدام نافرمانبرداری دارد.

همچنین دم از نقض بیعتشان می‌زند. در حالی که بیعت پیمانی دوجانبه است و هر جانب به موجب تعهداتی دارد که اگر از ایفای آن خودداری نماید نمی‌تواند از طرف دیگر تقاضای ایفای تعهداتش را کند. اما وقتی عثمان تعهداتش را زیر پا گذاشته و از عمل به موجب قرآن و سنت و روش دو خلیفه پیشین سرباز زده و منحرف گشته و با این کار عملاً پیمان بیعتش را گسسته است چگونه از مسلمانان می‌خواهد پیمان بیعتش را حرمت داشته و به تعهد خویش دایر بر فرمانبرداری از او پایبند بمانند؟! همه مخالفت و کوشش‌های مسلمانان و اصحاب این بوده که چرا او از قرآن و سنت منحرف گشته و آن‌ها را در عمل زیر پا نهاده یعنی نقض بیعت کرده است. آن وقت

(۳۱۶) قرآن ناطق

عثمان پس از این همه سر و صدا و فعالیت وسیع سرتاسری کشور دم از این می‌زند که مسلمانان و نه او نقض بیعت کرده‌اند. به دنبال این ادعای بی‌اساس و ناروا به بسیج لشکر و احضار واحدهای نظامی استان‌ها برمی‌خیزد تا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و توده‌های مسلمانان غیرتمند را به خاک و خون بکشد. مسلمانان چون وضع را بدین گونه یافتند و دیدند که در معرض کشتار و غارت و آزارند به چاره‌جویی کمر بستند و پیش از این که بتواند جنایاتی را که در سر می‌پروراند عملی سازد کارش را ساختند. اصحاب چرا نباید از تهمت‌های ناروا و زشتی که در نامه‌هایش به ایشان زده است برآشوبند؟ در حالی که آنان مردانی هستند که به یاری اسلام و پیامبر و پیروانش برخاستند و مهاجران بی‌کس را پناه دادند و در نبرد با کفار بداندیش و بدخواه فداکاری و جانبازی را به قهرمانی و فراتر از قهرمانی رساندند تا پرچم پرافتخار اسلام برافراشته ماند و برافراشته‌تر گشت. با این وصف در نامه‌های عثمان و به قلمش به قبائل جنگجو و مشرک و مهاجمان «خندق» و «احد» تشبیه و تمثیل می‌شوند و این تشبیهی سخت نکوهیده و زشت و عجیب است!

نکته دیگری که جالب توجه می‌باشد تذبذب و دورویی عثمان در کار توبه و بازگشت به رویه اصیل اسلامی است، توبه‌ای که بالای منبر و در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و در برابر اصحاب و اجتماع عظیم مردم مدینه به زبان آورد و بعد در پیمان نامه‌ای ثبت کرد که جمعی از معاریف کشور و در رأس آنان مولا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بر آن شهادت داده و گواه آن شدند و این اظهار توبه‌ها را به شهرستان‌ها و استان‌های کشور فرستاد و به اطلاع اهالی آن سامان رسانید. در تمام این اظهار توبه‌ها اعتراف می‌کند که خطا کرده و از قرآن و سنت انحراف جسته و قول می‌دهد که به رویه اسلامی و عمل به قرآن و سنت بازآید و باز چیزی نگذشته توبه خویش می‌شکند و خلاف کاری‌های سابق را ادامه می‌دهد و انتصابات نکوهیده و ناروایی را که قول داده بود اصلاح کند یا اوضاع و احوال ناگوار و نامشروع را تغییر

قرآن ناطق (۳۱۷)

دهد دست به ترکیب آن نمی‌زند. به خطا و انحراف خویش اقرار می‌نماید و عهد می‌بندد که از آن دست بشوید و به راه راست طرز اداره اسلامی گرایید ولی به زودی توبه می‌شکند و تعهدات مکتوب خویش را پایمال می‌کند. چرا چنین می‌کند؟ به این گمان که اگر به استانداران و همدستان خود که لشکرها زیر فرمان دارند دستور دهد بیدرنگ واحدهای نظامی بسیاری را به مدینه سرازیر خواهند کرد تا بوسیله آنها مخالفان و همان‌ها را که در برابرشان توبه کرده و تعهد سپرده از دم تیغ بگذرانند. به همین منظور در دستورات کتبی خویش به استانداران و مردم بلاد هیچ سخن از انحرافاتش نمی‌گوید و وجود آن را انکار می‌نماید، مثلاً در نامه‌اش به اهالی مکه می‌گوید: مرا به توبه دعوت نمی‌کنند تا توبه نمایم و نه دلیل و استدلال را حاضرند گوش کنند تا استدلال نمایم و حجت آورم.

از جانب اهالی مدینه به او باید گفت: تو را ای خلیفه! مگر به توبه دعوت نکردند و مگر در برابر همه بارها توبه نمودی؟! توبه کردی، ولی دیدند برسرپیمان و قرارت نیستی و پی‌درپی توبه می‌شکنی و هر دم بوقلمون‌وار رنگ عوض می‌کنی و دیدند که از انحرافات و بدعت‌های دست بردار نیستی و می‌خواهی آنقدر این دست آن دست کنی و معطل‌نمایی تا لشکرهایت در رسند و خون خلق را بریزند و شهر و دیار اسلام را ویران کنند و می‌خواهی مدینه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهالی آن را که یاران پیامبرند به تسلط نظامی دژخیمانی چون یزید بن کرز بسپاری که می‌گوید: اگر به مدینه می‌رسیدم و عثمان زنده می‌بود هیچ آدم بالغی را زنده نمی‌گذاشتم ...

آن جماعت، نیت سوء تو را و بدخواهی تو را نسبت به خویش دریافتند و می‌دانستند که مروان، چنان‌که مولای متقیان فرموده تو را از راه راست دین به در برده و از تو جز بدین صورت راضی نگشته که دین و عقلت را از تو بگیرد (۱) و

۱- ترجمه الغدیر، جلد ۱۸، عنوان: صورت دیگری از توبه عثمان - فرمایش مولای متقیان به عثمان چنان‌که گذشت در این مآخذ آمده است: انساب الاشراف بلاذری.

(۳۱۸) قرآن ناطق

می‌دانستند که تو آلت دست مروان و باند تبهکار اموی هستی و شتری را می‌مانی که به هر جا بخواهند می‌کشند و می‌رانند (۱). پس برای دفاع از خویشتن و از دین و جامعه اسلامی و پیش از این که فرصت پیدا کنی قصد سوء خود را عملی نمائی دست به کار شدند و آنچه خدا مقدر ساخته بود به انجام رسید.

در این جا بحث دیگری هم با عثمان داریم. از او می‌پرسیم: چه می‌پنداری و چه منظوری داری از این که مکرر می‌گویی جامه خلافت را که خدا بر تنم آراسته از تن بیرون نخواهم کرد و فرو نخواهم گذاشت؟ و این حرف را در گفتگوها و نطق‌ها و نامه‌هایت به این طرف و آن طرف تکرار می‌کنی و گویی فرمول حکیمانه‌ای یافته باشی که دین و دنیایت را آباد می‌نماید تا مثل وردی به زبان داری و می‌ترسی فراموشش کنی. تو فکر نکرده‌ای که ممکن است به حساب این حرفت مثل همه حرف‌ها و کارهایت برسند و تو را به محاکمه بنشانند و مورد بازپرسی و مؤاخذه قرار دهند و قرار محکومیت را به امضاء رسانند. تو و دار و دست‌هات و طرفدارانت در برابر این سؤال چه جوابی دارید بدهید که چه وقت خدا این جامه، قبای خلافت، را بر تنت آراسته و راست گردانیده است؟! حال آن که می‌دانیم کسی که آن را بر تو پوشاند مرده است و پیش از مردن به مخالفت با تو برخاست و تو را شایسته آن خلعت ندانست و خواست آن را بر تنت بدراند و تو به همین خاطر بر او پرخاش نمودی و او را «مناقق» شمردی و او تو را از عدالت و شاید از چیزهای دیگر خارج شمرد و با همین نظر وصیت کرد که تو بر او نمازنگزاری و به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام گفت: تو شمشیرت را بردار و من هم شمشیرم را برمی‌گیرم زیرا عثمان برخلاف تعهداتش عمل کرده است و مردم را علیه تو می‌شورانند و می‌گفت: پیش از این که به سلطنت ادامه دهد کارش را بسازید و قسم خورد که هرگز با تو حرف

نزد و تو در بیماریش وقتی به دیدنش رفتی روی از تو به دیوار گردانید و هیچ با تو نگفت و تا

۱- ترجمه الغدير، جلد ۱۸، عنوان: صورت دیگری از توبه عثمان - فرمایش مولای متقیان به عثمان چنان که گذشت در این مآخذ آمده است: انساب الاشراف بلاذری.

قرآن ناطق (۳۱۹)

و پسین دم زندگی با تو قهر و در حال متارکه بود (۱) و سایر اعضای شورا رویه او را با تو داشتند و همه مخالف تو گشتند. وانگهی اگر پیرو ابوبکر و عمر باشیم و کار آن دو را ملاک و میزان قراردهیم باید تصوّرمان این باشد که تعیین خلیفه برای خداوند واجب نیست بلکه خدا تعیین خلیفه را به امت وا گذاشته تا هر که را خواست انتخاب نماید، البته با چنین تصویری تعالیم و فرمایش الهی را ندیده گرفته ایم آن جا که می فرماید: پروردگارت آنچه را بخواهد می آفریند و انتخاب می نماید و آنان در این موارد اختیار و حق انتخاب ندارند. (۲) برای هیچ مرد و زن مؤمنی در مواردی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر می کنند حق اختیار و انتخاب نیست (۳) و نیز دستورات و نظریات پیامبر اکرم را، که بسیاری از آن ها در مجلدات سابق آورده شد نشنیده گرفته ایم. در این صورت تو ای عثمان شاید می پنداری آنچه عده ای انتخاب و اختیار کرده اند مورد تأیید و تصدیق خداوند متعال قرار گرفته است؟ مگر خدای حکیم و قادر نمی توانست خود تکلیف مسلمانان را روشن نموده و امام و جانشینی برای پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین نماید، یا به آراء بلهوسانه و مختلف و متناقض مردم احتیاج داشت تا بر آن ها صحه بگذارد؟! تو به این اعتبار انتصاب خویش را به حکومت به «خلعت الهی» تشبیه نموده و به خدا نسبت می دهی که می پنداری خدا بر کار دار و دسته ای که تو را به حکومت برداشت صحه گذاشته است و خود از تعیین خلیفه عاجز بوده است؟ و این پنداری زشت و نابخردانه است. بالاخره از بیچارگی و بی جوابی خواهی گفت: جامه ای را که خدا بر تنم آراسته به در نخواهم کرد!

به هر حال، ما را در برابر این جامه و قبائی که مدعی است بر تنش آراسته و آن که رشته و بافته است و کارگاهی که در آن بافته شده به حیرت و شگفتی انداخته است

۱- در بحث از اظهار نظرهای عبدالرحمن بن عوف درباره عثمان آورده شده است.

۲- (۶۷ / قصص).

۳- (۳۶ / احزاب).

(۳۲۰) قرآن ناطق

می بینیم نخستین حاکمی که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیدا شده «جامه خلافت» را با انتخابات غیرقانونی و ناقص و توأم با زور و خشونت بر تن می کند با انتخاباتی که مایه بدبختی های بسیار و مستمر گشته و روی تاریخ را سیاه کرده است و در حالی بر تن کرده که به فرمایش مولای متقیان، یقین داشته در میان امت کسی هست که رابطه اش با خلافت بسان رابطه ای است که محور آسیا با آسیا دارد و دارای مقام شامخی است که هیچ کس پرواز و وصول به اوج بلندش را نمی آرد و سرچشمه آسمان بی استمایه و منبع هر خیر و برکت و هدایتی و به هنگام مرگش آن خلعت را به پسر خطاب پاس داده است و این شگفت کاری است که هنوز زنده است خلافت پس از خود را برای دیگری تشکیل می دهد و به این ترتیب دومی «خلعت خلافت» را به موجب وصیت حاکم قبلی بر تن می کند و درحالی که به فرمانش مولای متقیان یقین دارد در میان امت کسی هست که شایسته تر و برتر از اوست و بر تن تو ای عثمان! این قبا را عبدالرحمن بن عوف پوشاند درحالی که به علی علیه السلام می گفت: بیعت کن و گرنه گردنت را می زنم و در آن وقت فقط او شمشیر داشت و نه هیچ کس دیگر و بر اثر آن صحنه، علی علیه السلام خشمناک بیرون رفت و اعضای شورا او را تعقیب کرده تهدید نمودند که بیعت کن و اگر بیعت نکنی علیه تو جهاد (و جنگ) خواهیم کرد. (۱) پس کدام یک از این «جامه های خلافت» بافته الهی است و می توان گفت هر که بر تن کرده به خلعت الهی آراسته گشته است؟!!

این بحث، بحث‌های طولانی و پیوسته‌ای را به دنبال دارد که به موضوعات گوناگون می‌کشد و به مسأله حکومت امویان و دیگران و شاید احتیاج نباشد که آن‌ها را به میان آوریم و شرح دهیم که چگونه بر مسند حکومت چنگ انداختند و آن را غصب نمودند. آری، خلافتی که می‌توان خلعت الهی نامیدش آن است که خدا تعیین و عطا

۱- انسب الاشراف، بلاذری ۵/۲۲.

قرآن ناطق (۳۲۱)

فرموده باشد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن تعیین را ابلاغ نموده و به اطلاع عموم رسانده باشد و همان است که پیامبر عظیم الشان در نخستین روز نشر رسالتش به اطلاع خلق رسانید و فرمود: فرمانروائی از آن خداوند است که به هر کس خواست تعلق می‌دهد. آن حکومت الهی است که از طریق نص و فرمایش خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله برقرار می‌گردد و صاحب و متصدی آن هرگز خود را از آن خلع نمی‌کند و آن وظیفه خطیر را فرو نمی‌گذارد و نه موجبی برای عزل وی پدید می‌آید. آن همان حکومتی است که در ردیف ولایت خدا و پیامبرش قرار گرفته است در آن آیه شریفه مبارکه که می‌فرماید: ولّی شما فقط خدا است و پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند (۱)... و همان که خدا با تحققش دین را به کمال و نعمت (یا نعمت عظمای دینش) را به اتمام رسانده است. (۲) این خلعت آرائی کجا و آن انتخابات کذایی کجا!

سلطه سیاسی ای که با انتخابات به دست می‌آید یا با صحنه‌سازی‌های سیاسی یا غلبه و تسلط غصب و ایجاد می‌شود، در صورتی که منشأ مردمی داشته باشد و به اراده مردم تشکیل و منحل گردد اختیاراتی است محدود و مربوط به حفظ مرزهای کشور، تشکیل و اداره محاکم و حلّ و فصل دعاوی حقوقی و جزایی، اجرای کیفر در مورد مثلاً قاتل و سارق و این‌گونه امور اجرایی و اداری، چنان که در جلد هفتم ترجمه الغدیر شرح داده شده است. متصدی چنین مقامی هرگز عهده‌دار وظایف پیشوای اعتقادی و اخلاقی نبوده و نقش تهذیبی و تربیتی ندارد و متصدی تبلیغ احکام و تعالی روان و تهذیب اخلاق مردم و پرورش نسل برومند و آزاده و حق طلب یا تعلیم و ت... [ملکات فاضله و کمک به تکامل انسانی نیست. عهده‌دار و موظف به این‌ها نیست چون از عهده آن بر نمی‌آید و صلاحیت تصدی و استعداد آن را ندارد. به همین جهت، کسانی که با رأی مردم یا دسته بندی و زد و بند سیاسی و حيله و زور به

۱- إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا ... در جلد دوم و سوم الغدیر از آن بحث شده است.

۲- آیه متضمن این معنا در جلد اول ترجمه الغدیر مورد بحث قرار گرفت.

(۳۲۲) قرآن ناطق

سلطه سیاسی رسیده‌اند فقط توانسته‌اند عهده‌دار وظایف اداری و اجرایی شوند و همگی از صلاحیت اعتقادی و اخلاقی محروم و بی‌نصیب بوده‌اند و این حقیقت در مورد همه حکامی که بدون نص و حکم الهی به حکومت دست یافته‌اند مشهود و ثابت است.

کشته شدن عثمان

طبری و دیگر مورخان از قول یوسف بن عبدالله بن سلام می‌نویسد: «عثمان در حالی که محاصره بود و مردم خانه‌اش را از هر سو دربر گرفته بودند در برابر مردم ظاهر شد و چنین گفت: شما را به خدای عزّ و جلّ سوگند می‌دهم که مگر نمی‌دانید هنگام درگذشت امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه، از خدا به دعا خواستید که برایتان خیر پیش آورد و کاری کند که به اتفاق آرا بهترین شخص انتخاب شود؟ یا می‌خواهید بگوئید خدا دعای آن‌ها را اجابت ننموده و با این سخن به خدای منزّه اهانت روا دارید؟ در حالی که می‌دانید در آن هنگام از میان بشر فقط شما اهل دین خدا بودید و هنوز وحدت آراء و اتحاد سیاسی خود را از دست نداده بودید. یا می‌خواهید بگوئید: خدا دینش را بی‌اهمیت شمرده مورد بی‌اعتنایی قرارداد و التفاتی به این نمود که چه

کسی عهده‌دار دینش می‌شود؟ در حالی که دین (اسلام) در آن هنگام وسیله پرستش خدای یگانه بود و هنوز پیروانش دسته دسته نشده بودند تا یکدیگر را واگذارند و مورد بی‌مهری قرار دهند. یا می‌گوئید: تعیین من به صورت مشورتی صورت نگرفته است؟ و خود را به ناروا برتری داده‌اید (و به مقام حکومت نشانده‌اید) و خدا امّیتی را که در برابرش سربه نافرمانی بردارد به خود او وامی‌گذارد و چون در تعیین زمامدار مشورت نشده و از آن‌چه مایه ناخشنودی خداست پرهیز نگشته چنین شده است. یا می‌گوئید خدا نمی‌دانست عاقبت کار و حکومت چه خواهد شد؟ به این ترتیب که در قسمتی از (دوره) حکومت درستکار و مورد خشنودی دینداران بودم ولی بعداً کارهایی در حکومت از من سرزده که خدا را به خشم می‌آورد و شما را نیز به خشم می‌آورد و از کارهای اخیر روزی که خدا مرا

قرآن ناطق (۳۲۳)

برگزید و خلعت افتخارآمیز (خلافت) پوشانید خبر نداشت. شما را به خداوند قسم می‌دهم آیا سوابق خوب مرا و کارهای نیکویی را که قبلاً انجام داده‌ام به یاد ندارید، آن وظائفی که در برابر خدا داشتم و وظیفه جهاد با دشمنانش را انجام داده‌ام و خدا برانجامش گواهی داد؟ وظیفه همه کسانی که پس از من بیایند این است که به افتخار آن انجام وظائف اعتراف داشته باشند

دست نگهدارید و مرا نکشید. زیرا فقط سه‌گونه شخص را می‌توان کشت:

۱- مردی که با داشتن همسر مرتکب زنا شود.

۲- پس از مسلمانی کافر شود.

۳- کسی را بدون این که قاتل باشد به قتل رساند. بنابراین اگر شما مرا بکشید شمشیر را بر گردن خویش نهاده‌اید و خدا آن شمشیر را تا به قیامت از میان بر نخواهد داشت. مرا نکشید، چون اگر مرا بکشید پس از من هرگز به حال جماعت نماز نخواهید گذاشت و پس از من هرگز مال غنیمی میان شما تقسیم نخواهد شد و هیچ‌گاه خدا اختلاف را از میان شما نخواهد زدود.

در جوابش چنین گفتند: درباره این که گفتی مردم بعد از عمر، رضی الله عنه، از خدای عز و جل خواستند در مورد کسی که زمامدارشان می‌شود خیر پیش آورد و پس از خیرخواهی از خدا تو را عهده‌دار زمامداری کردند باید بگوئیم: خدا هر چه پیش آورده خیر بوده است به این معنی که خدای مّزّه حکومت تو را بلا و وسیله آزمایشی ساخته تا بدان وسیله بندگانش را بیازماید. درباره پیشگامی و سابقه‌ات با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن گفتی. حقیقت این است که تو (در ایمان به اسلام) پیشگام بودی و خوش سابقه و صلاحیت تصدی خلافت را نیز داشتی اما بعداً تغییر (عقیده و رویه) دادی و بدعت‌هایی که می‌دانی از تو سرزد. در خصوص این که گفتی اگر تو را بکشیم چه بلاهایی بر سرمان خواهد آمد، باید بگوئیم درست نیست که از ترس آشوبی که سال آینده پیش خواهد آمد اکنون از اجرای قانون اسلام خودداری کنیم. در پاسخ این حرفت که جز قتل سه‌گونه شخص جایز نیست، باید بگوئیم ما در قرآن

قرآن ناطق (۳۲۴)

می‌بینیم کشتن غیر از این سه‌گونه اشخاص هم جایز شمرده شده است و آن کشتن کسی است که در جهان برای فاسد کردن تلاش می‌کند و کشتن کسی که به تجاوز مسلحانه مبادرت جسته و بعد در ادامه تجاوزش به جنگ می‌پردازد و کشتن کسی که در راه گسترش حقّ ایجاد مانع می‌کند و در این ممانعت کردن فرازی نموده و کار را به جنگ می‌رساند و مسلم است که تو به تجاوز مسلحانه مبادرت کرده‌ای و مانع دریافت و تحقق حقّی گشته‌ای و در برابر تحقق آن ایستاده و گردن‌فرازی نموده‌ای، نمی‌گذاری قصاص آنان که عمداً به ایشان ظلم کرده‌ای (به عنوان اجرای قانون و اجرای قانون کیفری) از تو گرفته شود و به حکومت کردن بر ما چسبیده‌ای و در حکومت و تقسیم درآمد عمومی از قانون اسلام منحرف گشته و ستم روا داشته‌ای. اگر ادعا داری بر سر این‌ها

در برابرمان گردن‌فرازی نمی‌کنی و کسانی که به حمایت برخاسته‌اند و نمی‌گذارند دست ما به تو برسد بی‌اجازات به جنگ برخاسته‌اند در حقیقت چنین است که آنان از این دفاع می‌کنند که تو به حکومت چسبیده‌ای، بنابراین هرگاه تو از حکومت استعفا دهی آن‌ها از جنگ برای حمایت دست‌نخواهند کشید».

ابن سعد و طبری از قول عبدالرحمن بن محمد می‌نویسند: «محمد بن ابی‌بکر از خانه عمرو بن حزم از دیوار خانه عثمان به درون رفت و کنانه بن بشر بن عتاب و سودان بن حمران و عمرو بن حنظل او را همراهی می‌کردند. عثمان را نزد همسرش نائله یافتند که داشت قرآن می‌خواند و سوره بقره را. محمد بن ابی‌بکر پیشاپیش رفته ریش عثمان را گرفته به او گفت: خدا ترا ای نعل رسوا و ذلیل کرد! عثمان گفت: من نعل نیستم بلکه بنده خدا (یا خداپرست) و امیرالمؤمنینم! محمد (بن ابی‌بکر) گفت: معاویه و فلان و فلان به درد تو نخوردند. عثمان گفت: عموجان! ریشم را ول کن. پدرت هرگز این را که تو گرفته‌ای نمی‌گرفت. محمد (بن ابی‌بکر) گفت: آخر نمی‌خواهم بیش از گرفتن ریشت با تو خشونت به خرج دهم. عثمان گفت: از خدا بر ضد تو و برای نجات از دست تو کمک می‌خواهم. آن‌گاه محمد بن ابی‌بکر با پیکانی که در دست داشت بر پیشانی او زد».

قرآن ناطق (۳۲۵)

بلاذری مطلب را به این عبارت آورده است: «عثمان قرآن را برداشته به آغوش فشرد و گفت: بندگان خدا! هر حقی را که در این برای شما ثبت است به شما خواهم داد و از آن‌چه مورد نارضایی شماست دست خواهم کشید، خدایا تو شاهد باش. محمد بن ابی‌بکر گفت: حالا قبول می‌کنی، در حالی که قبلاً سرپیچی (از حکم خدا و پیشنهادات حقه ما) می‌کردی و از تبه‌کاران بودی، آن‌گاه پیکانی را که در دست داشت به استخوان نرمه پشت گوش عثمان فروبرد و تکانی داد ولی نبرید. در این حال عثمان گفت: بندگان خدا! مرا نکشید که پشیمان خواهید شد و به اختلاف و کشمکش گرفتار خواهید شد».

ابن کثیر به این صورت نوشته است: «محمد بن ابی‌بکر در یک گروه سیزده نفره آمده ریش عثمان را به چنگ گرفته بالا کشید تا صدای به هم خوردن دندان‌هایش شنیده شد و گفت: معاویه به دردت نخورد، عبدالله بن عامر به دردت نخورد و نامه‌هایت برایت فائده‌ای نکرد».

روایات تاریخی جعلی و دروغین در مورد عثمان

درباره محاصره و جنگ خانه عثمان و توجیه کارها و تبرئه‌اش، طبری در تاریخش می‌نویسد: «از جمله آن‌چه سری به نقل از شعیب از سیف از عطیه از یزید فقعسی برایم نوشته این است که عبدالله بن سبا یهودی‌ای از اهالی صنعاء (یمن) بود و مادرش از سیاهان و در زمان عثمان مسلمان گشت. آن‌گاه شروع کرد به گشتن در کشورهای مسلمانان به قصد گمراه کردن آنان. از حجاز شروع کرد و رفت به بصره و بعد به کوفه و بعد به شام، اما در شام هیچ‌کس را نتوانست گمراه سازد و از آن‌جا بیرونش کردند تا ناچار رفت به مصر و در میان مصریان مقیم گشت. از جمله تبلیغاتش در میان آن‌ها این بود: من از کسی تعجب می‌کنم که معتقد به بازگشت عیسی به جهان است و در عین حال باور ندارد که محمد به جهان رجعت کرده بازمی‌گردد، در حالی که به یقین می‌دانم خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «بی‌شک آن که

قرآن ناطق (۳۲۶)

قرآن را بر تو خواند و مقرر گردانید حتماً تو را به بازگشتگاه برمی‌گرداند». پس بازگشت محمد محقق‌تر از بازگشت عیسی است. مصریان این عقیده را از او آموختند و پذیرفتند و او عقیده به رجعت (محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله) را برای آنان جعل کرد تا درباره آن به بحث و سخن سرگرم گشتند. سپس این سخن را برای آنان ساز کرد که هزار پیامبر وجود داشته است و هر پیامبر وصی‌ای داشته و علی علیه‌السلام وصی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است. بعد گفت: محمد خاتم انبیاء است و علی خاتم اوصیا. آن‌گاه گفت:

چه کسی ستمکارتر از آن است که وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را عمل نکرد و بر وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تعدی نموده حکومت بر امت را به دست گرفت. سپس برای آنان چنین گفت: عثمان حکومت را بناحق (و بر خلاف قانون اسلام) به دست گرفت در حالی که اینک وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله موجود است. بنابراین برای استقرار حکومتش بپاخیزید و جنبش کنید و از انتقاد و حمله به فرماندهانتان شروع کنید و تظاهر به امر به معروف و نهی از منکر نمائید تا مردم به سوی شما جلب شوند و آنان را به برقراری حکومت وصی پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت کنید. پس مبلغان خویش را به هر سو پراکنند و با کسانی که آمادگی شورشگری در شهرستان‌ها را داشتند مکاتبه نمود و آنان نیز با او مکاتبه می نمودند و در پنهان دیگران را به عقیده او می خواندند و تظاهر به امر به معروف و نهی از منکر می کردند و نامه‌های جعلی به استان‌ها و شهرستان‌ها می فرستادند متضمن معایب حکام و بدگویی از آن‌ها و رفقاییشان همین گونه مکاتبه با ایشان داشتند. این جماعت‌ها در هر شهر به اهالی شهرهای دیگر اخبار جعلی می فرستادند و هریک در میان مردم شهرشان آن‌چه را از شهرهای دیگر رسیده بود می خواندند، تا نوبت این کار به مدینه رسید. سراسر کشور را از انتشارات و تبلیغات خویش پر کردند. آن‌ها قصدی جز آن‌چه به ظاهر می نمودند داشتند و در پنهان چیزهایی جز آن‌چه اظهار می کردند می گفتند: در نتیجه، اهالی هر شهر و استان با خود می گفتند ما از آن‌چه مردم آن استان به آن دچار و گرفتارند در امانیم. در آن میان مردم مدینه وضعی استثنایی داشتند زیرا خبرهایی که در آن‌جا پخش می شد از همه قرآن ناطق (۳۲۷)

شهرستان‌ها و استان‌ها رسیده بود و آنان با خود می گفتند ما از آن‌چه همه مردم به آن دچار و گرفتارند در امانیم. محمد و طلحه (۱) از این‌جا نقل می کنند و می گویند:

بر اثر آن (خبرها و شایعات) پیش عثمان آمده از او پرسیدند: ای امیرالمؤمنین! آیا برای تو نیز درباره مردم همان خبرها و نامه‌ها که به ما می رسد می آید؟ گفت: نه، به خدا جز خبر خوش و خیر نمی آید. گفتند: برای ما آمده است و آن‌چه به ایشان رسیده بود شرح دادند. گفت: شما شرکای من (در حکومت و اداره عمومی) هستید و ناظران مؤمنین. بنابراین نظر و پیشنهاد بدهید. گفتند: پیشنهاد می کنیم تنی چند از اشخاص طرف اعتمادت را به شهرستان‌ها بفرست تا اخبار و گزارشاتی درباره آن‌جا بیاورند. در نتیجه، محمد بن مسلمه را خوانده او را به کوفه فرستاد و اسامه بن زید را به بصره و عمار یاسر را به مصر و عبدالله بن عمر را به شام و عده‌ای دیگر را به جاهای دیگر. همه پیش از این که عمار یاسر باز آید برگشتند و گفتند: مردم! هیچ چیز منکر و ناروایی ندیدیم و نه مشاهیر مسلمانان چیزی را منکر و ناروا شمردند و نه توده مسلمانان و همه گفتند: حکومت، حکومت مسلمانان است منتهی فرمانروایان آنان (از طرف و به وکالت ایشان) به دادگستری در میان ایشان و انجام کارهای عمومی آنان می پردازند. مردم دیدند عمار در برگشتن تأخیر کرد و این تأخیر چندان در نظرشان بسیار آمد که پنداشتند ترور شده است. تا آن که با وصول نامه‌ای از عبدالله بن سعد بن ابی سرح (استاندار مصر) یکه خوردند که اطلاع می داد عمار را جماعتی در مصر به خود جلب کرده و هم خویش را به انجمن با وی بسته‌اند و از جمله ایشان عبدالله بن سواد (عبدالله بن سبا) خالد بن ملجم، سواد بن عمران و کنانه بن بشر است. (۲)

امینی گوید: اگر به راستی عبدالله بن سبا کار فتنه‌انگیزی و تشتت مسلمانان را

۱- دونفری که این روایت تاریخی نادرست به آن‌ها نسبت داده شده و از قول آن‌ها نقل گشته است.

۲- تاریخ طبری ۵/۹۸.

(۳۲۸) قرآن ناطق

بدین پایه رسانده بود و فرمانروایان جامعه و اداره کنندگان آن از وجود و از خراب کاریش اطلاع یافته‌اند و گزارش کارش به خلیفه وقت رسیده است چرا تحت تعقیب قرار نگرفته و دستگیر نشده و به جرم جنایات خطرناک مجازات نگشته و کتک نخورده و مورد

اهانت قرار نگرفته و به زندان نیفتاده است؟ چرا اعدامش نکرده‌اند تا ملت را از تبه‌کاری و فتنه‌انگیزیش برهانند؟ چرا آن چه عثمان بر سر مردان صالح و پاکدامنی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند آورد در مورد چنین تبه‌کار فتنه‌انگیزی انجام نداد در حالی که این حکم قرآن کریم در گوش‌ها طنین انداز بود که «مجازات کسانی که با خدا و پیامبرش می‌جنگند و در جهان (یا کشور اسلامی) به تبه‌گری می‌پردازند فقط این است که کشته یا به دار آویخته شوند یا دست و پایشان از چپ و راست بریده شود یا تبعید شوند، این ننگی است برای آن‌ها در دنیا و در آخرت عذابی سهمگین برای آن‌ها خواهد بود». (۱)

پس چرا خلیفه با کشتن او ریشه آن آشوب‌ها را برنکند؟ آیا خشونت و شدت عمل و مجازاتش را منحصر کرده بود به بهترین و پاک‌ترین شخصیت‌های امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و بر این اساس بود که آن همه سختگیری و پرخاشگری و تعدی را که به شرح آوردیم (۲) در حقیقت روا داشت؟

فرض کنیم که عبدالله بن سبا بوده که مردم شهرستان‌های مختلف را به مخالفت و مبارزه با عثمان برانگیخته است، آیا او آن خبرها و شایعات را بدون این که با رویه و کارهای عثمان و عمالش مطابقت و رابطه داشته باشد ساخته و جعل کرده است؟ و بر اثر آن ملت و برجسته‌ترین چهره‌های مهاجر و انصار علیه وضع و حالتی که وجود نداشته برخاسته و ضدیت نموده‌اند؟ یا نه، آن چه او می‌گفته و شایع می‌کرد درست همان جرائم و گناهان و خلاف‌کاری‌ها بوده که عثمان و استناداران و عمالش مرتکب شده‌اند و بر اثر آن ملت برای زدودن آن وضع و رویه ناروا قیام کرده و قیامش

۱- (۳۳ / مائده) .

۲- در جلد‌های ۱۸ و ۸ ترجمه الغدير .

قرآن ناطق (۳۲۹)

جنبشی دینی بوده به انگیزه وظیفه‌ای که هر مسلمان برای تطبیق جامعه و رویه اداره و نظام حکومت با مبادی و مقررات اسلام دارد و به همین سبب همه مسلمانان به آن نهضت پیوسته‌اند، گرچه آن یهودی‌زاده برای منظورهای خاصی خود را در جریان نهضت جا زده باشد؟ و می‌دانیم بسا نهضت اصولی و پاک بوده که این گونه عناصر ناباب خود را به درونش جا زده‌اند و این پدیده طبیعی هیچ از قدر و اهمیت و پیراستگی آن نهضت نکاسته است .

باز اگر آن چه عبدالله بن سبا به ایشان گفته و تلقین کرده نسبت‌های ناروا و دروغین بوده است چرا، وقتی هیئت‌های اعزامی مردم شهرستان‌ها به مدینه آمدند، مردم مدینه و مهاجران و انصار که شاهد گفتار و کار و رویه عثمان بودند به آن‌ها نگفتند این مرد از آن اتهامات مبرا است و شایعاتی که در اطرافش پراکنده‌اند بی‌اساس است؟ وانگهی چرا با آنان همدست و همدستان گشتند و بالاتر از این‌ها در نهضت ضد حاکم پیشتاز و مقتدا شدند و چرا پیش از آمدن آن‌ها و قبل از این که آنان به مخالفت برخیزند مخالفت و معارضة داشتند؟

ما در این مطلب با دکتر طه حسین همراهیم که می‌گوید: « به گمان قوی این عبدالله بن سبا، اگر همه روایاتی که درباره او هست به لحاظ سند صحیح و درست باشد سخن‌هایی را که گفته و تبلیغاتی را که کرده آن گاه بوده است که آشوب در گیر گشته و اختلاف داخلی شدت گرفته است . بنابراین او فتنه برنیا نگیخته بلکه از آن بهره‌برداری کرده است . همچنین ظن قوی می‌رود که دشمنان شیعه در دوره حکومت امویان و عباسیان در امر این عبدالله بن سبا مبالغه کرده‌اند تا از طرفی در بدعت‌ها و خلاف‌کاری‌هایی که به عثمان و استنادارانش نسبت داده شده تردید نمایند و از طرف دیگر بر علی علیه‌السلام و شیعه‌اش جنایت روا دارند، به همین جهت بعضی کارهای شیعه را به گردن یهودی‌ای می‌اندازند که برای این که به مسلمانان لطمه بزند اظهار مسلمانی کرده است . چه بسیار است جنایاتی که دشمنان شیعه بر شیعه روا داشته‌اند و چه بسیار است نسبت‌های جنایت‌آمیزی که شیعه در قضیه عثمان و در قضایای دیگر به دشمنانش داده است .

(۳۳۰) قرآن ناطق

بنابراین، باید در برابر تمام این روایات (که درباره عبدالله بن سبا ساخته شده) وضعی احتیاط‌گرانه و خود پاینده و اندیشمندانه بگیریم و مسلمانان را در صدر اسلام برتر و بزرگوارتر از این بدانیم که مردی بتواند دین و سیاست و عقل و اراده‌شان را به بازی بگیرد که از صنعا آمده و پدرش یهودی و مادرش سیاهپوست بوده باشد و خودش یهودی و به قصد این که مسلمانان را بفریبد و به آنان ضربه بزند و نه از روی خدا ترسی یا دل‌بستگی تظاهر به اسلام کرده است. سپس در فرصت‌های مناسبی که در پی آن بوده مسلمانان را علیه خلیفه‌شان تحریک کرده تا او را کشته‌اند و آنان را سپس یا پیش از آن متشتت کرده و به صورت احزاب و دسته‌های مختلف درآورده است.

این‌ها اموری است که با عقل جور در نمی‌آید و نه در برابر نقد و سنجش استواری می‌آورد و روانیست تاریخ را براساس آن‌ها بنیاد نهاد. حقیقت مسلم و آشکاری که نمی‌توان در آن شک و تردید نمود این است که شرایط حیات اسلامی در آن هنگام چنان بود که سبب می‌شد میان مردم اختلاف نظر به وجود آید و تمایلات و اغراض دگرگونه شود و مذاهب سیاسی متباینی پدید آمد. مردمی که به تعالیم قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش صحابی او (ابوبکر و عمر) پایبند بودند می‌دیدند کارهایی صورت می‌گیرد که منکر و ناروا و نو پیدا است و می‌خواستند با آن‌ها مثل عمر با قاطعیت و شدت مقابله شود تا روحیه و عقاید توده‌ها از آثار سوء آنان درامان ماند. جوانان تازه به دوران رسیده قریش و دیگر قبائل عرب با این کارها و حوادث با روحیه دیگری برخورد می‌کردند با روحیه‌ای جدید و آمیخته به طمع و بلندپروازی و انحصارگری و آرزوهای دور و دراز، و تلاش و خواهشی که حد و اندازه نمی‌شناخت. بدینسان در راه برآوردن مطامع و خواهش‌ها و رسیدن به هدف‌های خویش بنای رقابت و همچشمی و کشمکش را گذاشتند نه فقط بر سر مناصب و مقامات حکومتی بلکه بر سر هر چیز. حوادث و جریانات جدید جوانان و پیران را به همان جا راند که

قرآن ناطق (۳۳۱)

رانده شدند. سرزمین‌های پهناوری که به تصرف مسلمانان درآمده بود و عوائد سرشاری که از این سرزمین‌ها به صورت مالیات ارضی و غیرارضی به دست می‌آمد لازم آورد که در اداره این سرزمین‌ها و استفاده از درآمدهای سرشار و هنگفت آن رقابت و کشمکش در گیرد و در این چه شگفتی هست؟ یا در این چه تعجیبی است که کشورها و سرزمین‌های فتح نشده را بنگرند و امکانات و فرصت و شرایط را مناسب لشکرکشی و فتح بینند و از پی فتح آن به رقابت و پیشدستی برخیزند؟ یا چرا اگر در پی دنیا و دنیا دوستند در راه کسب افتخار و غنائم و عوائد برهم پیشدستی نمایند و اگر در طلب آخرتند در همین راه از هم سبقت نجویند؟ و آن‌گاه اگر در اداره این کشورهای پهناور و عوائد هنگفت و در سیاست کشورداری باهم اختلاف پیدا کردند چه عجب؟! و در صورتی که آن عده از جوانان قریش که طمع کار و بلندپرواز بودند به راه‌های همواری تاختند که به افتخار و شکوه و قدرت سیاسی و ثروت می‌رساند شگفت نخواهد بود و نه این که جوانان انصاری یا سایر قبائل عرب در این راه به رقابت با ایشان پردازند یا اگر دیدند خلیفه نمی‌گذارد در این رقابت و مسابقه شرکت جویند یا قریش را امکان می‌دهد و مزیت می‌نهد و مهم‌ترین مناصب سیاسی و موقعیت‌های اقتصادی را به آنان منحصر می‌گرداند و بازبهرترین و مهمترین آن‌ها را از میان قریش به بنی‌امیه اختصاص می‌دهد دل از کینه و خشم مالا مال نسازند و برنخورند.

آنچه مسلم است و بی‌شک این است که عثمان استانداری کوفه را پس از عزل سعد بن ابی وقاص به ولید و سعید سپرده و حکومت بر بصره را بعد از عزل ابوموسی (اشعری) به عبدالله بن عامر داده و سراسر شام را به حاکمیت معاویه درآورده و پس از آن که شام به چندین ولایت تقسیم می‌شد، که هر یک به شخصی سپرده بوده و قریش و دیگر قبائل در اداره آن‌ها شرکت داشته‌اند دست معاویه را در اداره آن و دخل و تصرفات حاکمانه در آن باز گذاشته است و مصر را پس از عزل عمر و عاص به تصرف عبدالله بن ابی

سرح در آورده است ، ضمنا همه این استانداران

(۳۳۲) قرآن ناطق

با عثمان خویشاوند بوده‌اند ، یکی برادر ناتنی او بوده و دیگری برادر شیریش و سومی دائی‌اش و آن دیگر با او در شاخه امیه بن عبدشمس از شاخه‌های قبیله قریش ، هم‌نسب و هم‌پیوند بوده است .

همه این‌ها اموری است که کسی نمی‌تواند انکار نماید یا تردید کند . ضمنا هیچ اطلاعی در دست نیست حاکی از این که عبدالله بن سبا عثمان را فریفته و واداشته باشد تا آن اشخاص را از مناصب استانداری و فرماندهی کشوری و لشکری برکنار نموده و این‌ها را به جای آن‌ها بدان مقامات بگمارد . باز مسلم است که مردم در همه اعصار و قرون بر پادشاهان و امپراطوران و امرا و فرماندهان این را عیب می‌گرفته‌اند که مقامات حکومتی را به انحصار خویشاوندان در آورند و در واگذاری مشاغل دولتی میان افراد تبعیض قائل شوند و مسلمانان نخستین ملتی نبوده‌اند که این انحصار و تبعیض را بر حاکمش عیب گرفته و او را به این خاطر به باد حمله و انتقاد و نکوهش گرفته است . ایشان اموری را ناپسند شمرده و اموری را پسندیده و مطلوب دانسته‌اند که ملت‌ها همگی در قرون پیشین و در طول تاریخ ناپسند یا پسندیده شمرده‌اند . (۱)

به علاوه این که در روایت تاریخی مجعول و دروغین آمده که عمار یاسر از طرف عثمان به مصر فرستاده شد و دیگران به سایر استان‌ها از مطالبی است که قابل پذیرفتن نیست و به هیچ‌وجه صحت ندارد و در هیچ روایت تاریخی دیگر نیامده است . تنها همین روایت حاکی از آن است ، همین روایت جعلی ساختگی دروغین که راویانش یا زندیق و از دین بیرونند یا دروغگو و جاهل و نادان . از بررسی تمام روایاتی که در قضیه عثمان وجود دارد روشن می‌شود که عمار یاسر و محمد بن مسلمه در طول دوره حکومت عثمان از مدینه قدم بیرون نگذاشته‌اند و عمار از نخستین روز حکومت عثمان با او مخالف بوده و در صف اول انقلابیون و مخالفان

۱- الفتنه الكبرى ۱۳۴ .

قرآن ناطق (۳۳۳)

قرارداشته است و عثمان با وی چندان دشمنی داشته که یکبار پس از وفات ابوذر در تبعیدگاهش ربذه خواسته وی را به همان‌جا تبعید کند ولی مهاجران و انصار مانع او گشته‌اند ، چنان‌که نوشته شد و بارها مورد اهانت و شکنجه و کتک قرار گرفت و عثمان از ابتدای کار می‌دانست که عمار مخالف حکومت و طرز کار و رویه او است ، با این وصف چگونه ممکن است و معقول که عمار را طرف مشورت خود قرار دهد و در مسأله خطیر موج مخالفت عمومی از او نظر بخواهد و به او مأموریت بدهد گزارش اوضاع استان مصر و مخالفت و اعتراضات مردم آن سامان را برایش بیاورد تا در آن جا چنان‌که روایت جعلی می‌گوید عبدالله بن سبا او را جلب نماید و با خود در مخالفت با عثمان همداستان سازد؟! این مطلبی است که از هیچ محقق و تاریخ‌خوانده‌ای پنهان نیست ، چنان‌که دکتر طه حسین بدیهی بودن آن را گوشزد می‌نماید و می‌گوید : « تقریباً یقین دارم که عمار هرگز به مصر فرستاده نشده است و با این دو جوانمرد (یعنی محمد بن ابی‌بکر و محمد بن ابی‌حذیفه) در اقدام به تحریک مردم شرکت ننموده است و این داستانی است که هواخواهان عثمان همانان که در پی توجیه و تبرئه او هستند اختراع کرده‌اند تا رفتاری را که عثمان با عمار داشته توجیه نمایند » . (۱)

روایتی مشروح

از ابو امامه باهلی روایت می‌کنند که می‌گوید : « ما با عثمان بودیم آن هنگام که وی در خانه‌اش به محاصره بود . گفت : به چه دلیل می‌خواهند مرا بکشند؟ در صورتی که از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ام که می‌فرمود : کشتن مسلمان جز در سه صورت روانیست : مردی که پس از مسلمان شدن کافر شود یا پس از ازدواج زنا کند یا کسی را بناحق و بدون این که بخواهد به کیفر قتل برساند بکشد . به خدا قسم من از آن‌گاه که خدایم هدایت فرموده دینی به جای دینم برنگزیده‌ام و نه در جاهلیت یا در

۱- الفتنه الکبری ۱۲۸ .

(۳۳۴) قرآن ناطق

دوره اسلامی زندگیم زنا کرده‌ام و نه کسی را بناحق کشته‌ام . بنابراین مرا به چه مجوزی می‌خواهند بکشند ؟ چون تشنگی او به شدت رسید از فراز خانه رو به مردم کرد که آیا علی در میان شما است ! گفتند : نه . پرسید: سعد در میان شما است ؟ گفتند : نه . پس از لحظه‌ای سکوت گفت : آیا می‌شود یکی از شما به علی اطلاع دهد که به ما آب برساند ؟ خبر به علی رسید . سه مشک پر آب برایش فرستاد و در جریان رساندن آن عده‌ای از بنی‌هاشم و بنی‌امیه زخم برداشتند . چون به علی خبر رسید که عثمان در محاصره قرار گرفته و می‌خواهند او را بکشند برخاسته در حالی که عمامه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر سر نهاده شمشیرش را حمایل کرده بود از خانه بیرون آمد و پسرش حسن و عبدالله عمر را جلو انداخته همراه عده‌ای از اصحاب و مهاجران و انصار ، رضی‌الله‌عنهم ، رهسپار خانه عثمان گشت و در حالی که محصور بود نزد او رفت . علی ، کرم‌الله‌وجهه ، به عثمان گفت : سلام بر تو ای امیرالمؤمنین ! تو پیشوای توده‌ای و اینک این حوادث و گرفتاری‌ها برایت پیش آمده است . من سه پیشنهاد برایت دارم باید که یکی را برگزینی . یکی این که از خانه بیرون آمده با آنان بجنگی و ما ترا همراهی خواهیم کرد و تو برحق خواهی بود و آنان بر باطل . دیگر این که درب دیگری جز دری که آن را تحت نظر گرفته‌اند . بگشایی و سواره خود را به مکه برسانی زیرا اگر تو در مکه باشی آن‌ها خون تو را در آن‌جا نخواهند ریخت . سوم این که خود را به شام برسانی زیرا آن‌ها اهل شامند و معاویه همراه ایشان است . عثمان گفت : درباره رفتن به مکه ، من از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌گفت : مردی از قریش در مکه کافر (یا مدفون) خواهد شد که نیمی از عذاب جهانیان دامنگیر او خواهد بود . بنابراین نمی‌گذارم که من آن مرد باشم . اما این که به شام بروم ، من از هجرت‌گاه و همجواری مزار پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دور نخواهم گشت . علی گفت : پس بگذار با آن‌ها بجنگیم و آن‌ها را دور تو پراکنده سازیم گفت : نمی‌خواهم اولین کسی باشم که اجازه جنگیدن با امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را صادر کرده باشد .

در این هنگام علی از آن‌جا بیرون آمد و در حالی که رهسپار خانه خویش می‌شد

(۳۳۵) قرآن ناطق

به حسن و حسین دستور داد : با شمشیر بر درخانه عثمان به پاسداری بایستید و نگذارید دست کسی به او برسد. زبیر هم پسرش را فرستاد و طلحه پسرش را و عده‌ای از اصحاب محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرزندان‌شان را فرستادند تا مردم (محاصره کننده و انقلابی) را از دستیابی به عثمان بازدارند و از او بخواهند که مروان را از خانه‌اش بیرون فرستاده تحویل دهد . محمد بن ابی‌بکر چون آن وضع را مشاهده کرد و دید مردم عثمان را مورد تیراندازی قرار داده‌اند تا جائی که حسن (بن‌علی) و دیگران بر در خانه‌اش خون‌آلود گشته‌اند و ترسید بنی‌هاشم به خاطر حسن (بن‌علی) به خشم آیند و بر آشوبند و مردم را از اطراف خانه عثمان پراکنده سازند دست دو تن از مصریان را گرفته از خانه همسایه عثمان راه به خانه او برد ، زیرا همه مدافعان وی بر پشت بام اطاق‌ها بودند و هیچ کس در حیاط همراه عثمان نبود جز همسرش . پس از دیوار نقبی زده محمد بن ابی‌بکر وارد اطاق عثمان شد و دید قرآن می‌خواند . ریش او را گرفت . عثمان به او گفت : به خدا اگر پدرت تو را به این حال می‌دید سخت ناراحت می‌شد. او هم ریشش را ول کرد . دونه‌ها را وارد اطاق شده او را کشتند و از راهی که آمده بودند گریختند . آورده‌اند که عمرو بن حمق روی سینه عثمان نشسته و او را زده تا کشته است و عمیر بن ضابی با لگد بر شکمش کوفته و دو دنده‌اش را شکسته است و همسرش فریاد کشیده ولی صدایش در همه‌جا و غوغای مردم در اطراف خانه محو گشته و ناشنیده مانده و آن‌گاه به بالای خانه رفته و داد کشیده که امیرالمؤمنین کشته شد . پس مردم وارد شده و او را کشته یافته و دیده‌اند خون بر قرآنش ریخته بر این آیت که خدا به دادخواهی تو به حسابشان خواهد رسید و او شنوای دانا است . خبر به علی و طلحه و زبیر و سعد (بن‌ابی‌وقاص) و کسانی که در مدینه بودند رسید و در حالی که هوششان از

آن خبر پریده بود رهسپار گشتند تا به اطاق عثمان درآمده دیدند کشته شده است. پس از آن جا بیرون آمدند و علی به دو فرزندش گفت: چگونه در حالی که بر درخانه‌اش پاس می‌دادید امیرالمؤمنین کشته شد؟ و دست برده بر صورت حسن زد و بر سینه حسین و محمد بن طلحه و عبدالله بن زبیر را دشنام داد و

(۳۳۶) قرآن ناطق

خشمناک به خانه برگشت و مردم شتابان به خانه‌اش آمدند که با تو بیعت می‌کنیم، دست پیش آر که چاره‌ای نیست جز این که امیری داشته باشیم. علی گفت: من شرم دارم با جماعتی که عثمان را کشته‌اند بیعت کنم و از خدای تعالی شرم دارم که پیش از دفن عثمان با من بیعت شود. در نتیجه از او کناره گرفتند، بعد برگشته تقاضا کردند حاضر به بیعت شود و فقط از اختیارات مجاهدان بدر است و هر که مجاهدان بدر پسندند خلیفه خواهد بود. در این هنگام همه بدریان بدون استثناء به خدمت علی آمده گفتند: جز تو هیچ کس را شایسته‌تر برای خلافت نمی‌بینیم. دست خود را پیش آر تا با تو بیعت کنیم و با او بیعت کردند. پس مروان و فرزندانش گریختند. علی آمده از همسر عثمان پرسید چه کسی عثمان را کشت؟ جواب داد: نمی‌دانم، محمد بن ابی‌بکر وارد اطاقش شد و دو مرد دیگر که نمی‌شناسمشان. آن‌گاه محمد (بن ابی‌بکر) را احضار کرده از او درباره توضیحات همسر عثمان پرسید. گفت: او به خدا دروغ نگفته است و من به قصد کشتن عثمان وارد اطاقش شدم، اما وقتی نام پدرم را به میان آورد دست از او برداشته برخاستم در حالی که به خدای تعالی توبه برده بودم، به خدا قسم من نه او را کشتم و نه گرفتمش. همسر عثمان گفت: راست می‌گویند ولی او آن دو مرد را وارد اطاق کرد». (۱)

تأملی تحقیقی در روایات مجعول و ساختگی

این روایات دروغین و بی‌اساس را در برابر و بر ضد تاریخ درست و مورد اتفاقی ساخته‌اند که با صدها روایت متین، مستحکم و پیوسته گشته است. این‌ها با روایات تاریخی‌ای که قبلاً ثبت کردیم تناقض دارد (۲) با روایات متواتر و بی‌شماری که متضمن آراء و نظریات اصحاب بزرگ و عالیقدر و نامدار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است و از

۱- رجوع کنید به: اخبارالدول، قرمانی، در حاشیه تاریخ الکامل ابن اثیر ۱/۲۱۰ - ۲۱۳.

۲- ترجمه الغدیر، جلد ۱۸، تقریباً صفحه ۱۰۰.

قرآن ناطق (۳۳۷)

گفتگوها و برخوردهایشان با عثمان حکایت می‌کند و در میان ایشان باقیمانده شورای شش نفره و تنی چند از «عشره مبشره»، آن‌ده نفری که می‌گویند مژده بهشت یافته‌اند و جمعی از مجاهدان بدر قرار دارند و شماره روایاتی که حاوی آراء و اظهار نظر ایشان درباره عثمان است به ۱۵۰ می‌رسد.

این روایات دروغین و ساختگی را بسیاری از روایات تاریخی متین تکذیب و رد می‌نمایند، آن‌همه که پیش‌تر به شرح آوردیم و یکایک بازخواندیم. روایتی که سخن و اظهار نظر مهاجران و انصار را در برمی‌دارد که می‌گویند ایشان قاتل عثمانند و قاتل عثمان هم ایشانند و نیز آن روایت که از نامه اهالی مدینه به اصحاب ساکن مرزها داستان دارد و می‌گویند که عثمان دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به تباهی کشانده بنابراین بشتابید و بیایید و دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را برقرار گردانید و آن روایت که نامه مردم مدینه به عثمان را باز می‌خواند که در آن وی را به توبه می‌خوانند و با قید سوگند به او اخطار می‌نمایند که دست از او نخواهند کشید و اگر تعهداتی را که در برابر خدا نسبت به آنان دارد به انجام نرساند و او را خواهند کشت، همچنین روایات دیگری که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

نامه مهاجران به مصر که بیایید و خلافت پیامبر خدا را پیش از این که از صاحبانش برابند به سامان آورید، به جای کتاب خدا

(قرآن) چیز دیگری برگزیده‌اند (به عنوان دستورالعمل حکومت و اداره) و سنت پیامبرش را تغییر داده‌اند ...
روایت حاکی از نخستین محاصره خانه عثمان .

نامه مصریان به عثمان دائر بر این اخطار که تا وقتی توبه صریحی ننمائی یا گمراهی آشکاری از تو سر بزند شمشیرمان را از
دوشمان فرو نخواهیم گذاشت

روایت حاکی از تعهد عثمان در سال ۳۵ هجری دائر بر این که طبق قرآن و سنت عمل کند .

روایت حاکی از توبه‌های پیاپی عثمان .

روایتی که جریان دوّمین محاصره خانه عثمان را داستان می‌کند .

(۳۳۸) قرآن ناطق

نامه عثمان به معاویه به این مضمون که مردم مدینه کافر گشته‌اند و سر از فرمانش پیچیده‌اند

نامه عثمان به اهالی شام عموماً به این مضمون که من در میان مردمی هستم که در میانشان دیر پائیده‌ام و برای کشتنم شتاب
می‌ورزند و مرا مخیر کرده‌اند بین این که مرا بر ستوری بنشانند (و تبعید کنند) یا خلعت (خلافت) را که خدا بر تنم آراسته از پیکر
خویش فرو اندازم

نامه‌اش به اهالی بصره .

نامه‌اش به مردم استان‌ها و شهرستان‌ها که آن‌ها را دعوت می‌کنند به جهاد علیه مردم مدینه و پیوستن به او برای کمکش .

نامه‌اش به اهالی مکه و حجاز که آن‌ها را قسم می‌دهد به محض شنیدن و دیدن نامه‌اش به کمکش بشتابند

روایتی حاوی جریانات و نبردی که روز تسخیر خانه‌اش رخ داده و روایتی که از کشتگان آن روز حکایت دارد .

روایتی که از کشته شدن عثمان داستان می‌کند و از کفن و دفنش در «حُشْ کُوب» در دیر «سَلْع» که گورستان یهودیان بوده است

حقائق مسلمی درباره حالات و شخصیت کسانی به دست ما هست که در روایات مجعول ادّعا می‌شود فرزندانشان را برای دفاع از
عثمان به در خانه‌اش فرستاده و به پاسداری گماشته‌اند . این حقایق که تواتر و صحت روایات متعدد تاریخی به ثبوت رسانیده مفاد
روایات ساختگی را به باد می‌دهد و غرض ورزی هواخواهان عثمان را برملا می‌سازد ، ثابت می‌نماید که آن اشخاص نه فقط
فرزندانشان را برای پاسداری وی نفرستاده‌اند بلکه همواره در صف مخالف وی قرار داشته و یک دم از مجاهدت در راه تصحیح
رویه ناپسندش و بازآوردن اسلوب حکومت و اداره بر موازین قرآن ، سنّت نیاسوده‌اند تا کشته شده است و باز هم دست از دشمنی
نکشیده‌اند تا به بدترین وضع به خاک سپرده شده . در آن روایات دروغین گفته می‌شود که

قرآن ناطق (۳۳۹)

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب آمده آمادگی خویش را برای جنگ دفاعی به عثمان اعلام داشت و از این گونه مطالب ...

در حالی که تاریخ ثابت می‌کند که در روز کشته شدن عثمان در مدینه حضور نداشته تا چه رسد به این که اندک زمانی پیش از
کشته شدنش به دیدنش آمده یا اجازه دفاع از او خواسته باشد و پس از کشته شدن به خانه عثمان آمده یا بر او گریسته و بر صورت
حسن و سینه حسین زده باشد و دیگر پاسداران خانه را دشنام گفته و درباره طرز کشته شدنش گفتگو کرده باشد . هیشمی در «مجمع
الزوائد» به هنگام رد کردن یک حدیث می‌گوید : «ظاهراً این روایت ضعیف است ، زیرا علی در موقع محاصره شده عثمان در مدینه
نبوده و در کشته شدنش حضور نداشته است .» (۱)

این مسلم است که عثمان از او خواسته به مزرعه‌اش «در یثبع» برود تا به این وسیله از تظاهرات پرشور خلقی برای بیعت با وی کاسته
باشد و این تبعید چندبار صورت گرفته و در یکبار به ابن عباس می‌گوید : «به او (یعنی علی علیه السلام) بگو به مزرعه‌اش در یثبع

برود تا نه من از دست او غم بخورم و نه او به خاطرم اندوهگین شود». ابن عباس پیغام را به علی علیه السلام می‌دهد و او می‌فرماید: «ابن عباس! مقصود عثمان این است که مرا شتر آبکشی سازد که می‌رود و می‌آید، به من دستور داد که برو بیرون، بعد فرستاد که بیا، بعد حالا فرستاده که برو بیرون».

علی علیه السلام همان کسی است که در پرتو روایات تاریخی نظریه‌اش را درباره عثمان دیدیم. دوباره آن روایات و آن نظریه را به خاطر آورید تا یقین کنید که هرگز با شنیدن خبر مرگ عثمان سرگشته و غمناک نگشته و نه هوش از سرش پریده است و این تهمت را هیچ کس به او نمی‌زند مگر کسی که غرور گناه عقل و رایش را تباه گردانیده و شیطان به اختلال مشاعر مبتلایش کرده باشد یا در دلش تار هواخوانی خانواده اموی تنیده و بر خردش پرده هوسناکی و خیره‌رانی کشیده باشد تا نداند که چه می‌اندیشد و چه می‌گوید.

۱- ترجمه الضعیر ۷/۲۳۰.

(۳۴۰) قرآن ناطق

اما طلحه، که آن روایات دروغین چنان علاقه و دفاعی از عثمان به وی نسبت می‌دهد، هرچه می‌خواهید از دشمنی و مبارزه وی با عثمان بگوئید، زیرا وی چنان که روایت صحیح ثابت می‌نماید با عثمان از همه خلق تندتر و سخت‌گیرتر بوده است و در دوره هر دو محاصره و در جنگ بر در خانه عثمان و در جریان تشییع و کفن و دفن اقدامات خصمانه سهمگین کرده است، که همه را به شرح آوردیم. هرگاه در خصوص موضع خصمانه وی در برابر عثمان کمترین تردیدی باشد باید قضاوت مولای متقیان را در حق وی به یاد آورد که می‌فرماید: «به خدا فقط به این خاطر شتابان به خون‌خواهی عثمان برخاسته که می‌ترسد او را به خون‌خواهی عثمان تحت تعقیب قرار دهند چون در معرض اتهام قتل وی قرار داشته و از مردم هیچ کس به اندازه او در پی قتل عثمان نبوده است. به همین جهت خواسته دیگران را به غلط اندازد تا حقیقت امر را بپوشاند و دیگران را دچار شک و تردید نماید.» و می‌فرماید: «خدا طلحه را به زوال آورد که عثمان آن قدر پول به او بخشید و او چنان کرد با وی».

درباره طلحه از خود عثمان باید پرسید تا آن سخن‌ها را درباره وی که نوشتیم بگویم و موضع او را در برابر خویش مشخص سازد و از مروان بن حکم باید پرسید که چرا او را کشته است؟ و معنی این سخن که هنگام کشتن طلحه به ابان پسر عثمان گفت چیست که من به جای تو یکی از قاتلان پدرت را کشتم و به کیفر رساندم؟ و درباره‌اش از سعد بن ابی وقاص و محمد بن طلحه و دیگران، که سخن و نظرشان را به استناد روایات تاریخی آوردیم، باید پرسید.

درباره زبیر اگر از مولا-امیرالمؤمنین بپرسیم به بهترین معرفت دست یافته‌ایم، از او پرسد: «تو که عثمان را کشته‌ای مرا به خون‌خواهی او مؤاخذه می‌کنی؟ خدا امروز بر هر یک از ما دونفر که نسبت به عثمان سختگیرتر بوده‌ایم حادثه ناگواری پیش آورد.» و در حق او و طلحه می‌فرماید: «آن‌ها حقی را مطالبه می‌کنند که خود پایمال کرده‌اند و به انتقام خونی کمر بسته‌اند که خود بر زمین ریخته‌اند. بنابراین اگر من

قرآن ناطق (۳۴۱)

در ریختن آن خون با آن‌ها شرکت داشته‌ام آن‌ها نیز سهمی از کیفر می‌برند و در صورتی که بدون شرکت من ریخته‌اند حق کیفر دیدن به عهده خود ایشان نه دیگری است...» سخن ابن عباس را نیز شنیدیم که می‌گفت: «طلحه و زبیر دونفری هستند که کار را بر او سخت گرفته و به آن سرنوشت دچارش ساختند.» و سخن عمار یاسر را در گذاشتن و آخرین کسانی که دستور (حمله و قتل او را) صادر کردند. و سخن سعید بن عاص را به مروان که «این‌ها که همراه تو هستند قاتل عثمانند، این دو مرد: طلحه و زبیر، عثمان را کشتند و قصد داشتند خود به حکومت برسند، اما چون شکست خورده و به مقصود نرسیدند با خود اندیشیدند که خون را با خون می‌شوئیم و گناه را با گناه می‌زدائیم».

اما سعد بن ابی وقاص همان کسی است که دیدیم می‌گوید: «ما دست از یاری عثمان بازداشتیم در حالی که اگر می‌خواستیم او را از آن سرنوشت نجات داده بودیم، ولی عثمان (رویه اسلامی حکومت و اداره را) تغییر داده و دگرگون گشت و کار خوب کرد و کار بد. بنابراین اگر ما درست عمل کردیم که خوب کردیم و در صورتی که بد کرده‌ایم از خدا آمرزش می‌طلبیم».

سایر اصحاب را که جاعلان این روایات تاریخی ادعا کرده‌اند فرزندانشان را به یاری عثمان فرستاده‌اند باید به اصحاب و شخصیت‌های فوق‌الذکر افزود، که اجماع و اتفاق نظرشان را در مخالفت و مبارزه با عثمان بیان کردیم و گفتیم جز سه تن از آن‌ها در مخالفت با وی همداستان بوده‌اند. با این وصف آیا معقول است که خود تا این اندازه با عثمان دشمنی داشته باشند و در عین حال فرزندان خود را برای جنگ و دفاع از او بفرستند؟! این به راستی دروغ و ساختگی و بهتان است!

وانگهی آیا معقول و باورکردنی است که این جماعت آمادگی خود را برای دفاع او اعلان بدارند و اصرار هم بورزند و برای جنگ و در پاسداری جان‌ش حضور یابند ولی دونفر آن‌ها را غافلگیر کرده او را بکشند و بگریزند و هیچ‌کس هم متوجه آن‌ها نشود (۳۴۲) قرآن ناطق

تا «نائله» (۱) به آن‌ها اطلاع دهد و بگوید آن‌ها را نمی‌شناسم در حالی که در کنار مقتول بوده و آن‌ها را دیده باشد و با خود او تندی نموده و سخن گفته باشند؟!

جعل کننده این روایت آیا نفهمیده که به هنگام جعل و ساختن دروغ دچار چه تناقضی گشته و دو نقیض را جمع آورده است آن‌گاه که خواسته شماره مخالفان عثمان را تقلیل دهد و به همین منظور اصحاب و فرزندانشان را از جمع آنان حذف کرده است و دگر بار چون خواسته مولای متقیان را مخالف کشتن عثمان و کشندگانش جلوه دهد از قول آن حضرت به انبوه مهاجران و انصار و سیل خلقی که برای بیعتش مشتاقانه سرازیر گشته‌اند چنین ساخته که فرمود: «به خدا من شرم دارم با جماعتی که عثمان را کشته‌اند بیعت کنم...» و این می‌رساند که بیعت کنندگان همان قاتلان عثمان بوده‌اند و کسانی که به نحوی در کشته شدنش دست و سهم داشته‌اند و ایشان کسی جز مهاجران و انصار و اصحاب پیشاهنگ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نبوده است و همان‌ها که در صفین وقتی معاویه بیش از ده‌هزار نفر پیش آورده فریاد کشیدند که قاتل عثمان ما هستیم و پیشاپیش آنان عمار یاسر بود و مالک اشتر و محمد بن ابی‌بکر و مجاهدان بدر. آیا حرفی که برای امام ساخته نسخه دیگری از آن دو مرد مجهولی نیست که می‌گوید گریخته‌اند و هیچ‌کس آن‌ها را نشناخته است؟! یا آن دو نفر جزء جماعت کثیری از مردم بوده‌اند که با اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اختلاف نظر و عقیده داشته‌اند؟! یا مگر جز بیمارگونه کسی جرأت زدن چنین حرفی را دارد؟!

کسی که چنین دروغی جعل کرده آیا هیچ فکر کرده که اگر دروغش را باور کردند چگونه می‌تواند کارهای اصحاب راسترو و عادل را که با جان و فرزندانشان از عثمان دفاع نموده و با مخالفانش ستیز کرده‌اند توجیه نماید، مثلاً این کارشان که جنازه عثمان، خلیفه‌ای را که مدافعش بودند!، را در حالی که در مزبله افتاده بود سه روز به حال خود رها ساختند و گذاشتند تا نعش او را به «حُش کوب» بیندازند به

۱- نام زنی است.

قرآن ناطق (۳۴۳)

دیر «سَلَمَع» گورستان یهودیان و جنازه‌اش را سنگ‌باران کنند و با خواری و خفت تشییع شود و دنده‌هایش را بشکنند و در جامه‌اش و بدون غسل و کفن به خاک بسپارند و در تشییعش جز چهار نفر شرکت نمایند و نتوانند بر آن نماز میت بخوانند؟! آیا چنین رفتاری با زنده و مرده عثمان در نظر اصحاب عادل و راسترو روا بوده است؟! در نظر اصحابی که به زعم جعل کننده روایت عثمان را خلیفه مسلمین می‌دانسته‌اند و کشنده‌اش را ستمکار و متجاوز؟! و اگر چنین نظری به او داشتند چرا سکوت کرده و لب از لب نجبنده‌اند و احکام اسلام را در حقّ وی اجرا نکرده‌اند؟! یا چنین گناہانی را مرتکب گشته و در ارتکابش تعمد و گستاخی

نموده‌اند؟! چگونه کسی جرأت می‌کند چنین نسبتی به آن‌ها بدهد؟ حقیقت این است که جعل کننده این روایت برای تبرئه عثمان تاریخ را تحریف کرده و هیچ نیندیشیده که در این توطئه بر ضدّ واقعیت دچار چه گمراهی‌ها و گمراه‌گری‌ها می‌شود و بسیاری از احکام اسلامی را ندیده می‌گیرد و مقدّسات را نبوده می‌انگارد و ساحت پاک بسیاری از اصحاب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را به بهتان می‌آلاید و هیچ حرمت و کرامت و ارزشی را پاس نمی‌دارد.

از دروغ‌های شاخداری که در این روایت ساختگی به چشم می‌خورد قراردادن سعدبن‌ابی‌وقاص در ردیف نخستین کسانی است که برای بیعت با علی علیه‌السلام دست پیش آورده‌اند. در حالی که ثابت است که او از کسانی است که تا آخرین لحظه حیات حاضر به بیعت با امام نشده و این را همه می‌دانند و راویان تاریخ و مورخان را در صحت این مطلب هیچ گونه اختلافی نیست. بعضی جاعلان و تحریف‌گران حتی برای خودداری او از بیعت توجیهی جعل کرده‌اند. (۱)

از خنده‌آورترین مطالب جعلی و دروغین مطلبی است که بلاذری آورده است از قول ابن‌سیرین که «عثمان در حالی کشته شد که در خانه‌اش هفتصد نفر بودند از

۱- رجوع کنید به: مستدرک حاکم ۳/۱۱۶.

(۳۴۴) قرآن ناطق

جمله حسن (بن علی) و عبدالله بن زبیر و اگر به آن‌ها اجازه داده بود همه (مخالفان محاصره‌گر) را از منطقه مدینه بیرون می‌راندند « (۱).

از حسن بصری هم نقل شده که گفت: «انصار نزد عثمان آمده گفتند: ای امیرالمؤمنین! بگذار خدا را دوبار یاری و نصرت داده باشیم یک بار که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را یاری کردیم و این بار که تو را. گفت: من احتیاجی به یاری شما ندارم، برگردید!» حسن بصری می‌افزاید: «به خدا اگر تصمیم می‌گرفتند از او دفاع کنند با عباى خود قادر بودند از او دفاع و حمایت کنند!» (۲).

به چه عذر معقول یا مشروعی چنین کرده‌اند؟! به کدامین عذر و مجوّز عقلی و شرعی گذاشته‌اند خلیفه مسلمانان در خانه‌اش به قتل برسد؟! چگونه هفتصد صحابی عادل و راسترو نشسته و تماشا کرده‌اند و اجازه داده‌اند او را بکشند یا محمدبن‌ابی‌بکر ریشش را بگیرد و بالا- بکشد به طوری که صدای به هم خوردن دندان‌هایش شنیده شود و از توی اطاق او را به دم در بکشد و عمیربن ضابی دنده‌هایش را بشکند و پیشانیش را پیکان‌کنانه بن بشر شکافد و سرش را مردی تجیبی با گرز بکوبد، وغافقی با پاره آهنی بر دهانش بزند و ضربه‌های پیایی بر او وارد سازند تا به دم مرگ برسد و بخواهند سرش را ببرند تا دو همسرش خود را به روی او بیندازند؟! همه این کارها جلو چشم صدها صحابی عادل و راستروی صورت بگیرد که طرفدار و دوستدار وی بوده‌اند و دست روی دست گذاشته و منتظر اجازه‌اش نشسته‌اند تا امروز و گرنه و هرگاه اجازه داده بود آن‌ها را از منطقه مدینه بیرون می‌کردند و اگر می‌خواستند با گوشه‌قبای خود جانش را در برابر مهاجمان حفظ می‌نمودند. این مطلب مسخره کجا با اسلام و قرآن و سنت و عقل و عاطفه و منطق و اجماع و تاریخ درست جور می‌آید؟!

۱- انساب‌الاشراف ۵/۹۳.

۲- ازاله الخفاء ۲/۲۴۲.

قرآن ناطق (۳۴۵)

نگاهی به روایات جعلی مربوط به مناقب خلفاء ثلاثه

اکنون چند روایتی می‌آوریم از آن‌ها که در فضیلت و تجلیل حکام سه‌گانه پرداخته‌اند:

۱- امام فقیه حدیث دان «مورد اعتماد» (۱) ابوالحسین محمد بن احمد ملطی شافعی، متوفای ۳۷۷ هجری این روایت را ثبت کرده است: «محمد بن عکاشه، خدایامرز، می گوید معاویه بن حماد کرمانی از قول زهری به من گفته بود: هر که شب جمعه غسل کرده و دو رکعت نماز بگزارد و در نمازش سوره (قل هو الله احد) را هزار بار بخواند پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب خواهد دید. محمد بن عکاشه می افزاید: من هر شب جمعه چنین کردم و دو رکعت نماز می خواندم و در آن هزار بار (قل هو الله احد) مگر پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب بینم و این اصول را بر وی عرضه نمایم. تا شب جمعه‌ای سرد فرا آمد، غسل کرده دو رکعت نماز بگذاشتم و سپس به بستر رفتم، محتمل گشتم، ناچار برخاسته غسل کرده و دو رکعت نماز بگذاشتم و نزدیک سپیده دم از آن فارغ شدم، به دیوار تکیه دادم و روی به قبله داشتم. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرارسید در حالی که چهره اش چون ماه شب چهارده می درخشید و گردنش چون تنگ سیمین که دو دسته زرین بر آن باشد و بر تنش دو بُرد از نوع یمنی که یکی را پیراهن وار پوشیده بود و دیگری را بر اندام آویخته. در این حال آمده در برابرم قرار یافت. خواستم خوشامد بگویم پیشدستی کرده سلام و خوشامد گفتم. دوست داشتم دندان پیشین شکسته اش را ببینم، لبخندی زد و به دندانش نگریستم و گفتم: ای پیامبر خدا! فقیهان و دانشمندان با من رفت و آمد دارند و من تعدادی اصول از سنت دارم که می خواهم بر تو عرضه بدارم. فرمود: عرضه بدار. گفتم: رضا به قضای الهی. تسلیم بودن به امر خدا. صبر کردن بر حکم خدا دست آویختن به آنچه خدا فرمان داده است. بر حذر داشتن از آنچه خدا از آن بر حذر داشته

۱- او را چنین نامیده‌اند و صحت گزارشش را از روایتی که ثبت کرده خواهید شناخت!

(۳۴۶) قرآن ناطق

است. پاک ساختن به وسیله کار برای خدا. ایمان به این که مقدرات الهی چه خیر باشد و چه شر از جانب خدا است. در مسائل دینی ترک ریا و جدال و دشمنی کردن. مسح کشیدن برپوش. جهاد علیه اهل قبله (مسلمانان). نماز بر مسلمان مرده مستحب است. ایمان کم و زیاد شدنی است. اعتقاد داشتن و عمل کردن. قرآن کلام خدا است. شکیبایی و مقاومت زیر پرچم قدرت حاکمه در مواردی که بر طریق دین است یا از آن منحرف. قیام مسلحانه علیه حاکم گرچه از رویه اسلامی منحرف گشته باشد روا نیست. موحدانی که نه به بهشت درمی آیند و نه به دوزخ. هیچ موحدی را گرچه گناهان بزرگ مرتکب گشته باشد نمی توان کافر شمرد. دست از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بازداشتن، چون رسیدم بنای گریستن را گذاشت تا بانگ گریه اش برخاست، برترین فرد مردم پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ابوبکر است بعد عمر بعد عثمان و سپس علی، محمد بن عکاشه می گوید: وقتی نام علی را می بردم در دل می گفتم: پسر عمو و داماد او است. پیامبر صلی الله علیه و آله لبخندی زد پنداشتی می داند که در دل چه می اندیشم. سه شب پیاپی این اصول را بر حضرتش عرضه می داشتم و هر وقت به این جا می رسیدم که عثمان سپس علی، به من می فرمود: بعد عثمان سپس علی. بعد عثمان سپس علی... و این را سه بار تکرار می کرد و چون این احادیث اصولی را بر وی عرضه می داشتم دید گانش پر از اشک می شد. از آن خواب حلاوتی در دل و دهانم احساس کردم که هشت روز هیچ نخوردم و نیاشامیدم چندان که یارای نماز واجب در من نماند، پس غذایی خوردم و آن حلاوت و لذت برفت و خدا مرا گواه است و او هم گواه بس».

آن گاه می نویسد: امیر المؤمنین متوکل - خدایامرز - به احمد بن حنبل رضی الله عنه، گفت: احمد! من می خواهم تو را بین خود و خدا حجت گردانم، بنابراین مرا از سنت و جماعت و آنچه از اصحابت از تابعان از قول اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نوشته‌ای مطلع و آگاه ساز: احمد بن حنبل این روایت را برای وی بر خواند. (۱)

۱- «التنبیه و الرد علی اهل الاهواء و البدع» محمد بن احمد ملطی، ۲۳.

قرآن ناطق (۳۴۷)

امینی گوید: خواننده گرامی نیازی ندارد به توضیح ما و بحث درباره این افسانه و مطالب خنده‌آور و مایه تأسف آن! چنان‌که احمدبن حنبل را برتر از این می‌دانیم که چنین روایت پوچ و افسانه‌ای را بین خود و خدا حجت گرداند و آن را به خلیفه وقتش تلقین نماید، همچنین بالاتر از این که حرف محمدبن عکاشه و روایتش را تصدیق نماید، روایت کسی را که ابن‌عساکر پس از ذکر این خواب درباره‌اش می‌گوید: «سعیدبن عمرو بَدَعِيَ می‌گوید: به ابوزُرْعَه گفتم: محمدبن عکاشه کرمانی؟ سری تکان داده گفت: او را دیده‌ام و از او حدیث نوشته‌ام و دروغ‌ساز است. پرسیدم: خوابی را که داستان می‌کند از زبانش نوشته‌ای؟ گفت: آری نوشته‌ام و ادعا می‌کرد که به این صورت برای «شبابه» نقل کرده که: ایمان گفتار و کردار است و زیاد و کم می‌شود و برای «ابونعیم» به این شکل: علی سپس عثمان و افزود که وی (یعنی محمدبن عکاشه) بسیار دروغگو است و روایاتش قابل نوشتن و ثبت نیست و مقصودش این بود که شبابه و ابونعیم آن روایت را نقل نمی‌کنند. پرسیدم: محمدبن عکاشه را کجا دیده‌ای؟ گفت: با محمدبن رافع که رفیقش بود این‌جا آمد و برای وی مقامی قائل بودم. محمدبن رافع مرا دید و مایل نبود درباره او چیزی بگوید و به من گفت: هرگاه سر صحبت را با او باز کنی وضعیتش برایت روشن خواهد شد. گفتم: چه‌طور است که در این زمینه به من تفضلی کنی و مرا روشن گردانی... گفت: اولین حدیثی که برایم تقریر کرد دروغی بود که به خدا بست و بر پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله و بر علی و برابن عباس...» (۱).

حاکم نیشابوری او را در شمار راویان «ضعیف» آورده است و می‌گوید: جمعی از این راویان به جعل روایت پرداخته و به گمان خویش به این وسیله مردم را به کارهای خوب و فضایل خوانده‌اند، مثل ابوعصمه و محمدبن عکاشه کرمانی. آن‌گاه از قول سهل بن سری حافظ می‌گوید: احمد جویباری و محمدبن تمیم و محمدبن عکاشه

۱- لسان‌المیزان ۵/۲۸۷.

(۳۴۸) قرآن ناطق

بیش از ده هزار حدیث از زبان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جعل کرده‌اند. (۱)

کسی که وضعیت چنین باشد و صفات و خصوصیاتش چنان و آن روایتش، به هیچ‌وجه شایسته نیست افسانه‌هایی را که در زمینه اصول اعتقادی و تعالیم دینی می‌یافت تصدیق کنیم. تعجب از فقیه مورد اعتماد و «ثقه» ای باید کرد که چنین حرف پوچ و مسخره و رسوائی را ثبت می‌کند و سند قرار می‌دهد. این ناشی از عشق کورکورانه است و تعصیبی که صاحبش را به گمراه‌گری و فریب‌توده‌های ساده دل خلق می‌کشاند و «خدا می‌داند که آن‌ها دروغ‌گویند».

۲- بلاذری در «انساب‌الاشراف» روایتی ثبت کرده است از خلف بزاز از ابوشهاب حنّاط (۲) از خالد حذاء بصری از ابوقلابه بصری از انس می‌گوید: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «مهربان‌ترینتان ابوبکر است و سخت‌گیرترینتان در امور دین عمر، توانا‌ترینتان در قرائت قرآن ابی‌بن‌کعب، راست‌گوترینتان از سر شرم عثمان، حلال و حرام‌شناس‌ترینتان معاذبن‌جبل فریضه‌دان (یاگزار)تان زیدبن‌ثابت و هر امتی امینی دارد و امین این امت ابوعبیده جراح است».

این را ابن‌عساکر در تاریخش با حذف سبب ثبت کرده است — عبارت: «مهربان‌ترین فرد امت ابوبکر است و سخت‌گیرترینشان در دین خدا عمر، راست‌گوترینشان از سر شرم عثمان، فریضه‌دان (یاگزار)شان زید، توانا‌ترینشان در قرائت قرآن ابی‌بن‌کعب...» (۳) و در جای دیگر از طریق ابوسعید خدری ثبت کرده و می‌افزاید: عقیلی می‌گوید: سندهای این روایات «غیر محفوظ» است و متن آن‌ها معروف. (۴)

۱- لسان‌المیزان ۵/۲۸۶ و ۲۸۹، برای مزید اطلاع رجوع کنید به جلد پنجم «غدیر» بحث «یک سلسله راوی دروغ‌ساز».

۲- عبدربه بن نافع سکنانی. «ثقه» ای که «قوی» نیست و در نقل حدیث دچار توهم و اشتباه می‌شود.

۳- تاریخ ابن‌عساکر ۱/۳۲۵.

۴- ترجمه الغدير ، ۶/۱۹۹ .

قرآن ناطق (۳۴۹)

امینی گوید : افسانه شگفت‌انگیز و خنده‌آوری است که خَلَف بَزَار داستان کرده است کسی که «ثقه» و امین و عابد و فاضل است و شراب‌خوار ! ابو جعفر نفیلی می گوید : اگر آن آفت شراب‌خواری در وی نبود از راویان سنت و حدیث شمرده می‌شد. نام وی نزد احمد ، پیشوای حنبلیان ، برده می‌شود و می‌گویند : او شراب می‌خورد ! می‌گوید : خبر این به ما رسیده است ، لکن به خدا قسم او چه شراب بخورد و چه شراب نخورد به نظر ما «ثقه» و امین و درستکار است !

همین روایتش گواه صادقی است بر صحت اطلاعی که به احمد حنبل درباره خلف بزار رسیده است و کسانی که آن روایت را از چنین موجودی گرفته و ثبت و نقل کرده‌اند دستخوش مستی هواخواهی و غرض‌ورزی و جانب‌گیری بوده‌اند .

خطیب بغدادی برای پاک نمودن دامن آلوده این «ثقه» امین از پلیدی می‌گساری نقل قولی آورده است از محمد بن احمد بن رزق از محمد بن حسن بن زیاد نقاش می گوید : ادریس بن عبدالکریم حداد می گفت : خلف بن هشام (بزار) با تأویل (آیات قرآن) شراب می‌نوشید . روزی خواهرزاده‌اش در حضورش سوره انفال را می‌خواند . خواند تا رسید به آیه «... تا خدا پلید را از پاکیزه متمایز و جدا سازد ...» آن‌گاه رو به خلف کرده پرسید : دانی جان ! اگر خدا پلیدها را از پاکیزه‌ها متمایز و جدا سازد شراب در ردیف کدام یک قرار خواهد گرفت؟! خلف سر خویش پائین انداخت و مدتی سرافکنده ماند ، سپس جواب داد : در ردیف پلیدی‌ها ! خواهرزاده‌هایش پرسید : آیا راضی می‌شوی که در شمار مرتکبان پلیدی باشی؟! گفت : عزیزم ! به خانه برو و هرچه رادر آن است بر خاک بریز و ترک می‌گساری کرده گفت : آن‌گاه خدا روزه را پیش آورد و او روزگار به روزه‌داری گذرانید تا بمرد ! (۱)

اگر خواب و توهم راست درمی‌آمد این تبرئه هم درست می‌نمود و کاش چنین می‌بود. اگر تبرئه وی معقول می‌بود و حقیقت می‌داشت بهتر از عقیده و اظهار امام

۱- تاریخ بغداد .

(۳۵۰) قرآن ناطق

احمد حنبل بود که گفته است : چه شراب بخورد و چه نخورد «ثقه» و امین و درستکار است ! زیرا این عقیده و اظهاری است که نه دلیل و برهانی در اثبات آن هست و نه با شرع و عقل و منطق سازگاری است و خداوند می‌فرماید : ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه بدکاری برایتان خبری آورد درباره‌اش بررسی و تحقیق کنید ... (۱)

لکن داستانی که خطیب بغدادی برای تبرئه و پاک نمودن دامن خلف بزار نقل کرده قابل اعتبار نیست ، زیرا سند روایتش به علت وجود «محمد بن حسن نقاش» باطل و سست است و وی را طلحه بن محمد دروغگو خوانده است و دارقطنی پوچ و ابوبکر او را متهم به «تدلیس» نموده است و بَرَقَانِي گفته : همه روایاتش زشت و ناشناخته است و در حضورش از تفسیر او یاد کرده‌اند گفته : در آن هیچ حدیث صحیحی وجود ندارد .

این‌ها همه را خطیب بغدادی خودش نوشته و دانسته است . بنابراین چه‌طور خلف بزار را می‌توان تبرئه کرد؟!

من از کسی که این روایت را جعل کرده سپاسگزارم که نام مولای ما امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را در شما آن افراد که نام برده نیاورده است ، نام او را که به لحاظ آن صفات بر همه آن‌ها برتری دارد و شخصیت والایش برتر از آن است که در ردیف آن‌ها ذکر شود یا کسی در کنارش نام برده شود چنان‌که فضائلش چندان عظیم و عالی است که در کنارش نمی‌سزد از فضیلت دیگری یاد آید.

نمی‌خواهیم در این جا به بررسی متن روایت و اوصافی که برای آن عده ذکر شده پردازیم ، زیرا نیازی به تحلیل و بررسی و نقد نمی‌بینیم . بر این که ابوبکر مهربان‌ترین فرد امت است چند دلیل قاطع معروف کفایت می‌کند ، مثلاً این که «فَجَاءَهُ» را به دستورش

آتش زده‌اند و از اجرای قانون کیفر اسلام در مورد خالد بن ولید، که جنایتی در حق قبیله بنی حنیفه مرتکب گشته و جنایت ننگینی در حق مالک بن نویره

۱- (۶ / حجرات) .

قرآن ناطق (۳۵۱)

و همسرش بی‌اعتنایی کرده است یا به اقامه دعوی صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیهاالسلام بی‌اعتنایی کرده و نه تنها حقش را نپرداخته بلکه نخواست او را با راه حلی که برایش وجود داشته راضی و خشنود گرداند .

آری، اگر همه این‌ها را ندیده بگیریم باز راه حلی را در برابر ابوبکر گشاده می‌بینیم که اتخاذ نکرده است. آیا وی نمی‌توانست برای جلوگیری از انشعاب امت و اختلاف و گستاخی بدخواهان نسبت به خاندان نبوت، «فدک» را، گرچه ملک عموم و تحت اختیار دولت می‌دانست، به اختیار فاطمه علیهاالسلام درآورد همان‌طور که بعدها عمر به میراث‌بران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگرداندش یا چنان که عثمان به تیول مروان درآورد یا معاویه به تیول مشترک سه نفر: مروان بن حکم، عمرو بن عثمان و یزید بن معاویه و بالاخره در دوره‌ای حکام در همین «فدک» و در املاک دولتی تصرف مالکانه داشتند. (۱)

درباره «مهربانی» و رحم دلی ابوبکر، که در آن روایت دروغین و جعلی برایش ادعا گشته، از فاطمه باید پرسید که «صدیقه» و بسیار راستگو است آن روز که گریان خارج شد و با همه قدرتش بانگ برآورد که آه، پدرم! ای پیامبر خدا! پس از تو چه‌ها که نکشیدیم از دست پسر خطاب و پسر ابی‌قحانه (۲) از او باید پرسید آن روز که با جمعی از زنان خانواده‌اش از خانه بیرون شد و به شیوه پدرش راه رفتن گرفت تا به مقر ابوبکر که با جمعیتی از مهاجران و انصار و دیگران بود رسید و در برابرش ایستاد و سپس شیونی سرداد که آن جماعت را به ناگهان به گریه و فغان آورد و مجلس را به لرزه درانداخت. و از آن روز که به ابوبکر گفت: به خدا بعد از هر نمازی که می‌گزارم تو را نفرین می‌کنم!

« من فقط یک تن از مسلمانان هستم » یا به پسرش گفته: « پسرم! پدرت یک تن از مسلمانان است و همان حقوق و تکالیفی را دارد که ایشان دارند » چه خوش بود که او

۱- رجوع کنید به: جلد هفتم ترجمه الغدیر .

۲- رجوع کنید به جلد هفتم کتاب ترجمه الغدیر .

(۳۵۲) قرآن ناطق

را « یک تن از مسلمانان » می‌شمردند و برایش همان حقوقی را قائل می‌بودند که هر فرد مسلمان دارد و درباره‌اش احکامی را جاری می‌ساختند که بر هر مسلمان و مؤمن جاری است. حتی به این اندازه هم خوب بود که نظر عثمان را درباره‌اش می‌داشتند و مروان بن حکم را کسی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را لعنت شده و پسر لعنت شده خوانده‌است، برتر از او نمی‌شمردند. بالاتر از این‌ها، کاش او را در طراز فرومایه‌ترین اعراب بیابان گرد و بی‌فرهنگ، یا پست‌ترین طبقه اصحاب ساقط و کم‌مایه می‌دانستند... کاش! ولی دریغ که چنین هم نکرده‌اند!

غیر از علی علیه‌السلام کدام مسلمان و الامقام یا عادی یا آن که فروترین مقام را در جامعه دارد بر سر هیجده هزار منبر لعنت فرستاده و دشنام گفته‌اند و هیچ کس لب به دفاعش نگشوده است!؟

غیر از علی علیه‌السلام، سرور دودمان پاک رسالت، کدام مسلمان مقتدر و صاحب منصب یا بازاری و عادی بوده که قانون بگزارد برای دشنامش در هر نماز جمعه و جماعتی که در تمام شهرهای عمده کشور اسلامی بر گزار می‌شود و تمام سخنرانی‌ها و کنفرانس‌ها را با بدگویش ختم کنند و هر که را از این دستور و قانون سرباز زند تبعید و آواره سازند؟! جنید بن عبدالرحمن بن عمرو می‌گوید: از «حوران» (۱) به دمشق آمدم تا حقوقم را بگیرم. نماز جمعه را خواندم و بعد از در مسجد خواستم بیرون آیم که

دیدم شیخی به نام ابوشیبۀ القاص (داستان گو) در آن جا برای مردم داستان تاریخی می گوید . سخن از عذاب می گفت بیمناک می شدیم و از سختی کیفر می گفت گریان می گشتیم . وقتی داستانش را به پایان برد گفت : مجلس خویش را با دشنام دادن به ابوتراب پایان دهید . آن ها هم ابوتراب را دشنام گفتند . رو به کسی که سمت راستم نشسته بود گردانده پرسیدم : ابوتراب کیست ؟ گفت : علی بن ابیطالب پسر عموی پیامبر خدا و دامادش و نخستین مردی که اسلام آورد و پدر حسن و

۱- منطقه‌ای در سوریه است .

قرآن ناطق (۳۵۳)

حسین ... ابن عساکر پس از نوشتن این واقعه می گوید : جنید این کار را تقیح کرد و سیلی‌ای بر صورت آن مرد نواخت و او به هشام بن عبدالملک شکایت برد و وی جنید را به «سند» تبعید کرد و در آن جا به حال تبعید بود تا بمرد . (۱)

کدامین گرامی و محبوب پیامبر عزیزمان غیر از این گرامی ترین فداکار راه دین چنین مورد پرخاش و ناراحتی قرار گرفته و چندان بر او ناگواری و سختی باریده‌اند که به تنگ آمده و از زندگی دلسرد گشته و در حالی که شکیبایی ورزیده که خاشاک در دیده نگهداشته و استخوان در گلو و نگریسته که میراثش ، اسلام گرامی و گرانقدرش ، به غارت و چپاول می رود؟!

کدام صحابی غیر از علی علیه السلام بوده که پنداشته‌اند کار حکومت بر امت محمد صلی الله علیه و آله جز با دشنامش راست و برقرار نیاید؟! به مروان بن حکم می گویند: چرا علی علیه السلام را بر فراز منبر دشنام می دهید؟! صریحا می گوید : درحقیقت ، کار ما جز به این وسیله استوار نمی گردد! (۲)

کدام موحد خداشناس جز علی علیه السلام بوده که در بیعت خلیفه مسلمانان ، بیعتی که پیمان با خدا و پیامبر او است ، بیزاری جستن از وی را جزو مواد بیعت قرار دهند و از شرایطش؟! می دانیم معاویه بیزاری جستن از علی علیه السلام را شرط بیعت با خویش قرار داده است . (۳)

کدام انسان است که بردن نامش برای کسی گران آید و دشوارنماید جز علی علیه السلام؟! این عایشه است که دلش بار نمی دهد نام او را به خوبی یاد نماید یا دل خویش از بد خواهیش بپیراید . (۴) معاویه یا عبدالملک بن مروان ، یا هر دو به ابن عباس دستور می دهند اسم و لقب پسرش را که علی نام داشته تغییر دهد (۵) و علی بن جهم سلمی

۱- تاریخ ابن عساکر ۳/۴۰۷ .

۲- الصواعق المحرقة ، ابن حجر ، ۳۳ .

۳- البیان و التبین ، جاحظ ۳/۸۵ .

۴- جلد ۱۸ ترجمه الغدیر .

۵- تاریخ طبری ۸/۲۳۰ ، حلیة الاولیاء ۳/۲۰۷ ، الکامل ، مبرد ۲/۱۵۷ ، عقد الفرید ۳/۲۸۶ .

(۳۵۴) قرآن ناطق

پدرش را بد می گفته که چرا اسمش را علی گذاشته است . (۱)

کدام مسلمان نیکوکار و راسترو غیر از نخستین مسلمان علی علیه السلام بوده که دشمنانش را ، کسانی را که به او دشنام داده و بد گفته و لعنت فرستاده و به خصومتش کمر بسته و خوار گذاشته و کشته باشند تبرئه نمایند و در تبرئه و توجیه کارشان بگویند آن ها مجتهد و صاحب تفسیر و استنباط خاص خویش بوده‌اند و به همین جهت مستحق هیچ گونه انزجار و اهانت و کیفری نیستند؟! کدام یک از فرزندان اسلام غیر از زاده کعبه ، پسر فاطمه بوده است که شیعه و پیروان و خاندان و دوستانش را در جامعه سزاوار دشنام بدانند و مستحق لعنت و قتل و اسارت و زدن و شکنجه و اهانت و حبس در سیاهچال ها و زندان ها و با آنان بدترین رفتارها را بکنند و دنیا را با همه فراخیش بر آنان تنگ گیرند!؟

نهایت حقّ کشی و بی‌انصافی این است که «ابن حَجْر» از موجودی مثل حکم بن ابی‌العاص ، لعنت شده و تبعیدی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، به استناد صحابی بودنش دفاع کند و اجازه ندهد کسی او را به خاطر زشت کاری و گناه و جرائمش بد بگوید و محکوم سازد . (۲) گستاخی در پایمال کردن حقّ این است که «ابن حزم» از عبدالرحمن بن ملجم، قاتل امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ، به استناد این حرف پوچ دفاع کند که او مجتهدی بوده که در استنباط حکم به اشتباه رفته است و به همین جهت اهانت و دشنام به عبدالرحمن بن ملجم را جایز نداند . (۳) حقّ کشی تبه‌کارانه دفاعی است که قاضی حسین شافعی از عمران بن حَطّان ، مدح‌کننده ابن ملجم ، می‌نماید ، از کسی که در ستایش قاتل امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام چنین می‌سراید :

به به ! به ضربه‌ای که مرد پرهیزگاری زد و هیچ مقصودی جز این نداشت که خشودی خدای متعال را بدست آرد

چون گاه به یادش می‌افتم می‌بینم در میزان خدا از همه موجودات روی زمین پرثواب‌تر است

۱- لسان المیزان ۴/۲۱۰ .

۲- رجوع کنید به جلد هشتم کتاب ترجمه الغدير .

۳- رجوع کنید به جلد اول ترجمه الغدير .

قرآن ناطق (۳۵۵)

قاضی حسین شافعی می‌گوید: چون عمران بن حَطّان ، صحابی بوده لعنت کردنش جایز نیست (۱) و نمی‌داند ابن حَطّان صحابی نبوده و مدت‌ها پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قیام تجاوزکارانه آن‌ها را پیشگویی و خودشان را لعنت فرستاده است .

حقّ کشی دردناک این است که دامن پلید معاویه را از آلائش رباخواری و می‌گساری و جنایات و تبه‌کاری‌هایش و کشتن هزاران تن از مردان صالح و پاکدامن امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله با یک حرف و این که «مجتهدی خطاکار بوده است» می‌خواهند پاک نمایند (۲) و این که جرائم یزید ، مجسمه می‌گساری و تبه‌کاری ، را ندیده انگاشته و برای جنایات کفرآمیزش عذر و بهانه بتراشند و با این حرف که او «امامی دچار اشتباه بوده است» از تکفیر و لعنتش جلوگیرند و او را مسلمانی بشمارند که هنوز کفرش به ثبوت نرسیده است ! (۳)

و از این گونه پشتیبانی‌ها و مدافعات از آن قماش تبه‌کاران کافر مسلک و در همان حال نسبت به پیشوای عالیقدر مؤمنان و مولای متقیان ، دوستدار خدا و دوستدار پیامبرش توده‌هایی از عوام و بدرآیان جسارت‌ها نموده‌اند و حتی خویشاوندان و دوستان و پیروانش را از توطئه و آزار و اهانت و کشتن و بستن مصون نداشته‌اند درحالی که وی حدّ اقل به مثابه یک مسلمان از حقوق معنوی و احتراماتی که شایسته هر مسلمان است برخوردار بوده و بایستی پاسش را نگهداشته و از اهانت و آزارش پرهیز می‌نمودند . کاش آن جماعت این حرف منسوب به حضرتش را که « من فقط یک تن از مسلمانانم »، گرچه ساختگی و جعلی است ، از «بخاری» و «خطیب» خودشان گرفته و در حق وی به موجب آن عمل کرده بودند ... لکن دریغ و درد ...

۱- اصابه ۳/۱۷۹ .

۲- الفصل ، ابن حزم ۴/۸۹ - تاریخ ابن کثیر ۷/۲۷۹ .

۳- تاریخ ابن کثیر ۸/۲۲۳ - ۱۳/۹ .

(۳۵۶) قرآن ناطق

از این‌ها گذشته ، چگونه این حرف را به حضرتش نسبت می‌دهند و با چه جرأت و جسارتی ! در حالی که می‌دانیم پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به دخترش صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها‌السلام می‌فرماید : « همسرت بهترین فرد امت من است و داناترین و بردبارترینشان و از همه پیش‌قدم‌تر در ایمان به اسلام » !؟

و می‌فرماید : « علی بهترین کسی است که پس از خویش برجانهادهام » .

و «بهترین مردتان علی بن ابیطالب است و بهترین زنان فاطمه دختر محمد» .
 و «علی بهترین انسان است و هر که این را نپذیرد قطعاً کافر گشته است» .
 و «هر کس معتقد و معترف نباشد که علی بهترین انسان است قطعاً کافر گشته است» .

و خطاب به فاطمه علیها السلام : «خدا به مردم روی زمین توجه نموده پدرت را از میانشان به پیامبری برگزید و دگر باره توجه نموده همسرت را برگزید» .

و نیز به او : «خدا از مردم روی زمین دو مرد را برگزید یکی از آن دو پدر تو است و دیگری همسر تو» . (۱)
 نمی دانم چه طور ممکن است چنین سخنی از حضرتش دائر بر برتری ابوبکر و عمر و عثمان شنیده شود در حالی که به تصریح قرآن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را خود خویشتن خوانده است و پروردگار با آیه تطهیر او را پاک و منزّه شمرده و ولایت خویش در نص صریح از قرآن مجید با ولایت پیامبرش و ولایت علی علیه السلام مقرون ساخته است و پیامبر صلی الله علیه و آله برایش منزلتی نسبت به خویش قائل گشته درست همان که هارون نسبت به موسی داشته به استثنای مقام نبوت و او را به هنگام عقد پیمان برادری بر اساس همسانی در ملکات و روحتیات به برادری خویشتن اختیار نموده است . در صورتی که در میان امت کسی برتر از علی علیه السلام وجود می داشت چگونه این امور انجام شدنی بود ؟ اگر در میان امت کسی برتر از علی علیه السلام می بود این مقام و منزلت که به علی علیه السلام تعلق گرفته به وی تعلق می گرفت و علی علیه السلام از آن همه

۱- رجوع کنید به کتاب ترجمه الغدیر جلد سوم .

قرآن ناطق (۳۵۷)

بی نصیب می ماند . هر گاه در میان امت کسی برتر از علی علیه السلام می بود دیگر امکان نداشت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیش از همه خلق مورد محبت خدا و پیامبرش باشد ، حال آن که مسلم است و به صحت پیوسته که پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث مشهور «پرنده بریان» فرمود : «خدایا آن شخصی را که از میان خلقت بیش از همه دوست می داری برسان تا با من بخورد و علی علیه السلام در رسید» . و این حدیثش به عائشه «صحیح» شمرده شده که فرمود : «دوست داشتنی ترین مرد برایم علی است و گرامی ترین و عزیزترین ، بنابراین پاس حقش را بدار و وجودش را گرامی شمار» و نیز این فرمایشش : «از مردان دوست داشتنی ترینشان برایم علی است» و «علی دوست داشتنی ترینشان برای من است و دوست داشتنی ترینشان برای خدا» . همچنین عایشه گفته است : «به خدا ندیده‌ام برای پیامبر کسی از علی دوست داشتنی تر باشد» و «بُرُیْدَه» و «أَبِی» گفته‌اند : «برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دوست داشتنی ترین فرد از زنان فاطمه بود و از مردان علی» . (۱)

به علاوه فاطمه صدیقه چه می اندیشید که به هنگام درگذشتش از ابوبکر و عمر - که بهترین افراد بشر بوده‌اند - دلگیر و آزرده بود ؟ چه می اندیشید آن دم که گریان به مزار پدرش پناه برده فغان و فریاد برآورد که «آه پدرم ! ای پیامبر خدا ! پس از تو چه‌ها از پسر خطاب و پسر ابوقحافه کشیدیم» ؟ روی چه حسابی به این دو بهترین فرد بشر می گفت : «من خدا و فرشتگانش را گواه می گیریم که شما دو نفر مرا به خشم آورده‌اید و خشنودم نساخته‌اید و هر گاه پیامبر را ببینم از شما به او شکایت خواهم برد» ؟ شکوه جگر خراشی که هنوز در گوش تاریخ و تاریخ دانان طنین انداز است . چرا وصیت کرد شبانه به خاک سپرده شود و ابوبکر بر او نماز نگزارد و آن «دو بهترین فرد بشر» در کفن و دفن و تشییع جنازه‌اش شرکت نمایند ؟ وصیت مشهوری که در انجمن‌های تاریخی مورد بحث و تدقیق است و عظمت واقعیتش بر

۱- رجوع کنید به کتاب ترجمه الغدیر جلد سوم .

(۳۵۸) قرآن ناطق

ذهن و قلم مورخان اعمال قدرت می نماید . (۱)

آری، سبب همه این‌ها آن است که صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام مانند پسرعمو و همسر ارجمندش هیچ از آن بهتان، که در آن روایت دروغین و جعلی آمده، خبر نداشته است، زیرا وجود نداشته. کسانی که جلد ششم و هفتم ترجمه «غدیر» را مطالعه کرده‌اند شاید بیش از این بر ماهیت افسانه‌ای که می‌گویند ابوبکر و عمر بهترین افراد بشرند آگاهی داشته باشند.

پایان برگزیده جلد هجدهم ترجمه الغدیر

۱- رجوع کنید به کتاب ترجمه الغدیر جلد هفتم.

قرآن ناطق (۳۵۹)

شروع جلد نوزدهم ترجمه الغدیر

روایاتی که در تمجید خلفای سه‌گانه آورده‌اند

بخاری در «صحیح» خویش، بخش «مناقب»، فصل «فضائل و برتری ابوبکر پس از پیامبر صلی الله علیه و آله» روایتی ثبت کرده است از طریق عبدالله بن عمر می‌گوید: «ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله افراد مردم را به لحاظ خوبی و برتری متمایز می‌ساختیم، ابتدا ابوبکر را خوب‌ترین فرد می‌شمردیم و سپس عمر بن خطاب را و پس از آن دو عثمان بن عفان - رضی الله عنهم - را تعیین می‌کردیم.» (۱).

این روایت را آن جماعت پایه‌ای ساخته‌اند برای به کرسی نشاندن آن چه انتخابات می‌نامند و حاکمیت ابوبکر و عمر و عثمان را از طریقش انجام یافته می‌دانند. متکلمان آن جماعت، در بحث امامت به همین روایت استناد و استدلال می‌کنند و به دنبال ایشان علمای حدیث به آن اهتمامی عجیب می‌نمایند و در ثبت آن دم از تصویب و صحت و اهمیت می‌زنند و بس می‌بالند و شادی می‌نمایند، خیلی از آن‌ها چون بدین روایت رسیده‌اند، در شرحش پر گفته و در مجالش تاخته‌اند. آنچه را «خلافت راشده» می‌نامند بر شالوده همین روایت نهاده است و در صحت و مشروعیت بیعت سقیفه، که تاریخ اسلام را به نکبتش آلوده و مسلمانان را پراکنده و روابط دینشان را گسسته و مصیبت‌ها بر سرشان تا به امروز در آورده است، به همین اشاره می‌نمایند. به همین سبب با توفیق الهی، سخن را در این خصوص بسط می‌دهیم تا حق مطلب ادا گردد و ماهیت این روایت به روشنی آشکار شود. آن‌گاه هر که به گمراهی می‌رود دانسته و پس از اتمام حجت رفته باشد و هر که صراط مستقیم حقیقت را می‌جوید در پرتو مشعلی فروزان آن راه پوید.

عبدالله بن عمر، در دوره پیامبر صلی الله علیه و آله، آن زمان که ادعا می‌کند افراد مردم را به

۱- صحیح بخاری، ۵/۲۴۳.

(۳۶۰) قرآن ناطق

لحاظ خوبی و برتری متمایز می‌ساخته و تعیین مقام کرده است، در عنفوان جوانی بوده، حتی در سال‌هایی از آن دوره، به حد بلوغ نمی‌رسیده است و به همین جهت پیامبر گرامی به او اجازه شرکت در جنگ «بدر» و «احد» را نداد و تنها در جنگ خندق، که بنا بر نوشته «صحیح» (۱) پانزده سال پیش داشته، او را اجازه جنگ داد. بنا بر همه اقوالی که در تاریخ ولادت و هجرت و وفات پیامبر صلی الله علیه و آله هست، عبدالله بن عمر به هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از ۲۰ سال نداشته است. طبعاً چنین کسی را با این سن و سال عهده‌دار تعیین خوبی و برتری اصحاب کهنسال و برجسته‌ترین چهره‌های امت اسلام نمی‌کنند و از او در این باره نظر نمی‌خواهند و وی را داور نمی‌سازند، زیرا داوری در این زمینه و تشخیص و تعیین مایه فضیلت آنان، مستلزم ممارستی طولانی و معاشرتی مستمر و تجربه‌ای فراوان و رأی صائب و بینشی ژرف و دقت نظری بی‌نهایت است و پختگی عقلی می‌خواهد که خود

مقرون با درایت و تجارب حیاتی است .

چنین کار از کسی ساخته است که علاوه بر همه این‌ها ، مقتضیات فضیلت و مایه برتری را تشخیص بدهد و به درستی بشناسد و روحیه اشخاص را کاویده و به درون ضمیرشان درآمده و ضمناً قدرتی نفسانی داشته باشد که دستخوش تمایلات هواخواهانه نگردد و عبدالله بن عمر، چون در آن زمان خردسال بوده از این جمله خصال بهره نداشته است و همین روایتش ، خود بزرگ‌ترین گواه است بر فقدان آن ملکات فاضله ، ابوغسان دوری می گوید نزد علی بن جعد بودم . این روایت عبدالله بن عمر را در حضورش خواندند که می گوید در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما برتری افراد را بر یکدیگر تعیین می کردیم و می گفتیم : بهترین فرد این امت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر است و عمر و عثمان و این گفته به اطلاع پیامبر صلی الله علیه و آله می رسید و تکذیب نمی نمود . علی بن جعد گفت : این پسرک را نگاه کنید که بلد نبود زنش را طلاق بدهد ،

۱- صحیح بخاری ۶/۷۴ - تاریخ طبری ۲/۲۹۶ .

قرآن ناطق (۳۶۱)

می گوید : ما برتری افراد را بر یکدیگر تعیین می کردیم ... ! (۱)

ابوعمر در کتاب «استیعاب» شرح حال علی علیه السلام می نویسد : حدیث ابن عمر را که می گوید : «ما در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می گفتیم : ابوبکر بعد عمر بعد عثمان . آنگاه سکوت می کردیم» ابن معین نادرست و زشت خوانده و درباره اش سخنی تند و خشن گفته است ، زیرا کسی که چنین بگوید و عقیده داشته باشد برخلاف اجماعی سخن گفته و عقیده بسته که علمای حدیث و فقهای سلف و خلف اهل سنت داشته‌اند و معتقد بر این که علی پس از عثمان ، رضی الله عنه ، از همه مردم برتر است و این چیزی است که هیچ کس درباره اش اختلاف ندارد ، بلکه اختلاف در برتری علی و عثمان بر یکدیگر است و نیز پیشینیان در برتری علی و ابوبکر بر یکدیگر اختلاف پیدا کرده‌اند . بنابراین همین اجماعی که صورت گرفته ، دلیل بر این است که حدیث ابن عمر توهم و غلط است و اگر سندش صحیح هم باشد باز معنایش نادرست است . (۲)

چه فرق فاحشی است میان نظر عبدالله بن عمر با عقیده و گفته پدرش عمر درباره علی بن ابیطالب علیه السلام که « این مولای من و مولای هر مؤمنی است هر که او مولایش نیست مؤمن نیست » . (۳)

فضیلت تراشی برای معاویه

فکر می کردیم درباره معاویه ، احتیاجی نیست سخن را به شرح و بسط بکشانیم چون مسلمانان او را کاملاً می شناسند و به روحیه پلیدش پی برده واز تبه کاری‌ها و جنایات سهمگینش باخبرند و از رذائل بی حد و حسابش و از دوده تبااهش و نسب ناپاکش و خانواده کثیفش و می پنداشتیم هر که زبان به مدح او دراز کند ، پیشانی‌ش را سیل عرق شرم خواهد پوشاند . لکن دیدیم تصوّرمان درست درنیامد و افراد

۱- تاریخ الخطیب ۱۱/۳۶۳ .

۲- استیعاب ۲/۴۶۷ .

۳- رجوع کنید به جلد اول ، «غدیر» .

(۳۶۲) قرآن ناطق

گستاخ و پررو و لجبازی پیدا می شوند که در تجلیل این عنصر پلید و پست ، روایت و حدیث جعل می کنند و در کار جعل حدّ و مرزی نمی شناسند . به همین سبب ، از پی این برآمدیم تا پاره‌ای گواهی‌های تاریخی در شناسائی او به دست دهیم تا خواننده گرامی و هر پژوهنده‌ای بداند که مدایح و تمجیدهایی که برای او ساخته‌اند چه ماهیتی دارد .

و در این کار اعتنایی به قیل و قال ابن کثیر نکردیم و نه به ندایی گوش دادیم که برخی از پیشینیان از کوهستان شام شنیده است (و شاید ندای شیطان بوده است!) ندایی که می‌گوید: «هر که به معاویه کینه ورزد شعله آتش او را به دوزخ گدازان خواهد کشاند و به اندرون آتشکده‌اش فروخواهد افکند».

و نه اعتنایی به خواب و خیالی کردیم که تکیه‌گاه ابن کثیر گشته است که می‌گوید: «یکی گفته است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را (در خواب) دیدم که ابوبکر و عمر و عثمان و علی و معاویه در خدمتش بودند. ناگاه مردی درآمد، عمر گفت: ای رسول خدا! این (اشاره به آن مرد) ما را تحقیر می‌نماید. گویی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آن مرد را تشر زد و آن مرد گفت: ای رسول خدا! من با نظر حقارت به ایشان نمی‌نگرم، بلکه به این، یعنی معاویه، می‌نگرم. فرمود: وای بر تو! مگر او یکی از اصحاب من نیست؟! و این سخن را سه بار تکرار فرمود. آن‌گاه پیامبر خدا خنجری برگرفته به معاویه داده و گفتش: به پیکر او فرو کن. معاویه با آن خنجر بر پیکر او زد. من از خواب جستم و زود به خانه رفتم و ناگهان دیدم آن مرد همان شب کشته شده و مرده است و او، راشد الکندی بود».

و نه التفاتی به عقیده سعید بن مسیب که «هر کس در حال دوستداری ابوبکر و عمر و عثمان و علی بمیرد و اعتراف نماید که آن ده نفر به بهشت می‌روند و بر معاویه درود و رحمت فرستد، بر خدا واجب خواهد آمد که به حسابش رسیدگی نماید». (۱)
قرآن ناطق (۳۶۳)

و نه اعتنایی به حرف احمد حنبل که «به معاویه چه کار دارند! از خدا عافیت و سلامت می‌طلبیم!»
ما به چنین یاوه‌ها و عقاید سست و بی‌دلیل و به هاتف مجهول و به خواب و خیال‌ها، کاری نداریم و برای این‌ها هیچ ارزش و اعتباری قائل نیستیم و این‌ها را در برابر فرمایشات پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره معاویه و سخنان پرج و متین مردان صالح و پاکدامن و آنان که از نزدیک شاهد کارهایش بوده و خوب می‌شناخته‌اندش و پته‌اش را به آب انداخته‌اند به هیچ می‌شماریم. اینک شمه‌ای از اظهارنظرهای مردان پاکدامنی که کارشناس ماهیت معاویه به شمار می‌آمده و از رفتار و روحیه‌اش در دوره جاهلیت و اسلام کاملاً آگاه و مطلع بوده‌اند به نظر تان می‌رسانیم:

علی بن اَمر، از زبان عبدالله بن عمر، نقل می‌کند که: «پیامبر خدا از راهی پست بالا آمد و ابوسفیان را که سواره بود و معاویه و برادرش همراه او بودند یکی دهانه‌کش بود و دیگری ستورران، دید و چون به آن‌ها نظر افکند فرمود: خدایا! دهانه‌کش و ستورران و سوار را لعنت کن». از عبد الله بن عمر پرسیدیم: تو خودت از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدی؟ گفت: «آری، اگر دروغ‌بگویم گوشم کر باد چنان که دید گانم کور». (۲)

طبری در تاریخش چنین می‌نویسد: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوسفیان را که بر خری سوار بود و معاویه دهانه‌کش آن را می‌کشید و پسرش یزید، آن را می‌راند، دید و فرمود: خدا دهانه‌کش و سوار و ستورران را لعنت کند». (۳)

امام مجتبی، به همین حدیث اشاره دارد آن‌جا که خطاب به معاویه می‌فرماید: «تو را به خدا قسم می‌دهم ای معاویه! آیا به یاد داری که پدرت سوار بر شتر سرخ مویی آمد و تو آن را می‌راندی و برادرت همین عتبه می‌کشیدش و پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شما

۱- تاریخ ابن کثیر ۸/۱۳۹ و ۱۴۰.

۲- کتاب صفین، چاپ مصر، ۲۴۷.

۳- تاریخ طبری ۱۱/۳۵۷.

(۳۶۴) قرآن ناطق

را دید و فرمود: خدایا! سوار و دهانه‌کش و ستورران را لعنت کن؟» و محمد بن ابی‌بکر در نامه‌ای به معاویه به همین اشاره

دارد که می‌گوید: «تو ملعون پسر ملعونی!».

معاویه بدعت‌گذار حُکم دو خواهر را همزمان به همسری داشتن

ابن منذر، از قول قاسم بن محمّد چنین ثبت کرده است: قبیله‌ای از معاویه پرسیدند آیا جایز است انسان دو کنیز را که خواهر یکدیگرند با هم به همسری داشته باشد؟ گفت: اشکالی ندارد. نعمان بن بشیر سخنش را شنیده به اعتراض گفت: این طور فتوا دادی؟! گفت: آری. گفت: پس به نظر تو اگر کسی خواهرش کنیزش باشد می‌تواند او را به همسری اختیار کند؟! گفت: آه! به خدا حالا فهمیدم! به آن‌ها بگو: از این کار بپرهیزند، زیرا روا نیست و گفت: پیوند خویشاوندی و حرمتش در مورد بردگان و غیر بردگان یکسان است. (۱)

این کار را عثمان باب کرده و از بدعت‌های او شمرده شده است و هیچ‌یک از متقدمان و متأخران با او موافقت ننموده و نظرش را به هیچ نشمرده‌اند تا معاویه پیدا شده و بر پایه سست رأی عثمان، خواسته بنیان باطلی برآورد و بدعت پسر عمویش را احیا نماید و دیده از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بپوشد، لکن رسوا گشته و ما کوس رسوایی و باطل‌گرایی‌اش را بزديم. پایان برگزیده جلد نوزدهم ترجمه الغدیر

۱- الدر المنثور ۲/۱۳۷.

قرآن ناطق (۳۶۵)

شروع جلد بیستم ترجمه الغدیر

معاویه تکبیر نماز را ترک می‌کند

طبرانی (۱) از قول ابوهریره چنین ثبت کرده است: اولین کسی که تکبیر را ترک کرد معاویه بود. ابوعبید روایت می‌کند که اولین کسی که آن را ترک کرد «زیاد» بود.

ابن ابی شیبّه از طریق سعید بن مسیب این روایت را ثبت کرده است: اولین کسی که تکبیر را کم کرد معاویه بود. (۲). این حَجَر در «فتح الباری» می‌نویسد: «این با روایت قبلی منافات ندارد، زیرا زیاد آن را به پیروی از معاویه ترک کرده است و معاویه به تقلید از عثمان (۳). و جمعی از دانشمندان این را به إخفاء و آهسته گفتن تکبیر تعبیر کرده‌اند» (۴) در کتاب «الوسائل إلى مسامرة الأوائل» چنین آمده: «اولین کسی که تکبیر را حذف کرد معاویه بود که چون می‌گفت: سمع الله لمن حمده بدون این که تکبیر بگوید به سجده می‌رفت. این را عسکری باسند به شعبی می‌رساند و ابن ابی شیبّه از قول ابراهیم ثبت کرده که اولین کسی که تکبیر را حذف کرد زیاد بود». (۵)

شَوکانی در «نیل الأوطار» می‌گوید: این روایات با هم منافات ندارند، زیرا زیاد به پیروی معاویه تکبیر را ترک کرده و معاویه به تقلید عثمان و جمعی از دانشمندان ترک تکبیر را آهسته گفتن آن دانسته‌اند (۶). طحاوی می‌گوید: بنی‌امیه تکبیر گفتن

۱- در کتاب «نیل الأوطار» نوشته شده است «طبری».

۲- فتح الباری ۲/۲۱۵ + تاریخ الخلفاء سیوطی ۱۳۴ + نیل الأوطار ۲/۲۶۶ + شرح الموطأ، زرقانی ۱/۱۴۵.

۳- روایت مربوط به این مطلب را احمد حنبل در مسندش از طریق عمران ثبت کرده است.

۴- فتح الباری ۲/۲۱۵.

۵- ص ۱۶.

۶- ۲/۲۶۶.

(۳۶۶) قرآن ناطق

به هنگام رفتن به رکوع و سجود و نه به هنگام برخاستن را ترک کردند و این اولین سنتی نبود که ترک می‌کردند . شافعی در کتاب «الام» جلد ۱ صفحه ۹۳ این روایت را از قول انس بن مالک ثبت کرد که «معاویه در مدینه نماز خواند و در نمازش به صدای بلند شروع کرد به خواندن بسم‌الله الرحمن الرحیم سوره حمد ولی بسم‌الله الرحمن الرحیم سوره بعدی را نخواند تا آن را به پایان برد و چون به رکوع و سجود رفت تکبیر نگفت تا نمازش را تمام کرد . وقتی نمازش را سلام دارد همه مهاجرانی که آن را شنیده بودند از هر سو بانگ برداشتند که آی معاویه ! جزئی از نماز را دزدیدی یا فراموش کردی ؟ در نتیجه ، وقتی بعدا نماز خواند بسم‌الله الرحمن الرحیم سوره بعد از سوره ام‌القرآن (سوره حمد) را می‌خواند و چون به سجده می‌رفت تکبیر می‌گفت» . از این روایات برمی‌آید که از هنگام نزول قرآن مجید بسم‌الله الرحمن الرحیم جزئی از سوره شمرده م... شده است و امت آن را چنین دانسته و به عنوان جزئی از سوره می‌خواندند و بدان آگاهی و توجه داشته‌اند و به همین سبب مهاجران و انصار تا دیده‌اند معاویه حذفش کرده بانگ اعتراض برداشته‌اند که آن را دزدیده است و معاویه چاره‌ای جز اطاعت ندیده است و نتوانسته بگوید جزئی از سوره نیست و ناگزیر نمازش را اعاده کرده و در اول هر دو سوره بسم‌الله را خوانده است یا در همه نمازهای دیگری که خوانده چنین کرده است .

اگر در آن وقت ، این نظر که بسم‌الله جزئی از سوره نیست وجود می‌داشت ، معاویه در برابر اعتراض مهاجران و انصار به آن استناد کرده بهانه می‌آورد . بنابراین ، نظری که می‌گوید بسم‌الله جزئی از سوره نیست ، نظری ساختگی است که بعدها برای توجیه کار معاویه و دیگر امویانی که پس از تمایز حق از باطل به پیروی باطل برخاسته‌اند ، ساخته شده است . اما تکبیر گفتن به هنگام رکوع و سجود رفتن یا برخاستن ، سنتی است ثابت و مسلم از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که همه اصحاب می‌دانسته‌اند و چون معاویه ترکش کرده به او اعتراض نموده‌اند و هر چهار خلیفه

قرآن ناطق (۳۶۷)

به این سنت عمل می‌کرده‌اند و علمای آن جماعت درباره‌اش اتفاق نظر دارند و آن را مستحب می‌شمارند به استثنای یکی از دو روایاتی که در این خصوص از احمد حنبل هست و به موجبش تکبیر گفتن واجب است .

سنت‌هایی که برای دشمنی با شیعه متروک ماند

شیخ محمد بن عبدالرحمن دمشقی در کتاب «رَحْمَةُ الْأُمَّةِ فِي إِخْتِلَافِ الْأَيْمَةِ» می‌نویسد : «سنت در مورد قبر این است که هموار باشد و این در مذهب شافعی ضروری است . ابوحنیفه و مالک و احمد حنبل می‌گویند : بهتر است مرتفع باشد زیرا هموار بودن قبر شعار شیعه شده است و غزالی و ماوردی می‌گویند : گور شرعا باید هموار و مسطح باشد ، اما چون رافضیان این را شعار خویش ساخته‌اند ما برای دوری از رویه آنان گور را هموار نمی‌سازیم ، بلکه مرتفع می‌سازیم» (۱).

مؤلف «الهدایة» که حنفی است می‌گوید : سنت این است که انگشتر در دست راست باشد ، اما چون رافضیان این سنت را پیش گرفته‌اند ما انگشتر را در دست چپ می‌گذاریم . چنان‌که از «ربیع‌الابرار» زمخشری برمی‌آید اولین کسی که انگشتر را برخلاف سنت به دست چپ کرد معاویه بود . حافظ عراقی در کیفیت آویختن به شاخه عمامه می‌گوید : آیا در شریعت چنان است که شاخه عمامه را باید از چپ بیاویزند . چنانکه متداول است یا آن را از سمت راست - که مبارک و بافضیلت است - بیاویزند ؟ من جز در روایت ضعیفی که طبرانی آورده ندیده‌ام که سمت راست تعیین شده باشد و به فرض که این روایت ثابت و درست باشد شاید حضرتش شاخه عمامه را از سمت راست سست می‌کرده و در سمت چپ می‌آویخته است همان‌طور که عده‌ای می‌آویزند ، اما چون این طرز آویختن شاخه عمامه شعار شیعه امامیه گشته بایستی برای شبیه نشدن به آنها ترکش کرد . (۲)

۲- شرح المواهب، زرقانی ۵/۱۳.

(۳۶۸) قرآن ناطق

زمخشری در تفسیرش می‌نویسد: «به موجب قیاس به استناد آیه هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ و آیه صَلَّى عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ و فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که خدایا! بر آل ابی‌اوفی درود فرست، جایز است که بر هر مؤمنی درود فرستیم. لکن علما در تفصیل آن می‌گویند: هرگاه به دنبال درود فرستادن بر پیامبر صلی الله علیه و آله باشد چنانکه به گویی صلی الله علی النبی و آله، اشکالی ندارد، اما در صورتی که به یکی از افراد خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به تنهایی درود بفرستی و بگویی صلوات الله علیه، این مکروه است، زیرا آن شعاری است ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز از آن جهت که هر که چنین بگوید او را متهم خواهند کرد که از رافضیان است و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر کس به خدا و روز جزا ایمان دارد باید وضعی به خود نگیرد که مورد تهمت قرار گیرد» (۱).

ابن تیمیه در کتاب «منهاج» در موضوع شبیه گشتن به رافضیان می‌نویسد: «از این جهت بعضی از فقیهان گفته‌اند که بعضی مستحبات و کارهای پسندیده را چون شعار رافضیان گشته باید ترک کرد، زیرا گرچه پرهیز از آن کارها واجب نباشد، اما چون انجامش سبب می‌شود که انجام‌دهنده به رافضیان شبیه گردد و سنی از رافضی باز شناخته نشود باید از آن کارها که شعار ایشان است پرهیز شود، زیرا مصلحتی که در باز شناخته شدن سنی از رافضی به منظور دوری از آنها و دشمنی با آنها هست بزرگ‌تر است از مصلحت این کارهای پسندیده و مستحب» (۲) سپس تشبیه به شیعه را در پیروی سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ردیف تشبیه جستن به کفار می‌شمارد و می‌گوید «از کارهای پسندیده‌ای که ایشان می‌کنند گرچه پیروی سنت باشد باید پرهیز کرد»، چنانکه گفته‌اش با دیگر گفته‌های مشابهش در بحث از فتاوی‌ای که برخلاف قرآن و سنت داده شده است خواهد آمد.

شیخ اسماعیل بروسوی در تفسیرش «روح البیان» می‌نویسد: در کتاب عقْد

۱- ۲/۴۳۹.

۲- ۲/۱۴۳.

قرآن ناطق (۳۶۹)

الدَّرَرِ وَاللَّتَالِي (۱) آمده که در آن روز - یعنی روز عاشورا - مستحب است که کارهای پسندیده‌ای انجام دهند از قبیل صدقه و روزه و ذکر و دیگر چیزها و روا نیست که انسان مؤمن در بعضی کارها مثل یزید عمل کند یا مثل شیعه و رافضیان و خوارج، یعنی آن روز را نباید عید بگیرد و نه عزا. بنابراین هر که روز عاشورا سرمه به چشم بکشد به یزید ملعون و دار و دسته‌اش تشبیه جسته است گرچه سرمه کشیدن در آن روز اساسا کار درستی است، زیرا ترک سنتی که شعار بدعت‌خواهان شده باشد سنت است، مثل انگشتر به دست راست کردن که در اصل سنت است، اما چون شعار بدعت‌خواهان و گمراهان گشته سنت چنین گشته که انگشتر را به انگشت دست چپ خویش کنند چنان که اکنون می‌کنند و این در شرح قَهْشِتَانِي آمده است و هر کس روز عاشورا و اوائل محرم روضه حسین - رضی الله عنه - را بخواند به رافضیان تشبیه جسته است مخصوصا اگر الفاظ و عباراتی را برای گریاندن شنوندگان به کار برد که از شکوه و عظمت وی می‌کاهد.

بیعت‌گیری برای یزید

یکی از چهار جنایت سهمگین معاویه (۲)

از تبهکاری‌ها و جنایات معاویه - که مجسمه تبهکاری و گناه است - یکی بیعت‌گیری برای یزید است برخلاف خواست «اهل حلّ و

عَقْد» یعنی صاحب نظران جامعه اسلامی و از طریق سرکوبی باقیمانده مهاجران و انصار و علیرغم مخالفت برجسته‌ترین اصحاب .

معاویه از همان روز که به سلطنت نشست و بساط یک استبداد قهرآمیز و ننگین

۱- «عَقْدُ الدَّرَرِ وَاللَّئَالِي فِي فَضْلِ الشُّهُورِ وَاللَّيَالِي» نوشته شیخ شهاب‌الدین احمد بن ابی بکر حموی که به «رساله» معروف است.

۲- رک : سخن حسن بصری که اندکی پیش گذشت.

(۳۷۰) قرآن ناطق

را پهن کرد به فکر این بود که پسرش را ولیعهد خویش سازد و برایش بیعت بستاند و حکومت اموی را موروثی و پایدار گرداند. هفت سال تمام زمینه این کار را فراهم می کرد ، به نزدیکانش انعام می نمود و بیگانگان را خویشاوند و مقرب می ساخت ، (۱) گاه نیت خویش را مستور می داشت و زمانی برملا می نمود و پیوسته آن طریق را هموار می ساخت و به طرف مقصود می خزید . چون زیاد - که مخالف ولایتعهدی یزید بود - به سال ۵۳ ه ش . درگذشت معاویه پیمانی به نام زیاد جعل کرده برای مردم برخواند و در آن آمده بود که حکومت پس از معاویه از آن یزید باشد و با این کار - چنانکه مدائنی گفته (۲) - می خواست راه بیعت گیری برای یزید را هموار نماید .

ابوعمر می گوید : «به معاویه هنگامی که حسن علیه السلام زنده بود پیشنهاد شد که برای یزید بیعت بگیرد ، اما وی این مقصود را فقط پس از درگذشت حسن علیه السلام آشکار کرد و تصمیم آن کار را در این هنگام گرفت». (۳)

معاویه در شام برای یزید بیعت می گیرد

و در این راه امام مجتبی را می کشد

وقتی هیئت‌های نمایندگان استان‌ها - که به دستور معاویه به دمشق آمده بودند - در دربار معاویه گرد آمدند و احنف بن قیس در میانشان بود معاویه ، ضحاک بن قیس قهری را فراخوانده به او گفت : چون بر منبر نشستم و موعظه و سخنم را به پایان بردم تو از من برای سخنرانی اجازه بگیر و وقتی به تو اجازه دادم خدای متعال را سپاس بر و نام یزید را به میان آور و درباره اش آنچه از تمجید و وظیفه خود می بینی بگو ، آنگاه از من تقاضا کن که او را جانشین خویش سازم ، زیرا نظرم و تصمیمم بر این تعلق گرفته است و از خدا مسئلت دارم که در این مورد و دیگر موارد خیر پیش آورد .

۱- عقد الفرید ۲/۳۰۲.

۲- عقد الفرید ۲/۳۰۲ + تاریخ طبری ۶/۱۷۰.

۳- استیعاب ۱/۱۴۲.

قرآن ناطق (۳۷۱)

سپس عبدالرحمن بن عثمان ثقفی و عبدالله بن سعده فراری و ثور بن معن سلمی و عبدالله بن عصام اشعری را احضار کرده به آن‌ها دستور داد وقتی ضحاک سخنش را تمام کرد به نطق برخیزند و سخنش را تصدیق و تأیید کرده از وی بخواهند یزید را جانشین خویش سازد .

معاویه سخن گفت و پس از وی آن عده همان‌طور که دلش می خواست او را دعوت کردند که یزید را جانشین خویش سازد . معاویه پرسید : احنف کجاست ؟ احنف جواب داد . پرسید : تو نمی خواهی سخن بگویی ؟ احنف برخاسته خدا را سپاس برد و ستایش نمود و گفت : ... مردم بدترین دوره‌های زمان را می گذرانند ... تو ای امیرالمؤمنین عمرت را سپری کرده‌ای . بنابراین توجه

داشته باش حکومت را به چه کسی وامی گذاری و می سپاری . سفارش و راهنمایی این‌ها را به گوش نگیر . مگذار کسانی که بدون در نظر گرفتن مصلحت تو به تو پیشنهادهاتی می نمایند تو را بفریبند و از راه راست بدر کنند . تو مصلحت جامعه را در نظر بگیر و بین چگونه اطاعت مردم را می توان جلب کنی . مردم حجاز و مردم عراق تا وقتی حسن زنده است به این کار رضایت نخواهند داد و با یزید بیعت نخواهند کرد .

ضحاک عصبانی شد و دوباره برخاسته خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت : ... منافقان عراقی ، مردانگیشان در میان خودشان و در رفتار با یکدیگر این است که اختلاف و دودستگی نشان دهند و دینداریشان در این که از دین کناره بچینند . حق (یعنی دین) را بر حسب تمایلات خویش می بیند پنداری از پس پشت خویش می نگرند . از سر نادانی و غرور گردن فرازی می نمایند و خدا را هیچ در نظر نمی آرند و از عواقب بدکار خویش بیمی به خود راه نمی دهند . ابلیس را به پروردگاری خویش گرفته اند و ابلیس ایشان را حزب خویش ساخته است . برای کسی که دوستش باشند نفعی ندارند و کسی را که دشمنش باشند ضرری نمی رسانند . بنابراین نظر آنها را رد کن و صدایشان را خفه کن . حسن و وابستگان حسن را چه به سلطنت خدایی که معاویه را به جای خویش در زمین نشانده است ! ... شما ای اهالی عراق ! خودتان

قرآن ناطق (۳۷۲)

چنان بار آورید که خیرخواه و نصیحت گوی پیشوا و حاکمان باشید حاکمی که منشی پیامبران و خویشاوندش بوده است . چنین باشید تا دنیاتان در امان بماند و از آخرت هم بهره بردارید .

آنگاه احنف بن قیس برخاسته پس از سپاس و ستایش خداوند گفت : ای امیرالمؤمنین ! ما ، در میان قریش درباره تو مطالعه کردیم و دیدیم تو جوانمردترین هستی و پیونددارترین و پیمانگذارترین . ضمناً می دانی که تو عراق را با قهر نگشوده‌ای و بر آن با زور مسلط نگشته‌ای ، بلکه به حسن بن علی تعهداتی - در برابر خدا - سپرده‌ای که خود می دانی و به موجبش حکومت پس از تو با وی خواهد بود . اگر به پیمانت وفا کنی تو پیمانگذار و وفادار خواهی بود و در صورتی که به پیمانت خیانت کنی باید بدانی به خدا قسم پشت سر حسن سوارانی کار آزموده قرار دارد و بازوانی پیچیده و پرتوان و شمشیرهایی بران که اگر یک قدم از ره خیانت و پیمان شکنی به طرف او پیش آیی با قدرتی پیروزمند روبرو خواهی گشت . و تو خود می دانی که مردم عراق از وقتی با تو دشمنی کرده اند دیگر ترا دوست نداشته اند و نه با علی و حسن و آیاتی که در حقیقت از آسمان فرود آمده از وقتی دوستشان شده اند ره مخالفت و دشمنی پوئیده اند و همان شمشیرها که همراه علی در جنگ صفین به روی تو کشیده اند اکنون به دوششان و دل‌هایی که کینه تو را در آن پرورده اند در اندرونشان و به خدا قسم مردم عراق حسن را بیش از علی دوست می دارند .

در این هنگام عبدالرحمن بن عثمان ثقفی برخاسته از یزید تمجید کرد و معاویه را برانگیخت که برای یزید بیعت بستاند . معاویه به نطق ایستاد و گفت : مردم ! شیطان برادران و دوستانی دارد که آن‌ها را بسیج کرده از آنها کمک و یاری می جوید و سخن از زبان آنها می گوید . اگر طمعشان را برانگیزد به کار می افتند و اگر از آنها اظهار بی نیازی نماید برجای خویش بی حرکت می مانند . با زشتکاری خویش نطفه فتنه را می بندند و هیزم نفاق را برای شعله ور ساختن آشوب گمراهی آور می انبارند .

قرآن ناطق (۳۷۳)

خرده گیر و عیب جویند و بسیار بدگمان .

اگر قصد کاری کنند آن را به انجام نمی رسانند و اگر به گمراهی خوانده شوند زیاده روی می نمایند . این‌ها دست بردار نیستند و ریشه کن نمی شوند و پند نمی گیرند مگر به یک وسیله و آن هم این است که صاعقه‌های ننگ و بلا و خواری بر سرشان فرود آید و مرگ و نیستی بر آنها بیارد تا ریشه شان چنانکه قارچ لطیفی را از خاک بدر می آرند برکنده شود . بنابراین سزاوار و به مصلحت چنان است که زودتر به خود آیند . زیرا ما جلوتر اخطار کردیم و پند توأم با تهدید دادیم مگر اخطار قبلی و پند سودی دهد . آنگاه

ضحاک را خوانده استاندار کوفه ساخت و عبدالرحمن را احضار کرده استانداری عراق را به وی داد .

در این وقت ، احنف بن قیس چنین نطق کرد : امیرالمؤمنین ! تو از همه ما بهتر می‌دانی که یزید در شبانه روز چه می‌کند . و در پیدا و پنهان و کجا می‌رود و می‌آید . بنابراین اگر می‌دانی مایه خشنودی خدا و این امت است با مردم درباره‌اش مشورت نکن و در صورتی که او را غیر از این می‌دانی در حالی که خود رو به آخرت روانی عشرت دنیای او را فراهم میار ، زیرا آخرت جز با کار نیک آبادان نگردد و آگاه باش که اگر یزید را بر حسن و حسین مقدم بداری و برتری دهی در حالی که می‌دانی آنان کیستند و چه شخصیتی دارند در پیشگاه خدا هیچ عذر و بهانه‌ای نخواهی داشت . وظیفه ما فقط این است که بگوئیم : «بگوش می‌گیریم و فرمان می‌بریم ، پروردگارا ! از تو آمرزش می‌طلبیم و سرانجام ما پیشگاه تو خواهد بود(۱)» (۲).

معاویه به محض این که قصد خود را دائر بر بیعت گیری برای یزید و تعیین او بعنوان ولیعهد آشکار ساخت احساس کرد که مردم صالح و شخصیت‌های پاکدامن تا هنگامی که امام حسن مجتبی علیه‌السلام زنده است حاضر نخواهند شد به آن بیعت

۱- وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵ / بقره).

۲- الامامه و السیاسه ، ابن قتیبه ۱/۱۳۸ - ۱۴۲.

(۳۷۴) قرآن ناطق

ننگین تن در دهند ، به علاوه در برابر امام متعهد شده بود که حکومت را پس از خود به او واگذارد و هیچ کس را جانشین خویش نسازد . پس چاره را در این دید که امام را به قتل رساند و با کشتن حضرتش مانع عمده‌ای را که در طریق ولایتعهدی یزید وجود دارد از میان بردارد تا راه رسیدن فرزند شومش به سلطنت هموار گردد . ابوالفرج اصفهانی می‌گوید : «معاویه می‌خواست برای پسرش یزید بیعت بگیرد و هیچ مشکلی برایش گران‌تر از وجود حسن بن علی و سعدبن ابی وقاص نبود ، به همین جهت توطئه مسموم کردن آن‌دورا به اجرا گذاشت تا به مسمومیت در گذشتند» (۱)

نامه معاویه به حسین بن علی علیه‌السلام

... به من اطلاع رسیده که کارهایی که گمان نمی‌کردم بکنی . وفای به پیمان بیعت ، از میان مردم برای کسانی بیش از همه سزاوارتر و واجب‌تر است که چون تو اهمیت و مقام و افتخارات و منزلتی داشته باشند که خدایت نائل گردانیده است . بنابراین رو به ناسازگاری میار و از خدا بترس و این امت را به فتنه و آشوب نینداز و به مصلحت خودت و دینت و امت محمد بیندیش و مگذار کسانی که ایمان نمی‌آورند تو را از راه بدر کنند .

حسین - رضی الله عنه - در جوابش چنین نوشت:

... نامه‌ات رسید . نوشته‌ای به تو گزارش رسیده کارهایی کرده‌ام که گمان نمی‌کردی بکنم . و تنها خداوند متعال است که انسان را به کارهای نیک رهنمون گشته توفیق انجامش را می‌دهد . درباره اینکه به تو گزارش رسیده درباره من ، باید بگویم که آنها را سخن‌چینان جاسوس‌منش و اختلاف‌انداز به تو گزارش کرده‌اند و آن گمراهان منحرف و از دین بدر دروغ گفته‌اند . من نه تصمیم به جنگ گرفته‌ام و نه در پی اختلافم . من از خدا در مورد ترک آن از تو و از دار و دسته‌ات نگرانم از حزب

۱- مقاتل الطالیین ، ۲۹.

قرآن ناطق (۳۷۵)

ستمکاری که مقدّسات را پایمال می‌سازد و خون ناحق می‌ریزد ، حزب ستمکار و همدستان شیطان مطرود ... (۱)

نطق امام حسین سیدالشهداء در مورد معاویه

ابن عباس خود را آماده نطق کرد و دست خویش برای آغاز سخن فرا برد، لیکن حسین به او اشاره کرد گفت: کمی صبر کن. زیرا من طرف صحبت و نظر او بودم و سهم من از اتهامات او بیشتر است. در نتیجه، ابن عباس خودداری نمود و حسین برخاسته پس از سپاس خدا و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

معاویه هر سخنوری در وصف پیامبر صلی الله علیه و آله هر قدر بکوشد و بگوید باز اندکی از بسیار بیش نگفته باشد... تو ای معاویه نمی توانی حقیقت را بپوشی. سپیده صبحگاهی سیاهی شام را رسوا کرده و نور خورشید پرتو چراغ را خیره گردانیده است. در وصف کسانی که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله حاکم گشتند در مورد بعضی به طور مبالغه آمیز به فضیلت تراشی پرداختی و بر دیگران جفاکارانه مزیت نهادی و در مورد برخی زبان از تمجید شایسته برستی و از حد انصاف منحرف گشتی. در ذکر فضائل آنکه براستی صاحب فضیلت است اگر جزئی از حقیقت به زبان آوردی شیطان تو را به کتمان دیگر حقایق و فضایل کشانید. شنیدم که از کمالات یزید و سیاستدانی و تدبیرش برای امت محمد صلی الله علیه و آله دم زدی. می خواهی مردم را درباره یزید گمراه و دچار توهم کنی. پنداری آدم ناشناخته و محجوبی را توصیف می نمایی یا فرد غایب و نامشهودی را معرفی می کنی یا از چیزهایی تعریف می کنی که فقط تو می دانی. حال آنکه یزید خودش وضع و عقیده اش را نشان داده و باز نموده است. کارهایش را نگاه کن از سگ بازیش به گاهی که سگ ها را به جان هم اندازد و کبوتر بازیش و کنیزکان خنیاگرش و انواع هوسبازی هایش تا ترا در وصف خویش کمک

۱- الامامة و السياسة ۱/۱۴۷ و ۱۴۸.

(۳۷۶) قرآن ناطق

کند. تصمیمی را که داری کنار بگذار. همان گناهایی که تا به حال مرتکب گشته ای کافی نیست که می خواهی وزر و بال این موجود را بر دوش خود باز کنی و به چنین حالی به آستان دادرسی پروردگار در آئی؟ به خدا همچنان به باطل در انحراف و ستم فرو رفته ای و به بیدادگری پرداخته ای که دیگر جایی باقی نگذاشته ای تو با مرگ فقط یک چشم به هم زدن فاصله داری، بنابراین به کاری پسندیده دست بزن برای روز مشهور قیامت که غیرقابل اجتناب است و در آن گریز گاهی نیست. در سخت ضمنا به ما تعرض نموده ای و ما را از حق اجدادی محروم می شماری در حالی که به خدا قسم این حق را پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق ولادت برای ما به میراث نهاده است ...

... به فرماندهی آن شخص بر مردم به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و با تعیین حضرتش استشهاد کردی. این حقیقت دارد و اتفاق افتاده است. در آن زمان که شخص - یعنی عمرو بن عاص - از فضیلت مصاحبت پیامبر صلی الله علیه و آله و بیعت با وی برخوردار بوده است. و تا این انتصاب صورت گرفت مردم اظهار نارضایی نمودند که چرا او فرمانده گشته و بر دیگران مقدم شمرده شده است و شروع کردند به برشمردن کارهایش. در نتیجه، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه مهاجران! پس از این هیچ کس جز من فرمانده شما نخواهد بود. به این ترتیب پیامبر صلی الله علیه و آله آن کار و رویه را نسخ و ابطال کرد. بنابراین تو چگونه در مورد مهم ترین کارهای عمومی به کار منسوخ پیامبر صلی الله علیه و آله و رویه ای که توسط حضرتش نسخ و ابطال گشته استناد می کنی؟ یا چگونه می خواهی کسی را به این مقام مهم بگماری که بعضی او را دیندار نمی دانند و همه مردم را رها کرده دین باخته بیراهی را چسبیده ای و می خواهی مردم را گمراه کرده دنیای او را با بدبخت کردن خودت در آخرت آباد کنی. این همان زیانکاری آشکار است. و از خدا برای خود و برای شما آمرزش می طلبم.

هدف نهایی معاویه

تاریخ حکایت می کند که معاویه بدش نمی آمده که مردم او را پیامبر بشناسند

قرآن ناطق (۳۷۷)

پیامبری پس از خاتم پیامبران! ابن جریر طبرسی با سند حکایت می‌کند که عمرو بن عاص با هیئتی از مصریان به ملاقات معاویه رفت. پیش از ملاقات، عمرو عاص به آن هیئت گفت: توجه داشته باشید وقتی وارد دربار پسر هند می‌شوید به هنگام سلام دادن او را خلیفه نخوانید، چون با این طرز برخورد در نظر او بزرگ‌تر خواهید شد و هر چه می‌توانید او را تحقیر کنید. متقابلاً معاویه به حاجبان در گاهش گفت: من حدس می‌زنم که پسر نابغه مقام مرا نزد آن عده که همراه وی‌اند کوچک کرده است، بنابراین توجه داشته باشید وقتی آن هیئت وارد می‌شود با تمام قدرت آنها را به تعظیم وادارید و در فشار بگذارید به طوری که وقتی هر کدامشان به نزدیک من می‌رسد نفسش در آمده باشد. اولین کسی که وارد شد مصری بود به نام ابن خیاط. همین که وارد شد او را به تعظیم واداشتند و گفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا! دیگران از وی تبعیت کردند. چون از حضور معاویه بدر شدند عمرو به آنها پرخاش کرد که خدا لعنتان کند، من گفتم در سلام دادن او را فرمانروا نخوانید آن وقت او را پیامبر می‌خوانید. (۱)

ممکن است همین حادثه، تخم آن مسلک فاسدی را کاشته باشد هواخواهان معاویه پس از وفاتش پیش گرفته‌اند. شمس‌الدین نیا مقدسی (۲) در کتاب «احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم» می‌نویسد: مردم اصفهان یک مبالغه‌پردازیی در حق معاویه دارند. برایم مرد زاهد و متعبدی را نام بردند. از قافله‌ام جدا گشته آهنگ دیدار وی کردم و شبی را نزدش بسر آوردم و هی از او سؤال کردم تا رسیدم به این مسأله که نظرت درباره «صاحب» (۳) چیست؟ بناکرد به بدگفتن و لعنت کردن وی و افزود که او مذهبی آورده است بیگانه و ناشناس. پرسیدم چه مذهب و عقیده‌ای؟

۱- رک: تاریخ طبری ۶/۱۸۴ + تاریخ ابن کثیر ۸/۱۴۰.

۲- ابو عبدالله محمد بن احمد شامی متولد ۳۳۶ و متوفای حدود ۳۸۰ هجری.

۳- یگانسه وزیر شیعی، صاحب بن عبّاد.

(۳۷۸) قرآن ناطق

گفت؛ می‌گویند: معاویه پیامبر مرسل نبوده است. پرسیدم: تو چه می‌گویی؟ گفت: همان را که خدای عزوجل گفته است: «میان هیچ‌یک از پیامبرانش با دیگران جدایی قائل نمی‌شویم». ابوبکر پیامبر مرسل بود و عمر پیامبر بود... (و هر چهار خلیفه را نام برد و آنگاه افزود:) و معاویه پیامبر بود. گفتم: چنین مگو و چنین عقیده مبنی. آن چهار تن خلیفه بودند و معاویه شاه بود و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: خلافت پس از من تا سی سال خواهد بود و سپس سلطنت. آن وقت بنا کرد به ناسزا گفتن به من و اشاره به من به مردم گفت: این مردی رافضی (و بدگوی خلفا) است. اگر قافله‌مان سر نرسیده بود مرا تکه پاره کرده بودند. گرفتیم آن عده را ابهت دربار و ترس گرفته بود و حرف زدنشان را نمی‌فهمیدند و در حال سراسیمگی و بی‌خودی از زبانشان درآمد که سلام بر تو ای پیامبر خدا. اما این که با سلطنتش ادعا می‌کرد خلیفه و جانشین پیامبر خدا است اگر در پی رسیدن به مقامی بالاتر از سلطنت نبود و نمی‌خواست خلافت غاصبانه را نردبان وصول به مرتبه رسالت نماید چرا که آنها را منع نکرد و ترسشان را نزد خود تا به خود آمده وضع را به درستی دریابند و سخن بیراه و نابجا نگویند؟ او که در پی غصب مقامی بالاتر از خلافت بود برایش فرقی نداشت که او را امیر المؤمنین بخوانند یا خلیفه یا پیامبر یا پروردگار! می‌خواست دماغ پسر نابغه را به خاک دربارش بمالد و با اعتراف به سلطه جابرانه‌اش وادارد و واداشت و موفق گشت و غرور پیروزی وی را بر آن داشت که برای قدرت و مقامش صورتی معتدل و بازنندگی کمتر نپسندد، بلکه شکلی بسیار بی‌مورد و بی‌جا و بیگانه از واقعیت اختیار نماید. پسر هنده جگرخوار از آن خطاب باطل و سلام ناروا خوشش می‌آید و به کسی که او را پیامبر می‌خواند تندی نمی‌نماید و از آن خطاب باز نمی‌دارد و در همان حال خودش حاضر نمی‌شود که پیامبر اسلام را پیامبر بخواند و به رسالت بشناسد، حتی برای تحقیر و کوچک کردنش به نام می‌خواندش غافل از اینکه نام والای محمد باعظمت قرین است چه به تنهایی بیاید و چه با هزار ستایش و ثنا و تعظیم

و رسالت با نام والایش ملازم و

قرآن ناطق (۳۷۹)

همجاءه است. حافظان حدیث و حدیث‌شناسان گفتگویی را ثبت کرده‌اند میان معاویه و آمدن آید حَضْرَمِی (۱) به این صورت: معاویه - آیا هاشم را دیده‌ای؟ آمدن ابد: آری به خدا بلند بالا و خوش صورت بود، می‌گفتند: میان دو دیده‌اش برکه‌ای است! معاویه - امیه را دیده‌ای؟ - آری، مردی کوتاه قد و نابینا بود، می‌گفتند: شوم صورت است یا شر صورت است! معاویه - محمد را دیده‌ای؟ - محمد کیست؟ معاویه - پیامبر خدا - چرا او را همان گونه که خدا با عظمت و فخامت ذکر کرده باور نکردی و نگفتی پیامبر خدا (۲).

اجتهاد سپری برای جنایتکاران

ابن حجر به تقلید از پیشینیانش کار توجیه جنایات و گناهان معاویه را ادامه داده و در بهانه‌تراشی و تصحیح خلافت معاویه بس پرگفته و تلاش ورزیده و حقه‌بازی را به پررویی کشانده است و همه آنچه در کتاب «الْصَّوَاعِقُ الْمُخْرِقَةُ» نوشته (۳) دو مطلب بیش نیست: ۱- همه جنایاتی که معاویه مرتکب گشته از لشکرکشی‌های تجاوز کارانه و خونریزی و قتل و غارت و بی‌ناموسی و قیام علیه خلیفه وقت و کشتن هزاران مسلمان (۴) که در میانشان سیصد و چند تن از شرکت کنندگان در

۱- یکی از دراز عمران که روز ملاقاتش با معاویه ۳۶۰ سال داشت. شرح حالش را ابن‌عساکر در تاریخ شام آورده است و نویسندگان شرح حال اصحاب در فرهنگ رجالشان

۲- تاریخ ابن‌عساکر ۳/۱۰۳ + اسدالغابه ۱/۱۱۵.

۳- جلد ۲۰ ترجمه الغدیر ص ۱۲۹ - ۱۳۱.

۴- نصر بن مزاحم می‌نویسد: تلفات اهالی شام در صفین ۴۵ هزار بود و تلفات عراقیان ۲۵ هزار: کتاب صفین ۶۴۳- ابن‌کثیر همین را در تاریخش ۷/۲۷۴ آورده و افزوده که این را دیگران هم گفته‌اند و ابوالحسن بن‌البراء می‌افزاید که در میان عراقیان ۲۵ مجاهد بدری بود. ابن‌شحنه در «روضه المناظر» در حاشیه الکامل ابن‌اثیر ۳/۱۹۱ شماره کشتگان «صفین» را نوشته است و نیز مؤلف تاریخ الخمیس ۲/۲۷۷.

(۳۸۰) قرآن ناطق

بیعت «شجره» و جماعتی از مجاهدان بدر (۱) و گروهی از مهاجران و انصار و عده‌ای بسیار از اصحاب عادل و نیکرو یا تابعان نیکوسیرت بوده‌اند همه این‌ها را از روی اجتهاد و استنباط فقهی خویش کرده است.

ابن حجر می‌پندارد چنین توجیحات مسخره‌ای می‌تواند ارتکاب گناهی را که قرآن و سنت به وضوح مشخص کرده‌اند کار درستی جلوه دهد و مرتکبش را تبرئه نماید و گمان می‌کند همین که پرده قدس و عفاف به عنوان مجتهد بودن به گرد معاویه کشید هر گناهی را که مرتکب شده و لکه هر جنایتی را که بر دامن داشته باشد ماست مالی خواهد کرد و دیگر هر کاری برخلاف قرآن و سنت کرده عمل شرعی و طبق اجتهاد و فتوای شخصی خواهد بود و نام گناه و جنایت و نافرمانی در برابر خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر آن نمی‌توان نهاد، او نمی‌داند یا خود را به نفهمی می‌زند که چنین اجتهاد و استنباطی - استنباطی که مخالف نص و در برابر نص صریح قرآن و سنت باشد - بی‌ارزش و بی‌اعتبار است و اساسا اجتهاد و استنباط نام ندارد. ابن حجر شنیده که انسان می‌تواند برخلاف اجتهاد مجتهدان اجتهاد و استنباط نماید، لکن نفهمیده که دیگر برخلاف حکم خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمی‌توان اجتهاد و اظهار رأی کرد.

باری، ابن حجر و کسانی که پیش از او به این توجیحات و بهانه‌آوری‌ها جهت تبرئه معاویه پرداخته‌اند و کسانی که پس از او چنین

کرده‌اند (۲) پنداشته‌اند اجتهاد و استنباط احکام فقهی کاری بی ضابطه و بی قاعده است نه آنکه اصول و قواعد و ضوابطی داشته باشد که اگر طبق آنها عمل نشد باطل و نادرست باشد و کاری است که به دلخواه صورت می‌گیرد و آراء اجتهادی چندان کشدار و سازگار است که با هر هوس و خواهشی جور می‌آید و چنان است که به وسیله‌اش می‌توان خلافتکاری و گناه‌ورزی خالد بن ولید را توجیه و تبرئه کرد و گفت طبق اجتهادش آن فجایع را در

۱- رک : ترجمه غدیده ۹.

۲- امثال شیخ علی قاری و خفاجی در دو شرحی که بر «شفا» ۳/۱۶۶ نوشته‌اند .

قرآن ناطق (۳۸۱)

حق قبیله بنی حنیفه و رئیس پاکدامن و نیکوکارش مالک بن نویره مرتکب گشته و خون بی گناهان را ریخته و با همسر مسلمانی خیانتکارانه همبستر شده است (۱) و گفت ابن ملجم مرادی (۲) که طبق فرمایش پیامبر راستگو و امین ، نگونسارترین موجود همه نسل‌های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است - طبق اجتهادش دست به وحشتناک‌ترین گناهان زده و حرمت گرامی‌ترین مقدسات اسلامی را لگدمال کرده و خون خلیفه برحق و پیشوای پارسایان را در محراب پرستش ریخته و مجسمه فضیلت و تقوی را واژگون کرده و آن را که خدا و پیامبرش بسیار ستوده‌اند و قرآن «خود» پیامبر شمرده است کشته و امت اسلام و بشریت را از فیض دانش و حکومتش محروم گردانیده است و چون طبق اجتهادش بوده هیچ گناهی نکرده و بر صواب بوده است .

محمد بن جریر طبری در «تهذیب» می‌نویسد : سیره‌نویسان متفقند بر این که علی دستور داد قاتلش را به کیفر قتلش بکشند و از مثله کردنش برحذر داشت . و در میان امت اختلافی بر سر این نیست که ابن ملجم طبق اجتهاد و تفسیرش و به تصور این که کار درستی می‌کند علی را کشته است . و به همین لحاظ است که عمران بن حطان می‌گوید :

زهی به ضربه‌ای که پرهیزکاری زد و منظوری جز این نداشت

که رضای پروردگار آسمان را دریابد

من درباره وی می‌اندیشم و در نتیجه می‌بینم

که وی در آستان خدا از همه آدمیان گرانبارتر است (۳).

با همین اجتهاد و مجتهد بودن ، ابوغادیه فزاری (۴) قاتل عمار یاسر را تبرئه می‌کنند، عمار یاسری که خدا و پیامبر او را ستوده‌اند و این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که به

۱- رک : ترجمه الغدیر ، جلد ۷.

۲- رک : ترجمه الغدیر ، جلد ۱ .

۳- سنن بیهقی ۸/۵۸ و ۵۹ .

۴- رک : ترجمه الغدیر ، جلد ۵ .

(۳۸۲) قرآن ناطق

وی می‌فرماید : «ترا دار و دسته تجاوزکاران داخلی می‌کشد» حدیثی ثابت و «صحیح» شمرده شده است و نیز دامن عمرو عاص (۱) از آلائش حیل‌های که در جریان حکمیت به کار زد و به امت محمد صلی الله علیه و آله خیانت کرد و وحدت و قدرتش را بر هم زد پیراسته می‌شود ، کسی تبرئه می‌شود که مولای ما امیرالمؤمنین درباره او و همکارش فرمود :

هان ! این دو مردی که به عنوان حکم برگزیدید حکم قرآن را پشت سر افکندند و آنچه را قرآن نابود کرده احیا نمودند و هریک از پی دلخواه خویش رفتند بی ارشادی از خدا ، تا در نتیجه بدون حجتی آشکار یا به استناد سنتی که عمل گشته باشد داوری نمودند و در داوری و حکمیت خویش اختلاف پیدا کردند و هر دو بیراهه رفتند . بر اثر آن ، خدا از آن دو بیزار گشت و پیامبرش

و مؤمنین نیکو حال .

همین اجتهاد و مجتهد بودن دستاویزی گشته برای تبرئه یزید سرکش و دیکتاتور از همه تبه‌کاری‌هایش (۲) از قتل عام خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و کشتن ذریه و بازماندگانش و به اسارت بردن زنان محترم دودمانش تا دیگر جنایاتی که هرکس نگاهی به سیاهه اعمالش بیندازد بیدرنگ رگبار لعنت و دشنام بر او خواهد بارید و از او بیزاری خواهد جست . دستاویزی برای پاک کردن دامن آلوده آن‌ها که پا از بیعت با امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به دامن پیچیدند (۳) در حالی که همه شرایط بیعت خلافت در وی جمع بود و بر آنان واجب می‌نمود که دست بیعت دهند و چون خودداری نمودند و امام زمان خویش شناختند به حال جاهلیت از دنیا رفتند . دستاویزی گشته برای تبرئه آن چند حاکم نخستین که به لغزش‌های دینی و فقهی‌شان اشاره رفت ، تبرئه با بهانه‌ها و توجیهاتی که بدتر از خود آن گناهان است . همچنین برای تبرئه و لوٹ کردن خیلی از گناهان و انحرافات و فجایع مشابه این‌ها .

۱- رک : تاریخ ابن کثیر ۷/۲۸۳ .

۲- تاریخ ابن کثیر ۸/۲۲۳ و ۱۳/۱۰ ، در همین جا سخن ابوالخیر قزوینی آمده که «یزید امامی مجتهد بوده است»!

۳- مستدرک ، حاکم ۴/۱۱۵ - ۱۱۸ .

قرآن ناطق (۳۸۳)

وانگهی موارد بسیاری هست که در آن اجتهاد صورت گرفته است ، ولی بدان اجتهادات هیچ اعتنایی نمی‌شود و آن آراء اجتهادی و موضع‌گیری‌هایی که بر اساسش شده چون برخلاف تمایل و دلخواه جماعتی بوده است بی‌اعتبار و بی‌قدر شمرده می‌شود . این گونه اجتهادات در نظر آن جماعت نمی‌تواند از مخالفان عثمان ، که صحابه عادل و راسترو و برجسته‌ترین مهاجران و انصار و زبده مجتهدان هستند و قرآن و سنت را از شخص پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آموخته‌اند ، رفع اتهام نماید و مایه تبرئه و پاکی دامنشان به حساب آید و این‌ها در نظر ابن حزم ، که تبه‌کارترین فرد یعنی ابن ملجم را به بهانه و به ادعای مجتهد بودنش از کشتن امام علی بن ابیطالب تبرئه می‌نماید ، زشت کارانی ملعون و آشوبگر مسلح و خونریز و آدمکش عمدی هستند (۱) و در نظر ابن تیمیه جمعی هستند که علیه حکومت قانونی قیام و در کشور تبه‌کاری کرده‌اند و می‌گویند: او را مشتی تجاوزکار و ستمگر کشتند و همه آن‌ها که در پی قتل عثمان بودند نه تنها خطاکار، بلکه ستمکار و تجاوزکار مسلح و بیدادگر بودند (۲) و در نظر ابن کثیر جمعی سبکسر و بی‌سر و پابند و بدون شک از جمله تبه‌کاران روی زمین و تجاوزکارانی که علیه پیشوای شرعی قیام کردند و نابخردانی لجباز و خائنانی ستمگر و تهمت‌زن، (۳) و در نظر ابن حجر تجاوزکارانی دروغ‌پرداز و ملعون و پرخاشگر که نه تنها فهم و شعور ، بلکه عقل ندارند . (۴)

اگر رأی اجتهادی وضع معینی و ارزش و اعتبار ثابتی داشته باشد باید رأی اجتهادی همه مجتهدان را حائز آن دانست نه این که یکی را قدر نهاد و دیگری را بی‌اعتبار شمرد و میان مجتهدان تبعیض و تمیز قائل گشت . اگر اجتهاد قابل احترام و تبعیت است چرا برای رأی اجتهادی امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام در مورد متهمین قتل عثمان به تأخیر افتد و در موقع مناسب به موجب قرآن و سنت به آن

۱- الفصل ، ابن حزم ۴/۱۶۱ .

۲- منهاج السنة ۳/۱۸۹ و ۲۰۶ .

۳- تاریخ ابن کثیر ۷/۱۷۶ و ۱۸۶ و ۱۸۷ .

۴- الصواعق المحرقة ۶۷ ، ۶۸ ، ۱۲۹ .

قرآن ناطق (۳۸۴)

حادثه رسیدگی شود؟! به اجتهاد وی اعتناء ننموده و آتش جنگ‌های جمل و صفین را ، که جنگ حرورین دنباله‌اش بود ، علیه وی

برافروختند و رأی حضرتش را که به حکم نص پیامبر صلی الله علیه و آله دروازه شهر دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و سرآمد قاضیان امت است به هیچ نشمردند، اما نظر اجتهادی عثمان را که عبیدالله بن عمر قاتل هرمزان و دختر ابولؤلؤه، آن دو گناه، را مورد عفو قرار داده معتبر می‌شمارند. اگر خلیفه حق داشته باشد قاتلی را که خون ناحقی ریخته عفو کند چرا این حق و اختیار به مولای ما امیرالمؤمنین در مورد انقلابیونی که به وی پناه آورده بودند داده نشد با توجه به این که معلوم نبود امام چه حکمی درباره آنان صادر خواهد کرد، آیا چون قاتلش مشخص نیست دیه مقتول را از خزانه عمومی خواهد پرداخت همان‌طور که در مورد اربدفراری عمل کرد (۱) یا آنان را مجتهد می‌داند و چنان هم بودند و مجتهدانی که ممکن است نظری درست یا خطا داشته باشند، یا رسیدگی به آن را موکول خواهد کرد به استقرار خلافتش و برقراری آرامش و امنیتی که لازمه حل و فصل امور است و اما آن جماعت بیراه شمشیر برکشیدند و به جنگی تجاوزکارانه علیه خلیفه و امام وقت برخاستند و خواستند که حق و قانون تابع دلخواهشان شود و در پی این مقصود جنگی برپا کردند که طی آن ده‌ها هزار سر از پیکر جداگشت و هزاران بی‌گناه به خاک و خون کشیده و خون‌های ناحق ریخته شد. می‌پرسیم: با چه اجتهادی به چنین تبه‌کاری‌ای دست زدند و به تفرقه و پراکندگی صفوف امت پرداختند و مسؤولیت بی‌نظمی و خون‌ریزی را به گردن گرفتند و تخم آشوب و فتنه پراکندند و به فتنه و گمراهی فروافتادند. از اجتهادات مسخره و عجیبی که در قرون پیشین صورت گرفته این‌ها است که دشنام دادن به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و هر صحابی‌ای که از حضرتش پیروی کرده جایز است و هر کس حق دارد آنان را لعنت کند و بد بگوید و در نماز و خطبه جمعه و

۱- کتاب صفین ۱۰۶، شرح ابن ابی الحدید ۱/۲۷۹.

قرآن ناطق (۳۸۵)

جماعت و از فراز منبر و در دعای دست ناسزا بگوید و در انجمن‌ها داد بزند و فحش بپراند به آنان و هیچ قابل سرزنش و تعقیب نباشد حتی بالاتر از آن اجری هم ببرد چون مجتهدی خطاکار است هر چند آدمی بی سر و پا و بی سواد و دهاتی و بیابانگرد باشد و از آن‌ها که از علوم و معارف و از درس و بحث بدورند، اما علی و شیعه و پیروانش حق ندارند از ظلم و ستم‌هایی که بر آنان رفته کلمه‌ای بر زبان بیاورند و دشمنان خویش را چنان که هستند وصف نمایند و بدی‌ها و تبه‌کاری‌هایشان را برشمارند حال آن که خدای متعال می‌فرماید: خدا دوست نمی‌دارد صدایی به بدگویی برآید مگر آن که ستم دیده باشد (۱) و هیچ‌یک از ایشان، هر چند در همه علوم متبحر باشد و مجتهدی عالی‌مقام، حق ندارد چنین کاری به استناد اجتهادش بکند و اگر کسی از ایشان بدی به آن ستمگران و تبه‌کاران گفت مستوجب کشتن و بستن و شکنجه و تبعید است و به اجتهادش، خواه درست باشد و خواه اشتباه، اعتنایی نباید کرد و بر همین اساس عمل کرده‌اند آن جماعت از روز نخست و همان وقت که بنای ستم و انحراف نهاده شد تا به امروز به فرهنگ‌های شرح حال رجال و به تاریخ مراجعه کنید ملاحظه خواهید کرد که بر این سخن دو شاهد عادلند و دو گواه راست. پیش دستتان سخن این حَجَر هست در کتاب «الصواعق» که در موضوع لعنت کردن بر معاویه می‌گوید: «در مورد این که بعضی بدعت خواهان به او دشنام می‌دهند و لعنت می‌فرستند در موردش سرمشقی هست از ابوبکر و عمر و عثمان و بیشتر اصحاب، بنابراین حرف آن‌ها قابل اعتنا نیست و نه می‌تواند اساس کار قرار گیرد و این حرف از جماعتی سرزده است که احمقند و نادان و نافرمان که خدا التفاتی ندارد به آن‌ها و به این که در چه وادی‌ای سرگشته و گمراهند و خدا لعنتشان کرده و خوارشان گردانیده به بدترین شکلی و اسلحه اهل سنت را، که حجّت‌های مستحکم و برهان‌های قاطع در رد بدگویی به ائمه و پیشوایان برجسته و ممتاز دارند، بر سرشان مسلط کرده است.»

۱- (۱۴۸ / نساء).

(۳۸۶) قرآن ناطق

می‌دانید ابن حجر چه کسی را لعنت می‌کند و دشنام می‌دهد؟! او ناسزاهایش متوجه چه کسی است؟! حدیث لعنت فرستادن رسول خدا

صلی الله علیه و آله بر معاویه را به یاد آوردید و احادیث لعنت کردن امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه را و لعنت‌هایی را که در دعای دست در نمازش بر او می‌کرد و لعنت کردن ابن عباس و عمار یاسر و محمد بن ابی بکر را و نفرینی را که ام‌المؤمنین عایشه در تعقیبات نماز می‌کرده و دیگر اصحاب تا روشن شود که لعنت و دشنام **ابن حجر** متوجه کیست! خودتان قضاوت کنید.

اجتهاد چیست؟

در این جا همچنین باید معنی اجتهاد را فهمید و مفهومش را دریافت و در نظر داشت، اجتهادی که به استنادش ریختن خون‌ها بسیار روا دانسته شده است و در راهش هزاران هزار بی‌گناه به خاک و خون کشیده شده‌اند و ناموس‌ها بر باد داده شده و حرمت‌ها پایمال گشته و احکام و قوانین دگرگون شده و مفهومش را چندان توسعه داده‌اند که چیزی نمانده به استنادش شریعت را زیر و رو کنند و هر کار و رویه محکم جاهلی را مقبول و روا بشمارند و پیوند دین بگسلند و رشته‌اش از گردن فروگذارند! بعد، بینیم آیا اجتهاد چیزی است که به وسیله‌اش سنن پیروی شده و جائی را که قابل تبدیل نیست می‌توان تغییر داد و احکام مسلم اسلام را لغو کرد؟! آیا مجتهد بودن خصیصه‌ای است که خدا به عوام الناس و بی‌سوادها ارزانی می‌دارد تا هرطور دلشان خواست عمل کنند یا نه اصول و حساب و کتابی دارد و تابع شرایط و قواعدی است و مجتهد در چهارچوب قرآن و سنت و تفکر و استنباط خردمندانه عمل می‌کند یا حداکثر، و به فرض که نظر آن جماعت را که اجتهاد در برابر نص را جایز می‌دانند منظور داریم، در چهارچوب تأویلات صحیح؟! آیا اجتهاد در محدوده این مصادر و عوامل صورت می‌گیرد یا نه حساب و کتاب و شرایط و قواعدی ندارد و هر موش و گربه و هر چهارپایی و هر بیابانگرد بیسوادی به کار اجتهاد بنامد و کار

قرآن ناطق (۳۸۷)

درستی بداند. علمای معروف و برجسته درباره اجتهاد چنین گفته‌اند:

آمدی در کتاب «الاحکام فی اصول الاحکام» می‌گوید: «اجتهاد در لغت به معنی نهایت سعی و کوشش در انجام کاری پر مشقت مبذول داشتن است. به همین جهت نمی‌گویند در برداشتن ریگی جهد یا «اجتهاد» نمود، یا نمی‌گویند در حمل دانه‌ای جهد یا «اجتهاد» ورزید. در اصطلاح علمای اصول، اجتهاد در مورد کاری خاص به کار می‌رود درباره نهایت سعی و کوشش در جستجوی تصویری از یک حکم شرعی به طوری که احساس شود بیش از آن امکان ندارد. مجتهد به کسی گفته می‌شود که متصف به صفت اجتهاد باشد و دو شرط دارد: اول این که از وجود پروردگار متعال آگاه باشد و از صفات واجبش و کمالاتی که در خور آن است و بداند که او واجب‌الوجود است به خودی خود و فی حد ذاته و حی است و عالم و قادر و مرید و اندیشمند و بیانگر، تا بر این اساس بتوان به تصوّر آورد که پروردگار تعیین تکلیف و وظیفه می‌کند و قانون می‌گذارد و حکم می‌کند و نیز پیامبر را باور داشته باشد و شریعتی را که با معجزات و آیات درخشان اظهار و ارائه نموده راست داند تا احکامی که به وی اسناد می‌دهد حکم حقیقی باشد. لازم نیست دقائق علم کلام (و عقیده‌شناسی) را بداند و چون متکلمان و عقیده‌شناسان نامی در این علم متبحر باشد بلکه کافی است علمش در این زمینه متکی به دلایل تفصیلی باشد به طوری که بتواند آن دلایل و عقاید را تقریر و تحریر نماید و انتقادات و ردیه شبهه‌آوران را رد کند و بگوید همان‌گونه که رسم علمای اصول بلندپایه و سترگ است، یا دلایل این امور را نه تفصیلاً، بلکه اجمالاً بداند. شرط دوم این که مدارک احکام شرعی و انواع آن را بداند و بشناسد و نیز روش‌های اثبات آن و وجوه دلالت‌های آن را و اختلاف مراتب و شرایط اعتبار آن را به شرحی که آمد و بداند وقتی آن مدارک با یکدیگر تعارض داشتند چگونه و از چه جهات یکی را بر دیگری ترجیح می‌دهند و چگونه احکام را از آن‌ها نتیجه‌گیری می‌کنند و برمی‌آورند و بتواند آن‌ها را بنویسد و تقریر نماید و اعتراضات و اشکالات وارده را رفع کند. این جمله را وقتی می‌تواند که

(۳۸۸) قرآن ناطق

راوی شناس باشد و عالم در شناخت روش‌های جرح و تعدیل و تمیز صحیح از سقیم چنان چون احمد بن حنبل و یحیی بن معین و شرایط و شأن نزول آیات را بداند و ناسخ و منسوخ را در زمینه آیات مربوط به احکام تمیز دهد و لغت‌شناس و عالم نحو باشد. البته لازم نیست در لغت دانی مثل اصمعی باشد یا در علم نحو مثل سیبویه و خلیل، بلکه همین قدر که از اوضاع عرب و رسم و عادتشان در خطاب و گفتگو اطلاع داشته باشد به اندازه‌ای که به دلالت الفاظ قادر آید و مطابقه و تضمین و التزام و مفرد و مرکب و کلی و جزئی و حقیقت و مجاز و اشتراک و ترادف و تباین و نصّ و ظاهر و عام و خاص و مطلق و مقید و منطوق و مفهوم و اقتضاء و اشاره و تنبیه و ایما و امثال آن را و استنباط حکم از دلائلش بدان منوط و مشروط است بشناسد و تمیز دهد.

این‌ها شرط و ضروری است برای مجتهد مطلق، مجتهدی که عهده‌دار صدور حکم و فتوی در همه مسائل فقهی می‌شود، لکن در مورد اجتهاد در پاره‌ای از آن مسائل کافی است آن‌چه را متعلق به همان یک یا چند مسأله است بدانند و آنچه را که برای استنباط حکم و فتوی درباره آن یک یا چند مسأله لازم است و این که از مطالب مربوط به دیگر مسائل فقهی اطلاعی نداشته باشد لطمه‌ای به کار و صلاحیتش نمی‌زند. همچنین مجتهد مطلق ممکن است در مورد مسایل بسیاری مجتهد ولی در مورد دیگر مسایل بی‌اطلاع باشد. به همین جهت شرط مفتی شدن این نیست که همه مسائل فقهی و مدارکش را بدانند. چه، این در حدود امکانات انسان نیست و به همین سبب از «مالک» نقل شده که از او درباره چهل مسأله نظر خواستند و در مورد سی و شش تای آن گفت: نمی‌دانم. اجتهاد در مورد مسایلی صورت می‌گیرد و آن احکام شرعی که دلیلش ظنی باشد. این که گفتیم «احکام شرعی» برای این بود که آن‌ها را از قضایای عقلی و لغوی و امثال آن جدا کرده باشیم. این که گفتیم «دلیلش ظنی باشد» برای این بود که تا از آن چه دلیلش قطعی است، مثل عباداتی چون خمس که محل اجتهاد نیست و هر که در موردش خطا کند گناهکار خواهد بود، جدا باشد و مسایل

قرآن ناطق (۳۸۹)

مورد اجتهاد اموری است که اگر کسی در موردش اجتهاد و استنباط خطا داشته باشد گناهکار نخواهد بود. (۱) شاطبی در کتاب «موافقات» مطالبی دارد که خلاصه‌اش این است: «اجتهاد بر دو نوع است: یکی اجتهاد وابسته به تحقّق مناط و این اجتهادی است که امت متفقاً قبولش دارند و معنایش این است که حکم از روی مدرک شرعی آن ثابت شود، اما نظر در تعیین محل آن باقی می‌ماند و این همه برای وقت ضرورت است، زیرا تکلیف و وظایف شرعی جز با انجام چنین اجتهادی روشن نخواهد گشت و فرض تکلیف و وظیفه شرعی بدون وجود چنین اجتهادی در حقیقت موظّف ساختن مردم به انجام امور محال خواهد بود و این شرعاً غیرممکن است و عقلاً هم غیرممکن و نامعقول. نوع دوم اجتهادی است که می‌تواند قطعی باشد و خود بر سه نوع است:

- ۱- اجتهادی که در حقیقت «شسته و رفته کردن مناط» است و آن چنان است که در نصّی وصف معتبر در حکم با دیگر مطالب آمیخته باشد که در آن صورت آن نصّ را با اجتهاد شسته و رفته می‌کنند تا آن‌چه زائد است جدا و متمایز گردد.
- ۲- اجتهادی که می‌توان «بیرون آوردن مناط» نامیدش و آن بدین گونه است که نصّی که بر حکمی دلالت دارد به مناط نپرداخته باشد و استنباط حکم از چنین نصّی بدان می‌ماند که با بحث و جستجو از آن بیرون آورده شود و این اجتهاد قیاسی نام دارد.
- ۳- نوع سوم از اشکال اجتهاد وابسته به «تحقّق مناط» است، زیرا آن نوع بر دو گونه است: یکی آن‌چه مربوط به انواع است نه اشخاص، مانند تعیین نوع مثل در جزای صید و نوع رقبه در عتق در کفّارات و امثال آن و دیگری آن‌چه مربوط به تحقّق مناط است در صورتی که مناط حکمش به تحقّق رسد. بنابراین چنان به نظر می‌رسد که مناط بر دو گونه باشد: یکی عام و دیگری خاص و جزئی از آن عام.

کسی به درجه اجتهاد نائل می‌آید که دو صفت را احراز نماید: اولاً مقاصد شریعت

۱- الغدیر ۴/۲۱۸ .

(۳۹۰) قرآن ناطق

را به خوبی دریابد . ثانیاً براساس دریافت و فهم صحیح مقاصد شریعت ، قدرت استنباط احکام را پیدا کند . درباره اولی در کتاب «مقاصد» گفتیم که شریعت بر پایه توجه به مصالح نهاده است و مصالح توسط قانون گزار معین گشته نه این که موکول به درک و تصور مکلف باشد ، زیرا در آن صورت مصالح برحسب تصور افراد مختلف فرق خواهد کرد و با استقراء تام ثابت گشته که مصالح بر سه درجه و مرتبه است . پس هرگاه انسان به قصد و هدف تشریح در هر یک از مسایل شریعت و ابواب آن و مجموعه‌های احکام ، کاملاً پی برد به منزلت و مقام خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله در زمینه تعلیم دین و قانون و فتوی دادن و حکومت و قضاوت طبق حکم خدا نائل آمده است . صفت دوم ، در خدمت اولی است ، زیرا قدرت استنباط احکام ، در پرتو معارفی که در فهم شریعت لازم است به دست می آید . به همین جهت فهم شریعت اساس است و استنباط احکام وسیله و در خدمت . باز به همین جهت قدرت استنباط احکام را شرط دوم قرار داده‌اند و فهم شریعت را مایه وصول به مرتبه اش دانسته‌اند .

این است اجتهاد در نظر علمای اصول ، اما در نظر فقهاء ، اجتهاد مرتبه بلندی از فقه و دین شناسی است که به مددش فقیه می تواند هر فرعی را به اصل و اساسش بازگرداند و از آن استنباط و استخراج نماید و نقد و اشکال وارد بر آن را رد و رفع نماید و در برابر تشکیک و ایرادی که می کنند از آن دفاع کند . (۱) آمدی در کتاب «الاحکام ...» می گوید : «فقه در عرف متشرعین بر عملی اطلاق می شود که از طریق اندیشه و استدلال به پاره‌ای از احکام فرعی شرع حاصل آید» . (۲)

ابن نجیم در «بحر الرائق» می گوید : «فقه بنا بر آنچه نَسَفَى به تبعیت از علمای اصول در شرح المنار گفته است بر علمی اطلاق می شود درباره احکام عملی شرعی

۱- ۴/۸۹ .

۲- ۱/۷۰ .

قرآن ناطق (۳۹۱)

که از طریق استدلال از ادله تفصیلی حاصل آید» (۱)

در «حاوی» قدسی چنین آمده است : «بدان که فقه در لغت به معنی آگاهی و اطلاع است و در شریعت به معنی اطلاعی خاص که عبارت باشد از اطلاع بر معانی و اشارات و دلالت‌ها و بواطن و مقتضیات نصوص . فقیه اسم کسی است که بر آن‌ها اطلاع و علم حاصل کرده باشد» و می گوید : «فقه قدرت بر تصحیح منقول و ترجیح معقول است و خلاصه ، فقه در علم اصول یعنی علم به احکام از روی دلایل آن‌ها . بنابراین فقیه در نظر علمای اصول همان مجتهد است و فقه از چهار منبع اصلی به دست می آید که عبارتند از قرآن ، سنت ، اجماع و قیاسی که از آن سه منبع اصلی اول استنباط شده باشد . رفتار مردم با یکدیگر تابع اجماع است پیجوتی و استصحاب حال تابع قیاس است و هدف این جمله رسیدن به خوشبختی دنیا و زندگی بازپسین» .

ابن عابدین در حاشیه «بَحْرُ الزَّخَارِ» در کتاب «تَحْرِیرُ الدَّلَالَاتِ السَّمْعِيَّةِ» اثر علی بن محمد بن احمد بن مسعود به نقل از کتاب «التنقیح» آمده است که فقه در لغت به معنی فهم و دانش است و اصطلاحاً به معنی علم به احکام عملی شرع است از طریق استدلال» . (۲)

ابن قاسم غَزَی در شرح خود می نویسد : «فقه در لغت به معنی فهم است و اصطلاحاً به معنی علم به احکام عملی شرع است که از ادله تفصیلی آن به دست آمده باشد» . (۳)

ابن رشد در مقدمه «المدونة الكبرى» می نویسد : «احکام شریعت از چهار وجه فهمیده و درک می شود : یکی از آن‌ها توسط کتاب خدای عزوجل است که آن را باطل از برابری و از پی‌اش نیاید و وحی فرود آمده‌ای است از حکیم ستوده . دومی سنت پیامبر

وی صلی الله علیه و آله است که خدا فرمانبریش را با فرمانبری خویش قرین ساخته و به ما دستور

۱- الغدیر ۱/۳ .

۲- الغدیر ۲۰/۳۸ .

۳- الغدیر ۱/۱۸ .

(۳۹۲) قرآن ناطق

داده از سنتش پیروی کنیم و فرموده: خدا را فرمان برید و پیامبر را (۱). و فرموده: هر که پیامبر را فرمان برد خدا را فرمان برده باشد و فرموده: آنچه را پیامبر عرضه می‌دارد بگیریید و از آنچه بازمی‌دارد دست باز گیرید (۲). و فرموده: آنچه را که در خانه‌های شما زنان از آیات خدا و حکمت برخوردارند می‌شود به خاطر آرید و مایه پند سازید (۳). - و منظور از حکمت همان سنت است - و فرموده: برای شما در وجود پیامبر خدا سرمشق نیکویی هست (۴). سوّمی اجماع است که خدا در صحتش می‌فرماید: هر که با پیامبر پس از روشن شدن راه هدایت به مجادله پردازد و راهی غیر از راه مؤمنان پیوید تو از او روی بگردان تا روی بگردان است و او را به جهنم درمی‌آوریم که بدسرانجامی است .

وقتی خدای عزوجل تهدید می‌کند که راهی غیر از راه مؤمنان نپوئید یعنی امر می‌دهد به پیروی کردن راه مؤمنان . و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اتمم بر گمراهی اتفاق نمی‌یابد . چهارم استنباط است که همان قیاس بر مبنای اصول سه گانه قرآن ، سنت و اجماع باشد ، زیرا خدای تعالی آنچه را که از این سه استنباط شود علم شمرده و حکم به آن را واجب ساخته است و فرموده: اگر آن را به پیامبر و به فرماندهی که از ایشان هست عرضه می‌داشتند آن عده از ایشان که استنباط می‌کنند آن را درک می‌کردند . و فرموده: ما قرآن را به حق برایت فرستادیم تا در میان مردم به موجب آنچه خدا به تو نشان داده قضاوت کنی (۵) - یعنی به موجب آنچه از راه استنباط و قیاس به تو نشان داده است ، زیرا آنچه از راه استنباط و قیاس به او نشان داده از همانست که بر او نازل گردانیده و دستورش را داده آن‌جا که فرموده

۱- وَأَطِئُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ... (۴۶ / انفال) .

۲- وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ... (۷ / حشر) .

۳- ۳۴ / احزاب .

۴- ۲۱ / احزاب .

۵- ۱۰۵ / نساء .

قرآن ناطق (۳۹۳)

است: و در میانشان به موجب آنچه خدا نازل گردانیده قضاوت و حکومت کن» (۱)(۲).

مبانی اجتهاد معاویه اجماع

دانستیم که یکی از مدارک و منابع استنباط احکام شرعی ، اجماع است . شاید معتدل‌ترین تعریف اجماع همان باشد که آمدی در کتاب «الاحکام» کرده آن‌جا که گوید: «اجماع عبارت است از اتفاق یافتن همه صاحب‌نظران (یعنی اهل حلّ و عقد) امت محمد در یک عصر بر سر حکم حادثه‌ای» (۳).

اینک بیائیم نگاهی به معاویه افکنیم و به گفته‌ها و ادعاهای و اظهار عقیده‌ها و کارها و جرائم و فقه و اجتهادش تا ببینیم ذره‌ای از آن با اجماع علمای عصرش سازگار بوده است یا نه ؟ آن فقیهان و صاحب‌نظران و اهل حلّ و عقد در مسائل فقهی و دینی که بوده‌اند و کجا با بدعت‌ها و هرزگی‌های معاویه همداستان گشته‌اند ؟ و کدام‌یک از ایشان ناظر و مراقب کارهای بی‌راه او بوده است ؟ و

مگر اصحاب پشاهنگ و تابعان نیکرویشان در مدینه نبوده‌اند و از مدینه به شهرستانهایی جز شام نرفته دور از معاویه اقامت نگزیده‌اند و مگر جملگی از پسر هنده جگرخوار و آرائش بیزاری نجسته‌اند و مگر او با گفتار و کردار بر ضدشان عمل نمی‌کرده و به ایشان بد و بیراه نمی‌گفته است؟

بله، تنی چند فرومایه شامی بوده‌اند که برای برآوردن مطامع و شهوات خویش با او موافقت می‌نموده و همداستان گشته‌اند و اجتهادی که یکی از مدارک و منابعش موافقت چنین عناصری باشد چه ارزش و اعتباری تواند داشت؟

قیاس

به نظر پیشوایان اهل سنت و جماعت، قیاسی معتبر است که نصی بر مناط آن در ۱-۴ / مائده .

۲- ترجمه الغدیر ص ۸ .

۳- جلد ۱، ص ۲۸۰ الغدیر عربی .

(۳۹۴) قرآن ناطق

قرآن و سنت وجود داشته باشد یا آنکه نوع یا شخص آن مناط از طریق بحث و استنباط حاصل آید. (۱) در کارهای معاویه و آرائش هیچ مناطی که نصی در باره‌اش وجود داشته باشد یا استنباطی صحیح و قیاسی بدین منوال باشد، نمی‌یابیم. آری، قیاس‌هایی جاهلی داشته است و خواسته احکام اسلام را به وسیله آن مقیاس‌ها و قیاس‌های جاهلیت به دست آورد. این چگونه اجتهادی است که قیاس‌هایش نه اسلامی، بلکه جاهلی است؟

دانستید که اجتهاد صحیح به نظر دانشمندان اسلامی و رجال فقه و اصول چیست و مبانی و منابعش کدام است و معاویه از آن بس دور و بیگانه بوده است. اینک بیائید صفحه‌ای از صفحات مکرر و متشابه کردار این مجتهد نافرمان و اجتهادات خارق‌العاده‌اش را از نظر بگذرانیم. تبهکاری‌های کسی را که ابن حزم و ابن تیمیه و ابن کثیر و ابن حجر و عناصر دیگری از قماش آن‌ها معتقدند گناهی نداشته و در همه جنایاتش بی‌تقصیر و بی‌مسئولیت بوده است، چون با اجتهاد و استنباط شخصی چنان کرده است و از آن‌جا که مجتهدی خطاکار بوده نه تنها گناهی بر او نخواهد بود، بلکه پاداش هم خواهد برد که همان پاداش اجتهاد و کوشش فقهی او می‌باشد!!!

این‌ها نمی‌گویند این مجتهد با کدام اجتهاد و استنباط وظیفه شرعی خویش دانسته که به مولای متقیان دشنام دهد و در قنوت (دعای دست) بر او لعنت فرستند و او و دو امام دیگر - دو نواده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله - و مردان پاکدامن و نیکروی امت را با هم نفرین کند و بد گوید و این کار را نه وظیفه خود، بلکه واجب شرعی همه مسلمانان بدانند و به آنان فرمان انجامش را بدهد؟

در استنباط این بدعت و در اجتهاد حیرت‌آورش به کدام آیه قرآن استناد جسته است، به آیه تطهیر یا به آیه مباحله یا صدها آیه‌ای که در حق علی علیه‌السلام نازل گشته است؟ یا به هزاران حدیث شریفی که از بنیانگزار اسلام در فضائل و تمجید وی وارد ۱- رک : مطالبی که تحت عنوان «اجتهاد، چیست؟» آمد.

قرآن ناطق (۳۹۵)

شده است؟ یا به اجماع و اتفاقی که در هنگام بیعت با وی و برقراری خلافتش و تعیینش بعنوان خلیفه‌ای واجب‌الاطاعه صورت گرفته است؟ به فرض که از خلافتش صرف نظر کردیم و خلیفه بودنش را مسلم ندانستیم آیا اجماعی بر نامسلمانیش و بر این صورت گرفته که از برجسته‌ترین اصحاب عادل و نیک‌رو نیست تا این مجتهد، که از پستان هنده و زیر تابلو فحشاش شیرخورده، به خود اجازه دهد که به وی دشنام و ناسزا گوید و کمر به قتلش بر بندد؟!

آیا در این مورد قیاس وجود داشته است مستند به مدارک و منابع سه گانه اجتهاد، قرآن و سنت و اجماع، مستند به آنچه با شمشیر و منطق و بیان علی علیه السلام برقرار گشته و در میان امت نشر و بسط یافته است؟! آنچه وجود داشته نه قیاسی از این گونه، بلکه قیاس جاهلی بوده است. دو عشیره هاشم و امیه از عهد جاهلیت با هم کشمکش و نسبت به هم کینه و دشمنی داشته‌اند و از عادات و تقالید آن عهد این بوده که هر عشیره به دیگری به هر گونه و به هر وسیله و به هر یک از افرادش که شد صدمه بزند و از او انتقام بگیرد گرچه شخصاً مسئولیتی نداشته و مستحق کیفری نبوده است و بدین ترتیب کسی را که قاتل نبوده به کیفر قتل که دیگری کرده بود می‌کشتند و بی گناهان را زیر شکنجه و تحت تعقیب قرار می‌دادند. روشی جاهلی بود که از دیرگاه در پیش داشتند و آنان که روح و روان خویش را از آثار سوء جاهلیت نپیراسته بودند در دوره مسلمانی هم پیش می‌گرفتند و معاویه‌ای که به قول بزرگ کنندگان کارهایش «در عمل و استنباط جد و جهد مبذول داشته و اجتهاد می‌نموده است» به چنین روشی متمسک بوده.

به کدام اجتهاد و استنباط به خود اجازه می‌داده که از سر منبر و در تعقیبات نماز به امام مؤمنان علی علیه السلام لعنت فرست تا بدانجا که برای رساندن صدای لعن و دشنامش به گوش مردم مقررات الهی و سنت را در مورد خطبه نماز عیدین تغییر دهد و خطبه را پیش از نماز بخواند و کسانی را که لب از ناسزاگویی فرو بسته‌اند صریحاً تهدید کند؟! با استناد به کدام کتاب آسمانی و کدامین سنت با اجماع و قیاس، این

قرآن ناطق (۳۹۶)

مجتهد تبهکار گناه‌ورز به بدعت‌های شرم‌آور پیاپی دست می‌زد؟!!

با کدام اجتهاد و چه استنباطی دوستداران علی علیه السلام را تعقیب می‌کرد و در تمام شهرها و استان‌ها تحت پیگرد قرار می‌داد و می‌کشت و تبعید و شکنجه‌های سخت می‌کرد و اعتباراتی را که در مورد مسلمان هست ندیده می‌گرفت و برای ایشان حق و حرمتی قائل نمی‌گشت حتی احترام صحابی بودن و مصونیتی را که داشتند زیر پا می‌نهاد؟! در این کارها متکی به آیات کریمه قرآن بود یا به سنت نبوی؟! یا به اجماع و اتفاق آراء صاحب نظران امت و فقیهان، یا به قیاسی که از حجت‌های سه گانه نامبرده حاصل آمده بود؟!!

چه اجتهادی به او اجازه می‌داد علی علیه السلام را متهم به کفر و الحاد و تجاوز کاری و گمراهی و تعدی و پلیدی و حسد و دیگر گناهان و رذایل سازد؟! گمان می‌کنید برای اتهامات معاویه و نسبت‌های ناروایش دلیلی در لابه لای قرآن مجید می‌توان یافت یا در میان احادیث و سنت نبوی؟! یا در اجماع‌ها و اتفاق نظرهای فقیهان قرون و اعصار؟! در حالی که اگر آئین پاک و والای اسلام را آئینه‌ای باشد و مظه‌ری و مجسمه‌ای همان علی علیه السلام خواهد بود و شخصیت والایش.

چه اجتهادی به او اجازه می‌داد از کشته شدن امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فرزند گرامیش امام حسن مجتبی علیه السلام، آن دو امام عالی قدر، خوشحال شود و شادی نماید و به دیگران بگوید که قتل علی علیه السلام از حسن الطاف و تقدیرات خیرخواهانه الهی است، یا قاتلش آن تبه‌کارترین و نگو‌ن‌سارترین عنصر پلید را از خداپرستان بشمارد؟!!

حال آن که می‌دانیم فقه و دین‌شناسی و درک صحیح قرآن مغایر چنین کار و اظهار نظری است و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع و موازین آن را محکوم می‌سازد شرعی و استنباطات فقهی به تمامی با آن منافات دارد و تنها چیزی که تأییدش می‌نماید قیاس‌های جاهلیت است و بس.

این چه اجتهادی است که پایمال کردن مقدسات و هتک حرمت مکه و مدینه را جایز می‌گرداند و به او اجازه می‌دهد مردم مدینه را به جرم دوستی با علی علیه السلام به باد

قرآن ناطق (۳۹۷)

حمله و قتل و غارت بگیرد یا نذر کند که زنان قبیله ربیع را به خاطر این که مردانشان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام عشق

می‌ورزند و پیرو حضرتش هستند به قتل رساند؟!

این چه اجتهادی است که به موجبش پیکر کسانی را که در صفین زیر پرچم امیرالمؤمنین علیه‌السلام شهید شده‌اند مثله و تکه پاره می‌کند حال آن که بنا به سفارش و دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با دار و دسته تجاوزکار مسلحش جنگیده بودند؟! چه اجتهادی حکم می‌کند که آب را بر روی امام راستین و هزاران مسلمان ببندد به این منظور که از تشنگی جان بسپارند و وقتی موفق به بستن آب می‌شود بگوید: «به خدا این پیش درآمد پیروزی است. خدا مرا و ابوسفیان را سیراب نکند اگر بگذارم از این آب بنوشند تا همه‌شان بر سر آب به کشتن بروند». (۱)

چه اجتهادی به او اجازه می‌دهد شراب بفروشد و بخرد و بخورد و ربا بخورد و فحشاء و فساد را رواج دهد حال آن که قرآن و سنت و اجماع و قیاس حرامشان کرده است؟!

این چه اجتهادی است که به او اجازه می‌دهد مقامات کشوری و لشگری و خروارها سیم و زر را به کسانی که حق و شایستگی آن را ندارند بدهد، تنها به این جهت که دشمن خاندان پیامبرند و به آنان کینه می‌ورزند و دشنامشان می‌دهند و با شیعه خاندان رسالت در جنگ و ستیزند؟!

به موجب چه اجتهادی ریختن خون کسانی را که حاضر نیستند به علی علیه‌السلام لعنت فرستند جایز می‌داند و قتل بزرگ‌ترین اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و رجال پاکدامن و عظیم‌الشانی چون حُجْرَبْنِ عَدَى کِنْدی و یارانش و عَمْرُوْبْنِ حَمِق خزاعی را به همین بهانه روا می‌شمارد؟!

این چگونه اجتهادی است که برخلاف سنت ثابت و مسلم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است و اجازه می‌دهد چیزهایی که در اذان و نماز و زکات و ازدواج و حج و دیات نیست و در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نبوده است به آن‌ها بیفزایند و این امور را از شکل شرعی و سنتی به درآورند؟!

۱- الغدير، جلد ۳.

(۳۹۸) قرآن ناطق

این چگونه اجتهادی است که اجازه می‌دهد از لجاج علی علیه‌السلام دین خدا و سنتش را تغییر دهند و دگرگونه سازند؟

این چه اجتهادی است که به موجبش برای دلجویی موجود بی‌سر و پایی مثل «زیادبن‌ابیه» و جلب همکاری او حکم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را که می‌گوید «فرزند متعلق به بستر است و زناکار را سنگ کیفر»، نقض می‌کند و حدود و مقررات الهی را زیر پا می‌نهند؟

و به موجبش خلافت الهی را به یزید شرابخوار بی‌بند و بار می‌سپارد و هر که را با ولایتعهدی آن موافقت نمی‌نماید به قتل می‌رساند؟

و بیزاری جستن از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را شرط بیعت خلافت کسی می‌سازد که اسیر آزاد شده مسلمانان بوده و پدرش هم اسیر آزاده شده‌ای بیش نبوده است؟

و گذراندن شهادت‌های دروغ و تهمت زدن و دروغ گفتن و بهتان و نسبت‌های ساختگی و حيله و نیرنگ زدن برای وصول به هدف‌های پست و ننگین و نامشروع را جایز می‌گرداند؟

این چه اجتهادی است که تجویز می‌کند پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در مورد خاندان و عترتش بیازارد و اولیای خدا و بندگان صالحی چون اصحاب پیشاهنگ و تابعان نیکوسیرت و سرورشان را آزار دهد حال آنکه خدا در قرآن کریم می‌فرماید: کسانی که پیامبر خدا را می‌آزارند عذابی دردناک دارند. (۱) و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بدون اینکه کاری کرده باشند می‌آزارند مسئولیت بهتان و گناهی آشکار را بر خویش بار کرده‌اند (۲). و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: هر که مسلمانی را بیازارد مرا

آزرده باشد و هر که مرا بیازارد خدای عزوجل را آزرده باشد. (۳) و از قول جبرئیل از

۱- ۶۱ / توبه .

۲- ۵۸ / احزاب .

۳- رک : الحاوی للفتاوی ۲/۴۷ .

قرآن ناطق (۳۹۹)

جانب خدای متعال می‌فرماید : هر که به دوست‌دار من اهانت نماید مرا به نبرد خوانده باشد و هر که با دوست‌دارم دشمنی ورزد به او اعلان جنگ داده باشم . و می‌فرماید : هر که دوست‌دار مرا را بیازارد جنگیدن با مرا روا شمرده باشد . و می‌فرماید : هر که به دوست‌دار من اهانت نماید جنگیدن با مرا روا شمرده باشد . و می‌فرماید : هر کس به دوست‌دارم اهانت نماید با من آشکارا دشمنی نموده باشد. و می‌فرماید : هر کس با دوست‌دارم دشمنی ورزد پرچم جنگ با مرا افراشته باشد؟ (۱)

این چگونه اجتهادی است که مجتهدش گسستن پیمان و عهد را در موارد گوناگون و در تعهدات مثبت و منفی مجاز می‌داند ؟

چگونه اجتهادی است که مجتهدش سنت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را - که از منابع اجتهاد است - به مسخره می‌گیرد و حرکات زشت و زنده‌ای به محض شنیدن احادیث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از او سر می‌زند که گفتنی نیست ؟ این چه اجتهادی است که مایه فساد جامعه و گمراهی مردمان و انهدام وحدت اسلامی و جدایی از رأی اجتماعی مسلمانان است و فروگذاردن پیوند دین و شانه خالی کردن از بیعت راستین و جنگیدن با امام وقت آن هم پس از اینکه مهاجران و انصار - یعنی صاحب‌نظران جامعه - برخلافش اجماع کرده و در بیعتش همدستان گشته‌اند ؟

این اجتهادات و دیگر اجتهادات بی‌اساس و بی‌ارزش و مسخره‌زده‌ای صحت و اعتبار ندارد . نه عقل می‌پذیردش و نه دین . جملگی مغایر قرآن است و برضد سنت ثابت و صحیح و مسلمیات اسلامی و منافی اجماع و اتفاق آرائی که همه قبولش دارند و برخلاف قیاس‌هایی که باید بر مبنای قرآن و سنت و اجماع باشد . خواننده گرامی مگر در تاریخ فقه و اجتهاد چنین اجتهاداتی دیده است و اجتهادی بدین گونه بی‌بهره از صحت و حقیقت و چنین بیگانه با مبانی دین و قواعد شریعت ؟ به راستی این‌ها دلخواه و هوس و شهوت و خودسری است نه اجتهاد دینی و نه استنباط حکم

۱- رک : ترجمه الغدیر ۱/۳۶۱ - ۳۲۴ .

(۴۰۰) قرآن ناطق

الهی . این‌ها صاحبش را به ژرف‌ترین زوایای دوزخ می‌افکند تا در آن جاودانه بماند . بسیاری از این‌ها در مواردی صورت گرفته که جای اجتهاد و استنباط نیست یعنی در برابر نصّ انجام گرفته و آن‌جا که حکم دین صریح و ثابت است و رأی و نظر و استنباط را محلی از اعراب ندارد و حکمش از ضروریات دین است و اختلاف نظر و نظربازی را بدان راه نیست و هر که در آن موارد بخواهد نظر ورایی خاص اظهار بدارد چنان است که یکی از ضروریات دین را رد کرده و آنچه را شریعت حرام ساخته روا شمرده باشد درست مثل کسی که با اجتهاد خویش کشتن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را جایز بداند یا میگساری و رباخواری را تجویز نماید .

پایان برگزیده جلد بیستم ترجمه الغدیر

قرآن ناطق (۴۰۱)

شروع جلد بیست و یکم ترجمه الغدیر

«فرزند جگرخواره» با «امام حسن» علیه السلام مواضعی در پیش گرفت که از مطالعه آن موی بر بدن راست می‌ایستد و جان آدمی از شنیدنش آشفته و رنجور می‌شود. پیشانی انسانیت از آن شرمگین می‌شود و دین و پاکدامنی آن را محکوم و عدل و نکوکاری آن را طرد می‌کند، دارندگان نسب پاک و خاندان برومند چنان روشی را زشت می‌شمارند، روشی را که «معاویه» به آسانی مرتکب آن شد و بدان وسیله دین و مروّت را به پستی کشید و مورد اهانت قرار دارد.

«امام حسن» علیه السلام کیست؟

این شخصیت بزرگ، که درود خدای بر او باد، اگر هیچ نبود لاقبل شخصیتی از مسلمانان و یکی از حاملان قرآن و از کسانی است که روی به خدا آورده و راه نکوکاری و احسان در پیش گرفته است، او علوم شرع را به دوش کشیده و مقاصد کتاب و سنت و همه ملکات فاضله را تعقیب کرده است. در مکارم اخلاق پیشوا و اسوه و در فرهنگ اسلام سرمشق بوده است. در آیین پاک اسلام اهانت و آزار و محاربه با چنین شخصیتی سخت منع شده است و حدود شرع الهی روش مواجهه با اینان را به خوبی معین داشته و هرچه این گونه شخصیت‌ها نیکی ببینند، به نفع مسلمانان و هرچه آزار ببینند، بر علیه مسلمین است.

علاوه بر این، او در شمار صحابه گرامی پیغمبر بود و در میان اصحاب، از پدر بزرگوارش که بگذریم، کسی نیست که با او برابری تواند و با این پایگاهی که ایشان در عدالت و شئون دیگر دارند، در بین صحابه کسی یافته نمی‌شود. یکی از فضایل بزرگ این امام، آن است که در میان مردم در آن روزگار، کسی جز او مستحق امامت و پیشوایی نبوده، چراکه در فضل و نزدیکی به پیامبر، از همه برتر بود و سزاوارترین

(۴۰۲) قرآن ناطق

صحابه بود که بر طبق مفاد احکام اسلام این پایگاه را احراز می‌کرد. بنابراین جدایی و مبارزه با چنین بزرگ مردی جایز نبوده و به هیچ‌روی نمی‌بایست از اندیشه‌ها و سخنانش سرپیچی کرد و با او به مخالفت برخاست و او را اذیت کرد، تا بدان‌جا که بر او لعنت بفرستند، مقامش را هتک کنند و شخصیت او را بدین گونه کوچک شمارند.

بر فضائل این امام، این را می‌باید افزود که سبط رسول خدا است و پاره تن، نور دیده پیامبر است. گوشت و خونس از گوشت و خون اوست. پس بر گروندگان نبوت پیامبر خاتم فرض است که شئون صاحب رسالت را پاس بدارند و رضای او را به دست آورند و به راستی که او جز به آیین صریح و دین خالص رضایت نمی‌دهد.

وانگهی، این امام بزرگوار پیش از همه این‌ها، یکی از اصحاب کساء می‌باشد که مطابق آیه شریفه، خدا هرگونه رجس و پلیدی را از آنان برداشته و پاک و مطهرشان کرده است.

این امام، یکی از آن معدود کسانی است که خداوند در سوره «هل اتی» ستوده و در حقشان آیه «يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشْرَبًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا» نازل فرموده است.

این امام یکی از نزدیکان «ذَوِي الْقُرْبَى» رسول الله صلی الله علیه و آله است، که خداوند دوستی ایشان را واجب فرموده و آن را پاداش رسالت قرار داده است.

او از کسانی است که مطابق آیات قرآنی، پیامبر خدا به وسیله آن‌ها با نصارای نجران مباحله کرده است.

او یکی از دو امانت بزرگ است که پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله پس از خود در میان امت به امانت گذاشته است، تا به آنان اقتداء کنند و فرموده است: «مادام که به دامن آن‌ها چنگ زده‌اید، گمراه نخواهید شد».

او از خاندانی است که در میان امت، حکم کشتی نوح را دارند، که هر که سوار آن شد نجات یافت و هر که تخلف کرد هلاک گردید.

او از کسانی است که خداوند واجب کرده که در نمازها به ایشان درود فرستند و هر که برایشان درود نفرستد نمازش پذیرفته نیست .
قرآن ناطق (۴۰۳)

او یکی از کسانی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خطاب بدیشان فرمود: « هر که با شما بجنگد با من جنگیده و هر که با شما دوستی کند با من دوست است » .

او یکی از افراد خیمه‌ای است که رسول الله صلی الله علیه و آله برافراشت و فرمود: « ای گروه مسلمانان ، من با هر که با اهل این خیمه دوستی ورزد ، دوست و با هر آن که دشمنی آنان را برگزیند دشمنم . دوستار کسی هستم که بر اینان مهر بورزد. ساکنان این خیمه را فقط کسی دوست می‌دارد که نیکبخت واقعی و از تبار پاک باشد و کسی با اینان دشمنی می‌ورزد که بدبخت واقعی و از خاندان پست باشد » .

این امام ، یکی از دو ریحانه رسول الله صلی الله علیه و آله است که آن بزرگوار آن‌ها را می‌بوئید و به سینه خود می‌فشرد .

او برادر پاک « حسین بن علی » است که هر دو پیشوایان جوانان بهشت هستند .

او حبیب رسول الله صلی الله علیه و آله است که مردم را به مهر وی توصیه می‌فرمود و می‌گفت: «خدا یا من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار و دوستارش را نیز دوست بدار» .

او یکی از دو جگر گوشه پیامبر صلی الله علیه و آله است که آن بزرگوار آن‌ها را بر دوش می‌گرفت و می‌فرمود: « هر که این دو فرزندان را دوست بدارد ، مرا دوست داشته و هر که با ایشان دشمنی کند با من دشمنی کرده است » .

او یکی از دو بزرگوار است که رسول الله صلی الله علیه و آله دستشان را گرفت و فرمود: «هر که مرا و این دو نفر را و پدر و مادر اینان را دوست بدارد ، با من است و در روز قیامت در مرتبه من خواهد بود» .

او یکی از دو فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله است که در حق ایشان می‌فرمود: « حسن و حسین دو فرزند من هستند . هر کس این‌ها را دوست دارد ، مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد ، خدا او را دوست می‌دارد و وارد بهشت می‌کند و هر کس این دو را دشمن بدارد ، با من دشمنی کرده و هر که با من دشمنی کند ، خدا او را دشمن می‌شمارد

(۴۰۴) قرآن ناطق

و هر که را خدا دشمن بشمارد داخل آتش می‌کند » . (۱)

این شخصیت ، «امام حسن مجتبی علیه السلام» است . اما «معاویه» ، این پسر «هندجگر خواره» ، کسی است که دارای چنان نامه اعمال سیاهی است که پیش از این یاد شد . اما جنایاتی که «معاویه» درباره این امام مرتکب شده ، چیزی است که با مسافران و سواران به اطراف عالم پراکنده شده و سینه تاریخ ، اوراق ناشناخته و برگ‌های تاریک آن را به خوبی روشن و جلوه گر می‌کند . اوست که با امام ما دشمنی ورزیده و به ستیز برخاسته و حقی را که بر حسب نص و طبق شایستگی که امام داشته از آن بزرگوار گرفته است . « معاویه » آن پیمان‌هایی که به هنگام صلح با امام حسن علیه السلام پذیرفته بود ، با صلحی که امام صرفاً به خاطر جلوگیری از ریختن خون شیعیان و به منظور پاسداری کرامت اهل بیت و برای نگاهبانی از شرافتی که همان شرف دینی است ، انجام داد ، همه این پیمان‌ها را شکست . از این اموری که «معاویه» به آن توجه داشت ، امام با دانش گسترده‌ای که داشت غافل نبود و می‌دانست که طاغوت و محارب فقط کسی نیست که فردی را که به او دست یافته و چیره شده به قتل برساند ، بلکه گاهی چنین کسی را مجال می‌دهد تا مگر بر او منت بگذارد تا بیش از پیش لگام گسیختگی خود را اثبات کند و این لگامی را که بر دهان و دندان دارد ، آن چنان رها کند تا بار دیگر جنایات پیشینیان و اسلاف خود ، خاندان قریش ، که در روز فتح مکه داشتند ،

مقایسه شود، آن جا که رسول الله صلی الله علیه و آله بر بندگان قریش منت نهاد و آنان را نعمت بخشید و آزادشان کرد و بدین گونه این طائفه به نام آزادشدگان «طُلَقَاء» مشهور شدند و این ننگ تا پایان روزگار برای ایشان ماند. این نماینده حيله گر امویان خواست که این ننگ را به بنی هاشم بچسباند، لکن بدین وسیله آرزوهایش را استوار کرد و خیالات پریشان و آشفته در سر آورد و سرانجام، این صلحی که از آثار آن پابندگی شرافت خاندان هاشمی و اثبات پاکی آن‌ها از هر ننگی

۱- اسناد و مآخذ این احادیث در «مسند المناقب و مرسلها» در کتاب الغدير درج شده است.

قرآن ناطق (۴۰۵)

بود، او را نومید کرد و به نتایج بس مهمی انجامید، که هریک از آن‌ها امام علیه السلام را به صلح ملزم می کرد ولو این که معاویه خائن بود و از پیمان‌ها و عهدهای خود سرباز می زد و کیدها و غدراهایش همه به ذمه خود اوست. مطابق این پیمان، «معاویه» پذیرفت که دیگر بر بالای منبرها به پدر بزرگوار امام سب و نفرین نکند و حال آن که او این سب و نفرین را به عنوان یک آیین تحلف ناپذیر در مجالس اسلامی در آورد و ادامه داد.

وی عهد کرد که دیگر متعرض شیعیان پدر بزرگوار آن حضرت نشود، شیعیانی که سخت به قتلشان رساند و در شهرها و در کنار هرسنگ و ویرانه‌ای آواره‌شان کرد، شیعیانی که آن‌چنان در خوف و ناامنی به سر می بردند، که هرگاه آن‌ها را به یهودی بودن متهم می کردند، از انتسابشان به «ابوتراب» علی علیه السلام راحت تر و آسان تر بود.

و باز «معاویه» پذیرفت که دیگر پس از این با کسی قراردادی نبندد و به امام علیه السلام نوشت: «هرگاه از خلافت اعراض و با من بیعت کنی، من به این پیمان‌ها عمل خواهم کرد و شرایطی که پذیرفته‌ام به کار خواهم بست و مصداق شعر اعشی بن قیس خواهم بود، آن جا که گوید:

وَ اِنْ اَحَدٌ اَسَدِي اِلَيْكَ اَمَانَةٌ فَاَوْفِ بِهَا تُدْعَى اِذَا مِتَّ وَاِفِيَا

وَلَا تَحْسُدِ الْمَوْلَى اِذَا زَادَ فِي الْغِنَى وَلَا تَجْفِهْ اِنْ كَانَ فِي الْمَالِ فَاِنِيَا

یعنی: هرگاه کسی تو را امانتی سپرد، پس بدان وفا کن، تا در شمار وفاداران بمیری. هرگز بر آقای خود که بی نیاز است رشک مبر، و هرگاه در بسیاری مال غوطه‌ور است، باز بدو جفا روا مدار.

و پس از من خلافت از آن تو خواهد بود، که تو بدین مقام سزاوارتری» (۱)

با وجود این پیمان‌ها، بر پسر خود، آن بی عار بی حیا سفارش داد که پس از کشتن امام، محیط را برای خودش آماده کند.

۱- شرح ابن ابی الحدید ۴/۱۳.

(۴۰۶) قرآن ناطق

و همین که صلح انجام شد، «امام حسن» نامه‌ای بدین صورت به «معاویه» نوشت:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

این متن صلح نامه‌ای است که حسن بن علی، خداوند از او خوشنود باد، با معاویه پسر ابوسفیان منعقد کرده و پذیرفته است که ولایت مسلمانان را به او گمارد، به شرط آن که به کتاب خدای تعالی و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سیره خلفای راشدین هدایت یافته عمل کند و معاویه نمی تواند پس از این با کسی عهد و پیمان ببندد، بلکه پس از او کار با شورای مسلمین خواهد بود و مطابق این پیمان، مردم شام و عراق و حجاز و یمن، هر کجا که در روی زمین خدا باشند، در امان باشند و اصحاب و پیروان علی علیه السلام، مال و جان و زنان و فرزندانشان، هر کجا باشند در امان خواهند بود. معاویه بن ابی سفیان مؤظف است که به حسن بن علی و برادرش حسین و بر هیچ یک از افراد خاندان رسول الله توطئه نهانی یا آشکار نکند و کسی از اینان را در آفاق در معرض بیم و نگرانی قرار ندهد. من بدین امر که با او بیعت کردم، گواهی می کنم و خداوند بهترین گواه است. (۱)

پس هنگامی که کار «معاویه» سامان پیدا کرد و وارد کوفه شد، خطاب به مردم گفت: «ای مردم کوفه، آیا گمان می‌کنید که من درباره نماز و زکات و حج با شما جنگ کردم؟ نه، من فقط برای آن جنگیدم، تا بر شما فرمانروایی کنم». تا رسید به این جمله که گفت: «هر شرطی که با شما کرده بودم اینک زیر پا می‌گذارم». (۲)

«ابو اسحق سبعی» نقل می‌کند که «معاویه» در ضمن خطبه‌ای که در «نُخَيْلَه» ایراد کرده، گفته بود: «آگاه شوید هر پیمانی که با حسن بن علی بسته‌ام زیر پا گذاشتم و دیگر بدان اعتنایی نخواهم کرد» (۳) و به نقل ابواسحق: «او ستمکار بود». (۴)

۱- صواعق ابن حجر، صفحه ۸۱.

۲- رجوع کنید به جلد دهم «ترجمه الغدیر» صفحه ۳۲۹.

۳- شرح ابن ابی الحدید ۴/۱۶.

۴- رجوع کنید به جلد دهم «ترجمه الغدیر» صفحه ۲۶۲.

قرآن ناطق (۴۰۷)

پس این مرد، سخت‌ترین دشمن این سبط شهید بود. او که پیمان خود را شکست، آن بزرگوار را خوار و بی‌مقدار داشت، با این امام بزرگ قطع رحم کرد و هرگز احترام جدّ بزرگوارش پیامبر گرامی و پدر بزرگوارش را که وصی بلافصل او بود، مراعات نکرد و رعایت احترام مادر بزرگوارش صدیقه طاهره و خود آن بزرگوار را که از هر جهت و از دیدگاه‌های مختلف فضائل و برتری‌ها او را دربر گرفته بود، نکرد. حقوق اسلام را در نظر نگرفت و احترام صحابه و اقتضای قرابت و نزدیکی و نصّ گفته رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را مراعات نکرد و به حقّ سوگند که هر گاه به دشمنی و ابراز خصومت بیش از این مأموریت می‌داشت، انجام می‌داد و حتی در نمازها هم به آن بزرگوار لعن می‌کرد.

«ابوالفرج» نقل کرده از «یحیی بن معین» که او از «ابوالفضل لُبّان» و او از «عبدالرحمن بن شریک» و او از «اسماعیل بن ابی خالد» و او از «حسین بن ابی ثاقب» نقل کرده است: معاویه که به کوفه آمد، خطبه‌ای خواند، حسن و حسین هر دو نشسته بودند، معاویه نام علی را برد و او را دشنام داد. آنگاه به حسن ناسزا گفت. حسین برخاست تا جوابش بدهد، حسن دست حسین را گرفت و او را نشانید. آن‌گاه برخاست و چنین گفت:

«ای کسی که از علی یاد کردی، من حسنم و پدرم علی است و تو معاویه‌ای و پدرت صَیْحُر. مادر من فاطمه و مادر تو هند است. جد من رسول‌الله و جد تو عُقْبَةُ بن رَبِيعه است. مادر بزرگ من خدیجه و مادر بزرگ تو قتیله است. خدا کسی را که از ما به بدی یاد می‌کند و تبار ما را پست می‌دارد و در گذشته و حال به خاندان ما بدی کرده و کفر و نفاق را برانگیخته است، لعنت کند». گروه‌هایی از حاضران مسجد آمین می‌گویند. علی بن حسین اصفهانی هم آمین گفت. عبدالحمید بن ابی‌الحدید (شارح معروف)

قرآن ناطق (۴۰۸)

مصنف این کتاب می‌گوید: من هم آمین می‌گویم «(۱). امینی (مؤلف کتاب حاضر) هم آمین می‌گوید.

آخرین تیری که از تیردان انداخت و جنایتی که مرتکب شد این بود که به حيله متوسّل شد و زهر به آن حضرت داد و آن بزرگوار، دردمند و رنجور، به شهادت رسید و زهر احشائش را پاره‌پاره کرد.

«ابن سعد» در «طبقات» می‌نویسد: «معاویه بارها به آن حضرت زهرا داد زیرا او و برادرش حسین در شام نزد معاویه می‌رفتند» به روایت «واقدی»: آن بزرگوار مسموم شد، آنگاه مزاجش به هم خورد، بار دیگر مسموم شد و از بین نرفت و سرانجام شهید گردید. در نزدیکی‌های وفات، پزشک که از او دیدن کرد، گفت: سم احشاء این شخص را پاره‌پاره کرده است. پس امام حسین فرمود: ای ابوحمید، به من بگو چه کسی تو را سم داده؟ اظهار داشت: چرا بگویم برادر؟ گفت: تا پیش از آن که تو را به خاک سپارند، او را بکشم و هر گاه قدرت پیدا نکنم، باز این کار را می‌کنم، مگر این که به سرزمینی بروم که نتوانم خودم را به او برسانم

. پس امام حسن گفت: ای برادر، این دنیا به جز شب‌های تار، چیزی نیست. او را رها کن تا در پیشگاه خدا با او روبرو شوم و بدین ترتیب از معزفی او خودداری کرد و من شنیدم که یک نفر می‌گفت که معاویه بعضی از خدمتکاران را تشویق کرد، تا او را سم دادند.» (۲).

«مسعودی» نقل می‌کند: «وقتی مسموم شد، برخاست و رفت و چون برگشت، گفت من بارها مسموم شده‌ام، ولی مثل این بار مسموم نشده بودم. پاره‌ای از کبدش را که به دهانش آمده بود، روی دست گرفت و با چوبی برگرداند.

امام حسین گفت: ای برادر، چه کسی تو را سم داد؟ فرمود: چه کار داری با او؟ همان کسی که من گمان می‌برم، خدا بهتر به حساب او می‌رسد و هرگاه جز او کسی سم داده، نمی‌خواهم که خدا بی‌گناهی را به خاطر من کیفر دهد. سه روز بیشتر در این دنیا

۱- شرح ابن ابی‌الحدید ۴/۱۶.

۲- تاریخ ابن کثیر ۸/۴۳.

قرآن ناطق (۴۰۹)

نماند تا وفات کرد. خدا از او خشنود باد.»

و نقل کرده‌اند که زینب جَعْدَةُ دختر اشعث بن قیس کِنْدِیّ او را سم داد و معاویه او را تحریک کرده بود که هرگاه در کشتن حسن اقدام کنی، صد هزار دینار می‌فرستم و تو را به یزید تزویج می‌کنم و همین وعده، او را به قتل حسن علیه‌السلام برانگیخت و هنگامی که با این سم وفات فرمود، معاویه با فرستادن آن وجه به عهد خود وفا کرد و لکن اظهار داشت هرگاه این بیوفائی در حق همسرت نمی‌کردی، به پسر یزید تزویج می‌کردم، لکن حیات یزید مورد علاقه من است.

و نقل شده که امام حسن به هنگام وفات فرمود: شربتی که خورده در او اثر کرده و قاتل به آرزوی خود رسیده است و او به وعده خود وفا نمی‌کند و در آنچه گفته صداقت ندارد و نجاشی شاعر که از شیعیان علی بود درباره این کار جَعْدَةَ گفته است:

«ای جَعْدَةُ در مرگ امام گریه کن پس از گریه‌ای که بیوه‌زنی بی‌پناه سر می‌دهد و دل‌تنگ باش چرا که دیگر هیچ کس همچون آن شخصیت بزرگ نه از بزرگان و نه از کوچکان در این خانه به سر نخواهد برد. این خانه‌ای بود که هرگاه آتش مهمانی در آن برافروخته می‌شد مهمانان با تبار بزرگ بدان مشرف می‌شدند تا چه رسد به بیچارگان که بی‌کس و بی‌فریاد رسند. در این خانه گوشت طعام‌ها چنان پخته و جوشانده می‌شد که صرف کردن آن برای هیچ خورنده‌ای دشوار نبود.»

«ابوالفرج اصفهانی» می‌نویسد: «امام حسن با معاویه پیمان بسته بود که در خلافت با کسی پیمان نبندد و پس از او خلافت با او باشد. لکن معاویه خواست فرزندش یزید خلیفه بشود و در این راه مانعی بزرگ‌تر از حسن بن علی و سعد بن ابی وقاص نبود، پس به هردو سم داد و به دختر اشعث پیام فرستاد که: هرگاه امام حسن را زهر بدهی، تو را به پسر یزید تزویج می‌کنم. صد هزار درهم نیز با این پیام که به او فرستاد این پول را بدو داد لکن بر پسرش تزویج نکرد.» (مقاتل الطالبین ص ۲۹. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه ۴/۱۱ و ۱۷، از طریق مغیره و ابوبکر بن حفص از او این واقعه را نقل کرده است).

(۴۱۰) قرآن ناطق

«ابوالحسن مدائنی» می‌نویسد: «وفات آن بزرگوار، به سال ۴۹ هجری بود و چهل روز بیمار شدند و در ۴۷ سالگی شهید شدند. معاویه به دست جَعْدَةُ دختر اشعث، زن امام حسن علیه‌السلام به آن بزرگوار زهر داد و به او گفت: هرگاه او را با سم بکشی، صد هزار درهم می‌دهم و یزید را به همسری تو انتخاب می‌کنم. امام که درگذشت، پول را بدو داد لکن شرط دوم را عمل نکرد و گفت: بیم آن دارم که این معامله را که با پسر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله کردی، با پسر من انجام بدهی.» (شرح ابن ابی‌الحدید ۴/۴).

«حصین بن مُنْذِر رَقَاشِیّ» می‌گفت: سوگند به خدا که معاویه هیچ‌یک از تعهداتی را که بر امام حسن علیه‌السلام داده بود انجام

نداد، حجر و یارانش را کشت، با پسر خود یزید بیعت کرد و امام حسن علیه السلام را زهر داد» (شرح ابن ابی الحدید ۴/۷).

و در «عقد الفرید» ۲/۲۹۸ نقل شده: «هنگامی که خبر مرگ حسن بن علی به معاویه رسید، در پیشگاه خداوند به سجده افتاد. آنگاه به ابن عباس که در شام با او بود، پیام فرستاد و تسلیت گفت، در حالی که خیلی خوشحال بود و به او گفت: چند سال است که ابو محمّد در گذشته است؟ گفت سنّ او پیش قریش زبانزد و شگفت است که چون توئی آگاهی از این مسأله نداشته باشد. گفت: به من خبر دادند که او اطفال صغیری دارد. گفت: هرچه صغیر باشند، سرانجام کبیر خواهند شد. اطفال خاندان، بزرگسالان و صغیران، کبیر هستند. آن گاه گفت: این معاویه چه شده است که تو را چنین خوشحال می بینم؟ آیا از مرگ حسن بن علی چنین خوشحالی؟ به خدا سوگند که مرگ تو نیز فراموش نمی شود و مرگ او گور تو را پر نمی کند و پس از او بقای ما چقدر اندک است».

«راغب» در «محاضرات» ۲/۲۲۴، این قضیه را ذکر کرده است.

در «حیاء الحیوان» ۱/۵۸ و در «تاریخ الخمیس» ۲/۲۹۴، «ابن خلکان» نقل می کند: «امام حسن که مریض شد، این قضیه را مروان بن حکم به معاویه خبر داد و معاویه در جوابش چنین نوشت: خبر مرگ حسن را با سواره‌ای زود به من برسان. پس هنگامی که معاویه مرگ او را شنید، تکبیری از آسمان به گوشش رسید و مردم شام قرآن ناطق (۴۱۱)

نیز به دنبال آن تکبیر گفتند. فاخته دختر قرنطه به معاویه گفت: خدا چشم تو را روشن کند، برای چه تکبیر گفتی؟ او گفت: حسن مُرد. گفت: آیا به مرگ پسر فاطمه تکبیر می گویی؟ گفت: من برای شماتت مرگ او، تکبیر نگفتم، بلکه دلم آرام گرفت (۱) و ابن عباس به حضور معاویه آمد. معاویه گفت: ای ابن عباس، آیا می دانی در باب اهل بیت تو چه گفته می شود؟ گفت: نمی دانم جز این که می بینم تو خوشحالی و صدای تکبیرت را شنیدم. پس گفت: حسن در گذشته است. ابن عباس به او گفت: خدا ابو محمّد را رحمت کند و سه بار این را تکرار کرد. سوگند به خدا ای معاویه قبر او قبر تو را خواهد پوشاند و عمر او در عمر تو افزوده نمی شود. هر موقع که امام حسن را می دیدیم در واقع امام متقیان و خاتم پیغمبران را مشاهده می کردیم. خداوند این شکست و شکاف را جبران فرمود و اشکها تسکین یافت و از آن پس جانشینان او امام ما خواهند بود و این پسر هند حتی پیش از امام حسن فرزند بزرگوار علی علیه السلام از مرگ امام امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی خوشحال بود. خبر این موضوع که به امام حسن علیه السلام رسید، نامه‌ای بدو نوشت: به من خبر داده‌اند که تو در موضوعی که هیچ خردمندی شماتت نمی کند، شماتت کرده‌ای داستان تو همان حکایت کسی است که این شاعر گفته است: از من بر آن کسی که برخلاف آنچه گذشته است باقی مانده، بگو که آماده باش که تو نیز به سرگذشت پیشینان گرفتار خواهی شد. ما و آن کسی که از میان ما رفته است به مثابه همان زنده‌ای هستیم که پیوسته روز و شب را سپری می کند و مردم از او پیروی می کنند.

و به خاطر خوش آمد معاویه بود، که نگذاشتند حسین بن علی برادر امام حسن، آن بزرگوار را مطابق وصیتش در حجره شریف پدرش به خاک بسپارد، در حالی که اوسزوارترین کس بود که در آن محل مقدس دفن بشود».

۱- تا این جا «زمخشری» نیز عینا در «ربیع الابرار» باب ۸۱ و «بدخشی» در «نزل الابرار» نقل کرده‌اند.

(۴۱۲) قرآن ناطق

«ابن کثیر» در تاریخ ۸/۴۴ می نویسد: «مروان از این کار جلوگیری کرد. وی در آن اوان عزل شده بود و می خواست بدین وسیله، جلب رضایتی از معاویه کرده باشد». «ابن عساکر» ۴/۲۲۶ نقل کرده که «مروان» گفته بود: اجازه نمی دهم که امام حسن در کنار جدش رسول الله به خاک سپرده شود، در جایی که عثمان در بقیع دفن شده است و مروان در آن موقع معزول شده بود و

می‌خواست رضایت معاویه را جلب کند و پیوسته تا لحظه مرگ، با بنی‌هاشم دشمنی می‌ورزید.

این بود نمونه‌هایی از جنایات «معاویه» بر ریحانه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و چه بسا که چندین برابر آن را تاریخ فروگذار کرده و نوشته است و آیا دیگر هیچ مسأله‌ای هست که شهادت «امام مجتبی» علیه‌السلام را توجیه کند، که چه تقصیری خدای ناکرده آن بزرگوار داشت که این همه بلاها و سختی‌ها به او برسد؟ و آیا این پسر جگرخواره چه جوابی آماده کرده است که در برابر این جنایت خود بدهد؟ و آیا گناه «امام حسن» جز این بود که سبط پیامبر بود، پیامبری که کیش پدران بت پرست «معاویه» را تعطیل و منسوخ کرده بود؟ و جز این بود که پسر «علی» خلیفه خدا بر روی زمین بود و پسر کسی بود که اسلاف بت پرست او را از دم تیغ گذرانده، و مادران خاندان اموی را با همه جیره‌خوارانش در ماتم نشانده بود؟ «معاویه» به عنوان تشفی خاطر خود، خواسته بود که در برابر آن همه اندوه‌ها، انواع شکنجه‌ها و آزارها را در حق «امام حسن» معمول دارد و او را با زهر کشنده‌ای به هلاکت رساند. «معاویه»، آن‌چنان دست پاچه و مغلوب نفس خود شده بود که حتی در مرگ «امام حسن»، شادی خود را نتوانست مخفی نگاه دارد و خبر مرگ او را که شنید به سجده افتاد و من نمی‌دانم او به لات‌اش سجده کرد، یا به الله خدای سبحان؟ و زبان حال او همان چیزی بوده است که پسر حرام زاده‌اش «یزید» گفته است: «من مهتران و پیشوایانشان را به قتل رساندم و کاشکی بزرگان تبار من دربدر، شاهد جزع قبیله انصار (خزرج) بودند که چگونه شمشیر بر آن‌ها فرود آمد. پیامبر هم با فرمانروایی بازی می‌کرد نه خیری از خدا رسیده و نه وحی نازل شده است».

قرآن ناطق (۴۱۳)

وی، پاره تن فاطمه زهرا صدیقه محبوب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، پاره تن کسی که از سلاله پاکش، دنیا از نسب پاک و حسب درخشان آکنده شده است و شرف عالی و دین حنیف، همه به وسیله این‌ها جلوه کرد و معاویه برعکس، بر ضد همه این ارزش‌ها پیکار کرد و آیه‌ها و اندازهای قرآنی در او تأثیری نکرد.

و در قرآن کریم می‌خوانیم: «سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ».

(۱۴۶ / اعراف)

مالک اشتر

از صالحان و شایستگان اسلام، که «معاویه» بی‌هیچ‌گناهی به قتل رساند «مالک بن حارث اشتر نخعی» است که خداوند خیر فراوان بر او بدهد، مالکی که صلابت کوه‌ها و سنگ‌ها را داشت و باید سوگواران بر شهادت چنین شخصیتی اشک بریزند.

ای «مالک»! آیا موجودی همچون تو پیدا می‌شود؟ آیا در میان بندگان خدا مقاوم‌تر از لحاظ حسب گرامی‌تر و در برابر تبه‌کاران همچون آتش سوزان‌تر از تو یافت می‌شود؟ تو در میان مردم، از پلیدی و ننگ از همه آن‌ها پاک‌تر بودی. شمشیری برنده بودی که هرگز کند نمی‌شد. به هنگام صلح و آرامش، صاحب حکمت و عرفان و میدان جنگ، رزمنده‌ای توانا بودی. اندیشه استوار داشتی و از صبر جمیل برخوردار بودی.

به‌راستی که «مالک» از کسانی بود که هرگز بیم سقوط یا سستی از آن‌ها نمی‌رود، و در راهی که باید شتاب به خرج داد هرگز سستی و کندی پیش نمی‌گیرند؛ و آن‌جا که باید آرام بود تن‌دی نمی‌کنند. از کسانی بود که درشتی و نرمی را باهم دارند. به هنگام حمله، حمله می‌کرد و به هنگام مدارا و رفق، نرمی پیش می‌گرفت. او پهلوانی

(۴۱۴) قرآن ناطق

نیرومند و سخت‌کوش، پیشوایی بردبار و مردی نکوکار و سخنور و شاعر بود. (۱)

«علی» علیه السلام، در نامه‌ای به «مالک»، آن گاه که او در «نصیبین» (۲) بود، می‌نویسد:

«اما بعد، تو از کسانی هستی که من اعتماد کرده‌ام تا دین را برپا دارند و سرکشی گناهکاران برطرف شود و من محمد بن ابی‌بکر را بر مصر فرمانروا کرده بودم. از آن پس، خوارجی از آن‌جا برخاسته‌اند، از جمله جوان کم سالی که هیچ تجربه جنگی ندارد و در کارها آزموده نیست، پس درباره او بررسی و دقت لازم را بکن و به من گزارش بده تا تصمیم مناسب گرفته شود. پیوسته در کارها، افراد مورد اعتماد و خیرخواه از یاران خود را مأمور کن. والسلام».

«مالک» به حضور «علی» علیه السلام آمد و گزارش کار مردم «مصر» را تقدیم کرد. «حضرت علی علیه السلام فرمود: «جز تو کسی شایسته حکومت مصر نیست. پس به مصر برو، خدای تو را رحمت کند و من تو را وصیت کردم و به تدبیر و رأی تو اعتماد ورزیدم. از خداوند در کارها یاری بخواه. همواره درشتی را با نرمی درآمیز و آن‌جا که مدارا بهتر باشد، رفق و مدارا کن و آن‌جا که جز با سخت‌گیری کار پیش نمی‌رود، سختی به خرج بده».

از آن پس، «أشتر» از حضور «علی» علیه السلام مرخص شد و اسباب سفر آماده کرد و مهیای رفتن به «مصر» شد. جاسوسان «معاویه» او را خبر کردند که «علی» علیه السلام «اشتر» را به ولایت «مصر» منصوب کرده است. او که طمع حکومت «مصر» را داشت، این انتصاب خیلی برایش گران آمد و یقین داشت که هرگاه «اشتر» به «مصر» برود، از «محمد بن ابی‌بکر» هم قاطع‌تر و در دشمنی با او (معاویه) سخت‌تر است. از این رو

۱- در این بیانی که در باب «مالک اشتر» آوردیم، رجوع شود به جزء نهم ۳۷-۴۱ ط ۱.

۲- نام محلی است در بین‌النهرین یا ترکیه کنونی با ۱۵۰۰۰ جمعیت و از قرن سوم مهد آداب سریانی بود و مرکزی بوده برای مترجمان یونانی به عربی.

قرآن ناطق (۴۱۵)

سفارشی به رئیس خارج «قلزم» (۱) فرستاد و گفت: «مالک اشتر رو به مصر نهاده و می‌آید. هرگاه کار او را تمام کنی، مالیات قلزم را تا من زنده‌ام و تو زنده‌ای، بر تو می‌بخشم. تا می‌توانی از حرکت او مانع باش».

این شخص آمد و در «قلزم» اقامت کرد. «اشتر» نیز از «عراق» به طرف «مصر» حرکت کرد و چون وارد «قلزم» شد، آن مرد به استقبال آمد و پیشنهاد کرد که در آن‌جا توقف کند و اظهار داشت: «این‌جا منزل خوش و طعام هم آماده و علف ستوران نیز فراهم است و من فردی از افراد مالیات بده این سرزمین هستم». «مالک» پیاده شد و او طعامی آورد. طعام که صرف شد، شربتی از غسل که در آن زهر ریخته بود، آورد و به او داد. چون «مالک» آن را خورد، وفات کرد.

اما «معاویه» خطاب به مردم «شام» گفت: «علی علیه السلام، اشتر را به مصر فرستاده است. از خدا بخواهید که در خدمت شما توفیق پیدا کند». از این رو مردم هر روز بر «اشتر» دعا می‌کردند. آن کس که به «اشتر» زهر داده بود، نزد «معاویه» آمد و او را از قتل «اشتر» آگاه کرد، سپس «معاویه» بپاخاست و خطبه‌ای خواند و در ضمن آن خدا را حمد و ثنا گفت. آن‌گاه اظهار داشت: «به‌راستی که علی دو بازوی توانا داشت که یکی، یعنی عمار یاسر، در صفین و دیگری، یعنی اشتر، امروز بریده شد» (۲) و در عبارت «ابن قتیبه» در «العیون» ۱/۲۰۱ آمده که معاویه هنگامی که از خبر آگاه شد، گفت: «چقدر جگرم راحت و خنک شده، خدا لشکریانی دارد که این غسل (که به وسیله آن مالک کشته شد) از آن جمله است» و علی علیه السلام فرمود که: این کار دو دست و دهان خودش بود (که او را به کشتن داد).

و در عبارت «مسعودی» در «مروج الذهب» ۲/۳۹ آمده است «علی علیه السلام اشتر را به مصر فرستاد و سپاهی را با او همراه کرد. معاویه که از این خبر آگاه شد، دسیسه‌ای

۱- شهری میان مکه و مصر.

۲- تاریخ طبری ۶/۵۴، کامل ابن اثیر ۳/۱۵۲.

(۴۱۶) قرآن ناطق

به کار برد و دهقانی را که در عریش (۱) بود تشویق کرد و گفت (در صورت مسموم کردن مالک اشتر) بیست سال از پرداخت مالیات معاف خواهی بودا و سمی را در غذا به اشتر خورانیید.

هنگامی که اشتر در عریش پیاده شد، دهقان پرسید: چه غذا و نوشابه‌ای را بیشتر دوست دارید؟ گفته شد: عسل. آن گاه دهقان عسلی برای او آورد و آن را خیلی تعریف کرد که چنین و چنان است. در آن حال اشتر روزه بود. سرانجام از آن عسل، شربت‌تی که خورد، دیری نپاییده درگذشت. کسانی هم که با او بودند پیش دهقان آمدند. گفته شده که این واقعه در قلمز اتفاق افتاد، ولی روایت اولی صحیح‌تر است. خبر این واقعه که به علی علیه‌السلام رسید، فرمود که حاصل دو دست و دهان است. این جریان را که به معاویه گفتند: گفت خداوند لشکری از عسل دارد.

«امینی» می‌نویسد: این جاست که می‌بینی «معاویه» چگونه از این گناه بزرگ، گناه کشتن بنده صالحی که از زبان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و جانشینش مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام تعریف و ستایش شده، هیچ پروایی نمی‌کند و توبه و پشیمانی بدو دست نمی‌دهد، بلکه او و مردم «شام» از مرگ این قهرمان بزرگ اظهار شادمانی می‌کنند. جرم «مالک» این بود که امام زمان خود را یاری می‌کرد، امامی را که همه در خلافت او اجماع داشتند و شگفت نیست هر چیزی که از دیدگاه حق و از نظر ائمه هدی و اولیای صالح و پاک خدا شایسته نباشد، از نظر او ارزنده است و مایه شادی اوست. هر چه «معاویه» می‌توانست، در خوار داشتن شخصیت‌های محترم اسلامی کوشید و پیشوایان اسلام و یاران ایشان را به شکنجه و کیفر رسانید. ظواهر اسلام از نظر او با حقایق و فرمانبری واقعی خدا تفاوتی نداشت و کارگزاران سرکش و کافر او، تا توانستند با فجیع‌ترین شکلی، برگزیده‌ترین اصحاب محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و یاران آن‌ها را به قتل رساندند و دوستاران آن‌ها را به گناه این که از حرمت اهل بیت گرامی پیغمبر ۱- اولیه حومه مصر از ناحیه شام است بر ساحل دریای روم.

قرآن ناطق (۴۱۷)

هواداری می‌کردند از پادر آوردند.

محمد بن ابی بکر

«محمد بن ابی بکر»، این زاده حرم امن خداوند و پرورش‌یافته خاندان عصمت و پاکی نیز از کسانی است که در حکومت «معاویه» شهید شدند و به دست فرمانروایان معاویه از پا درآمدند.

«معاویه»، «عمرو بن عاص» را با ۶۰۰۰ تن به «مصر» فرستاد، درحالی که «محمد بن ابی بکر» عامل و کارگزار «علی» علیه‌السلام در «مصر» بود. «عمرو» حرکت کرده و در نزدیکی‌های «مصر» فرود آمد. طرفداران «عثمان» پیرامون او جمع شدند و او در بین آن‌ها اقامت کرد و به «محمد بن ابی بکر» چنین نوشت:

«ای پسر! ابوبکر، من نمی‌خواهم که بر تو چیره شوم. آگاه باش که مردم این شهرها بر علیه تو جمع گشته‌اند و همگی متحداً بر تو شوریده‌اند و از این که تو را پیروی کنند، پشیمانند و هر گاه کارد به استخوان برسد، تو را دستگیر می‌کنند. من تو را نصیحت می‌کنم که از مصر خارج شوی والسلام».

همچنین «عمرو» نامه‌ای را که «معاویه» به او نوشته بود، فرستاد. در آن نامه چنین آمده است:

«اما بعد، ستم و ظلم سرانجام کیفر سخت دارد و خونریزی حرام است و هر که مرتکب آن شود، از انتقام در این جهان و کیفر دردناک آخرت در امان نیست و ما کسی را سراغ نداریم که پیش از تو بر عثمان ستم روا داشته و به او صدمه زده باشد. تو در

شمار کسانی هستی که بر علیه او سخن چینی کرده‌ای و در ریختن خونس شرکت داشتی. آیا گمان داری که من این همه را نادیده می‌گیرم و یا فراموش می‌کنم و کار را به جایی برسانی که در شهرهایی که بیشتر ساکنانش یاران منند، بخواهی فرمانروایی کنی؟ مردم آن شهرها از من فرمان می‌برند و بر سخن من گردن می‌نهند و پیوسته از من دادخواهی و فریادرسی می‌خواهند.

(۴۱۸) قرآن ناطق

و اینک من گروهی را که تشنه خون تواند و بر جهاد در راه کشتن تو، به خدا تقرب می‌جویند، به سوی تو روانه کردم. اینان با خدا پیمان بسته‌اند که تو را به کیفر کردارت برسانند و هرگاه جز با کشتن تو خشنود نشوند، از نظر من هیچ زبانی ندارد و من دوست دارم که تو را به خاطر ستمی که کرده‌ای و عداوتی که با عثمان داشتی و نیزه تو رگ گردن او را می‌بری، تو را به قتل برسانند، لکن من از این که یک فرد از خاندان قریش را به چنین کیفری برسانم، اکراه دارم و این خدا است که هرکجا باشی هرگز تو را از قصاص نجات نخواهد داد. والسلام».

«محمد» هر دو نامه را پیچیده و به «علی» علیه‌السلام فرستاد و پاسخ نامه «معاویه» را چنین نوشت:

«اما بعد، نامه تو که در آن کار عثمان را آن‌گونه یاد کرده‌ای که من از آن هیچ عذرخواهی نمی‌کنم، رسید، در آن نامه، مرا از خودت ترسانده و مدعی شده‌ای که خیرخواه من هستی و مرا از روی شفقت از کشته شدن ترسانده‌ای، لکن من امیدوارم که زمان چنان بچرخد که من با شما در میدان کارزار بستیم. هرگاه شما پیروز شدید و حکومت دنیا را به کف آوردید، چقدر ستمکاران که در جهان حکم رانده‌اند و چقدر مردان با ایمان که شما کشته و مثله کرده‌اید. چه باک که بازگشت شما و آن‌ها همه به خدا است و همه کارها به خدا برمی‌گردد و او مهربان‌ترین مهربانان است و بر آن چه می‌گوید داوری می‌کند والسلام».

و به «عمرو بن عاص» چنین پاسخ داد.

«اما بعد، ای عمرو عاص، از آنچه در نامه‌ات نوشته بودی، آگاه شدم. من گمان دارم که تو از این که پیروزی به من روی نماید، ناراحت هستی. من گواهی می‌دهم که تو خطا می‌کنی. تو می‌پنداری که خیرخواه من هستی. من سوگند می‌خورم که تو بدخواه منی، تو تصور می‌کنی که مردم رأی و حکومت مرا رها کرده و از پیروی من پشیمان شده‌اند و همه پیروی تو و شیطان رجیم را برگزیده‌اند. خدا پروردگار جهانیان ما را بس است. ما بر خدای صاحب عرش بزرگ توکل کرده‌ایم. والسلام».

قرآن ناطق (۴۱۹)

«عمرو بن عاص» رو به «مصر» نهاد. «محمد بن ابی بکر» در میان مردم برخاست و چنین سخن گفت:

«اما بعد، ای مسلمانان و مؤمنان، آن گروهی که حرمت اسلام را هتک می‌کنند و گمراهی را رونق می‌دهند و آتش فتنه را برمی‌افروزند و با جبر می‌خواهند بر مردم مسلط بشوند، اینک در صدد دشمنی برآمده و لشکریان خود را به طرف شما فرستاده‌اند. ای بندگان خدا، هرکس بهشت و بخشایش خدا را می‌خواهد، باید برود و در راه خدا با این گروه جهاد کند، بشتابید و پاسخ اینان را با کنانه بن بشر بدهید، خدای بر شما رحمت کند».

نزدیک به دو هزار نفر به «کنانه» پاسخ مثبت دادند. «محمد» با دو هزار مرد بیرون آمد. «کنانه» به جلو «عمرو بن عاص» رفت و پیشاپیش «محمد» حرکت کرد، «عمرو» به طرف «کنانه» آمد. وقتی که نزدیک شد، نامه‌ها را یک یک شرح کرد و هر نامه‌ای را که از نامه‌های مردم «شام» درمی‌آورد، با بی‌اعتنایی و شدت عمل «کنانه» روبرو می‌شد و آن را به زمین می‌انداخت، تا این که به «عمرو بن عاص» نزدیک می‌شد و این کار را چندبار تکرار کرد. «عمرو»، «معاویه بن بشر» که حال را چنین دید، از اسبش پیاده شد در حالی که می‌گفت:

«هیچ موجودی نیست مگر آن که به اذن پروردگار می‌میرد و این سرنوشتی است که برای همه معین شده و هرکس پاداش این جهانی خواهد، آن را بدو می‌دهیم و هرکس پاداش آخرت جوید، باز به او می‌دهیم و سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.» آن‌گاه

با شمشیر خود با آن‌ها جنگید تا آن که شهید شد. خدایش رحمت کند.

آن‌گاه «عمرو بن عاص» به جانب «محمد بن ابی‌بکر» که یارانش پس از شنیدن قتل «کنانه» همه پراکنده شده بودند، روی نهاد. تا جائی که دیگر کسی از یارانش پیرامون او نبود. «محمد» که وضع را این‌گونه دید، خارج شد و راهروی می‌کرد، تا آن که به خرابه‌ای بر سرراهی رسید و به آن‌جا پناه برد. آن‌گاه «عمرو بن عاص» وارد شد و «معاویه بن حُدیج» هم از طرفی در جستجوی «محمد» هر جا را می‌گشت، تا آن که بر

(۴۲۰) قرآن ناطق

سر راه به ولگردانی برخورد و پرسید: «آیا ناشناسی از این‌جا گذشته است؟» یکی از آن‌ها گفت: «نه به خدا، جز این که من در این خرابه کسی را دیدم که نشسته». ابن حُدیج گفت: «به خدای کعبه سوگند، که او همان محمد است». پس همگی به شتاب دویدند و وارد خرابه شده و او را بیرون کشیدند. چیزی نمانده بود که از شدت تشنگی بمیرد. آن‌گاه او را به زندان «مصر» بردند و برادرش «عبدالرحمن بن ابی‌بکر»، بر «عمرو بن عاص» که در میان سپاه خودش بود، حمله کرد: «آیا می‌خواهی برادرم را بکشی؟ کسی را پیش معاویه بن حُدیج بفرست و او را از این عمل بازدار». «عمرو بن عاص» به «معاویه بن حُدیج» سفارش کرد که «محمد بن ابی‌بکر» را پیش او بیاورد. «معاویه» گفت: «آیا شما کنانه‌بن‌بشر را بکشید و محمد بن ابی‌بکر را بکشیم؟ این محال است. آیا کافران شما بهتر از اینان بودند یا این که در کتاب‌های شما تبرئه شده‌اند؟».

«محمد» به آن‌ها چنین گفت: «اندکی آب بدهید تا بخورم».

«معاویه بن حُدیج» اظهار داشت: «خدا کسی را که قطره‌ای به تو آب دهد، هرگز سیراب نکند. شما نگذاشتید عثمان آب بخورد و او را که روزه بود کشتید و او با شراب مهر خورده در بهشت با خدا دیدار کرد. سوگند به خدا که ای ابن‌ابی‌بکر، تو را می‌کشم تا در جهنم از آب داغ و سرد آن بخوری».

«محمد» در جواب او گفت: «ای پسر زن یهودی نساچه، این کار از قدرت تو خارج است. این خدای عز و جل است که اولیانش را سیراب می‌کند و دشمنانش را که تو و دوستان تو باشید، تشنه می‌دارد. به خدا سوگند هرگاه شمشیر به دست داشتم، کسی از شما این جرئت را نمی‌کرد».

«معاویه» در جواب گفت: «آیا می‌دانی با تو چه می‌کنم؟ تو را در پوست خز می‌کنم، آن‌گاه می‌زنم».

«محمد» در جواب گفت: «هرگاه این عمل را بکنی، همچون سایر جنایاتی است که در خصوص اولیای خدا انجام داده‌اید و من امیدوارم که این آتشی را که تو با آن مرا

قرآن ناطق (۴۲۱)

بسوزانی؛ به امر پروردگار سرد و سالم شود و این کاری است که بر دوست خودش ابراهیم کرده است و با تو و هواداران تو، همان کاری را بکند که با نمرود و دوستان او کرده است. خدا تو را و آن کسی را که پیش از این نام بردی و رهبر تو را که معاویه است و این مرد را، اشاره کرد به معاویه، با آن آتشی که زبانه می‌کشد و هرچه فروکش کند، خدا بیشتر شعله آن را بلند می‌کند، خواهد سوزاند».

«معاویه» گفت: «من فقط تو را به خاطر عثمان می‌کشم».

«محمد» به او گفت: «تو را با عثمان چه کار است؟ عثمان با ظلم و ستم عمل کرد و حکم قرآن را تغییر داد و خدای تعالی فرموده است: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (هر کس مطابق آنچه خدا فرستاده حکم نکند در شمار فاسقان است) و ما به خاطر این کارش بود که از او انتقال گرفتیم و او را کشتیم و این که تو و یارانت او را تحسین می‌کنید. انشاءالله خداوند ما را از گناهی که او مرتکب شده مبرا و پاک کند. اما تو در جرائم و گناهی که او مرتکب شده است شریک او هستی».

می‌گوید که «معاویه» خشم گرفت و دستور داد او را کشتند، سپس او را در پوست خزی داخل کردند، آتش زدند. این خبر که به گوش «عایشه» رسید، برای او خیلی ناله کرد و پس از نماز بر علیه «معاویه» و «عمرو» نفرین کرد. (۱) و در «نجوم الزهراء» ۱/۱۱۰ آمده است که سر او را بردند و نزد «معاویه بن ابی سفیان» در «دمشق» فرستادند و آن سر را در آن جا گرداندند و در اسلام، این اولین سری است که در همه جا گردانده‌اند.

نگاهی به مناقب دروغین معاویه پسر «هند»

شاید تاکنون «معاویه» را شناخته باشید و روشن شده باشد که این مرد چه کسی

۱- تاریخ طبری، ۵/۵۸ - ۶۱ - الکامل ابن اثیر ۳/۱۵۴ - تاریخ ابن کثیر ۷/۳۱۳، ۳۱۴ - النجوم الزهراء ۱/۱۱۰.

(۴۲۲) قرآن ناطق

است و چه نفسانیت و عاداتی داشته است. کسی بوده که به جز در آتش نشیمن ندارد و در میدان تبهکاری و ماجراجویی نظیر ندارد. روایان و مورخان بدکردار، چه فضیلتی می‌توانند به او نسبت دهند و قلم‌های مزدور و اجیر چگونه از اعمال این مرد، که آلوده به شهوات و هوس‌های گوناگون است، می‌توانند دست به توجیه بزنند، درحالی که در بازار عبرت‌پذیری، رفتار او هیچ وزنی ندارد و در گذرگاه حق، اعمال او هیچ توجیهی نمی‌تواند داشته باشد؟ پس، چشم بسته حسن ظن به خرج بده و هرگز از احوال او مپرس.

آیا «معاویه»، عامل اصلی این همه جنایات و جسارت به درگاه خدا و اسلام و پیامبر و کتاب و سنت او نبوده! کتاب و سنتی که هرگز دگرگونی‌پذیر نیست.

آیا او نبود که حرمت‌های الهی را هتک و مقام اولیای خدا را پست داشته است؟ آیا او نبود که خون‌های پاک اولیای خدا را ریخته و با نابود کردن نفس‌های پاک و میرا از گناه، ستم را رواج داده است؟

درحالی که: «هرکس مؤمنی را به عمد بکشد، کیفرش جهنم و در آن به‌طور جاوید ماندگار است و خداوند بر او لعنت و غضب فرستاده و عذاب بزرگی آماده کرده است». (۱)

آیا همین «معاویه» نبود، که با کشتن صالحان امت و عادلان صحابه نخستین و تابعین آنها که خون و ناموسشان محترم بود و با انداختن آنها به ژرفای زندان‌ها و دور کردن آنها از خانه و عائله و با ترساندن خاندانشان خدا و پیامبرش را آزرده است؟ «آنان

که خدا و رسولش را بیزارند، خداوند در دنیا و آخرت بر آنها لعنت کند و عذاب دردناکی آماده آنها می‌نماید و کسانی که مردان و زنان با ایمان را خلاف آنچه کردار آنها است بیزارند، بهتان و گناه بس بزرگی را اندوخته‌اند». (۲)

او کسی نیست که با جنگ افروزی بر علیه جانشین و خلیفه‌راستین او، پیغمبر را

۱- (۹۶ / نساء).

۲- (۵۸، ۵۹ / احزاب).

قرآن ناطق (۴۲۳)

آزرده است؟ درحالی که فرمانبرداری و فروتنی در برابر او و کسب رضای او واجب بوده است، «کسانی که پیامبر خدا را بیزارند عذاب سختی خواهند دید». (۱)

آیا «معاویه» نبود که حرمت رسول بزرگوار را درباره نزدیکان و ذوی‌القربای او نگاه نداشت، احترام پدر فرزندان او را با لعن گفتن بر او زیرپا گذاشت، مجامع دینی را به اجرای این جنایت و گناه بزرگ وادار کرد، آن را به صورت سنتی متبّع درآورد و این

شخصیت بزرگ اسلام را که خداوند مطهر داشته، به دروغ‌ها و افتراهای گوناگون متهم ساخت؟

آیا این «معاویه» نیست که گوی سبقت را در انجام این همه گناهان برد؟ اول کسی از خلفا بود که شراب خرید و شراب خورد، درحالی که می‌دانیم هرکس شراب بفروشد و بخرد و بخورد، ملعون است.

او اول کسی است که فحشاء را در جامعه اسلامی رونق داد: «کسانی که دوست دارند که فحشا رواج یابد، کیفر سختی در دنیا و آخرت خواهند دید و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید». (۲)

اول کسی است که ربا را حلال کرد و ربا خورد، او بود. «درحالی که خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است و آن‌ها که ربا می‌خورند، بر نمی‌خیزند مگر همچون کسی که شیطان از جنون او را به زمین افکنده و برخاسته باشد» (۳) و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «رباخوار و ربا دهنده، هر دو ملعون هستند».

«معاویه» اول کسی است که نماز مسافر را تمام خواند، تا مگر سخن عموزاده خود را بزرگ داشته و احترام کرده باشد. او اول کسی است که اذان گفتن را در نماز عیدین پدید آورد. او نخستین کسی است که جمع بین دو خواهر را مطابق مذهب «عثمان» روا دانسته است.

۱- (۶۳ / توبه).

۲- (۲۰ / نور).

۳- (۲۷۷ / بقره).

(۴۲۴) قرآن ناطق

او اول کسی است که قوانین سنت را در باب دیات تغییر داده و چیزهایی را که نبوده، در آن وارد کرده است. او اول کسی است که هر موقع که به هوی و انتصابی دست می‌یافت، تکبیر را در نمازها ترک می‌کرد، در حالی که تکبیر سنت ثابت در نماز است.

او اول کسی است که تلبیه را ترک کرد و دستور داد در این مورد با «علی امیرمؤمنان» علیه‌السلام که به سنت خدا و رسول عمل می‌کرد، مخالفت شود.

او اول کسی است که در نماز عید، خطبه را بر نماز مقدم داشت تا مگر لعن «علی» علیه‌السلام را به گوش‌ها برساند، در حالی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت است که فرمود: «هرکس علی علیه‌السلام را سب کند، او را سب کرده و هرکس او را سب کند، خدا را سب کرده است».

او اول کسی است که با ترک کردن حدود و برپانداختن سنت پروردگار، بر او مخالفت کرده، در حالی که: «هرکس بر خدا و پیامبرش عصیان و مخالفت کند و از حدود خدا تجاوز نماید، خدا او را در آتش همیشگی وارد کند و عذاب سخت و خوارکننده‌ای خواهد دید». (۱)

او اول کسی است که حکم زناکار را نقض کرد و آیین‌ها و رسوم جاهلیت را زنده کرد و با دین «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت کرد و حال آن که می‌دانیم، فرزند از آن همسر زن است، لکن زناکار نمی‌تواند صاحب فرزند باشد.

او اول کسی است که انگشتر به دست چپ خود زد و این کار ادامه داشت تا زمانی که «سیفاح» به دست راست انگشتر زد و این آئین تا زمان «رشید» بود که او نیز دوباره به دست چپ زد. (۲)

او اول کسی است که سب و دشنام به «علی» علیه‌السلام را رائج و مقرر کرد و آن را به عنوان سنت جاری متداول نمود و به دنبال او کسانی که نماز را ضایع

۱- (۱۹ / نساء).

۲- ربیع‌الابرار زمخشری باب ۷۵.

قرآن ناطق (۴۲۵)

و مهمل می‌داشتند و از شهوات پیروی می‌کردند، از او تقلید نمودند و او خطبه‌های منابر را به دشنام «علی» علیه‌السلام آلوده کرد.

او اوّل کسی است که بر امام روزگار خود شورید و ستم روا داشت، با او به نبرد برخاست و او ائمت بسیاری را که از صالحان صحابه به پیغمبر و اهل بیت شجره پاک، که خدا از آنها و آنها از خدا خشنود بودند، از میان برد و به قتل رساند. او اوّل کسی است که برای وضع حدیث صرف مال کرد و پول داد تا کتاب خدا و کلمه طیبه او را تحریف و دگرگون کنند. او اوّل کسی است که ترک دوستی «علی» علیه‌السلام و برکناری از او را شرط بیعت بر خلافت خویش قرارداد، خلافت ستمگرانه و فرمانروایی سختگیر و آزاردهنده.

او اوّل کسی است که سر صحابی عادل، «عَمْرُو بن حَمِق»، را که به حضورش آوردند، دستور داد در شهرها بگردانند. او نخستین کسی است که عادلان صحابه اولین و تابعان آنها را که همگی از بزرگان ائمت و پارسایان و عابدان بودند، به گناه دوستی با عترت از پای درآورد، درحالی که دوستی عترت همان چیزی است که خداوند آن را پاداش رسالت پیامبرش قرار داده است. او اوّل کسی است که زنان و دوستاران اهل بیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را کشت، کودکانشان را سربریده، اموالشان را غارت نمود، حتی کشتگان را مثله کرد، جمعیت آنها را پراکنده ساخت، خاندان‌هایشان را برباد داد، از کنج خانه‌هایشان تبعید کرد و در کنار هر سنگ و بیابانی ویلان و سرگردان‌شان ساخت.

او اوّل کسی است که زبردستانش او را فریب می‌دادند، گواهی‌های دروغ و بی‌اساس در حضور او رونق گرفت و در زمان او اشرار و ستم‌پیشگان بر صالحان و نیکان امت «محمد» صلی‌الله‌علیه‌وآله تسلط پیدا کردند.

او اوّل کسی است که اقدام به انتقال منبر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله از «مدینه» به «شام» کرد

(۴۲۶) قرآن ناطق

و آن‌گاه که منبر را حرکت می‌دادند، خورشید کسوف کرد و او منصرف شد. (۱)

او اوّل کسی است که خلافت اسلامی را به بدترین حکومت و سلطه‌گری زشت تبدیل کرد.

او اوّل کسی است که پادشاهی و تفاخر را با پوشیدن لباس ابریشم و حریر وارد کرد، در ظرف‌های طلا و نقره نوشابه صرف کرد و مرکب‌های آراسته به طلا و نقره سوار شد.

او اوّل کسی است که ادعا داشت امیرالمؤمنین است، در حالی که به آواز حرام گوش داد، به طرب برخاست و بر خنیاگران صله‌ها داد.

او اوّل کسی است که با جانشین کردن «پسر تبهکار خودش» که بی‌پروا فساد می‌کرد و نماز را ترک می‌نمود، دین خدا را به بازی گرفت.

او اوّل کسی است که بر حرم امن الهی، مدینه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله هجوم آورد، مردم آن‌جا را بیم داد و حرمت این جوار مقدس را نگاه نداشت.

این‌ها و نظایر این‌ها، جرائم و جنایاتی است که «معاویه» در ارتکاب آن گوی سبقت برده است. (۲)

پس آیا درست است و امکان دارد که از مصدر نبوت درباره چنین طاغوت نابکاری کلمه تعریف و ستایشی صادر شود، یا از دهان پیامبر عدل و حق و صدق، واژه‌ای که مبین ثنای وی باشد خارج شود؟ نه، هرگز چنین چیزی ممکن نیست. بلکه پیامبر گرامی، بزرگترین شخصیتی است که چنین انسانی را با آن همه جرائم می‌نکوهد. چرا که این مرد، سرسخت‌ترین دشمنان آن بزرگوار

صلی الله علیه و آله هم در جاهلیت و هم در اسلام بوده است. هرگاه آن حضرت کوچک‌ترین کلمه‌ای در ثنای «معاویه» فرموده بود که پیغمبر بزرگوار از چنین تصویری منزّه است، این نوعی ترویج از باطل،
 ۱- تاریخ ابن کثیر ۸/۴۵.

۲- رجوع کنید به «اوایل» سیوطی و «تاریخ خلفای» او و «محاضرۃ الاوائل» سکتواری.
 قرآن ناطق (۴۲۷)

نوعی اجازه دادن به گناه و بزرگ‌ترین اهانت به حقّ منسوب می‌شود.

«عبدالله بن احمد بن حنبل» گفته است: «از پدرم درباره علی و معاویه پرسیدم. گفت: بدان که علی دشمنان بسیار دارد و هرچه دشمنانش خواسته‌اند در او عیبی بیابند، موفق نشده‌اند. پس دور کسی جمع شده‌اند که با او محاربه و جنگ کرده است و او را در حيله و مکر بر علیه علی تحریک نموده‌اند». (۱)

«حاکم» گوید: «از ابوالعباس محمد بن یعقوب بن یوسف شنیدم که می‌گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: از اسحاق بن ابراهیم حنظلی شنیدم که می‌گفت: در فضیلت معاویه، هیچ حدیث درستی نیست». (۲)

«بخاری» که در صحیح خود حدیثی در ذکر مناقب «معاویه» نیافته، به ناچار آن‌جا که از مناقب صحابه به سخن گفته، بابتی گشوده است به نام یاد کرد معاویه رضی الله عنه و «ابن حجر» در «فتح الباری» ۷/۸۳ می‌نویسد: «این خود دلیل آن است که فضایی که در خصوص معاویه نقل شده و اختلافی است، هیچ اساس و صحتی ندارد و در فضایل معاویه احادیث فراوانی وارد شده که هیچ‌یک طریق اسناد درستی ندارد و اسحاق بن راهویه و نسائی و دیگران هم بر این عقیده‌اند.

اما «مسلم» و «ابن ماجه» نیز که حدیث صحیحی، که در فضائل «معاویه» قابل نقد باشد نیافته‌اند، در «صحیح» و «سنن» خود صفحه‌ای در مناقب صحابه آورده‌اند.

«ترمذی» هم جز یک حدیث (خدایا او را هدایت کننده و هدایت شده قرار بده و چنان کن که به وجود او دیگران هدایت بشوند) نقل نکرده و گفته است: «حدیث حسن غریب است» و در جزء دهم «ترجمه الغدیر»، بطلان آن ثابت گردیده و آن حدیث چنین ذکر شده: «خدایا او را هدایت کن». «عمرو بن واقد» این حدیث را به خود نسبت داده و این «عمرو» یکی از دروغ‌پردازانی است که در جزء پنجم ترجمه الغدیر صفحه ۲۴۹ ط ۲ از

۱- تاریخ خلفاء سیوطی ص ۱۳۳، فتح الباری ۷/۸۳، الصواعق ۷۶.

۲- اللئالی سیوطی ۱/۲۲۰، فتح الباری ۷/۸۳.

(۴۲۸) قرآن ناطق

او یاد شده است و «صحاح» و «سنن» از این دروغ‌هایی که راویان تبه‌کار در فضیلت این مرد بافته‌اند، خالی است.

«حافظ نسائی» صاحب «سنن»، وارد «دمشق» شد و از مردم آن‌جا خواست چیزی از فضایل «معاویه» برشمردند و گفت: «آیا کفایت نمی‌کند که هر کس بیاید و از فضایل او سخن گوید؟» همه برخاستند و او را به شدت کتک زدند و از مسجد جامع بیرونش کردند و خودش نقل می‌کند: «مرا به مکه برده و از آن‌جا نیز بیرون کردند». وی در آن‌جا مریض شد و همان‌جا کشته و شهید شد. (۱)

«ابن تیمیه» در «منهاج» خود ۲/۲۰۷ می‌نویسد: «گروهی فضایی برای معاویه نقل کرده و احادیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن‌باره روایت نموده‌اند، که همه آن‌ها دروغ است».

«فیروز آبادی» در پایان کتاب «سفر السعاده» و «عجلونی» در «کشف الخفاء» صفحه ۴۲۰، در باب «فضائل معاویه» نوشته‌اند: «حدیث صحیحی در این‌باره وجود ندارد».

«عینی» در «عُمِدَةُ الْقَارِي» می‌نویسد: «هرگاه بگویی که در فضایل معاویه احادیث فراوانی هست، گویم آری، و لکن هیچ‌یک از آن احادیث از طریق اسناد صحت ندارد و صحیح نیست». اسحاق بن راهویه و نسائی و دیگران نیز همین مطلب را ذکر کرده‌اند و بیهوده نیست که بخاری عبارت «باب ذکر معاویه» آورده و نگفته «فضیلت و یا منقبت معاویه».

«شوکانی» در «فوائد المجموعه» می‌نویسد: «حافظان حدیث، همگی اتفاق دارند، بر این که هیچ حدیثی در فضیلت معاویه صحت ندارد»

آری، غلوی که در دوستی این مرد به عمل آمده، موجب شده که فضائل دروغینی برای این مرد بسازند، که ساحت اقدس پیامبر صلی الله علیه و آله منزّه و پاک است از این که چیزی از آن قبیل بفرماید، بلکه این احادیث به دست بافندگان یافته و ساخته شده که چهره

۱- تاریخ ابن کثیر ۱۱/۱۲۴.

قرآن ناطق (۴۲۹)

انسانیت از قبول آن سرباز می‌زند. و «محمّد بن عبدالواحد ابو عمر» غلام «ثعلب»، رساله‌ای در فضایل این آدم، این مردی که دامنش به رذایل گوناگون آلوده است، پرداخته و چنان که «ابن حجر» در «لسان المیزان» ۱/۳۷۴ ذیل نام «اسحاق بن محمد سوسی» نوشته است:

«این مرد، موضوعات زشتی در فضایل معاویه آورده، که عیب‌الله سقطی هم از او نقل کرده است و او یا استادش این سخنان را پدید آورده‌اند».

و اینک به اجمال، بخش‌هایی از اکاذیب و یاوه‌هایی را که به دست گناه‌کار روایان در مناقب این مرد ساخته شده، می‌آوریم. این تکه‌هایی از اکاذیب است که پیش از این یاد نکرده‌ایم و بدین ترتیب خواننده آزاده بیدار، خود به داوری خواهد نشست و خدا بهترین یاور است.

دیدار معاویه با پیامبر در بهشت !!

«ابن عساکر» با اسنادی آورده است که «أبو الحسن قرضی» روایت کرده از «أبو القاسم بن علاء»، او از «أبو بکر بن عبدالله بن أحمد بن عثمان بن خلف» و او از «أبو زرعه محمّد بن أحمد بن أبي عصمه» و او از «أحمد بن علی» و او از «علی بن محمّد فقیه» و او از «محرز بن عون» و او از «شبابه» و او از «محمّد بن راشد» و او از «مکحول» نقل کرده‌اند:

«پیغمبر صلی الله علیه و آله دو چوبه تیر به معاویه داد و گفت: این دو تیر اسلام را بگیر و با این‌ها در بهشت با من دیدار می‌کنی و هنگامی که معاویه وفات کرد، آن دو را با او به خاک سپردند و زمانی که پیغمبر در منی سر خود را تراشید، از موی سرش به معاویه داد و معاویه آن را نگهداشت و وقت مردن موها را بر دو چشم او قراردادند و خدا دانایتر است». (۱)

۱- اللئالی المصنوعه ۱/۴۲۲.

(۴۳۰) قرآن ناطق

«امینی» می‌گوید: این سندها، همه باطل و غیرقابل اعتنا است و با وجود این راوی اخیر مسند ندارد، چرا که حدیث «مکحول دمشقی» مرسل است و آن مرد از اصحاب نیست و نام او را «ابن سعد» در طبقه سوم از تابعان اهل «شام» آورده و او از قدریان ضعیف و دروغگو است.

و در اسناد روایت «محمّد بن راشد دمشقی» دیده می‌شود که او گرچه اهل ورع و عبادت است، لکن حدیث کار او نبوده و احادیث منکر در روایت او بسیار دیده شده که شایسته است کنار گذاشته شود و «دارقطنی» گفته است: «اعتبار دارد» و

«ابن خَراش» گفته است: «حدیثش ضعیف است». (۱)

از کسانی که در این احادیث دیده می‌شوند، «شبابه فزاری» است که به نفع فرقه «مُرَجَّئَه» (۲) تبلیغ می‌کرد. «أحمد» او را کنار گذاشته و حدیثش را نوشته و هر چه به او نسبت داده می‌شد، نمی‌پسندید. «أبو حاتم» می‌نویسد: «حدیثش را می‌نویسند، لکن بدان احتجاج و استناد نمی‌شود». «أبو بکر آثُم» از «أحمد بن حنبل» نقل کرده که او از مبلغان «مرجئه» بود. از او سخنی بدتر از این مطالب نیز روایت شده، از جمله این که دعوت به «مرجئه»، حتی در عمل او هم دیده می‌شد و این سخن زشتی است که نشنیدم کسی از راویان متهم به آن باشد. از او پرسیده‌اند: «چگونه است که از چنین کسی روایت کرده‌ای؟» جواب داده است: «من این سخنان را پیش از این که اطلاع از عقاید او پیدا کنم، آورده‌ام». این شخص، حتی پیش از همه این امور، اهل بیت پاک پیغمبر را دشمن می‌داشت و در هنگام تبلیغ، در حالی که فلج بود، از دنیا رفت. (۳)

و در حلقه اسناد، افراد ناشناخته‌ای وجود دارند که در فرهنگ‌ها یادی از آن‌ها نشده است.

پایان برگزیده جلد بیست و یکم ترجمه الغدیر

۱- تهذیب التهذیب ۹/۱۵۹.

۲- فرقه‌ای بودند که نه شیعه و نه بنی‌امیه و نه خوارج را تأیید و یا تکذیب نمی‌کردند. می‌گفتند خدا می‌داند (فرقه سیاسی).

۳- تهذیب التهذیب ۴/۳۰۱.

قرآن ناطق (۴۳۱)

شروع جلد بیست و دوم ترجمه الغدیر

شاعران غدیر در قرن دهم

شیخ کفعمی

(متوفی ۹۰۵)

خرم و مبارک باد روز غدیر روز بهروزی و شادمانی

روز کامل شدن دین خدا روز تمام و کمال نعمت پروردگار بخشاینده

روز رستگاری و نجات روز صلاح پذیرفتن همه امور

روزی که مرتضی، پدر حسن و حسین امام بزرگوار به امیری رسید

و روزی که توسط جبرئیل، خطاب تقدیر پروردگار دانا و توانا نازل شد

روز مبارکی و سلام مصطفی و خاندان پاک تابناکش

- روزی به نام غدیر که ولایت بزرگوار علی امیرمؤمنان شرط گردید.

- روزی که ولایت علی، به همه خلائق که بینائی و شنوائی داشتند، عرضه شد.

- علی وصی پیامبر، یار و دوستار او و نابودکننده کفر و کافران است.

- بارانی است که در خشک‌سال بیارد، همسر گرانمایه حضرت زهرا، یا رسول و چراغ تابنده است.

(۴۳۲) قرآن ناطق

- مایه امن شهرها و کشورها، ساقی بندگان صالح در روز رستاخیز با شربت خوشگوار است.

زندگی‌نامه شاعر

شیخ تقی‌الدین ابراهیم پسر شیخ زین‌الدین علی پسر شیخ بدرالدین حسن و او پسر شیخ محمد و او پسر شیخ صالح و او پسر شیخ اسمعیل حارثی همدانی خارفی عاملی کفعمی لویزی جَبَعی است .

این شاعر، یکی از بزرگان علم و ادب قرن نهم و از کسانی است که پرچم حدیث را در همه جا به اهتزاز درآورده و گنجینه‌های معرفت و نوادر را به چنگ آورده‌اند . با تألیفات مهمی که دارد و احادیث و فضل زیادی که اندوخته ، مردم را بهره‌مند کرده است و همه این فضایل ، با ورع بسیاری توأم بوده است .

بهاء‌الملَّة و الدِّین (شیخ بهایی)

تولد ۹۵۳

وفات ۱۰۳۱

خدا، بر آن شبهایی که تا به صبح بیداری کشیده و دیده از دیدار ستارگان به تماشای زیبا رُخان دوختیم ، برکت دهد .
آن گاه که ستاره و ماه ، سرگشته و حیران گشتند و آن که خوابش می‌ربود ، خواب را از خود دور کرد .
و بدین گونه، شب به روز جهان افروز مبدل گشت .
در آن هنگام ، ما سوار بال تاریکی شده و به یکدیگر پناهنده می‌شدیم .
و ساقی برخاسته ، از میان تیرگی بیرون می‌آمد و همچون ماه که نورافشانی کند طلوع می‌کرد .
قرآن ناطق (۴۳۳)

با نور پرفروغ خویش با رخساری که ماه عالم‌تاب شبانگاه را رسوا می‌کرد و چهره‌ای که عرق شرم از آن می‌ریخت و لبخندی که از سپیددندان‌ش نمایان می‌شد ، اُفحوانی (۱) را می‌مانست که چهره برافروزد ، همه تیرگی‌ها را می‌زدود .
ما ، درمان درد و سوک‌های خود را خوردیم و نسیم هوا را با نسیم مهر درآمیختیم و بردو سرچشمه نور فرود آمدیم ، شب از ما روز برتافت و سپیده صبح پیش ما پرتو افشاند .
ما بر آن زیبا رخ حجازی دل بستیم و اسرار نهان دل ، پیش وی فاش ساختیم ، او نیز جام صُراحی را، با باده گلگون تقدیم داشت، تو گویی که با آتش رؤیا روگشته‌ایم .
با جام مجوسی آبیاری شدیم ، آن گونه که با تبر سرخ مصری سیراب شوند ، باده کهن رُمانی و نورانی و ارغوانی به کف گرفتیم ، باده‌ای که همه جان‌ها به‌سوی آن اظهار شوق و نیاز می‌کنند .
برخیز که خروس بانگ می‌زند و برخوردن آن باده فریاد برمی‌آورد و آنگاه که ساقی عشق، باده مهر رافرومی‌ریزد، گوئیا زیبارویی پرده‌ازرخ برکشیده و در تاریکی شب بوسه آتشین برمی‌دارد .
وزش باد صبا ، اندام او را به اهتزاز آورده و مرا غارت کرده است و پیوسته دیده من بر دیدار او دوخته است . من هرگز آن مجلسی را که در پیشگاه او داشتم ، از یاد نمی‌برم ، مجلسی که گاه نشستن در آن هشیار و هنگام برخاستن سرمست بودیم .
۱- نوعی از گل‌ها است .

(۴۳۴) قرآن ناطق

ما از دوستان و مصاحبت بزرگان برخوردار بودیم ، بزرگانی که در این سرزمین‌ها و این خیمه‌ها آرمیده بودند . آیا نمی‌بینی که چگونه خواب را ترک گفتیم و جزباقیمانده خاشاک اینک به‌جای نمانده ، ما هر دو سرگشته به هر سو می‌خرامیم ؟
خدایا ، چقدر بایدت سپاس گفت ؟ این مجلسی بود که همه آرزوهای ما را دربرمی‌گرفت .
آن گاه که این شوق و آرزومندی و این اندوه عشق از دلم ربوده شود و یار از برم کناره بگیرد ، چنان است که گلنار را

با ابر اندوه پوشانده‌اند .

این یاد ، رخساری چنان فرخنده دارد که هر بدبختی را از بین می‌برد و درطراوت، همچون شاخسار شاداب و خرم است . گفتارش آتش هوی را فرومی‌نشاند و همانند آهوان که در مواجهه با بیشه شیران در اضطراب و رم به سر می‌برند مرا به تشویق می‌آورد .

هلال آسمان از پرتو سیمای او ناپدید می‌شود ، و از قامت او ، قامت شاخساران شرم می‌کند و رنج می‌برد و شگفتا که ماه و درختان کشیده قامت ، از دیدن او ، چنانند که ماه سر در غروب می‌کشد و دگری متواری می‌گردد .

چهره زیبایش هر جا که درخشید ، تیرگی‌ها و تاریکی‌ها را روشن و صورت‌های با ملاحظت را ، از راه خود دور کرد .

با درخشیدن خود ، همه اندوه‌ها را از جان ما بسترد و با دمیدن صبح ، ما را سیراب کرد و همه تاریکی‌ها ، با مقدم فروغش گریختند .

ای آن آهوی زیبایی که مقام بلند داری و ما در حسرت وصال اندوه می‌خوریم و به راستی آن جا که این پیشوای پاک ، حیدر که آغاز حمله کند ، لشگر دشمن پای به فرار می‌گذارد .

قرآن ناطق (۴۳۵)

این امام مخلوقات ، ریشه همه کارها و شفیع مردم در روز هولناک است . جوانمردی که خدا و رسولش او را دوست دارند، او وصی پیامبر و همسرفاطمه است .

و در روزگار ، هرچه افتخار و نکوکاری است ، همه را دربر گرفته است .

وای بر حال کسی که ، برای یکبار هم که شده ، به زیارت این وجود گرمی ، که نورانیتش ماه آسمان را زیرپا گذاشته ، نائل گشته است .

و خوشا به حال کسی که یک بار به دیدار او نائل گشته پس ای آن کسی که سوار مرکب رهسپار زیارت اوئی ، بیابان‌ها را درمی‌نوردی و دره‌ها را پشت سر می‌گذاری .

هرگاه آرزو نمودی که خدای آسمان‌ها را خشنود سازی و از پس کوری به هدایت و رشاد برسی و در روزی که همه تشنه خواهند بود ، از حوض کوثر سیراب گردی، پس آن هنگام بایدت به سرای موردنظر برسی و از راه‌های دور به آن دیار بیبونی .

آن گاه که با مزار علی ولی الله علیه‌السلام رویارو شوی و محبت صراط مستقیم را فاش گردانی و عرضه کنی ، آن گاه که این ریسمان نیرومند الهی را مشاهده کردی و از پس سفر طولانی به مقصد نورانی گام نهادی ، دیگر شایسته نیست که

خواب را بر دیده آشنا کنی . تو جز اندکی ، طعم خواب را نچش !

رحل اقامت را در آن جایگاه بیفکن . گامی از سرزمین او بدر منه . بر آسمان قبر آن امام مشرف شو و همچون خطا پیشگان خوارمایه در آن جا درنگ کن و در بین انبوه مردم راه باز کن و خاک او را عطر آگین استشمام کن .

هرگاه برآنی که از پروردگار آسمان و زمین فرمانبری کنی ، پس آگاه باش که

قرآن ناطق (۴۳۶)

دوستی امامان از واجبات اوامر اوست . تو با به جای آوردن این فریضه ، پاداشت را دوبرابر کن و رخسار خود در راه آنان خاک آلود کن و بگوی چه زیبا آرامگاهی نصیب کرده‌ای !

هرگاه بر آن حرم و آستان ، سالم فرود آمدی ، عاشق و شیفته و تشنه ، به زیارت قبر او ، قبر کسی که در بزرگواری به درجه رفیع رسیده است بشتاب آن جا است که نور مزارش ، آسمان را فرا گرفته و همه جا پرتوافکننده و همه خانه‌ها را برافروخته است .

اگر دوران زندگانی و عصر این بزرگوار را درک نکرده‌ای ، پس به یاری گریه و ناله یاری او را درک کن . در پیشگاه او بایست و

فرمانش را امتثال کن و از او و مزار او بخواه و مسألت کن . بگو : ای کسی که در این قبر آرمیده‌ای و افتخار بزرگ به چنگ آورده و در همه روزگاران زنده و جاوید مانده‌ای .

با دلی شیفته در برابر قبر او درنگ کن واز دشمنانش بری باش . شوق و مهر خود را نثار خاکش کن و ارادت را فاش گردان . از آن آستان پاک ، گام برون منه . به او ، از چاکر و غلامش ، سلام شیفته و دوستی را برسان ، دوستاری که از زیارت خاکش بدورمانده است .

هان بر زیارت او از نزدیکی همت گمار ، تا مگر پاداش بینی و به بیاری او نجات پیدا کنی . برخیز ، خاک آستانش را بر رخسار بمال و دردها و سختی‌های خود را بر در او اظهار کن و از روی خاکساری و نیازمندی ، روی برخاک او بمال .

ای کسی که پس از طی بیابان‌ها و راه‌های دور ، به پیشگاه امام هدایت و شفیع قرآن ناطق (۴۳۷)

امت باریافته‌ای ، به دامنش چنگ بزن ، که او رشته محکم ولایت است هر کس به جز بر حیدر کزار پناهنده ، شود ، از اسارت نمی‌رهد .

در آن مکان مقدس ، بسیار اشک بریز و بگو : ای قسمت کننده جهنم و بهشت ، بنده تو از پیشگاه تو امید امان دارد و به انواع بلاها و ستم‌ها گرفتار آمده است ، از حوادث عالم بر تو پناه آورده است .

ای کشتی نجات ، بر تو پناه آورده‌ام و در زندگانی به جز محبت تو پناهی ندارم . محنت و رنج قبر را به هنگام مرگ ، از او بردار . این تویی که هرگاه حوادث بر کسی روی آورد و بر تو پناهنده شود ، روزگار نمی‌تواند با توجه تو به او ستم کند .

پیشوایی که پروردگار آسمانش ، او را به پیشوایی برگزیده و در آن روز که همه تشنه خواهند بود ، حوض کوثر به دست او سپرده شده و پناهگاه دورافتادگان و حامی بی‌پناهان است و هرگز نخواسته است که کسی را از حمایت خود ناامید کند ، همچنان که در جنگ‌ها هم بر پناهندگان آسیب نرسانده است .

این امامی است که همه رهنوردان و کاروان‌ها به سوی او روانه و گناهان خلائیق درپیش او ناپدیدمی‌شود و من امیدوارم فردای قیامت ، شربت از دست او بنوشم و هیچ پناهی جز او ندارم و به جز بر پیشگاهش جایی پناه نمی‌برم .

آن کسی که حال دردمندی خود را ، بر این امام - که خدایش مقام او را بر پیغمبر وحی و سفارش کرده ، باز گو کند ، هرگز نومید نمی‌گردد . او کسی است که بارهای سنگین ما را سبک و از لغزش‌ها ما را نگهداری می‌کند .

این پیشوایی است که با توسل به او ، شرک از من روی برمی‌تابد و ستم و تباهی قرآن ناطق (۴۳۸)

از ما مردم دور می‌شود . امامی که پیغمبر مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله او را برادر نامیده و برگزیده است . این امام ، برگزیده پرهیزگاران و رکن هدایت و رهنمای سرگشتگان است .

اوست که حقیقت دین را ، از پس پرده خفا بر ما نشان داد و چقدر بیماران که به یاد او شفایافته‌اند ، امامی که ولی‌الله و پرهیزکار و وفادار است ، علی علیه‌السلام کسی است که خدای بر فضیلت او گواهی داد و او را آشکارا برگزیده است .

درمیدان نبرد ، بسی پهلوانان را سرکوب و خوار کرده و بسا نیک‌مردان و پناهندگان را بر سایه پناه خود کشیده است ، آری او صاحب عطای بزرگ است و هرجا او فرود آید ، برکت و خیر آن‌جا نازل می‌شود و به دنبال او هر کجا که رود ، می‌رود .

آن گاه که پیام دین اعلام گردید ، به یاری او به پیروزی رسید و هرجا که رفت ، از خون دشمنان رنگین شد . او در میان مردم افتخاراتی دارد که کاملاً آشکار است ، جوانمردی که در بزرگداشت او هرچه خواهی و گویی ، باز کم است ، جز آن توصیفی که نصاری از حضرت عیسی علیه‌السلام کرده‌اند .

در آن روزی که مردم را، همچون مرغان تشنه که در آن آشیان خود هستند، خواهی دید که این امام، در کنار، حوض کوثر، تشنگان را سیراب خواهد کرد. علی علیه السلام کسی است که هیچ کس به پایگاه و مقام او دسترسی ندارد. اوست که در لَيْلَةُ الْمَبِيتِ در رختخواب پیغمبر خوابید و پیغمبر رهسپار غار گردید.

علی علیه السلام پیشوای من است و چه خوب پیشوایی. فردای قیامت، از آتش جهنم، مرا نجات خواهد داد. او چه نیکو یآوری برای پیغمبر بود، پیغمبر در روز غدیر به او اظهار برادری کرد و این به فرمان خدا بود که او را برگزید.

قرآن ناطق (۴۳۹)

علی علیه السلام پیشوای من است، و گرنه جز او پیشوایی ندارم. کسی است که خدای متعال، او را به این مقام مخصوص داشته و من مهر و تُولای او را بر دل دارم. او گوهر ولایت و گرامی فرد مخلوقات و کسی است که بزرگ‌ترین مقام و در بین خاندان قریش، پاک‌ترین موقعیت و تبار را دارد.

همان‌گونه که اصحاب کهف و رقیم هدایت شدند، او نیز پیروان آیین خود را به صراط مستقیم هدایت می‌کند و سرانجام، رضای الهی شامل حال پیروان اوست. پس ای علی علیه السلام که به مثابه کشتی نوح علیه السلام و آتش موسی کلیم علیه السلام نجات بخش مایی، ای آن که اسرار این بساط عالم هستی.

ای سرور من و ای برادر مصطفی صلی الله علیه و آله ای کسی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، اخلاص عمل از جانب تست، بر تو از جانب من همواره درود باد، درودی به هنگام وفا، درودی که تا خورشید طلوع و غروب دارد و کاروانان در سیر و حرکتند، ادامه دارد. (از قصیده و مُحَمَّس). (۱)

شرح حال شاعر

شیخ محمد پسر حسین عبدالصمد حارثی عاملی جَبَعِي، شیخ الاسلام، بهاء‌الملء والدین، از استادان و مجتهدین، از شخصیت‌های بس نامداری است که شهرتش

۱- این قصیده و تخمیس آن، در مجموعه علامه یگانه شیخ مرحوم، علی فرزند شیخ محمد رضا کاشف الغطاء موجود است. اصل، از شیخ بهائی و تخمیس از شیخ علی مقری است. شیخ بهائی قصیده دیگری هم دارد که در آن واقعه الغدیر را توصیف کرده و این قصیده را در «الانوار النعمانیة» صفحه ۴۳ و «رَوْضَاتُ الْجَنَّاتِ» صفحه ۶۳۷ می‌توان ملاحظه کرد.

(۴۴۰) قرآن ناطق

عالمگیر است و تبخّر او در علوم و دانش‌ها و موقعیت استواری که در فضل و دینداری دارد، از هر گونه ستایش و توصیف مستغنی است و نیازی نیست که در مقام او سخن گفت، چرا که هر کس او را شناخته، به خوبی شناخته است، این دانشمند الهی و فقیه محقق و عارف بزرگوار و مؤلف با ابتکار و بَحَاث نکته‌سنج و نیک‌اندیش و ادیب شاعر و برخوردار از همه فنون را، همه می‌شناسند. او یکی از نوابغ امت اسلامی و از نوابغ بزرگ، قهرمان جهان دین و دانش کسی است که «محبی» در کتاب (خلاصه) خود ۳/۴۰۴ او را چنین معرفی کرده است:

«شیخ بهایی تألیفات و تحقیقات گوناگونی دارد و او از شایسته‌ترین کسانی است که لازم است شرح حال و اخبار و مزایای او را وجهه همت قرار داد و عالم را به فضایل و بدایعش آشنا کرد. او به تنهایی یک امت بود، به جهت این که به همه دانش‌ها احاطه داشت و از دقایق فنون آگاه بود و گمان نمی‌کنم که زمانه نظیر او را بیاورد و همتایی بر او نشان دهد، خلاصه سخن این که تاکنون گوش حقیقت‌نیوشان، اخباری شگفت‌تر از حالات و اخبار او نشنیده است.»

تالیفات مهم شیخ بهایی

گرچه به فرمان تقدیر صفحه زندگانی شیخ بهائی درهم پیچیده و مرگ، چهره این دانشمند را از دیدگان، پنهان داشته است، لکن آثار فراوان و تالیفات گران بهای جاویدانش او را در عرصه روزگار نگه داشته است، که اینک نام کتاب‌های گرانقدر او را که در دانش‌های گوناگون تألیف کرده است، می‌آوریم:

۱- القروۃ الثقی در تفسیر (مطبوع)

۲- رساله فارسی در اسطرلاب

۳- حاشیه بر تفسیر بیضاوی (مطبوع)

۴- رساله الحساب به فارسی

۵- عین الحیاء در تفسیر

قرآن ناطق (۴۴۱)

۶- حل حروف القرآن

۷- حواشی بر کشف

۸- بحر الحساب

۹- الجبر و المقابله

۱۰- دیوان شعر

۱۱- گربه و موش (مطبوع)

۱۲- لغز الکشف

۱۳- رساله‌ای در نسبت کوه‌های بلند بر قطر زمین

۱۴- رساله در قصر و تخیر در تفسیر

۱۵- رساله‌ای در ذبیح اهل کتاب

۱۶- جواب المسائل المذنیات

تولد شیخ بهایی

روایت معتبر در این باره، نوشته‌ای است که صاحب «ریاض العلماء» در نامه خطی پدر بزرگوار شیخ بهایی یعنی شیخ حسین در شرح حال شیخ بهایی ملاحظه کرده و در آن چنین نوشته است:

تولد مولود مبارک دخترم در شب دوشنبه سیزدهم صفر سال ۹۵۰ و تولد برادرش ابوالفضایل محمد بهاء‌الدین، اضیحه الله و آرز شده، به هنگام غروب آفتاب در روز چهارشنبه ۲۷ ذی‌حجه سال ۹۵۳ روی داده است.

وفات شیخ بهایی

دو سید بزرگوار صاحبان «السلفه» و «الروضه البهیه» و شیخ بزرگوار صاحب حدائق در «لؤلؤة البحرين» آورده‌اند که شیخ بهایی، ۱۲ روز مانده به آخر شوال سال ۱۰۳۱ وفات یافته است. علامه مجلسی اول که به سال ۱۰۷۰ در گشته، در (۴۴۲) قرآن ناطق

«شرح الفقیه» خود چنین می‌نویسد: شیخ بهایی در شوال سال ۱۰۳۰ در گذشته است.

قرن یازدهم

الْحَرْفُوشَى الْعَامِلَى

ای گلی که بر فراز درخت خوشبوی «بانه» می‌درخشی، چه کسی این چنین راز محبت را روشن کرده است؟ تو آن کوشش جانانه مرا، که در دل من جای دارد، در سینه نگهداشته‌ای.

داستان عشق و محبت مرا در خود نگهداشته و پرده خفا بر روی آن کشیده‌ای.

هرگز نمی‌پنداشتم، که یک روز، اشک رخسار، ترجمان مهر من باشد.

هرگاه راز عشق این چنین آشکار نمی‌شد، زبان عیب‌جویانم این چنین باز نمی‌شد و این شاخه‌های تو، از شوق دیدار، این چنین نمی‌پیچید.

ای درخت «بان» آهو پیکری، که همواره در دل‌ها مسکن داری.

چشمان تو، چنانم مست کرده که گوئیا دیدگانت میخانه‌ای است.

تو از آب زلال تازه سیراب گشته و در نرمی، از نرمی درخت خیزران سبقت برده‌ای.

من یاد تو را، همواره در دل نگهداشته‌ام و دیده‌ام از تماشای جامه زیبای تو خیره‌است.

قطرات شبنم، همچون دانه‌های مروارید، بر شاخساران و اندامت آشکار است.

همچون سرخی شقایق سرخ، همچون دندان‌های شفاف گل بابونه، سفید هستی آن چنان زیبا، که گویی در جمع دینداران، یاد علی مرتضی را بر زبان می‌آورم.

آن‌گاه که زمانه، مدت‌ها بی‌پناه بوده، تو بهترین باران رحمت خدا و استوارترین پناهگاه هستی.

بسا پناهندگان که از بیم‌های زمان بدو پناه می‌برند و آرامش می‌یابند.

و امیدواران را چه بسا عرق شرم سیل آسا فرامی‌گیرد و او آن‌ها را رهائی می‌دهد.

خداوند بر او، مقام تقرب داده و دوستی به او تقرب و دوستی خود دانسته است.

فردا که به امر پروردگار، به همه خلایق داد و دهش و عطای او نصیب می‌شود، دشمنان او از آتش دوزخ برخوردارند و دوستانش از باغ‌های بهشت.

هرگاه از مقام علی علیه‌السلام خواسته باشی چیزی درک کنی، گرد و غبار میدان‌های

قرآن ناطق (۴۴۳)

جنگ را بین، زمانی را که آتش جنگ بالا گرفته و اوست که تیغ کارنوازش، همچون مار بر سردشمان بی‌جان است و نیزه او از

کافران و جنایت‌پیشگان سیراب می‌گردد و پرچم دشمنان همراه جمجمه سرشان بر خاک هلاک‌سرنگون می‌شود.

باز در مقام او، از سرزمین (حُم) پیرس که چگونه برگزیده فضائلش در آن‌جا به مردم آشکار گشته است.

وای به حال دشمنانی که لگام‌شان به گردن و لجام گسیخته خواهند بود.

احوال شاعر

شیخ محمد پسر احمد حَرْفُوشَى حریری شامی عاملی، شخصیتی بزرگوار که بر همه رجال علم و ادب‌زمان خود سبقت داشته و از

ارباب فضیلت به شمار می‌رفته . کسی به مقام بلند علمی نرسیده ، مگر آن که در آستانش نشسته باشد و هر صاحب کرامتی ، خود را در برابر او ناچیز می‌بیند .

فضائل و پاکی تبار و نسب را ، آن‌چنان با هم مقرون کرده ، که گویی داندانه‌های یک شانه یا خط یک دایره هستند ، که همه به یک اصل برمی‌گردند . در میان کسانی که در توصیف او میانه‌ترین راه را برگزیده‌اند ، سید مدنی شیرازی را می‌توان ذکر کرد . که در «سلافه العصر» خود (ص ۳۱۵) چنین می‌نویسد :

«او منار بلند علم و ساکن کعبه فضیلت و رکن شریف آن است . چراغ فضیلتی است که هر صبح و شام پرتوافشانی می‌کند . خاتم ائمه عربیت است ، که در خاور و باختر شهره آفاق است . از چراغ پرده برداشته و مشکلات دانش را برطرف کرده و دشواری‌های تفکر را بگشوده و اشکالات مباحث را آشکار کرده است» .

آثار معروف آن بزرگوار عبارت است از :

- ۱- اللالی السّیّیه فی شرح الأجرومیّه : در دو مجلد .
- ۲- شرح قواعد شهید - قدس سره - .
- ۳- شرح التهذیب در نحو .
- ۴- شرح الزُّبده در اصول .
- ۵- دیوان اشعار .

(۴۴۴) قرآن ناطق

شاعران غدیر در قرن دوازدهم

شیخ حر عاملی

متولد سال ۱۰۳۳ و در گذشته به سال ۱۱۰۴

- آن جا که پیامبران به تو توسل می‌کنند ، اوصیا چگونه به عظمت تو می‌رسند ؟
- مردم ، جز پیامبر و دو سبط بزرگوار و با سعادت و گرانمایه‌اش ، پناهی ندارند .
- آدم ، آن گاه که پس از مسرت به سختی گرفتار شد از شما پناه خواست .
- و آن روزی بود که در زمین تنها و بی‌کس ماند و بانویش حوا از او دور شد .
- از این رویداد ، بسی پشیمان و بسیار محزون ، ناله و گریه سر داد .
- در آن هنگام ، آدم از سوی پروردگار کلمه‌هایی دریافت و این کلمه‌ها که نام شما خاندان بود او را شرافت و عزّت بخشید . (۱)
- بلافاصله دعای آدم مستجاب گردید ، که اگر یاد و نام شما نبود ، دعایش به استجابت نمی‌رسید .
- سپس یعقوب ، از بلا و ابتلای خود به شما پناه آورد و بلا از او برطرف شد .
- و به وجود شما بود که پیراهن یوسف داده شد و بینایی خود را بازیافت و نعمت‌ها بر او تمام گشت .
- ابراهیم خلیل ، نام شما را بر زبان داشت و به شما توسّل کرد و با خدا نیایش کرد . آن جا که گروه کافران او را در آتش افکندند و آتش بر پیکر او گزند نرساند .
- آیا ممکن بود که ابراهیم ، از پس آن که بر شما توسّل کرد ، مورد ستم واقع شود ؟
- یونس در سختی و نوح در طغیان آب ، بر شما پناه آورده و به نام شما استغاثه کردند .

- ایوب نیز ، به نام شما اهل بیت تو سَل کرد و بدی‌ها را از خود بر طرف نمود .

۱- اشاره به آیه شریفه ۳۷ / بقره : « قَتَلْنَا آدَمَ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ » این کلمه‌ها ، اسما خمسسه طیبه بوده که از جانب پروردگار به او رسید ، رجوع کنید به جزء ۷ ترجمه الغدير صفحه ۲۹۹ ط .
قرآن ناطق (۴۴۵)

شگفتا ، این چه بزرگی و مناعتی است ، که دشمنان و دوستان آن را نقل کرده‌اند !

- علی علیه السلام مجد و شکوهی دارد ، که تُرَيَا و جَوَزَا(۱) ، با آن بلندی که دارند ، پایین تر از او قرار گرفته‌اند .

- او مظهر فضل و عصمت و وفاداری و کمال و مهربانی و حیا است .

- هرگونه گفتار و نوشتاری که برای شما باشد ، به مقامی می‌رسد ، که هیچ قلمی مقام آن‌رانی تواند وصف کند .

- آن حروفی که مقام عالی (علیا) از آن پدید آمده ، همانا «ع» و «ل» و «ی» است که نام علی علیه السلام است .

- محمّد و علی صلی الله علیه و آله نوری هستند ، که آدم را در بزرگی پرتو افکنده است .

- خدای ، هر جا که بزرگی و نورانی است . در کنار آن پیمانی از آن‌ها گرفته (پیمان دوستی و ولایت) .

- کدامین افتخار ، با این فخر برابری می‌تواند کند ، که همه انبیاء علیهم السلام به ولای این خاندان علیهم السلام دل سپرده‌اند ؟

- هر منافقی با نشان دشمنی خاندان علی علیه السلام شناخته می‌شود ، همان دشمنی که در دل دارد .

- به جان خودم سوگند ، که از اول روزگار ، این سعادت بر هیچ اهل بصیرتی مخفی نبوده است .

- مادرش او را پاک زائید و در ولادت او هیچ پلیدی و آلودگی نبوده است .

- در داخل کعبه شریفه ، تاکنون هیچ زنی از انسان‌ها وارد نشده است .

- از وجود علی علیه السلام نوری تابید و زمین و همه اکناف آن و آسمان را فراگرفت .

- تولّد علی علیه السلام همچون برادرش صلی الله علیه و آله دین خدا را ، شادمانی و مسرتی بزرگ بخشید .

۱- نام دو ستاره است .

(۴۴۶) قرآن ناطق

- شگفتا! این چه مبارک مولودی است، که از چهره‌اش بهجت و شادمانی جلوه می‌کند !

- پس بر مادرش فاطمه سعد این گرامی مولود فرخنده باد، فرخندگی بی‌پایان .

- بلکه این فرخندگی ، بی‌هیچ شکی اختصاص به دین اسلام دارد .

- و در ادامه این ابیات چنین گوید :

- و درباره علی ، از پیامبر صلی الله علیه و آله اخبار و نصوصی به ما رسیده، که قابل احصاء و شمارش نیست .

- در آن نص‌ها و سخنان ، چنان که علما نوشته‌اند ، فرموده که علی علیه السلام ولی و وصی و وراث من است .

- شما آیا می‌پندارید که از مال انبیاء کسی از نزدیکانش ارث نمی‌برد ؟

- اینک ببینید که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس که او را به پیشوایی و رهبری قبول دارد ، علی علیه السلام مولا و پیشوای

اوست . پس در این خصوص ، هر شک و جدالی را رها باید کرد .

- و پس از آن دعایی فرمود ، که کاملاً مستجاب بود و همه اخبار به تواتر این را ذکر کرده‌اند .

و باز در این قصیده گفته است :

- ای علی پسر ابوطالب! در میان مردم، بزرگی‌ها و بزرگواری‌ها به وجود تو ختم می‌شود .

- و همچنین اوج کمال و سروری و مجد و افتخار را ، در وجود تو می‌توان جست ،

- مردم اگر به دیده بصیرت بنگرند و بدانند پس از برادر پاک و بزرگوار و امتیت، هدایت به دست تو سپرده شده است .
 - با سفارش‌هایی که او (پیغمبر) از جانب خدا به مردم کرده، ولایت تو بر مردم واجب گردید .
 گوش شنوای دشمنان کجاست، تا بر تو اقتدا کنند؟
 - وانگهی ای علی، آن ولایتی که روز غدیر پیغمبر به تأکید معرفی کرد، آیا
 قرآن ناطق (۴۴۷)

جز برای تو بود؟

- آن روز که پیغمبر رحلت فرمود، تو پیشوای مردم بودی و از ناظران هیچ کس به پایه تو نمی‌رسید .
 (تمام این قصیده، ۴۵۳ بیت است).

شرح حال شاعر

محمد پسر حسن پسر علی محمد حسین پسر عبدالسلام پسر عبدالمطلب پسر علی پسر عبدالرسول پسر جعفر پسر عبد ربه پسر
 عبدالله پسر مرتضی پسر صدرالدین پسر نورالدین پسر مصدق پسر حجازی پسر عبدالواحد پسر میرزا شمس‌الدین پسر میرزا
 حبیب‌الله پسر علی پسر معصوم پسر موسی پسر جعفر پسر حسن پسر فخرالدین پسر عبدالسلام پسر حسین پسر نورالدین پسر محمد
 پسر علی پسر یوسف پسر مرتضی پسر حجازی پسر محمد پسر باکر پسر حر ریاحی که در رکاب حسین بن علی علیه‌السلام فرزند
 شهید پیامبر در روز عاشورا به شهادت رسید .

این حرّ شهید، که عصر روز عاشورا در کنار امام بزرگوارمان به شهادت رسید، مؤسس شرافت بزرگی در میان خاندان مکرم خود
 گردید، خاندانی که بزرگان دین و اساطیر مذهب و استادان سخن و پیشوایان تفکر و نوابغ سخنوری و نویسندگی و فقهای ماهر و
 ائمه حدیث و حاملان فضل و ادب و سرایندگان شعر را در خود جمع کرده است و در این میان، شیخ حرّ که مورد بررسی ما است
 ، از همه این بزرگان مشهورتر است، که آثارش، هرگز از یاد نمی‌رود و زمانه کسی چون او فاضل را تقدیم بشریت نکرد و همیشه
 آثار و نعمت‌های جاویدانش در بین همه امت اسلامی اثر گذاشته است .

از مهم‌ترین آثار او، کتاب «وسائل الشیعه» را با آن مجلدات فراوانی که دارد، نام می‌بریم، که پیوسته گردونه آسیاب شریعت
 است، که از مآخذ یگانه علمای دین است

(۴۴۸) قرآن ناطق

و هرگاه کتاب بزرگ و مهم مستدرک شیخ حجت نوری (۱) را در جنب این کتاب قرار دهیم، باید تعبیر «دو اقیانوسی که به هم
 رسیده‌اند» را به آن‌ها بدهیم (۲) و هیچ فقیهی نیست که پیش از دادن فتوا، به این دو کتاب مراجعه نکند .
 اینک برخی از کتاب‌های او، ذیلاً یاد می‌شود :

۱- دیوان اشعار، که به بیست‌هزار بیت در مدح پیامبر و امامان بزرگوار علیهم‌السلام بالغ می‌گردد.

۲- هدایه الهدایه، در واجب و حرام و نص‌هایی که بدان آمده .

۳- فهرست وسائل الشیعه که به نام «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْإِمَامُ» نامیده است .

۴- رساله‌ای در خلق کافر .

۵- منظومه‌ای در هندسه .

۶- رساله‌ای در رجال .

پایان برگزیده جلد بیست و دوم ترجمه‌الغدیر

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَهُوَ خَيْرُ خِتَامٍ

اصفهان ۲۳ بهمن ۱۳۸۲

در جوار مرقد مطهر علامه محمدباقر مجلسی

۱- شرح حال او در کتاب الغدير آمده است .

۲- مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ .

قرآن ناطق (۴۴۹)

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

